

۱۳۹
۹

مجله بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - بخش تحقیقات تاریخی



۹۲۵۲۲
۱۳۵۲
۵

مهر - آبان ۱۳۴۹

اکتبر - نوامبر ۱۹۷۰

شماره ۴ سال پنجم

شماره مسلسل - ۲۸



گراورها و کلیشه‌های چاپ شده در این شماره (۱۷ قطعه رنگی و ۷۹ قطعه سیاه)
در گراورسازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی تهیه و آماده شده است



« ذکر تاریخ گذشته از واجبات بخصوص در
مورد ملتہائی کہ افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
جو آنان باید بدانند کہ مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفہ حساس فوق العادہ بعهده آنها
است . »

از سخنان شاہنشاه آریامهر

بفرمان مطاع علیحضرت هیون شایسته آریامهر بزرگ ارشاداران ارکان میره

مجله بررسی های تاریخی بشرح زیر می باشد

الف - هیئت رئیسه افتخاری:

جناب آقای دکتر علینقی عالیخانی
(رئیس دانشگاه تهران)

تیمسار ارتشبد فریدون جم
(رئیس ستاد بزرگ ارشاداران)

تیمسار سپهبد اسد الله صنیعی
(وزیر جنگ)

ب - هیئت میره:

جانشین رئیس ستاد بزرگ ارشاداران
معاون هم آهنگ کننده ستاد بزرگ ارشاداران
رئیس اداره کمنتر و لرتاد بزرگ ارشاداران

تیمسار سپهبد غلامرضا ازهری
تیمسار سپهبد علی کرملیو
تیمسار سپهبد حسین رشکار نامدار

پ - هیئت تحریریه

استاد تاریخ دردانشگاه تهران
رئیس گروه تاریخ دردانشگاه ادبیات تهران
استاد باستانشناسی
مدیرسول سردسیر مجله بررسی های تاریخی

آقای دکتر خانابابسیانی
آقای دکتر عباس زریاب خانی
آقای سید محمد تقی مصطفوی
سرنگ ۲ یحیی شمیدی

Table Contents:

<u>PART (I)</u>	Pages
The firman of Shahanshah Aryamehr.	
The message of Shahanshah Aryamehr	
About the Persian philology.	
AMAM SHOOSHTARI (m.) : The influence of Iranian Law of the Sassanid Period on the development of Islamic Law.	16-1
SARTIPPOUR (dj.) : The far past of Guilan .	38-17
SAMI (a.) : Iranian Weaving and textiles during the antic Periods.	72-39
Cap. KESHMIRI (m.) : The battle in Agh-Ghaleh.	114-73
MASHKOUR (m. dj.) : Ghoz-Turks and their immigration to Iran.	142-115
MAHBOUBI : The letters of Hakim-Al-Mamalek.	188-143
ARDEKANI (h.)	
Cap. VAHRAM (m.) : Historical Geography and the manu- ments of Tabriz.	230-189
Dr. BAYANI (kh.) : Hafez-Abrou.	254-231
MASOMI (gh.) : The image of the wild goat on the Prehistoric Potsherds.	292-255
FARZANEH (m.) : A page of the history of constitution in Iran.	304-293
<u>PART (II)</u>	
We and our readers. (Royal symbol of Fathalishah).	315-307
The Persian Philology and Historical Congresses.	319-316
New books.	322-320

TABLE DES MATIERES

PREMIERE PARTIE

Pages

Firman du Chahinchah Aryamehr.
Message du Chahinchah Aryamehr.

IMAM CHUCHTARY (m.)	: Influence des lois Iraniennes de temps Sasanides sur l'étendu des lois Islamiques.	16-1
SARTIPPOUR (dj.)	: Les passés lointains de Guilan.	38-17
SAMI (a.)	: Tricotage et tricot Iranien dans les temps antiques.	72-39
Cap. KECHMIRY (m.)	: Les Batailles de «Agh Ghaleh».	114-73
MACHKOUR (m. dj.)	: Les turques Goz et leurs émigrations vers L'Iran.	142-115
MAHBOUBI ARDECANY (h.)	: Les lettres de Hakim-Al-Mamalek.	188-143
Cap. VAHRAM (m.)	: Géographie historique et les monuments de Tabriz.	230-189
BAYANY (kh.)	: Hafiz Abrou.	254-231
MAASSOUMY (gh.)	: Empreint de chevreuil sur les poteries préhistoriques.	292-255
FARZANEH (m.)	: Une page de L'histoire Constitutionnelle de l'Iran.	304-293

DEUXIEME PARTIE :

Les lecteurs et nous. (Insigne Royal de Fathalichah)	315-307
Rapports sur les congrés philologique et Historique Persan.	319-316
Les nouveaux livres.	322-320

در این شماره

فرمان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بمناسبت روز تاریخی ارتش
پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بمناسبت گشایش جلسات
سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی

نویسنده - مترجم	عنوان مقاله	صفحه
	تأثیر حقوق ایرانی روزگار ساسانی در	۱۶-۱
محمد علی امام شوشتری	گسترش حقوق اسلامی	۳۸-۱۷
جهانگیر سرتیپ پور	نشانیهای از گذشته دورگیلان و مازندران	۷۲-۳۹
علی سامی	با فندگی و بافته های ایرانی از دوران کهن (بقیه)	۱۱۴-۷۳
سروان محمد کشمیری	نبردهای آق قلعه	۱۴۲-۱۱۵
محمد جواد مشکور	ترکان غز و مهاجرت ایشان بایران	۱۸۸-۱۴۳
حسین محبوبی اردکانی	چند نامه از حکیم الممالک	۲۳۰-۱۸۹
سروان مجید وهرام	جغرافیای تاریخی و آثار باستانی تبریز	۲۵۴-۲۳۱
خانبابا بیانی	حافظ ابرو	۲۹۲-۲۵۵
غلامرضا معصومی	نقش بز کوهی بر روی سفالهای پیش از تاریخ	۳۰۴-۲۹۳
محسن فرزانه	ایران (بقیه)	
	صفحه ای از تاریخ مشروطیت ایران	
بخش دوم		
	خوانندگان وما	۳۱۵-۳۰۷
	کنگره های زبان فارسی و تاریخ	۳۱۹-۳۱۶
	کتابهای تازه	۳۲۲-۳۲۰

برای ثبت در تاریخ معاصر

فرمان مطاع و خجسته اعلیحضرت
همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ-
ارتشتاران در روز بیستم آبانماه امسال
شرفصدور یافت . بموجب این فرمان
خجسته ، روز ۲۶ آبانماه هر سال بنام
روز ارتش نامیده شد زیرا در چنین
روزی بود که اعلیحضرت رضاشاهکبیر
در سال ۱۳۰۰ خورشیدی ارتش
متحدالشکلی را بوجود آوردند و این
ارتش توانست در اندک زمانی نظم و
امنیت را در سراسر کشور برقرار سازد.
اینک مجله بررسیهای تاریخی افتخار
دارد فرمان خجسته شاهانه را که خود
از فرماندهان بزرگ تاریخی ایران
بشمار میآیند برای ثبت در تاریخ
معاصر زیب سرلوحه این شماره خود
قرار دهد .

بررسی های تاریخی



فرمان علیحضرت عالیون شاهنشاه آریامهر

بزرگ ارتشتاران

بیت و ششم آبان ماه روزی است که بفرمان پدرناجدارمان ارتش نوین

ایران پی ریزی گردیده بدین سبب هر سال یادبود این روز فرخنده و محبت

را کرامی میدارم .

خوشنیدم که افسران . درجه داران و سربازان ما همواره دل بستگی خود را به

حیثیت و سربندی ارتش شاهنشاهی نشان داده و ثابت نموده اند آماده

جانبازی و فداکاری در راه سوگند و پیمان خود میباشند .

بموجب این فرمان درود بی پایان خود و ارتش شاهنشاهی را بر روان

تانباک پدر بزرگوارمان علیحضرت رضاشاه کبیر فرستاده و با خوشوقتی -

می بینم که ارتش شاهنشاهی ایران با تصمیم قاطع و سرعت مدارج ترقی را

می پیماید .

برای همه افسران - درجه داران - سربازان و کارمندان ارتش -

شاهنشاهی سلامتی و موفقیت از درگاه خداوند مسئلت نموده و امید است

با فداکاری بیش از پیش خود را شایسته اعتماد و محبت ما نشان دهند .

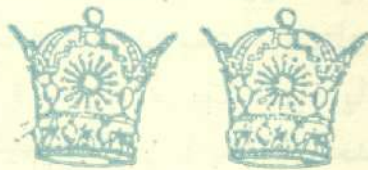
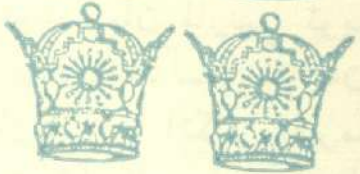
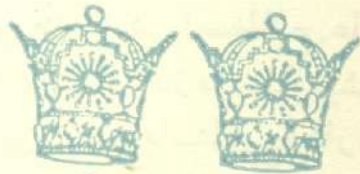
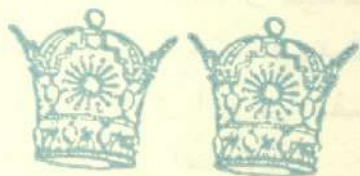


پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران
بمناسبت گشایش جلسات سخنرانی و بحث دربارهٔ زبان فارسی

در آبان ۱۳۴۹

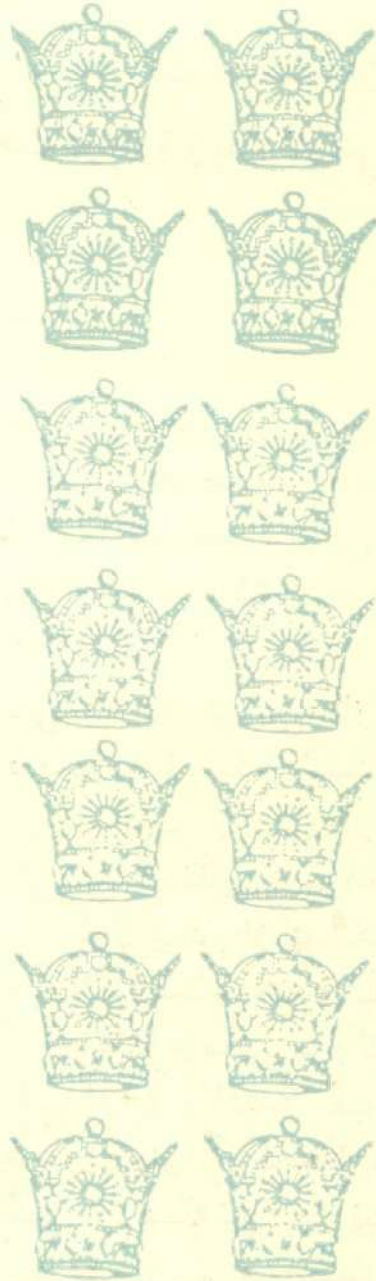
تشکیل جلسات سخنرانی و بحث
در بارهٔ زبان فارسی از طرف وزارت
فرهنگ و هنر با شرکت گروهی از
زبان شناسان و دانشمندان کشور موجب
خوشوقتی ما است .

زبان فارسی که به گواهی تاریخ
ایران همواره مورد نهایت دلبستگی
تمام ایرانیان بوده است از نظر تاریخ
و پیشینه، زبانی است کم نظیر که مراحل
و تحولات آن در طول بیش از بیست و
پنج سده مطالعه و کاملاً شناخته شده است
و با آنکه در این فاصله زمانی بزرگ
دگرگونیهای فراوان یافته و هنوز
پایگاه والای خود را بعنوان یگانه زبان
فرهنگی و رسمی و همگانی ایرانیان
حفظ کرده است در صورتی که بسیاری





از زبان های جهان در همین مدت یکسره فراموش شده اند و اینک سخنگوئی ندارند. این پیوستگی خاص زبان ما نیست بلکه یکی از ویژگیهای فرهنگ ملی ایران است که در آن بسیاری از معتقدات ارزنده باستانی بزندگی خویش ادامه داده و میدهد. چنین واقعیتی بهترین سند وحدت و همبستگی ملت ایران و ارزش مفهوم ملیت در جامعه ایرانی است.

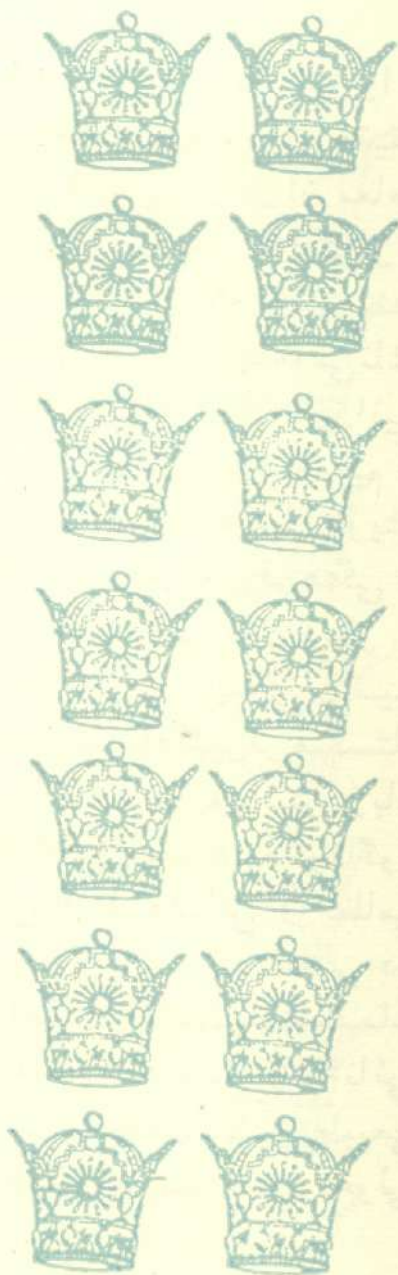


زبان ملی ما که در اصطلاح علمی زبان شناسی در برابر دو مرحله پیشین این زبان، یعنی فارسی باستانی و فارسی میانه یا پهلوی زبان فارسی نوین نامیده میشود و به همت سخنسرایان و نویسندگان پارسی و با اتکاء به سرمایه بیمانند ادبی و شاهکارهای جاودانی نظیر شاهنامه فردوسی نه تنها در خود ایران بصورت یکی از اصیل ترین و غنی ترین زبان های جهان ریشه یافته بلکه در طول قرون در بخش پهناوری از قاره آسیا و حتی افریقا نفوذ یافته است. میدانیم که این زبان در حدود



هشت قرن در شبه قاره هند و پاکستان
زبان رسمی درباری یا زبان ادبی
فرهنگی بود و در این مدت هزاران
اثر در این منطقه وسیع از جهان بدین
زبان نوشته شد. همچنین درس‌زمینهای
پهن‌آور آسیای مرکزی دیر زمانی
پارسی زبان رایج فرهنگی و علمی بود
و در همان زمان در جانب غرب ایران
باگسترش امپراتوری عثمانی این زبان
به کشورهای دورتر تا قلب اروپا راه
یافته بطوریکه هنوز نفوذ آن در زبانهای
بالکان آشکار است.

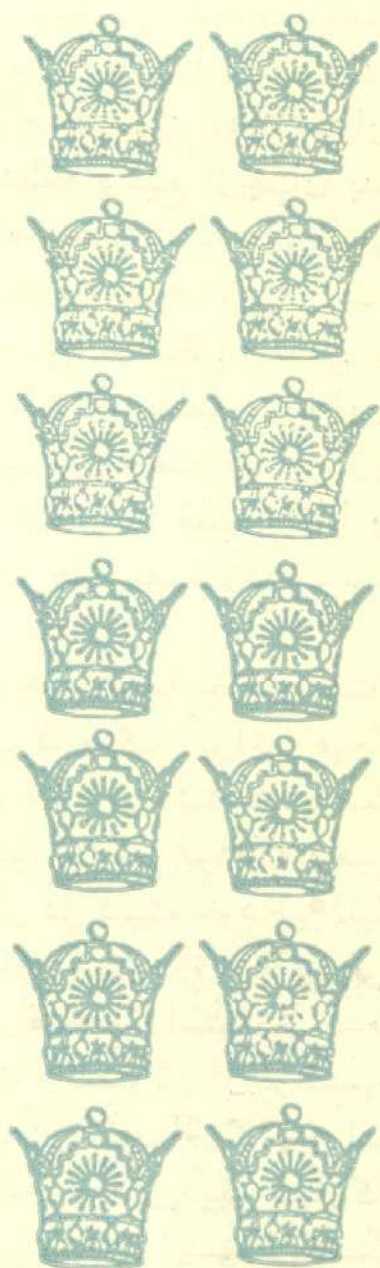
این نکته درخور توجه خاص است که
اگر چه آفتاب فرهنگ ایرانی هیچگاه
غروب نکرده ولی درخشندگی و شکوه
آن بیشتر متعلق به ایامی بوده که رهبری
و اداره کشور در دست خود ایرانیان
بوده است. در چنین دوره‌هایی بوده
که پایه‌های فرهنگ ما استوارتر شده و
برای پیشرفت و گسترش آن کوششهای
اساسی و صحیح انجام گرفته است
و اگر هم در دوره‌های دیگر ستارگان
درخشانی در آسمان این فرهنگ





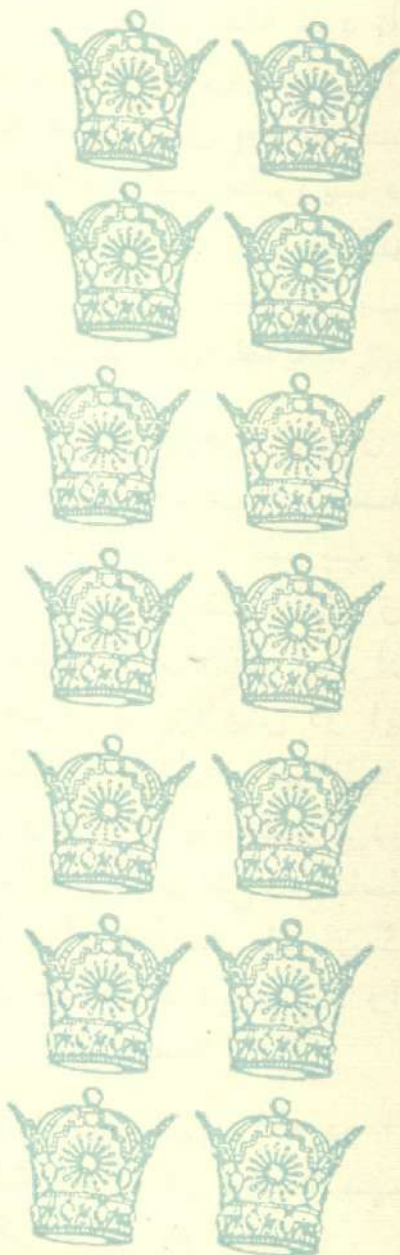
تابیده‌اند باید بنیاد و مایه آنها را در همان ادوار جستجو کرد. این حقیقت بویژه در زبان فارسی در دوران معاصر در روزگار شهریاری پدر بزرگوار ما تجلی کرد. در آن زمان که تأثیر تمدن صنعتی باختر و تحولات اجتماعی ناشی از آن در زندگانی و زبان ایرانیان روز بروز محسوس تر میشد و بیم آن میرفت که این زبان پایگاه کهن خویش را بعنوان یک زبان توانای فرهنگی از دست بدهد و نفوذ زبان های دیگر به هماهنگی و توانائی و زیبائی آن آسیب رساند بفرمان رضاشاه کبیر فرهنگستان ایران بمنظور آماده نگاهداشتن زبان فارسی برای ادای مفاهیم گوناگون صنعتی و فنی و فرهنگی و نظامی تأسیس گردید و این مرکز علمی در چندسالی که امکان فعالیت یافت خدمات مهمی در این مورد انجام داد و توانائی این زبان را در پیمودن مسیر طبیعی خود در برابر هرگونه پیشرفت و تحولی آشکار ساخت.

باید متوجه بود که همان مسائل





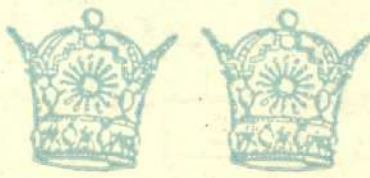
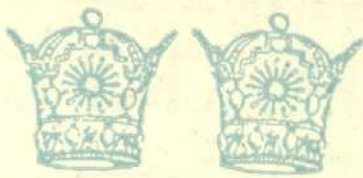
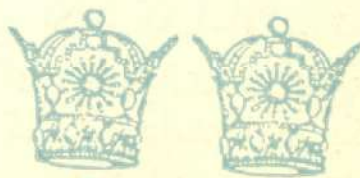
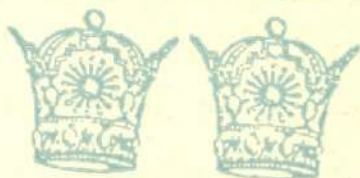
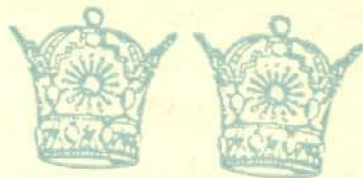
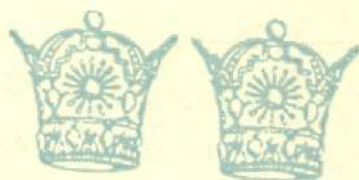
اکنون نیز در برابر زبان فارسی
قرار دارد و نه تنها از میان نرفته بلکه
نمایان تر شده است زیرا زندگانی مادی
و معنوی جهانیان در نتیجه پیشرفت‌های
صنعتی و تحولات اجتماعی حاصل
از آن در سی سال گذشته دگرگونی
روزافزون یافته و پیدایش مفاهیم
تازه در رشته های گوناگون وسعت
گرفته است و به ناچار باید برای
نگاهدشت زبان پارسی بصورت يك
زبان فرهنگی توانا که آمادگی تمام
مطالب گوناگون امروزی و آینده را
داشته باشد کوشش دامنه‌داری بکار
رود که اساس آن شناخت بیشتر خود
این زبان و بررسی مسائل گوناگون
مربوط به آن و پژوهش در زبان های
کهن و گویش های ایرانی کنونی
است که با آن از يك ریشه‌اند و میتوان
از آنها در تأمین این هدف بهره‌گیری
کرد .



خوشبختانه اینک کشور ما از وجود
گروهی دانشمند زبان‌شناس برخوردار
است و طبعاً شایسته است این وظیفه



مهم به عهده آنان گذاشته شود تا این فعالیت ها بر پایه موازین علمی انجام پذیرد . به همین دلیل بود که ما به وزارت فرهنگ و هنر مأموریت دادیم که با توجه به مسائل و شرایط کنونی زبان پارسی طرح متناسبی برای فرهنگستان ایران تهیه نماید .



در بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان های ایران که فرمان تأسیس آن صدور یافته و بنیاد نامه آن به تصویب ما رسیده است به دلیل مقام والای زبان فارسی در ملیت و فرهنگ ایران و اهمیت و ضرورت پژوهش در این زبان و زبانها و گویشهای ایرانی دیگر فرهنگستان زبان ایران منظور گردیده است که امید است سخنرانی ها و مباحثات این جلسات برای فعالیت های آن که بزودی آغاز خواهد گردید مفید واقع شود .

موفقیت دانشمندانی را که در این برنامه شرکت دارند در وظیفه مهمی که بعهده گرفته اند خواستاریم .

تأثیر حقوق ایرانی
روزگار ساسانی

در

گسترش حقوق اسلامی

تقریر

امام شوشتری

یادداشت مجله

مجله بررسیهای تاریخی لازم دید در باره گفتار محققانهای که همکار دانشمند ما در زمینه تاریخ تدوین علم حقوق اسلامی در روزگار عباسیان، نوشته‌اند و در این شماره بچاپ رسیده ضمن سپاسگزاری از نویسنده فاضل آن، نکات زیر را یادآوری کند.

۱- منظور از فقه یا حقوق اسلامی که در باره تاریخ آن در این گفتار بحث شده است، فقه عامه است که مدار کارهای حکومت اسلامی در عصر عباسیان بوده.

۲- فقه جعفری که بیشتر به عبادات و عقود و ایقاعات میپردازد، چنانکه نویسنده گفتار در ضمن سخن بارها به آن اشاره کرده‌اند، از موضوع مقاله بکلی بیرون است و این نکته را طالب فقه جعفری باید دقیقاً در

«... از چیزهایی که امیرالمؤمنین باید در نظر گیرند همین اختلافات بسیار در احکام است که در این دو شهر (بصره و کوفه) و دیگر شهرها بجاهای باریکی کشیده است. اگر امیرالمؤمنین موافقت کنند و فرمان دهند همه این احکام متناقض در کتابی فراهم شود و نیز هر گروه دلیل فتوای خود را از کتاب و سنت بنویسند و امیرالمؤمنین آنها را در ترازوی نگرش و پژوهش بگذارد و در هر مسئله رای خویش را اظهار بدارد و سپس فرمان دهد دیگر برخلاف آن رای هیچکس رفتار نکند، از این راه کتابی فراهم خواهد شد که امیدواریم از همه این احکام در آمیخته از درست و نادرست، یک قانون درست فراهم آید. و امیدمندیم از همرازی در فتواها که با اندیشه و زبان امیرالمؤمنین پدید خواهد آمد، همداستانی و یک زبانی در ملت اسلام پدیدار گردد.»^۱

منصور دومین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هـ) بسیار کوشید بر بنیاد پیشنهاد روزبه قانون یگانه‌ای برای دولت اسلام، مانند آنچه در روزگار ساسانیان رایج بوده بر مبنای قرآن و سنت پیغمبر پدید آورد حتی مالک بن انس را در مدینه که زیر بار چنین اندیشه‌ای نمی‌رفت مدتی زندانی کرد. هر چند تنظیم قانون لازم الاجرای یگانه‌ای بشکلی که روزبه پیشنهاد کرده بود میسر نشده، لیکن این اقدامات انگیزه تدوین فقه اسلامی و کوشش در بدست آوردن پایه‌هایی بجهت احکام از سنت و قرآن و اجماع و قیاس و استحسان و در مذهب جعفری عقل گردیده است.

اگر کسی موضوع‌های فقهی را (بجز بخش عبادات) بویژه فقه حنفی را که هوا خواهان آن بنام «اصحاب‌الرأی» معروفند، با مسائل فقهی عصر ساسانی، بویژه در حقوق اساسی و اداری و مالی بشکل علمی آنگونه که در حقوق تطبیقی آمده است، مطابقت کند و بایکدیگر به سنجد باین نتیجه خواهد رسید که اثر حقوق ایرانی در همه شاخه‌های حقوق اسلامی بسیار آشکار است. حتی در

۱- ص ۶۰ چاپ بیروت ۱۹۵۲ میلادی

برخی موارد همان است که از قدیم بوده. نهایت آنکه فقیهان کوشیده‌اند برای آنچه هست، یک پایه شرعی از کتاب یا سنت یا اجتماع پیدا کنند و اگر بدست نیامده بقیاس حتی استحسان نیز توسل جستند. زیرا چنانچه گفته شد روابط اجتماعی برخاسته از چگونگی زندگی اجتماعی است و هیچگاه نمی‌توان در جامعه‌ای آن روابط را با سانی و خیلی با شتاب در قالب دلخواه بریزند و بشکلی که دوست میدارند، در بیاورند.

اجازه دهید برای اثبات نظری که گفته شد نمونه‌ای را از موضوعهای مالی در حقوق اسلامی نشان دهیم تا ثابت شود آنچه بوده است دست کم بحال خود مانده و تنها فقیهان کوشیده‌اند برای آنها بقوه اجتهاد و استحسان پایه شرعی پیدا کنند.

مسئله‌ای که میخواهم بعنوان مثال در پیرامون آن سخن گویم مالیات گمرکی در حقوق مالی اسلام است که در کتابهای «خراجیه» و «الاموال» از آن به «عشور» تعبیر کرده‌اند.

میدانیم که در روزگار اشکانیان و ساسانیان در ایران مالیات گمرکی در مرزها از کالاها میگرفته‌اند. در پیمان نامه‌ای که میان خسرو اول انوشروان و امپراطوری بیزانس - سال ۵۶۰ میلادی بسته شده، نقاط مبادله کالاها در مرز دو کشور معین شده و در ماده چهارم آن پیمان، مأموران سیاسی هر دو کشور هنگام رفت و آمد بکشورهای یکدیگر از پرداخت مالیات گمرکی معاف شده‌اند. این پیمان دلیلی است که در روزگار ساسانیان گرفتن مالیات گمرکی در مرزها از کالاهایی که وارد یا خارج می‌شده، رواج داشته است.

از دیگر سو، در کتابهای خراجیه مانند کتاب الخراج قاضی ابی یوسف که بشکل نامه‌ای خطاب به هارون الرشید عباسی نوشته شد، یا کتاب الخراج یحیی بن - آدم القرشی یا کتاب الاموال ابی عبید قاسم بن سلام بغدادی و مانند اینها درباره مالیات گمرکی یا باصطلاح رایج در آن کتابها «عشور» مقرراتی پیش‌بینی کرده و کوشیده‌اند برای این مالیات در عصر اسلامی پایه شرعی پیدا کنند.

بود. بازرگانی مردم مکه که پایان سیر کاروانهای زمستانی و تابستانی ایشان از حدود یمن و کناره‌های شام و عراق آنسو تر نمی‌رفت، چنان گسترده‌گی نداشت که سبب پیدایش روابط اجتماعی پیچیده و عرف و عادت محکم گردد. مانند روابطی که در ایران و روم بر زندگی مردم حکومت داشت. همچنین زندگی مردم مدینه از اندک کشاورزی و نخلستانهای کمی که در پیرامون آن شهر بزحمت پدید آورده بودند، میگذشت و در اینجا نیز وضع اقتصادی و اجتماعی نه چنان بود که انگیزه پدید آمدن روابط اجتماعی گسترده و پیچیده شود.

را از اینکه می‌بینید با اینکه زادگاه دین مبین اسلام حجاز است اما خاستگاه فقه اسلامی و اصول آن عراق^۱ بوده، همین نکته است که گفته شد و همین نکته سبب گردیده که همه مذاهب فقهی اسلامی در عراق پدید آید و رشد کند بجز مذهب مالکی که پیشوای آن مالک بن انس باز از ربیعۃ الرای ایرانی کوفی، فقه آموخته بوده است. زیرا در ایران در زمینه اقسام خرید و فروخت و اجاره و شرکت و مضاربه و مساقات و برده‌داری و دیگر پیوندهای اقتصادی، روابطی پیچیده از باستان زمان پدید آمده بود.

در حکومت اسلام که چنانکه اشاره شد، در آغاز هجرت رسول اکرم بمدینه بنیاد نهاده شده، نخست سازمان قضایی بمعنی درست این واژه، چنانکه در ایران روزگار ساسانی بوده، وجود نداشته است و کسانی که گاهی در فیصله دادن منازعات مردم دخالت می‌کرده‌اند مانند عبدالله بن مسعود صحابی معروف در کوفه، و معاذ بن جبل در یمن و انس بن مالک در بصره، هر کدام در یکی از لشکرگاههای مسلمانان «قاضی لشکر» بوده‌اند و هر کدام نیز مطابق ذوق و فهم خود گاهی فتوایی داده و اگر کسی بآنان رجوع میکرد نظر خود را ابراز می‌نموده‌اند.

۱- منظور از عراق در اینجا عراق روزگار ساسانی و اوائل عصر اسلامی است که به دل ایران شهر بمعنی مرکز کشور ایران نامیده میشده است و این نام تا زمان خلافت عباسیان واج داشته است.

حاکم بر روابط نامسلمنان با یکدیگر، درشام و ایران همان سنتها و قانونهای پیش از اسلام بود که سالیان دراز جریان داشت. بویژه در عصر بنی امیه که اسلام را بشکل حکومتی خودکامه و ستم پیشه در آورده بودند و از آن دین و عنوان خلافت، جز تاراج کردن ملت‌های غیر عرب چیزی نمی فهمیدند و نمی خواستند بفهمند.

کار این آشفته فکری در آخر روزگار امویان بسیار بالا گرفته بوده و در هر شهر هر قاضی فتوایی میداده که دیگران آنرا نمی پذیرفتند و هر چه بر شماره مسلمنان در ایران و شام و سورستان افزوده میشد این آشفته فکری بیشتر میگردد. حتی در یک شهر، فتواهای رنگارنگ روابط اجتماعی مسلمنان را بیش از پیش آشفته میکرد و روابط مردم با حکومت و حکومت با مردم نیز بهتر از آنچه گفته شد، نبود.

دانشمندان ایرانی تازه مسلمان که وارث فرهنگی بسیار کهن و پیشرفته و روابط اجتماعی و اقتصادی گسترده‌ای بودند، با افسوس بسیار باین آشفته فکری می نگریستند و گزندی را که از آن ممکن بود بجامعه اسلامی زده شود، نیک دریافته و در پی چاره جوئی برآمده‌اند.

نامه مشروح روزبه پسر دادبه که پس از مسلمان شدن خود را بنام «ابومحمد، عبدالله» نامیده است و باین مقفع مشهور شده، خطاب به منصور عباسی، حکایتی گویا از چنین آشفته فکری است و چاره اندیشی که این دانشمند ایرانی کرده و کوشیده است، بسابرای مشکلی که جامعه اسلامی با آن روبرو شده بود، راه چاره‌ای پیدا کند، از دیدگاه تاریخ فقه اسلامی بسیار دلکش است.

مابرای آگاهی خواننده ترجمه بخشی از نامه او را که بنام «رسالة الصحابة» موسوم است و خطاب به منصور دومین خلیفه عباسی است و میتوان گفت همین نامه یکی از انگیزه‌های تدوین فقه اسلامی و پدید آمدن «علم الحدیث» شده بنقل از کتاب «فلسفة التشریح فی الاسلام» در پایین می آوریم.

«... از چیزهایی که امیرالمؤمنین باید در نظر گیرند همین اختلافات بسیار در احکام است که در این دو شهر (بصره و کوفه) و دیگر شهرها بجایهای باریکی کشیده است. اگر امیرالمؤمنین موافقت کنند و فرمان دهند همه این احکام متناقض در کتابی فراهم شود و نیز هر گروه دلیل فتوای خود را از کتاب و سنت بنویسند و امیرالمؤمنین آنها را در ترازوی نگرش و پژوهش بگذارد و در هر مسئله رای خویش را اظهار بدارد و سپس فرمان دهد دیگر برخلاف آن رای هیچکس رفتار نکند، از این راه کتابی فراهم خواهد شد که امیدواریم از همه این احکام در آمیخته از درست و نادرست، یک قانون درست فراهم آید. و امیدمندیم از همراهی در فتواها که با اندیشه و زبان امیرالمؤمنین پدید خواهد آمد، همداستانی و یک زبانی در ملت اسلام پدیدار گردد.»^۱

منصور دومین خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸هـ) بسیار کوشید بر بنیاد پیشنهاد روزه قانون یگانه‌ای برای دولت اسلام، مانند آنچه در روزگار ساسانیان رایج بوده بر مبنای قرآن و سنت پیغمبر پدید آورد حتی مالک بن انس را در مدینه که زیر بار چنین اندیشه‌ای نمیرفت مدتی زندانی کرد. هر چند تنظیم قانون لازم الاجرای یگانه‌ای بشکلی که روزه پیشنهاد کرده بود میسر نشده، لیکن این اقدامات انگیزه تدوین فقه اسلامی و کوشش در بدست آوردن پایه‌هایی بجهت احکام از سنت و قرآن و اجماع و قیاس و استحسان و در مذهب جعفری عقل گردیده است.

اگر کسی موضوع‌های فقهی را (بجز بخش عبادات) بویژه فقه حنفی را که هوا خواهان آن بنام «اصحاب‌الرأی» معروفند، با مسائل فقهی عصر ساسانی، بویژه در حقوق اساسی و اداری و مالی بشکل علمی آنگونه که در حقوق تطبیقی آمده است، مطابقت کند و بایکدیگر به سنجد باین نتیجه خواهد رسید که اثر حقوق ایرانی در همه شاخه‌های حقوق اسلامی بسیار آشکار است. حتی در

۱- ص ۶۰ چاپ بیروت ۱۹۵۲ میلادی

برخی موارد همان است که از قدیم بوده. نهایت آنکه فقیهان کوشیده‌اند برای آنچه هست، یک پایه شرعی از کتاب یا سنت یا اجتماع پیدا کنند و اگر بدست نیامده بقیاس حتی استحسان نیز توسل جسته‌اند. زیرا چنانچه گفته شد روابط اجتماعی برخاسته از چگونگی زندگی اجتماعی است و هیچگاه نمی‌توان در جامعه‌ای آن روابط را باسانی و خیلی باشتاب در قالب دلخواه بریزند و بشکلی که دوست میدارند، در بیاورند.

اجازه دهید برای اثبات نظری که گفته شد نمونه‌ای را از موضوعهای مالی در حقوق اسلامی نشان دهم تا ثابت شود آنچه بوده است دست کم بحال خود مانده و تنها فقیهان کوشیده‌اند برای آنها بقوه اجتهاد و استحسان پایه شرعی پیدا کنند.

مسئله‌ای که میخواهم بعنوان مثال در پیرامون آن سخن گویم مالیات گمرکی در حقوق مالی اسلام است که در کتابهای «خراجیه» و «الاموال» از آن به «عشور» تعبیر کرده‌اند.

میدانیم که در روزگار اشکانیان و ساسانیان در ایران مالیات گمرکی در مرزها از کالاها می‌گرفته‌اند. در پیمان نامه‌ای که میان خسرو اول انوشروان و امپراطوری بیزانس بسال ۵۶۰ میلادی بسته شده، نقاط مبادله کالاها در مرز دو کشور معین شده و در ماده چهارم آن پیمان، مأموران سیاسی هر دو کشور هنگام رفت و آمد بکشورهای یکدیگر از پرداخت مسالیات گمرکی معاف شده‌اند. این پیمان دلیلی است که در روزگار ساسانیان گرفتن مالیات گمرکی در مرزها از کالاها یکبارگی وارد یا خارج می‌شده، رواج داشته است.

از دیگر سو، در کتابهای خراجیه مانند کتاب الخراج قاضی ابی یوسف که بشکل نامه‌ای خطاب به هارون الرشید عباسی نوشته شد، یا کتاب الخراج یحیی بن- آدم القرشی یا کتاب الاموال ابی عبید قاسم بن سلام بغدادی و مانند اینها درباره مالیات گمرکی یا باصطلاح رایج در آن کتابها «عشور» مقرراتی پیش‌بینی کرده و کوشیده‌اند برای این مالیات در عصر اسلامی پایه شرعی پیدا کنند.

قاضی ابی یوسف در کتاب الخراج بطور خلاصه چنین میگوید: ابو موسی اشعری (عبدالله بن قیس) که پس از اتهام مغیره بن شعبه والی بصره بزنکاری بازن شوهرداری بنام (ام جمیله) والی بصره شده است، بتخلیفه دوم چنین نوشت: مسلمانانی که بسرزمین کفار (دار الحرب) کالامیبرند از ایشان «عشریه» میگیرند، عمر پاسخ نوشت از بازرگانان آنان که بدارالاسلام می آیند تو نیز عشریه بگیر.

برای روشن کردن نامه ای که این قاضی از عبدالله بن قیس والی بصره آورده است، باید افزود که در عصر ساسانی بزرگترین بندر در شمال خلیج فارس «بندر» ابله - (بضم اول و دوم و شد دوم و فتح سوم) بوده است که در جنوب شرقی بصره کنونی نهاده بوده و سرانجام در تاخت و تاز تاتارها ویران گردیده است.

اگر این روایتها درست باشد بگمان ما و الیان پیش از ابو موسی، در آمد گمر کی بندر ابله را خود و بستگان شان میخورده اند و ابو موسی نخستین کسی است که حکومت مدینه را از وجود چنین درآمدی آگاه کرده است.

مغیره بن شعبه ثقفی از صحابیان بوده ولی مانند بیشتری از ایشان دنیاپرستی را بردینداری برتر می گرفته است. بگذارید داستان اتهام او را که میتواند ما را بر وجه سر رشته داران آن روزگار که تازه آغاز بکار کرده بودند آگاه سازد و هم چشمی سختی که میان ایشان برای تاراج اموال مردم در گرفته بوده است، نشان میدهد بطور خلاصه یاد کنم.

زیاد بن ابیه ثقفی جوانی هوشمند بود که چون خواندن و نوشتن میدانست وزیرک هم بود، کار دبیری لشکر گاه بصره را بدست میداشت. سرانجام میانه او و مغیره بن شعبه والی بصره تیره شد و زیاد که کارهای مغیره را پی جوئی میکرد، آگاه گردید، والی بازنی «ام جمیله» نام که دارای شوهر هم هست، رابطه نامشروع دارد و ام جمیله که گاه بخانه مغیره می آید. خانه زیاد در بصره روبروی خانه مغیره بود و در گاه غرفه آن در کوچهای تنگ روبروی در گاه غرفه خانه مغیره باز میشد. روزی برادران زیاد: نافع و نفع و ابو بکره مهمان زیاد بودند. چون

هوا گرم بود، زیاد بر خاست و در غره را باز کرد در آن هنگام در غره خانه مغیره که باز بود نمایان شد. زیاد دید مغیره همانغوش جمیله است. بی درنگ مهمانان را صدا کرد و آمدند و همه ایشان مغیره را و همانغوش او را «کالمیل فی-المکحله» مشاهده کردند.

زیاد بن ابیه که در پی چنین فرصتی میگشت، بیدرنگ با سه تن دیگر بمسجد جامع روی آوردند و چون مغیره برای ادای نماز جماعت بمسجد آمد او را دشنام گفتند و بر او ریگ پاشیدند و مانع امامت مغیره شدند. سپس هر چهار تن بر شتر نشسته بمدینه رفتند و داستان ز ابخلیفه دوم باز گفتند.

عمر فرمان عزل مغیره را بدست ابو موسی اشعری داد و باو گفت: بمحض در آمدن به بصره مغیره را بمدینه گسیل دارد. داستان محاکمه مغیره در مدینه و رهاساختن او از کیفر زناکاری یکی از مطاعنی است که بر خلیفه دوم وارد کرده اند.

خلیفه دوم دوست نمیداشت یکی از صحابیان، بنام ارتکاب زنا محصنه سنگ باران شود. از اینرو چون سه گواه نخستین یکان یکان هم زبان داستان را باز گفتند، سخت دلگرفته شد تا آنجا که زیاد بن ابیه شاهد چهارم از رخسار عمر دلگرفتگی او را دریافت. و چون زیاد وارد مسجد شد و حال عمر را مشاهده کرد عمر باو گفت: چهره ای میبینم که گمان ندارم یکی از صحابیان پیغمبر با زبان او سنگسار شود.

زیاد که بسیار زیرک بود مطلب را دریافت و چنین شهادت داد: او همه آنچه را اینان گفته اند دیده ولی افزود بیادم هست که پاهای زن رنگ حنا داشت اما چون صورت مغیره بر صورت آن زن افتاده بود، و آنرا از دیدن میپوشانید، نتوانستم بدانم آن زن ام جمیله است که اینان گفتند یا زن خود مغیره. و چون با این گفته (شبهه) پدید آمد بحکم «ادروء الحدود بالشبهات» حدزنا از مغیره ساقط گردید تا بماند و در زمان معاویه آن نیرنگبازیه را انجام دهد سه شاهد نخستین را هر کدام بکیفر «قذف» هشتاد تازیانه زدند.

باری چنانکه گفتم مالیات گمرکی در اسلام تاپیش از خلافت عمر وجود نداشته است و در زمان این خلیفه اخذ مالیات عشور رسمی شده است و برای گرفتن آن در کتابهای فقهی که کهنترین آنها در عصر عباسی نوشته شده يك بنیاد شرعی پدید آورده اند که بطور خلاصه چنین است:

آ - ازبازرگانانی که تابع کشور اسلام نبودند و باصطلاح آن زمان از «دارالحرب» کالا می آوردند ده درصد بهای کالا را بر مبنای معامله متقابله می گرفتند و این همان نرخى است که در روزگار ساسانی نیز رایج بوده است.

ب - از میان که تابع دولت اسلام بودند پنج درصد بهای کالا را می گرفته اند بر مبنای (صدقه مضاعفه) که خلیفه دوم جزیه نصرانیان بنی تغلب را بر آن مقرر داشته بوده است.

ج - ازبازرگانان مسلمان دوونیم درصد بهای کالا را می گرفتند بر پایه نرخ زکوة عروض تجارت و اموال باطنه (زروسیم).

از کالاهایی که خرید و فروش آنها برای مسلمانان حرام بود، مالیات مضاعف یا باصطلاح امروز (سورتا کس) می گرفتند.

درباره معافیتها و ارزیابی کالاها و بازرسی و دیگر مسائل مربوط به عشور همان راهی را میرفته اند که در عراق پیش از ظهور اسلام رواج داشته است.

نهایت آنکه از دیدگاه نظری و در کتابهای فقهی مسائل خاص عشور را بر قواعد جزیه و زکوة قیاس می کرده اند. مثلاً برای بازرگانان مسلمان شرط (حول) و نیز وام دار نبودن مودی و نیز نصاب اموال باطنه در زکوة مقرر شده است هر چند کمتر عمل میشده.

غرض من از نگاشتن مسئله عشور نشان دادن نمونه ای بود از تأثیر مالی حقوق عصر ساسانی ایران در پیدایش و گسترش حقوق مالی عصر اسلامی. کسانی که خواهان اطلاعات وسیعتری در این زمینه اند میتوانند بکتابهایی که در فهرست زیر گفته شده و بنام آنها اشاره خواهد شد و مستند گفته های ماست رجوع کنند.

نکته‌ای که در پایان باید بر آنچه گفته شد افزود آنست: چون در حکومت اسلام فقه شیعه مورد عمل نبوده است در کتب فقهی شیعیان بمسئله عسورتوجه نشده است.

نویسنده برای تکمیل بحثی که آغاز کرده‌ام چنانکه فرصت دیگری پیش آمد باز از زمینه های دیگر مالیاتی رایج در حکومت اسلام نمونه ها نشان خواهم داد و بحث را از دید گاه حقوق تطبیقی که بتاریخ تمدن و فرهنگ ایران نیز پیوستگی بسیار دارد، دنبال خواهم کرد.

فهرست سرچشمه‌ها

چاپ قاهره	قاضی ابی یوسف	الخراج
« «	یحیی بن آدم	الخراج
« «	ابوعبید قاسم بن سلام	الاموال
چاپ بغداد	قدوری بغدادی	اللباب فی شرح الکتاب
چاپ تهران	آرتور کریستن سن ترجمه	ایران در زمان ساسانیان
چاپ قاهره	محمد بن جریر طبری	تاریخ طبری
« «	بلاذری بغدادی	فتوح البلدان
« «	علی بن حسین مسعودی	مروج الذهب
چاپ دمشق	صبحی محمصانی	فلسفه التشریح فی الاسلام

نشانیهای از گذشته دور

گیلان و مازندران

کتابهایی که تا کنون بنام تاریخ ایران نوشته شده است، غالباً از وقایعی یاد میکنند که در زمان استقرار آریائیها در این کشور روی داده است و از سرگذشت اقوام و طوایفی که پیش از ورود آریائیها در این سرزمین میزیستند حکایت نمیکند.

با توجه باین مسئله که تاریخ هر ملت مجموعه سرگذشت های افراد و اقوام آن ملت است باید قبول کرد که سرگذشت اقوامیکه بر این سرزمین میزیستند، جزئی از تاریخ کشور ما محسوب خواهد شد.

از جمله آن اقوام مردمانی

بقلم

چهرانگیر سرتیپ پور

هستند که از زمانهای قبل از تاریخ در ساحل جنوبی دریای خزر میزیستند و بعقیده بعضی از محققین از جمله بنیاد گذاران تمدن بشری شناخته شده اند.

روشن کردن گوشه‌ای از سرگذشت این مردمان که سرزمینهایشان در حال حاضر بنام های گیلان و مازندران نامیده میشود بمنزله روشنائی افکندن بتاریخ میهن ما و شاید مشرق قدیم است که البته آنقدرها سهل و آسان نیست زیرا طول حیات تاریخی ایران این سرزمین را شاهد و قایع و حوادث فراوانی کرده است که نظایر بعضی از آن رویدادها ملت هائی را بکلی نابود یا نامشان را از صفحه روزگار برانداخته است.

از جمله حادثات شکننده به مقابله باناجوانمردیهای فاتحانی بود که در جنگها تنها بتملك اراضی و غارت ثروت و کوچاندن مردان و زنان کارآمدما بکشورهای خود قانع نبودند بلکه کوشش داشتند کلیه سرمایه معنوی و مدنی مردم این سرزمین را تباہ و نابود کنند. مبانی آقائی و سروری را منهدم سازند و هر گونه ارتباط ما را با گذشته منقطع دارند و سرچشمه الهامات غرورانگیز را بخشکانند یا لااقل تیره کنند بدین منظور کتابها و اسناد ما را ربودند دفتر ایام شاهنشهان ما را سوختند، دانشمندان ما را کشتند، سنگ - نبشته‌های ما را شکستند، زبان ما را بستند و رشته آداب و سنن را گسستند، خلاصه بسیاری از آثار هوش و ذكاء پدران و نیاکان ما را بازی گرفتند و تحقیر نموده و بدست تباہی سپردند و راه تحقیق آیندگان را تا آن حد بریدند که ناچار میباید یابمورخان غیر ایرانی عهد قدیم تو سل جوئیم، یا آثار و شواهدی در دل خاک و بن اطلال جستجو نمائیم.

متأسفانه در این قسمت نیز از طرفی مداخله احساسات ملی مورخان عهد قدیم که هم نژاد با ایرانیان نبوده اند موجب تخلیط مسائل شده و از طرف دیگر آثار هنری و صنعتی تا حدیکه بیدانشی تجویز میکرد، بنام دیگران ثبت یا بناحق ضبط شده است که کار تحقیق رادشوار ساخته است با این مراتب زمانی وسیع لازم است تا بتوان بیاری صاحب نظران دشوارها را آسان کرد.

بر اساس این فکر، کوشش سازمانها و مؤسسات تحقیقات و بررسیهای تاریخی را، کوششی شایسته تحسین میدانم زیرا بابی میگشایند که موجب میشود نتایج بررسیهای هر محققی در هر زمینه تاریخی و تا هر مرحلهای که تحصیل شده باشد در مجموعه ای گردآوری شود و در معرض بحث و انتقاد قرار گیرد.



چنانکه پیشتر گفتیم بحث ما، درباره مردمانی است که از ازمینه پیش از تاریخ در طول ساحل جنوبی دریای مازندران در فاصله دریا و رأس الجبال البرز میزیسته اند. در تاریخهای داستانی ایران که عالیترین نمونه آن شاهنامه فردوسی است و مجموعه ایست از محفوظات مردمان قرنهای پیش از اسلام، اشاراتی درباره مدنی بودن اقوام این سرزمین شده است.^۱ اگرچه داستانهای شاهنامه بدلیل آنکه متکی بگواهی مردم زمان یا نزدیک زمان نیست از نظر تاریخ مورد اعتنای شایسته قرار نگرفته است ولی گاهگاه که دست تصادف از عمق اطلال مدار کی بدست میدهد که مربوط به پیش از ازمینه تاریخی است و دلالت بر تمدن کهن بومیان سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزر میکند، اشارات فردوسی متبادر بدهن میشود.

مثلا وقتی در رساله «تمدنهای اولیه» تألیف م.ژ. دمرگان «M. J. Demorgan» دانشمند و محقق فرانسوی میخوانیم در زیر خاکهای رسوبی و شن دار «آمل» دندان کرسی فیلی کشف شده که نژادش دهها هزار سال پیش منقرض گردیده است.^۲ بخاطر میآوریم که دهها هزار سال پیش در نقاط شمالی ایران آب و هوایی مناسب زیست فیل یا یستاندارانی از نوع حیوانات منطقه جنگلی، و گرمسیری وجود داشته است.

۱- بصفحات آینده نگاه کنید.

۲- ص ۵۹ از کتاب «تمدنهای اولیه» م.ژ. دمرگان

یا وقتی بگزارش علمی دکتر کارلتون . س . کون «Carleton S. Coon» درباره اکتشافات غار هوتو در بهشهر مراجعه میکنیم طی گزارش آنها با فسیل انسان یا انسان‌هایی روبرو می‌شویم با دندانهای آسیائی و مربوط بدوره علف-خوارگی که دوران حیات آنان را تا حدود سی هزار سال پیش دانسته‌اند.^۳ و با خود می‌اندیشیم شاید نخستین کدخدائی که از طرف فردوسی در حوالی مازندران و گیلان در آغاز عصر آهن معرفی شده است^۴، از اخلاف همان انسانی باشد که چندین هزار سال پیش تردد در سواحل جنوبی دریای مازندران میزیسته که نمونه یکی یا چندتن از آنان کشف گردیده است.

مسلم این است خیلی بیشتر از ظهور فرمانروایان هخامنشی و قبل از ایجاد پادشاهی ماد یا مادی که در حدود سالهای «۸۳۸ - ۱۰۰۰» قبل از میلاد نام بعضی از امراء آنها در کتیبه‌های آسوری ذکر شده است^۵ و حتی پیش از جدائی آریائی‌های هندی از آریائی‌های ایرانی که مهاجرت و تاریخ جدا شدنشان در بین سالهای «۲۰۰۰ - ۱۴۰۰» قبل از میلاد یادداشت شده است^۶ در سرزمین ایران چه در اطراف دریای داخلی که اینک بصورت کویری درآمده است و چه در سواحل جنوبی دریای مازندران مردمانی میزیستند که مانند مردم عصر ما بحکم احتیاج برای غلبه بر مشکلات حیات و تأمین ضروریات میکوشیده‌اند و به تشکیل واحدهای اجتماعی نیز موفق شده‌اند.

آثار کوشش مدنی این مردمان چه در نجد ایران و چه در حاشیه دریای مازندران از غربی‌ترین ناحیه خمسه طوالش اعم از لنکران و آستارای آنسوی مرز، تانواحی کلات قلعه و نمین امیر تومان و شاهگل دره و حسن زمینی

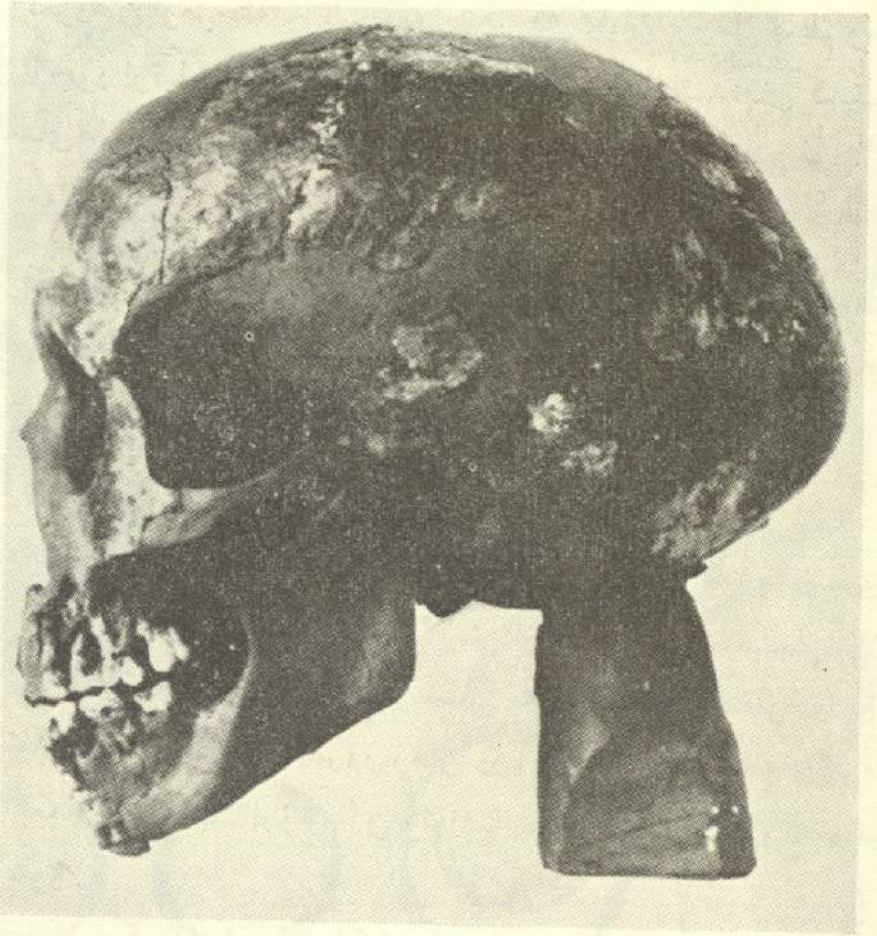
۳- گزارش رسمی هیئت تحقیقاتی دکتر کارلتون کون بنام «تفحصات در غار هوتو»

نسخه‌ای از آن در موزه ایران باستان موجود است .

۴- نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود .

۵- کتیبه شلم نصر پادشاه آسور ص ۱۶۹ ایران باستان

۶- اشاره به صفحات ۳۸ و ۳۹ و ۱۵۶ ایران باستان پیرفیا



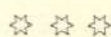
عکس شماره ۱

کشف شده از غار هوتو بهشهر

و آقا اولر، تاشرقی ترین مناطق مازندران که قسمتی از خاکهای آنسوی آن در مسیر آمودریا قرار داشته است، بدست آمده است.^۷

مصنوعات سنگی و سنگ تراشیده و مسی و سفالین و مفرغی و زرین و شیوه های صنعتی و هنری هر یک از آن آثار^۸، شاهدیست بر سیر تدریجی تمدن آن مردمان از مرحله ای بمرحله دیگر که شایان بررسی منظم و مستمر است، تا وجود ارتباط تمدن های منکشفه این مردمان با تمدنهای کشف شده در واحه های اطراف دریای داخلی و مردم سرزمین های کوهستانی غرب ایران روشن و معلوم گردد.

صرف نظر از مدارک و اسناد مذکور علی الاصول ناآشنائی ما با اوضاع و احوال مردم از منته قبل از تاریخ، وجود آنان و کوششی را که قهرآبرای تحصیل شرایط بهتر زندگی داشته اند نفی نمی تواند کرد.



گمان دارم که داستانهای فردوسی که یقیناً ساخته و پرداخته یک نسل نیست و گواهی میلیونها مردمی است که حتی پیش از عهد سلطنت ساسانیان اطلاعات خود را در لوح خاطر ثبت کرده و از نسلی به نسل دیگر انتقال داده اند. بایقین بتصرف و تحریفی که بمرور زمان در آن حکایات و نامهای قهرمانان داستانها بعمل آمده است ارزش آن را داشته باشد که نقطه شروع تحقیقات تاریخی شود.

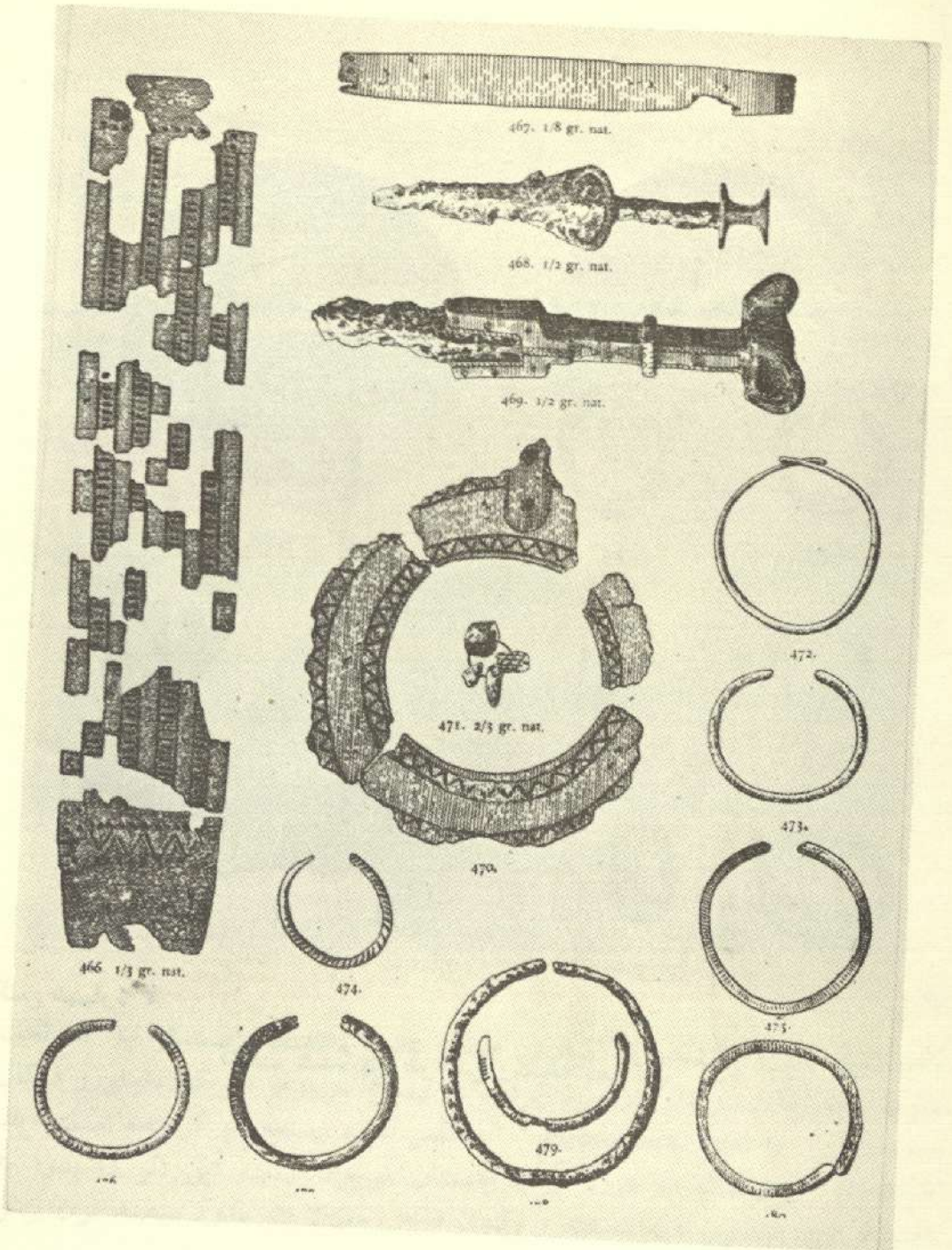
بر اساس این گمان و اندیشه یکی از نشانیهای شاهنامه را که مربوط به تشکیل دولتی در حاشیه بحر خزر و بردامن البرز کوه میباشد سر فصل تحقیقات تاریخی نمودم تا مبنائی برای بحث و انتقاد فراهم شده باشد.

۷- بشرح اکتشافات هیئت های مختلفه که نمونه هایی از آن بشماره عکس ۳ و ۲ و ۱ همراه

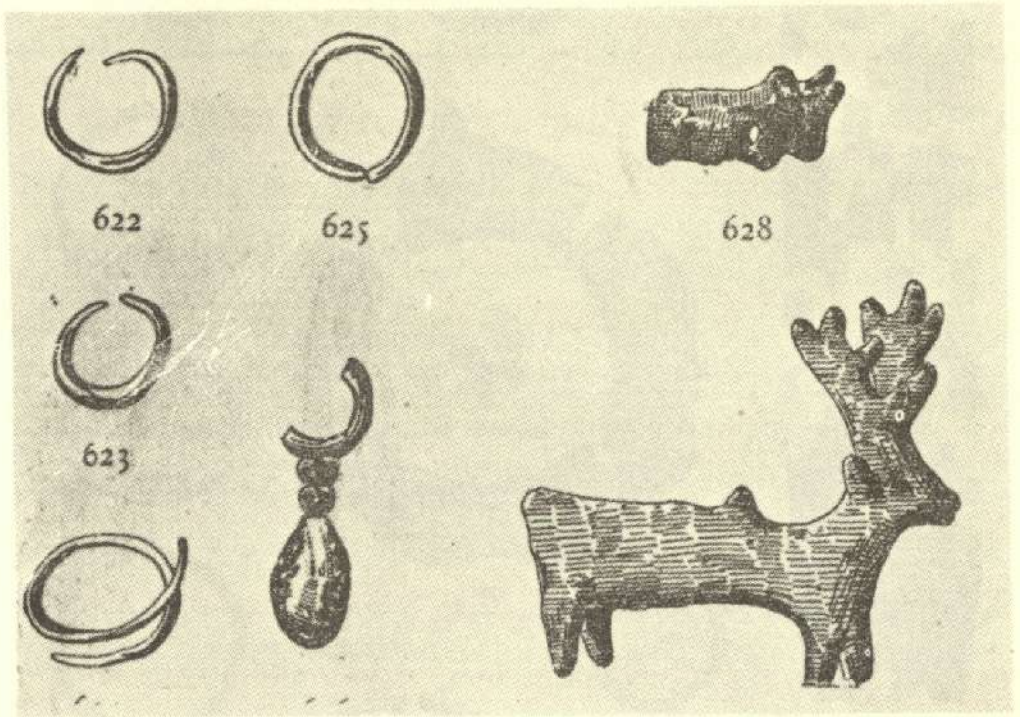
این مقاله چاپ شده است

۸- بشرح عکسهای شماره ۳ و ۲ مقتبس از کتاب تمدنهای اولیه دمرگان فصل

مربوط بطالش

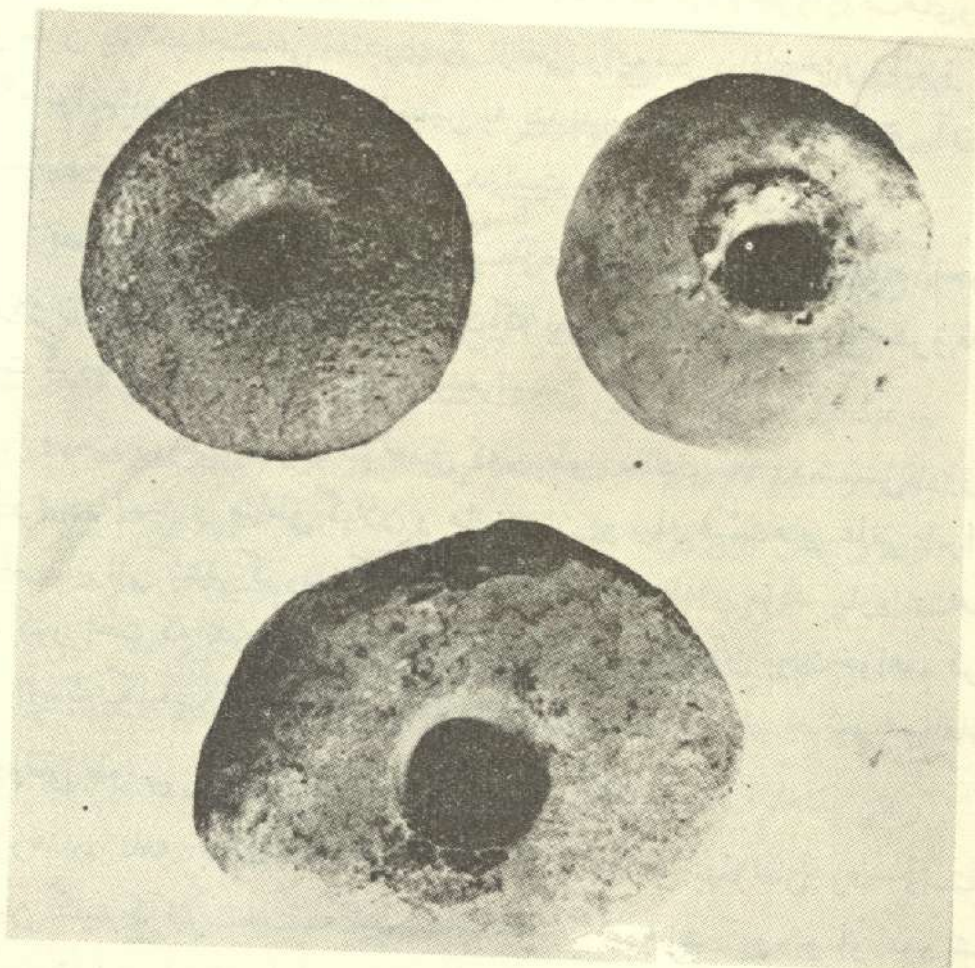


عکس شماره ۲
 اشیاء زینتی و رزمی از مفرغ و آهن و نقوش تزئینی کشف شده در طالش گیلان
 اقتباس از (کتاب تمدنهای اولیه)



عکس شماره ۳

کشف شده در طوالش وسیله دمرگان



عکس شماره ۴

آثار سنک سوراخ شده از گزارش هیئت علمی دانشگاه پنسیلوانیا که تحت عنوان «تفصیحات در غار هوتو - ایران» در رساله مربوط امریکن «فیلوزوفیکال سوساییتی Philosophical Society» منتشر شده استخراج گردیده است «یک نسخه از این رساله در موزه ایران باستان موجود است» این اثر را بدو به هفتصد قرن منسوب میدانستند و اکنون قائلان احتمالاً در حدود سیصد قرن پیش بوجود آمده است

در فصل دوم هم بگواهی های شت زرتشت درباره وجود دولت های وارن و مازن یا واحد اجتماعی مقتدری در اراضی واقع بین دریای خزر و البرز کوه که توانستند مدت ها راه بر مهاجمین به بندند استناد کردم که گزارش آن در کتاب دینی ایرانیان به تفصیل ثبت شده است .

فصل سوم یادداشت های تاریخ نویسان مشرق قدیم در باره اوضاع و احوال مردمان سواحل جنوبی بحر خزر است که بطور پراکنده در تاریخ مشرق قدیم ثبت گردیده بود که گردآوری شده است .

سپس بررسی آثار و شواهدی که در طول سالهای ۱۲۶۹ شمسی تا دوران کنونی در بسیاری مناطق گیلان و مازندران بوسیله هیئت های علمی ایرانی و غیر ایرانی کشف گردیده که تا حد قابل ملاحظه ای مؤید یادداشت های مذکور است که تدریجاً در آینده در اطراف هر يك از آن بحث خواهیم کرد . اینک نگاه میکنیم بگیلان و مازندران از دیدگاه حکیم ابوالقاسم

فردوسی طوسی

پیژوهنده نامه بـ استان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه
که از پهلوانان زند داستان
کیومرث آورد و او بود شاه
در تاریخ داستانی اولین پادشاه بنام کیومرث معرفی میشود و هنگامیکه
کیومرث شد در جهان کدخدای
نخستین بکوه اندرون کرد جای
پس درون کوهی مقام گرفت .

از وقایع مهم عهد سلطنت کیومرث ، جنگ بادیوان بود که در آغاز
بسرمداری سیامک فرزند کیومرث در گیر شد و سرانجام سیامک بدست یکی
زشت دیو .

تبه گشت و شد انجمن بی خدیو
سالی بر این ماجرا گذشت که کیومرث آهنگ کین کشی کرد .
و جنگ به پیروزی دیوان منتهی شد
چو بنهاد دل کینه و جنگ را
بخواند آن گرانمایه هوشنگ را

و باری دگرساز سپاه کرد و هوشنگ فرزند سیامک را بفرماندهی برگزید
و بردیوان حمله برد و بر آنان غالب آمد .

چو آمد مرآن کینه را خواستار سر آمد کیومرث را روزگار
و سلطنت به هوشنگ رسید بجای نیا تاج بر سر نهاد باشناختن آتش ،
با آتش ز آهن جدا کرد سنگ آهنگری پیشه کرد ز آهن تبار و تیشه کرد .
با توجه بشرح بالا کاشف آتش از نظر گاه فردوسی هوشنگ است یا لا اقل
در عهد پادشاهی او ، آتش شناخته شده است^۹ . پس پادشاهی کیومرث مربوط
باواخر عصر حجر و حیات اجتماعی کاملا در مراحل بدوی بوده است زیرا .

از آن پیش کاین کارها شد بسیج نبد خوردنی ها جز از میوه هیچ
همه کار مردم نبودی ببرگ که پوشیدنی شان ، همه بود برگ
در چنین کیفیتی بی شك جنگهایی که بان اشاره شده بین دو همسایه
نزدیک رخ میداده که جهت تلاقی فریقین بطی مسافات بعیده ناچار نبودند .
وقتی يك طرف قضیه دیوان معرفی شده باشند باشناختن سرزمین آنان ، میتوان
قلمرو پادشاهی کیومرث و هوشنگ را بقرینه معین کرد .

سرزمین دیوان : در تاریخ داستانی آمده است که کاوس کی بوسوسه
رامشگری آهنگ تسخیر مازندران کرد .

سخن چون بگوش بزرگان رسید از ایشان کس این رأی فرخ ندید
انجمن کردند و بمشاوره پرداختند و در طی سخن گفتند .

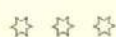
فریدون پر دانش و پر فنون مر این آرزو را نبد رهنمون
ز مازندران یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد
بر اثر شور و مشورت مصلحت دیدند از زال ز سرور سیستان بخوانند که در
تختگاه حاضر شود و کاوس شاه را از لشکر کشی بمازندران باز دارد و چنان
کردند زال زر بدر گاه رسید و با شاه چنین گفت :

۹- نگاه کنید بشاهنامه فردوسی و پیدایش آتش .

شنیدم یکی نوسخن، بس گران که شه دارد آهنگ مازندران
 ز تو پیشتر پادشه بوده اند مراین راه هرگز نه پیموده اند
 که آن خانه دیو افسونگر است
 ولی کاوس شاه فرمود:

جهان آفریننده یار من است سر نره دیوان شکار من است
 بر تصمیم خویش استوار ماند و لشکر به مازندران کشید .
 کجا جای دیوان دژ خیم بود بدان جایگه دیو را بیم بود
 در تصادم دولشکر کاوس از دیوان شکست خورد و اسیر شد که بعداً
 بدست رستم دستان از جنگ دیوان رهائی یافت ۱۰ .

در این قسمت از داستان شاهنامه می بینیم که سرزمین دیوان، مازندران
 بوده است و جنگهای عهد کیومرث و بعد از آن، با مردم این سرزمین در گرفته
 است و بعدها متار که گردید که تا آخر عهد پیشدادی از جنگ بسا دیوان
 سخنی بمیان نمی آید .



وقتی دانسته شد مازندران سرزمین دیوان بوده با ملاحظه ابتدائی بودن
 حیات اجتماعی و توجه باینکه جنگها و پیکارها هفتادسال «بگفته شاهنامه»
 متناوباً ادامه داشته و در بسیاری نبردها شاه یسا ولیعهد بنفسه شرکت
 میکرده اند این معنی استنباط میشود که تختگاه شاهان پیشدادی دیوار
 بدیوار مازندران بوده است .

بدیهی است قلمرو پیشدادیان نمیتوانسته است در شمال باشد زیرا در
 شمال مازندران، دریای خزر قرار داشته، از جانب شرق، بجلگه و دشت
 گرگان محدود بوده است و سرزمین مازندران از جنوب هم بار تفاعلات البرز
 منتهی میشده است که شرایط تشکیل واحد بزرگ اجتماعی بعلت فقدان
 دریا ورودعظیم در آن ارتفاعات وجود نداشته است. پس تختگاه اولین دولتی

۱۰ - نگاه شود بشاهنامه فردوسی و داستان هفتخوان و رهائی کیکاوس

که به تعریف فردوسی در ناحیه کوهستانی و جنگلی و در کرانه دریا بوده است باید در جهت غربی مازندران جستجو شود که همان سرزمین است که امروز بنام گیلان نامیده میشود .

چنانکه در پیش گفته شد از داستانهای شاهنامه که از قرنهای دورسینه بسینه منتقل شده منظم و نامنظم، مدون و نامدون بفردوسی رسیده است از آن نظر استفاده کردیم که برای ترسیم دایره تحقیقاتی نقطه مبدائی در اختیار گرفته باشیم با این اندیشه که از هر داستان میتوان بخمیرمایه‌ای از سرگذشت‌های يك قوم دست یافت .

هر چند قهرمانان داستانهایی که در صفحات پیش یاد کردیم بگواهی نامهای آریائی که دارند ، عنصر آریائی شناخته میشوند و زمان داستانها نیز که مربوط باواخر عصر حجر و اوایل عصر آتش است با تاریخ ورود آریائی‌ها باین سرزمین مطابقت ندارد ولی يك نکته قابل دقت است که فردوسی و مردم قرنهای پیش از فردوسی گیلان و مازندران را صحنه داستانهای شناخته‌اند .

با آنکه در فلات ایران مخصوصاً مسیر آریائی‌ها از سواحل آمو دریا تا دجله و فرات و از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس مناطق بسیاری بوده که میتواند است از حیث شهرت و نامبرداری صحنه تجلیات قهرمانانه معرفی شود .



بنظر میرسد در قرون بسیار پیش حتی قبل از ورود آریائی‌ها بایران ، گیلان و مازندران شاهد وقایعی بوده‌اند که از آن وقایع داستانهای برزبان‌ها بوده‌منتها اسامی قهرمانان آن تدریجاً فراموش گردیده است و مردمان زمانهای بعد وقایع را با نام‌های مانوس زمان خود یادداشت و ثبت نموده‌اند

و بجای قهرمانان بومی گیلان و مازندران نام قهرمانان آریائی را اختیار کرده اند.

حال میرویم که گیلان و مازندران را در مدرك و سند کهن تری بیابیم و معرفی کنیم پیش از آنکه وارد بحث شویم مناسب دانسته شد درباره دیو که در گذشته از آن ضمن داستانها سخن رفته و در آینه نده نیز طی اسناد دینی سخن خواهد رفت تعریف کرده باشیم.

در تاریخ داستانی و کتاب دینی ایرانیان مکرر از دیو و سرزمین دیوان صحبت شده است برای آنکه یادآوری شود که غرض از کلمه دیو اشاره بوجودی عجیب الخلقه و شاخ و دم دار نبوده است توضیحی را لازم می دانیم. دیو که در اوستا دیوا DAEVA و در پهلوی دو DEV و در هندی باستانی دوا DEVA خوانده میشود بنا به تعریف دانشمند محترم آقای دکتر معین و استاد فقید شادروان پورداود بگروهی از پروردگاران آریائی اطلاق میشد^{۱۱} ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا پروردگاران قدیم یعنی «دیوان» گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپائی بااستثناء ایرانیان معنی اصلی خود را محفوظ داشته است.

چنانچه دوا DEVA نزد هندوان بمعنی خداست زئوس ZEUS نام پروردگار بزرگ یونان است و دیو DEUS پروردگار لاتینی و دیو DIEU بمعنی خدای فرانسوی از همین ریشه است، در مزدیسنا^{۱۲} نیز توضیح داده شده است که اهریمن دارای دو دسته پیروانند بنامهای کماریکان - دیوان شماره دیوان مانند شماره ایزدان یعنی فرشتگان لایتنهای است که از آن جمله اند دیومرگ، دیو خواب، دیو بدبختی و دیو تاریکی و غیره.

استاد فقید شادروان پور داود نیز دیو را پروردگار باطل معرفی کرده

۱۱ - برهان قاطع به تصحیح آقای دکتر معین

۱۲ - صفحات ۱۶۴ - ۱۶۵

و دیو یسنا را پرستنده دیو دانسته‌اند و در توضیح این کلمه افزوده‌اند «دین غیر ایرانی» و بسا باصفت دروغ پرست یکجا استعمال شده است^{۱۳}.
با این تفصیل دیو بر مردمی اطلاق میشده که از نظر ایرانیان و بقول فردوسی یزدان شناس نبوده‌اند.

تو مردیو را مردم بد شناس
کسی کوندارد بیزدان سپاس
بلکه پرستنده پرورد گاران باطل بوده و دینی غیردین آریائی‌های این سرزمین داشته‌اند.

مسکن چنین مردمی بفرموده فردوسی سرزمین مازندران بوده است و طبق اشارات زرتشت سراسر جنوب خزر و سرزمینهای گیلان و مازندران معرفی شده است^{۱۴} بدین تعریف، که از لحاظ سازمانهای اجتماعی بآن پایه رسیده بودند که میتوانستند سه ربع قرن با حریفان خود در جدال دسته جمعی باشند که اسناد زیر بصورتی که خواهد آمد مؤید این موضوع است.

« نظری به یشت ها و تفسیر اوستا »

از جمله ماخذ قدیمه که منتسب بحدود ۶۰۰ الی ۶۵۰ سال قبل از میلاد است اوستا و آثار یست که از شت زرتشت^{۱۵} بیادگار مانده است که خوشبختانه قسمت‌هایی از آن از دستبرد حوادث مصون مانده و در زمان مابکوشش استاد گرانمایه فقید پورداود بفارسی برگردانده و تفسیر شده است.
چون این اسناد نسبت بشاهنامه فردوسی قدیمتر و مربوط بدو هزار و ششصد سال پیش و شاید پیشتر است میتواند برای روشن کردن راهی که در پیش داریم مفید واقع شود.

۱۳ - صفحه ۲۸ از یشت‌ها

۱۴ - نگاه کنید به درواسپ یشت و رام یشت که در همین مقاله آمده است.

۱۵ - زرتشت یا زردشت - مصلح دین مغان بقول فردوسی بدر بار گشتاسب رفت یعنی از آذربایجان به سیستان شد و در حمایت و یشتاسب قرار گرفت، برخی از محققین تاریخ حیات وی را تا شش هزار سال پیش میبرند.

از فقره ۸۷ فروردین یشت : کیومرث در اوستا « کیه مرتن » آمده است در پهلوی « گیومرد » که در فارسی « کیومرث » گوئیم .

از فقره ۱۰ ، یسنای ۳۶ فروهرهای مردان پاك را می ستائیم فروهرهای زنان پاك را می ستائیم همه فروهرهای نيك توانای پاك پارسایان را از کیومرث تا به سوشیانت پیروز گر را می ستائیم ...

از دو فقره یشت ۱۶ و یسنائی که در بالا آوردیم معلوم میشود که اولاً کیومرث يك عنصر آریائی است نه بومی و ثانیاً نخستین بشر است نه نخستین خدیو بهمین دلیل همه فروهرها از کیومرث که « نخستین بشر » است تا سوشیانت که بزعم زرتشت « آخرین خلقت و موعود مزدیسنا » است و باید در آخر الزمان ظهور کند ، بدان ترتیب یاد شده است .

کیومرث از نظر بند هش : در بند هش آمده - کیومرث نخستین بشر را اهورمزدا بیافرید « و مدت سی سال در کوهساران تنها بسر برد » در هنگام مرگ از صلب او نطفه ای خارج شد که وسیله اشعه خورشید تصفیه گردید ... الخ اما در باره هوشنگ ۱۷ در اوستا مکرر با سم هوشنگ پیشنهادی بر - میخوریم نخست در فقره ۲۱ از آبان یشت و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ - یشت در فقره ۷ از رام یشت و در فقره ۲۴ از ارت یشت در هر چهار یشت « هوشنگ پیشنهادی » را بالای کوه هرا « البرز کوه ۱۸ نشان میدهد » که

۱۶ - یشت که در اوستا « یشتی YACHTI آمده از ماده کلمه یسنا است که مفهوم ستایش و پرستش دارد مزدیسنا مزدا پرست است (YASNA) .

۱۷ - ص ۱۷۵ جلد اول یشتها .

۱۸ - وجه تسمیه البرز - نام اصلی البرز کوه هر و صفتش برزئیتی یعنی هر ای سر بر کشیده یا سرفراز بمرور دهور حرف « ه » بالف و حرف « ر » بلام مبدل شده است و کلمه دیگر برزئیتی است که مبدل بکلمه « برز » شده که دارای همان مفهوم سر بر کشیده و سرفراز است « پورداود » ال برزیاهر برزئیتی (HARABREZAITI) از دیدگاه ایرانیان قدیم محل دیده بانی خاص ایزد مهربود که « ایزد خاص ایران » شناخته میشد .

سلسله جبال البرز تمام سرزمینهای سواحل جنوبی دریای مازندران را فرا گرفته است دارای قله ایست بنام دماوند و بهیئت عقابی است پر گشوده که يك بال آن تا کوههای قفقاز

بایزدان یشت‌های مذکور که ناهید و گوش و وایو وارت باشند نیاز نموده و درخواست میکنند که ویرا بزرگترین شهریار روی زمین گردانند، که ویرا به دیوها و مردمان و جادوان و پریها و «کاوینها» و «کرپانها» چیره‌سازند که همه دیوها از او بهراس افتاده و رو بگریز گذارند که او به دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن «گیلان» دست یابد و همه را شکست دهد ایزدان خواهش هوشنگ را اجابت نموده و او را کامروا ساختند.



بامراجعه بسطور بالا که مقتبس از یشت‌ها و تفسیر دانشمند فقید استادپور- داود است می‌بینیم هوشنگ هم که در اوستا اولین پادشاه معرفی شده است يك عنصر آریائی است، نه بومی مناطق جنوب دریای خزر، ولی صحنه داستان قهرمانیش باز در حدود گیلان و مازندران ارائه شده است، در «رام یشت» کرده ۱۹ می‌خوانیم.

بند ۷- او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرای بقلز پیوسته در روی تخت زرین بر روی بالش زرین بر روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار.

بند ۸- از او درخواست نمود این کامیابی را بمن ده توای اندروای ۲۰ زبردست که من دوثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن «گیلان» را برافکنم.

→
ممتد میشود و بال دیگرش پس از انحراف مختصری بین استرآباد و بسطام بسمت خراسان و از آنجا بمرغاب و کندوز امتداد یافته و بالاخره بسلسله کوههای هندوکش میرسد.
طول محوطه‌ایکه محدود بسلسله جبال البرز میشود «در قسمت مرکزی سلسله» از غربی‌ترین منطقه گیلان تا شرق مازندران و قسمت مختصری از گرگان - ۶۵۴ کیلومتر است.
۱۹ - کرده از کلمه اوستائی کرت CARETA میباشد که بمعنی کارد و خنجر و برش و یک قطعه بریده شده آمده و مفهومی معادل «فصل» عربی دارد. کرده اول یعنی فصل اول.
۲۰ - اندروا = خرد مقدس که اراده‌اش هم بر آفریده خرد مقدس مستولی است هم بر ساخته خرد خبیث.

بند ۹- اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ کامروا گردید.

در این قسمت از سرودها هوشنگ چیره گوی بردو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن را آرزو میکند گوئی که بریک ثلث آنها مسلط شده است یعنی بسرزمین مازن و وارن راه یافته است ۲۱.

در کتاب مقدس ایرانیان از تهمورث که دومین پادشاه معرفی میشود دو بار یاد شده است نخست در فقرات ۱۱ و ۱۳ رام یشت دوم در فقرات ۲۸ - ۲۹ زامیاد یشت در رام یشت - تهمورث از فرشته هوا درخواست نمود که ویرا بهمه دیوان و مردمان و جادوان و پریها چیره سازد، که وی اهریمن را به پیکر اسبی در آورده بر او سوار شود تا بدو انتهای زمین براند.

در زامیاد یشت - فر کیانی مدت زمانی به تهمورث زنیاوند تعلق داشته از پرتو آن او در روی هفت کشور پادشاهی نمود تا بدیوها و مردمان و جادوان و کاویها و کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همیتاخت.

از اعمال مشهور تهمورث که در اوستا از آن یاد شده است رام کردن دیوهاست در یکی از قطعات اوستائی معروف به «ره ائو کمدیجا» فقره ۹۱ آمده است تهمورث زنیاوند یونگهان که دیو دیوان را ببار گاه داشت هفت قسم دبیری «خط» از او آورد.

« از این گزارش چنین بر می آید که پیش از تهمورث هفت قسم خط «دبیری» در جنوب دریای خزر شناخته شده و وسیله تفهیم و تفهم از راه دور بوده است که تهمورث در عهد سلطنت خود بدان دست یافته است.»



همچنین در مینو خرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ اشاره بهمین معنی شده و در روایت

۲۱- مازن و وارن به تفسیر برخی از محققین از جمله استاد پورداد همان مازندران و گیلان است که در مقالات آینده دلایل کافی درباره آن خواهیم آورد.

منظوم موسوم « بادبیات پارسیان » که مستشرق معروف اشپیگل Spiegel طبع نموده راجع به تهمورث چنین آمده است .

تهمورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت بر او زین نهاد بر پشت او سوار شد و هر روز سه بار گرد گیتی میگشته بر سرش گرز پولادین میزد با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود و وقتی که از گردش بر میگشت او را در بند نموده جز زخم گرز گران آشام و خوراکی نداشته . . . الخ .

در این قسمت هم می بینیم تهمورث دومین پادشاه در حاشیه البرز است ، دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیماید .

در کرده ۴ بند ۱۵ رامیشت جمشید را در قلعه البرز جائیکه رود « اردویسور از بالای آن بلندی هزار قدمی سرازیر گشته و بدریای فراخکرت ۲۲ میریزد » مشاهده میکنیم .

و همچنین در کرده ۶ بند ۲۴ میخوانیم « او را ستود فریدون پسر آبتین از خاندان توانا در مملکت چهار گوشه ورن ۰۰۰ از او درخواست نمود که این کامیابی را بمن ده ای اندروای زبردست که من با ژیدهاك سه پوزه و سه کله و شش چشم و هزار مکر دارنده ، ظفریابم . باین دروغ بسیار قوی و خبیث ، فریفتار جهان ، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید . از برای فناء جهان راستی ۰۰۰ الخ

بند ۲۵ - اندروای زبر دست این کامیابی را باو داد ، تا اینکه فریدون کامروا گردید ..

نتیجه مقایسه

شواهدی که از اوستا و سرودهای مذهبی ایرانیان استخراج و در بالا یاد کردیم همه حکایت از آن دارد که آریائیهانگام پیشروی در سرزمین ایران

۲۲- یسنا جلد دوم ص ۱۴۹ گوید: چنه چست « دریاچه رضائیه » از بن بادریای فراخکرت اتصال دارد که خود دلیلی است بر اینکه مراد از فراخکرت همان دریای خزر است که در جانب شرقی چنه چست قرار دارد بکواهی پاره ۲ از فرگرد ۲۲ .

از همه جا بسهولت گذشتند ولی در ورن و مازن یعنی گیلان و مازندران به مقاومت شدید برخورد کردند که برای شکستن آن ناچار بودند با یزدان خود توسل جویند فدیه و نیاز بدهند و از نیروی یزدان خود برای تحصیل پیروزی استمداد کنند.

هر چند نام قهرمانان نامبرده در ودا «Veda» کتاب مقدس آریائیهای هند نیز یاد شده است و با توجه بآنکه تاریخ ودا تا هزار و چهارصد سال قبل از میلاد پیش میروود و طبعاً قدیمی تر از اوستای زرتشت است، معلوم میگردد این قهرمانان، قهرمانان مشترک آریائیهای هند و ایران حتی قبل از جدائی این دو دسته آریائی میباشند که برای تجلیل آنان هر یک بزبانی وزمانی و مکانی سخن از وصف پهلوانان خود کرده اند در اینصورت سرگذشت آنان فاقد ارزش تاریخی میگردد، ولی نکته ای که مورد استفاده است اشاراتی است که دلیل اهمیت مناطق مازن و ورن «مازندران و گیلان» میباشد.

بطوریکه میدانیم اوستا متصرفات آریائیها را در ایران بترتیب پیشرفت بشرح زیر ذکر کرده است.

اول ایران واج یا کشور آریانها دوم سفد سوم مرو چهارم باختر پنجم نیسایه ششم هرات هفتم کابل هشتم غزنین نهم گرگان دهم رنج یازدهم صفحه هیلمند دوازدهم ری سیزدهم شاهرود چهاردهمین جا ورن پانزدهم پنجاب هند شانزدهم خاکهای مجاور زرنگ.

از طرز شماره بندی خط حرکت آریائیها از شرق بجنوب و انتشار آنها در نجد ایران هویدا است که هیچ یک از مناطق بالا از نظر شت زرتشت شایستگی آن نداشته است که صحنه تجلیات نامداران آریائی تعرفه شود و این خود دلیل بر این است که در زمان زرتشت یعنی تقریباً هزار و ششصد سال پیش شهرت و اعتبار مازندران و گیلان زبانزد عامه بوده است و داستانهای از تشکیلات اجتماعی و سازمان های دولتی و تجارب جنگی و استعداد منطقه

و مردمش از قرن‌ها پیش بیادگار مانده بود که در تهیه سرودهای اوستا و احیاء نام قهرمانان آریائی مورد استفاده شت زرتشت قرار گرفته است .
باید این نکته را هم بخاطر داشته باشیم که زرتشت در زمانی ظهور کرد که عده‌ای قابل ملاحظه رقیب دانشمند و مطلع و متنفذ که در درجه اول مغان بودند، در مقابل داشت .

چون زرتشت بصفت مصلح آئین مغان و مؤسس دین تجلی کرده بود و ظهورش منافعی با مصالح و نفوذ مغها بوده است ، لاجرم با حریفان بصیر و سرسختی روبرو بود ، پس در انتخاب مضامین اوستا میباید کمال دقت و احتیاط مرعی میداشت تا بهانه تخطئه و سفسطه بحرفای نامدار که عنوان رهبری قوم هم داشته‌اند نداده باشد .

با در نظر گرفتن این شرایط نمیتوان تصور کرد که انتخاب صحنه گیلان و مازندران صرفاً بصرافت طبع شت زرتشت بوده است ، بلکه بیشتر میتواند اندیشه کرد که انتخاب صحنه مزبور متناسب بادانش و اطلاع مردم زمان از اوضاع روزگاران پیش و مطابق با محفوظات تاریخی و داستانی عامه بود ، که از نظر زرتشت قابل تأیید و از نظر مغها غیر قابل تخطئه بوده است .

نکته دیگری که شایان دقت است اشاره ایست که در تعبیر کلمه دئویسنا شده است که در صفحات پیش گفتیم آنرا دین غیر ایرانی دانسته‌اند . وقتی که مزدیسنا دین ایرانی معرفی شود طبعاً دئویسنا دین غیر ایرانی یا بعبارت دیگر دین بومی خواهد بود .

مضافاً چنانکه در پیش گفتیم این دین غیر ایرانی دارای پیشوایانی نیز بوده است که بعنوان کرپانها^{۲۳} و کاویها^{۲۴} « در آریائی بر گروه رهبران و پیشوایان

۲۳- کاوی و کرپان پیشوایانی بوده‌اند که مراسم دینی دیوها یا دین غیر ایرانی را بجا می‌آورده‌اند در گاتهای زرتشت مکرر از آنان شکایت شده است که اسباب گمراهی مردمند
ص ۹۳ گات‌ها

۲۴- تشابه نام کاوی و کاوه که هر دو بر رهبری معرفی شده‌اند و داستان فریدون و ضحاک که

اطلاق میشده» یاد گردیده و قهرمانان آریائی در ادعیه خود غلبه بر آنها را آرزو میکردند.

وجود دین و پیشوایان در ناحیه مازن و ورن بگواهی شت زرتشت و مردم زمان وی و همچنین مردمان قرون پیش از زرتشت خود دلیل دیگر است که مردمان سواحل جنوبی بحر خزر از لحاظ هم بستگی اجتماعی و رشد فکری بمقامی رسیده بودند که وجود قوانین و احکام را برای بقای جامعه و تکمیل شیرازه بندی لازم دانسته‌اند و توانسته بودند نظم و اطاعت را که محصول رشد عقلانی و احترام بحدود و حقوق است بین خود جاری سازند و در مقابل قوم دلیر و تازه نفس آریائی که از ایران و اج سرازیر شده و سیزده استان یا کشور آن روزی را در هم نوردید، مقاومت نمایند و در بین کلیه متصرفات آریائی‌های قبل از تاریخ، امتیاز قهرمانسازی را برای خود محفوظ دارند.

→

شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان آنرا منتسب بسرزمین ورن کرده این معنی را بخاطر می‌آورد که ممکن است کاوه معروف نیز یکی از کاویها یا پیشروان بومی بوده که برضحاك شوریده و فریدون را حمایت کرده است، فقره ۳۳ از آبان یشت گوید « فریدون در مملکت چهار گوشه ورن برای ناهید و.... قربانی نمود و از او خواست که باژی دهاک... ظفریابد» درس ۱۹۳ یشتها و نیز در بند هش فصل ۲۹ فقرات هشت و نه آمده است « این اژدهاک که نیز بیوراسب میگویند ... در کوه دماوند زنجیر شده است » از کتاب دینی تفسیر استاد پورداود «

از اشاره که در اوستا شده است چنین برمیآید که کاویها نیز سلسله داشته‌اند چنانکه گوید کاوی دوم بنام «اوسه» Use از ایزد اردوی Ardvi می‌خواهد که او را فرمانروای بزرگ گرداند.

بهر تقدیر نام‌های کاوی، کاوه، کاوات، کاواتان از آنجهت که پیشوند نام بعضی آبادیهای گیلان است مانند کبته Kabate، کاوک ده Kavak deh، کاوان کل Kavan-Kol قابل توجه است.

بخش دوم

بقیه بافندگی و بافته های ایرانی از دوران کهن

بابا کرو سینکی لهستانی که از ۱۱۱۶ تا ۱۱۴۲ ه. ق در ایران میزیسته است مینویسد که شاه عباس کارگاههای قالی بافی بزرگی در شیروان، قراباغ، گیلان، کاشان و استرآباد همانند کارخانه های قالی بافی اصفهان دایر کرده بود. سرهربرت انگلیسی در باره بار یافتن «سرداد مورکارتون» در اشرف بحضور شاه عباس بزرگ مینویسد: «بر زمین آن تالار چنان قالیهای بزرگ و گرانبهائی گسترده بودند که فقط درخورشان شهریار ایران بود...»

شاردن ضمن توصیف شهر کاشان مینویسد: «... اساس ثروت و حیات مردم کاشان از صنایع نساجی و ابریشم بافی و تهیه قطعات زربفت و نقره بافت تشکیل شده است. در هیچ یک از شهرهای ایران مصنوعات و منسوجات مخمل و حریر و تافته و ابریشم و قطعات زربفت و سیمبفت وزریهای ساده و گلدار و ابریشمی بیشتر از کاشان و حومه آن تهیه نمیگردد.

تنها در یکی از نقاط حومه شهر هزار کارگر ابریشم باف وجود دارد. این آبادی که «آران» نام دارد، در فاصله دو فرسخی شهر واقع و از دور همچون شهرزیبائی جلوه گر است، و دارای دوهزار باب خانه و باغچه و ششصد باغ زیبا میباشد^{۶۹}...

آرامگاه شاه عباس دوم را چنین توصیف میکند: «مخازن و دالان و بارگاه مزار پوشیده از فرشهای نفیس و گرانبهائی و قالیهای خودتالار زربفت و ابریشمی است^{۷۰} ظرافت و ابهت این مقبره ها را حد و حصری نمیتوان شناخت و جلال و شکوه آنها در حقیقت بی نظیر است...»^{۷۱}

۶۹ - سیاحتنامه شاردن جلد سوم صفحه ۸۵ ترجمه آقای محمدعباسی سال ۱۳۳۶ تهران
۷۰ - قالی بزرگ ابریشمی دو قطعه منحصر بفرد مخصوص کف آرامگاه شاه عباس دوم و بیشتر قالیچه های آستانه های دوازده گانه آن هم اکنون در موزه آستانه حضرت معصومه (ع) موجود و محفوظ است و چند قطعه دیگر قالیچه های مزبور و قالیچه ممتاز مخصوص روی صندوق اصلی مقبره در موزه ایران باستان نگاهداری میشود.

۷۱ - صفحه ۷۱ جلد سوم همان کتاب

« . . . خود مزار با پارچه‌های زربفت گرانبهای ایرانی پوشیده شده است . يك ذراع از این منسوجات نفیس هشتصد تا نهصد لیره ارزش دارد . عالیترین زربفت مرقد قطعه ایست از يك پارچه ارغوانی که روپوش مزار بشمار می‌رود با منگوله‌هایی طلائی بر روی مقبره تعبیه شده است . روپوشهای زربفت بانوارهای ابریشمین که از حلقه‌های زرین سنگین متصل بفرشهای زمین میگذرد » ۷۲

درباره مقبره شاه صفی اول در قم نیز شرح روپوش فرشها را داده و اضافه مینماید که در آنجا يك قطعه روپوش زربفت عالی دیده میشود که گرانبهایترین منسوج عالم بشمار می‌رود. ۷۳

شاردن وضع صناعت و تجارت تبریز را اینطور شرح میدهد : « . . . سرتاسر شهر پراز صنایع قماش و ابریشم و زرگری است . عالیترین دستارهای ایرانی در تبریز تهیه میشود . بازار گانان بزرگ و عمده شهر برایم تعریف کردند که همیشه سالیانه شش هزار عدل ابریشم در کارگاههای این بلده بافته میشود . تجارت تبریز در سرتاسر ایران و تمام ترکیه ، در مسکوی (روسیه) در ترکستان ، در هندوستان و ممالک ساحلی دریای سیاه گسترده شده است . » ۷۴

درباره خرگاه سلطنتی مینویسد : « بدستور شاهنشاه ایران خرگاهی ساختند که دو میلیون لیره برای تهیه آن خرج شده بود ، چون در تار و پود خیمه طلای بسیار بکار رفته بود آنرا کاخ زرین خواندند . برای حمل و نقل این خرگاه دو یست و هشتاد رأس شتر اختصاص یافته بود و از همین نکته میتوان بعظمت و وسعت و اهمیت و ارزش آن پی برد . دهلیز این خرگاه را از مخملی ساخته‌اند که متنش طلائی است و در گیلوئی آن اشعاری با سطور زری نوشته‌اند. ۷۵

۷۲ - صفحه ۷۲ و ۷۳ همان کتاب

۷۳ - صفحه ۷۴ جلد سوم سیاحتنامه شاردن در ایران ترجمه آقای محمد عباسی سال ۱۳۳۶

۷۴ - صفحه ۴۰۹ جلد دوم همان کتاب

۷۵ - صفحه ۶۴ جلد سوم همان کتاب

کار گاه‌های قالی‌بافی اصفهان را در این‌زمان نزدیک کاخ سلطنتی و بین چهل ستون و میدان شاه نوشته‌اند و از نظر نیازی که شاه عباس بمفروش ساختن کاخ‌هایی که برای توسعه پایتخت مرتباً در دست ساختمان بوده داشت و همچنین برای اهداء بسلاطین خسارجی و ضمناً فرش خانه‌های اشراف و درباریان و افسران ارشد، کار گاه‌های قالی‌بافی مرتباً در کار و در حال افزایش و گسترش بود.

قالی‌های دوره صفوی را از روی نقشه‌های آنها طبقه‌بندی نموده‌اند و مهمترین نقشه‌ای که در قالی‌های این عهد طراحی شده آن‌هایی است که ترنجی گرد یا بیضوی شکل در وسط دارد و ترنج وسط را نقشها و گل‌های کوچکی که به گل شاه‌عباس نامیده شده، دربر گرفته است و در چهار گوشه قالی در هر طرف یک چهارم از ترنج وسط کشیده شده است. نمونه برجسته و ممتاز این نوع قالی که ملاک سنجش سایر قالی‌ها هم شده. قالی معروف اردبیل در موزه ویکتوریا آلبرت لندن است که تعداد گره‌های آنرا به ۳۲ میلیون گره تخمین زده‌اند.

در این فرش‌ها گاهی هم تصویر حیوانات نقش شده و آن‌ها به قالی نقش حیوان معروف شده‌اند. حیوانات دوبردو یا در حال جنگ طراحی شده و انواع آنها حاوی تصویر شیر، ببر، یوزپلنگ، شغال، آهو، بز کوهی، الاغ، گاو، شتر، گراز، و پرندگان چون سیمرغ است و پاره‌ای از مناظر شکار هم در میان آنها وجود دارد مانند قالی موزه پلیدی پزولی^{۷۶} میلان کار غیاث‌الدین جامی بسال ۹۴۹ ه. ق و قالی شکار گاه موزه وین.

رنگ آمیزی قالی‌ها ملایم و از بکار بردن رنگ‌های بسیار تند و زننده و چشمگیر که مغایر با روح ملایم و شاعرانه ایرانی است، پرهیز کرده‌اند لیکن در عین حال ذوق و سلیقه هنرمندان ایرانی رنگ‌های عمیق و مؤثری

بکار برده است که نه افراط در رنگ آمیزی تند و زننده کرده و نه صفا و جلا، آرایش و ملایمت خاص هنر ایرانی فراموش گردیده است.

از طرحهای جالب این عهد، چندین ترنج متصل بهم میباشد که قالی را بچند قسمت مینماید. از این طرح در موزه ویکتوریا آلبرت و موزه متروپلیتن نیویورک نمونه‌هایی موجود است که خیای ریز و ظریف بافته شده و بعضی از آنها حتی از قالی موزه ویکتوریا آلبرت ریزتر بافته شده است.

در مجموعه شخصی بارون هتوانی^{۷۷} یکپارچه قالی عالی موجود است که عکس آن مانند یک قطعه مینیاتور جلوه مینماید و همانند آن قالی بزرگ دیگری است که نصف آن در موزه صنایع تزئینی پاریس و نصف دیگر در کلیسای بزرگ کراکوی^{۷۸} لهستان میباشد.

نیمه قالی موزه هنرهای تزئینی پاریس با اندازه $۴/۱۰ \times ۳/۵$ متر و دارای حاشیه‌ای ارغوانی و متن نخودی با ترنج برنگ قرمز در وسط میباشد. متن قالی نمودار باغی است با سروهای بلند و درختان میوه‌دار. حیواناتی چون پلنگ و شیر در حال حمله و کمین و سیمرغ و تذرو و روی درختان پرندگان چندی در متن قالی طراحی گردیده است. آسمان فراز این منظره بالکله‌های کوچک ابر نمایانده شده است. آبشاری از پای درختی روان میباشد.

در حاشیه اصلی یک در میان غزال دهنده گل ختائی و در زمینه ارغوانی حاشیه گل و بوته و اسلیمی و آهو و تذرو و چند پرنده دیگر نقاشی گردیده است. نقوش طراحی شده بر روی این قالی فوق‌العاده زیبا و جالب میباشد و تاریخ آنرا از لحاظ شباهتی که بقالی اردبیل دارد بحدود اوائل قرن یازدهم هجری تخمین زده‌اند.

77 - Baron Hatvany

78 - Cracowie

نوع دیگر که به قالیه‌های باغی معروف است، شامل طرح حوضی در وسط بوده اطراف آن بوسیله جویها بقسمتهای مربع مستطیلی تقسیم گردیده و با نقش گل و گیاه تزئین یافته است. قالی گلدانی شاه‌عباس عبارت از قالیهائی است که روی آن نقش يك گلدان طراحی گردیده است و از آن گل و شاخ و برگ بیرون آمده است و سرتاسر متن قالی را این گل و برگها فرا گرفته است برخی از صاحب نظران این نوع قالیه‌ها را کار کرمان دانسته‌اند.

قدیمی‌ترین فرش از این نوع که نسبتاً سالم مانده، مربوط بقرن دهم هجری در موزه متروپولتین می‌باشد که متعلق به «دوک انهالت»^{۷۹} بوده است، اندازه این فرش ۴ × ۸ متر با زمینه زرد طلائی روشن و حاشیه‌ها و ترنج وسط برنگ ارغوانی سیرو نقشهای دیگرش نیلی و سیاه و سفید است و در نواحی شمال غربی ایران بافته شده است. (اوائل قرن دهم هجری).

معروفترین و پرکارترین قالی این دوره قالی معروف به قالی اردبیل کار مقصود کاشانی بتاریخ ۹۴۶ ه. ق (۱۵۳۹ میلادی) سال سیزدهم سلطنت شاه طهماسب صفوی باندازه ۵/۳۴ × ۱۱/۳۸ متر می‌باشد که برای مرقد بنیان گزار دودمان صفوی شیخ صفی‌الدین اردبیلی بافته شده است و در موزه ویکتوریا آلبرت نگهداری میشود. ترنج ۱۶ متر وسط آن نمودار خورشید و بعنوان منبع نیرو و آفریننده بهشت پر گل و گیاه دیده میشود. زمینه آن پرکارواز گل و برگ پر شده و نمودار باغ فردوس است. در میان ترنج آبگیر کوچکی است برنگ آبی مایل بسبزی مانند چمن که روی آن غنچه‌های نیلوفر شناور است. طرح قندیل آویزان در بالا و پائین قالی مینمایاند که آن فرش را برای مکان مقدسی بافته‌اند. زمینه فرش سورمه‌ای و گلها و غنچه‌ها بارنگهای گوناگون روی آن زمینه بشکل برجسته بنظر می‌آید. نقش حاشیه این قالی تا حدودی با نقش کاشی کاری دیوار صحن این مسجد یکسان میباشد. قالی اردبیل

۷۹- دیوک او انهالت

از شاهکارهای هنری زمان شاه طهماسب صفوی و از گرانبهاترین و برجستهترین قالیه‌های جهان است که چون دارای تاریخ و رقم بافنده است يك سند مهم و بدون تردید تاریخی است. طرح و بافت این قالی معیار و ملاک سنجش سایر قالیه‌های تبریزی گردیده است، و چنین حدس زده‌اند که شاید در تبریز بافته شده باشد. جنس پشم قالی سبب اتخاذ این فرضیه شده است.

کارشناسان فن معتقدند که طرح عالی قالی موزه ویکتوریا آلبرت نتیجه کوششهای گروهی از طراحان و نقاشان و بافندگان است که در آن کارگاه گرد آمده بودند. درباره محل بافت این قالی پاره‌ای معتقدند که تبریز بود ولی دسته دیگر بر آنند که یادر قزوین که پس از تبریز پایتخت شاه طهماسب بود و یا در محله‌های دیگری چون کاشان و یا در خود اردبیل بافته شده باشد زیرا گروه‌های قالی با گروه معروف بفارسی بافته شده در حالیکه در تبریز قالی‌ها با گروه ترکی بافته می‌شده است. این قالی در ۱۳۱۱ هـ. ق (۱۸۹۳ میلادی) بدست تجارتخانه زیگلر^{۸۰} و شرکاء در تبریز میافتد و تجارتخانه دیگری موسوم به «ون سنت رابینسون و شرکاء»^{۸۱} از او می‌خرد و موزه ویکتوریا آلبرت آنرا از آن تجارتخانه خریداری میکند. يك بیت از غزل معروف حافظ در حاشیه آن بافته شده است و همچنین نام بافنده و طراح و تاریخ بافت بشرح زیر :

جز آستان توام در جهان پناهی نیست سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

عمل بنده در گاه مقصود کاشانی فی سنه ۹۴۶

در همان زمان که این قالی از مسجد اردبیل برده شده قالی دیگری نیز آنجا بوده است که آنرا هم برده‌اند و قسمتی از آن بخصوص حاشیه را برای تعمیر قالی موزه ویکتوریا مصرف کرده‌اند^{۸۲}.

80-Zeigler

81-Vincent Robinson

۸۲- صفحه ۳۷۳ کتاب میراث ایران

منظره باغ و گل‌وشاخه و غنچه و گیاه که در بیشتر قالیه‌های بافت ایران طراحی گردیده و گاهی پرندگان نیز ضمن آنها طراحی شده معرف ذوق و سلیقه نشاط انگیز و لذتی است که ایرانیان از دیدار باغ و گل میبرده‌اند. مقصود بیگ ابتدا یانگی و از اهل کاشان بود. از طرف دربار صفویه محکوم باعدام می‌گردد، پیش از دستگیر شدن بار دبیل می‌گریزد و در آرامگاه شیخ صفی‌الدین بست می‌نشیند و مینویسند که قالی را در همانجا بافته و بیت نامبرده را که معرف حال و وضع او بود بر کنار قالی می‌بافد. بعد ها از اعدام او صرف نظر می‌شود.

این قالی مبلغ دو هزار و پانصد لیبره در ۱۸۹۳ برای موزه ویکتوریا آلبرت خریداری شده و یک فرش دیگر که به‌مراه این قالی برای فروش عرضه گردیده بود بمبلغ پنجاه و سه هزار دلار خریداری و با مریکافر ستاده می‌شود. ادوارد استبینگ^{۸۲} قالی‌شناس معروف انگلیسی در ۱۸۹۳ کتاب بزرگی در توصیف همین قالی نوشت و بانقشه‌های رنگین بچاپ رسید.

علاوه بر این فرش تعداد دیگر قالی و روپوش‌های اسب و سرانداز و کناره و مجموعه بزرگی از قلمکارهای اعلاء کار اصفهان که اغلب قاب گرفته شده و از شاهکارهای این هنر ایرانی است در این موزه گردآوری گردیده است و چند پارچه زربفت و ابریشمی هم موجود است که هنگام شرح قالیه‌های ابریشمی و زربفت بدانها اشاره خواهد شد.

قالیچه سجاده موزه هنری متروپلیتن متعلق به مجموعه فلچر مربوط به اواسط قرن دهم هجری چون برای امور مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفته دارای سه نوار حاشیه است. نوار باریک اولی که دور تا دور سجاده را احاطه کرده است بخط ثلث حاوی آیات قرآنی می‌باشد سپس در حاشیه پهن دومی آیته الکرسی: «لا اله الا الله هو الحی القيوم لا تاخذ سنه و لا نوم... تا آخر آیه

۸۲- مجلد سوم گزارشهای باستان‌شناسی صفحه ۱۰۳ چاپ تهران سال ۱۳۳۴ خورشیدی

(هو العلی العظیم) و حاشیه باریک سومی با آیه دیگری تزئین یافته است. نیمی از سجاده با این سه ردیف حاشیه تزئین و نیم دیگر (پائین سجاده) بهمین سه ردیف با گل‌های اسلیمی طراحی شده در حاشیه وسط که پهن تر است، دو سلسله خط‌های مارپیچی است که یک خط آن درشت تر و بگل‌های زیبا و کوچک اسلیمی منجر میشود، و خط دیگری ریزتر، و کوچکتر و درون خط اولی قرار گرفته است. این دو خط در جهات و نسبت‌های مختلف گردش داده شده و باز در برگ نخل‌های بسیار خوش طرح بهم می‌پیوندند.

در متن خالی بالای سجاده گنبدی نمایانیده شده و بر بالای آن که جای مهر و گذاردن پیشانی و سجده گاه است کلمه «الله اکبر» و یک حاشیه باریکی گنبد را احاطه کرده که آن نیز با آیات قرآنی طراحی شده و در مثلثی‌های بالای کتیبه صفات خداوندی مانند: «القیوم»، «الباقی»، «القوی المبین»، «الحق الوکیل»، هر کدام در یک رنگ نوشته شده است.

درون گنبد متن هم گل‌ها با خط‌های اسلیمی مانند درهم که بارنگ‌های تند و سیر متمایز گردیده، نقاشی و تزئین شده است، رنگ‌های بکار رفته در این سجاده نسبتاً سیر و پررنگ میباشد، رنگ آمیزی این فرش شبیه نقاشی‌های تبریز است و بعضی آنرا از آمل مازندران و عده‌ای هم کاره‌رات حدس زده‌اند. از قالیه‌های کاره‌رات در موزه آستان قدس رضوی موجود میباشد. دره‌رات قالیه‌هایی که بافته شده همان طرح‌های زمان صفویه است با تغییرات مختصری، اولشاریوس که در زمان شاه عباس بایران آمده است مینویسد که دره‌رات بهترین قالیه‌های طرح ایرانی بافته میشود. قالیه‌های کاره‌رات در طرح قالیه‌های هندی نفوذ مهمی داشته است.

هنر قالی بافی در زمان صفویه از ایران به هندوستان سرایت کرد و نصیرالدین محمد همایون پادشاه هند که در ۹۵۱ ه. ق بدربار شاه طهماسب صفوی پناهنده گردید در برگشت از ایران، چندتن از استادان طراح و قالی‌باف را از اردبیل

و جوشقان و کاشان و خراسان بهندوستان برد و مکتبی بنام قالی بافی ایران و هند ترتیب داد و از جمله قالیه‌های این زمان یازده قطعه قالی نفیس است که اینک ضمن نفائس آستان قدس رضوی میباشد. این فرشها در لاهور توسط استادکاران ایرانی بافته شده، کرک آن‌ها بسیار ظریف و تار و پود از ابریشم است و از لحاظ رنگ آمیزی و ظرافت در جهان بی‌مانند میباشد و بموجب حسابی که کرده‌اند در هر دسیمتر مربع بیش از پانزده هزار گره در آن زده‌اند.^{۸۴}

دیگر از قالیه‌های نفیس ایرانی در خارج از کشور، مجموعه‌های گرانبهای موزه وین است. سپس موزه برلین و موزه لوور پاریس، قالی شکار موزه پولدی پوزولی میلان بافت غیاث‌الدین جامی باندازه $۶/۹۰ \times ۳/۶۰$ متر و تاریخ سال ۹۲۹ ه. ق دارد که در میان ترنج وسط آن بیت زیر خوانده میشود:

«شد از سعی غیاث‌الدین جامی بدین خوبی تمام، این کارنامی»

این قالی قدیمترین فرش تاریخ دار ایرانی در موزه‌های اروپائی است، رنگ متن آن آبی سیر و زمینه ترنج وسط و چهارلچکی گوشه متن و حاشیه پهن دورقالی برنگ سرخ و حاشیه‌های باریک برنگ زرد میباشد. ترنج وسط باشاخه‌های نازک درهم برنگ سبز با برگ و شکوفه و گل برنگهای گوناگون طراحی گردیده و در وسط این ترنج بیت بالا نوشته شده. حاشیه قالی با طرح اسلیمی‌های پهن دوگانه یکی برنگ لاجوردی و دیگری آبی باز تزئین گردیده است.

در متن قالی شاخه‌های گل و درخت باشکوفه و چابک سواران با تیر و نیزه و شمشیر، در حال شکار انواع حیوانات، مانند شیر، خرس، گرگ، آهو، گوزن، گورخر، خوک، گراز، خرگوش و روباه که هر یک بسوئی

دوان و گریزانند نقش گردیده و انواع پرندگان نیز ضمن آنها طراحی شده است.

در بین مجموعه قالی این موزه دوقالی ایرانی از همه نفیس تر است: یکی همین فرش و دیگر قالی کار تبریز مصور بانداره $۵/۵ \times ۲/۴۰$ متر که در حاشیه آن اشعاری در مدح فرش بدین شرح نوشته شده است:

سایه‌وش در قدم شاه افتاد
کرد فرش ره او موی سپید
پرده دیده حور العین است
زان سبب کرده در او جا بلبل
جدول آب بهر گوشه روان
نقش هر جانورش جان دارد
صحن گلزار زرویش خجل است
سبزهاش خط رخ دلدار است
زلف حوری است بهم پیچیده
سر بسر لاله سیراب دگر
که در او راه برد باد خزان
بهر دارای جهان بافته‌اند
که بدین ختم شود آخر کار
که برون آمده از باغ امل
غنچه باغچه امن و امان

ای خوش آن فرش که در بزم مراد
روی بنهاده بره چون خورشید
این نه فرش است گل‌نسرین است
بوستانی است پراز لاله و گل
نقش زنجیره او کرده عیان
ره به سرچشمه حیوان دارد
به زرخسار بتیان چسگل است
پیش گاهش گلستان خوار است
برگ اسلیمی او در دیده
هست هر برگ خطائی بنظر
لاله زاری است و لیکن نه چنان
تارش از رشته جان تافته‌اند
ای همائی بدعا دست برآر
یارب این نو گل خالی زخلل
فرش کن در ره دارای جهان

درازای این فرش ۵/۵۰ متر و پهنایش ۲/۴۰ متر است. ترنج وسط گرد با گاهای ختائی ریزو درشت و شاخ و برگ و پرنده طراحی شده است. بیرون از ترنج، دوشیر روبروی هم ایستاده و کمی دورتر از این دو نقش دوفرشته در برابر هم نشسته‌اند. متن قالی نیز با گل و برگ و درخت بزرگ که در پای آنها دو ازدها و دو درخت دیگر بادو ببرگران و دو میمون ترسان که بشاخه‌های درخت پریده و پناه برده‌اند و در کنار ترنج شیری که شکار خود را می‌درد، نقش گردیده است. درون خط‌های اسلیمی‌های پهن حاشیه گل و برگ و منظره حمله شیر بر بز کوهی و خرگوش طراحی شده است. تاریخ بافت این فرش را نیز بزمان شاه طهماسب صفوی حدس زده‌اند.

از قالیهای معروف دیگر: قالی مشجر و مصور به نقشهای گل و گیاه و تصاویر حیوانی متعلق بمجموعه ویلیام درموزه پنسیلوانیا، قالی کراکوی^{۸۵} در پاریس، قالی چهار فصل ژانسن دو آندریا^{۸۶} که بگل و گیاه چهار فصل منقوش است. قالی متعلق بمجموعه برادران دووینی^{۸۷} مربوط بمقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی باندازه ۲/۲۸ × ۵/۳۴ متر. روی این قالی هم عبارت: «عمل بنده در گاه مقصود کاشانی ۹۴۶ ه. ق» نوشته شده است.

در سال ۱۶۰۱ میلادی برابر ۱۰۱۰ ه. ق زیگموند وازا^{۸۸} پادشاه لهستان یک تاجر ارمنی بنام مراتو و نیز^{۸۹} (صفر مرداویج) را بایران فرستاد تا چند تخته قالی و یک خرگاه و یک شمشیر پولاد، جهت کاخهای شاهی لهستان خریداری کند. او از راه دریای سیاه به طرابوزان و از آنجا از راه ارضی روم و قارص به تبریز و قزوین و سپس بکاشان رفت و در آن شهر قالیهای مورد نیاز را بمقداری پارچه قلابدوزی شده دستور داد و سفارش کرد که علائم سلطنتی لهستان را ضمن

85 - Cracowie

86 - Jensen de Anderia

87 - Duveen Brother

88 - Scgmond Vasa

89 - Meratovitze

نقشه‌های قالی بگنجانند. چهارتخته از این قالیها که نقش عقاب سلطنتی لهستان را دارد در موزه رزیدینس^{۹۰} شهر مونیخ است. علت وجود این قالیهای ایرانی متعلق به لهستان در موزه مونیخ از این جهت است که زیگموند در ۱۶۴۲ میلادی دخترش را بفرمانروای یکی از استانهای آلمان داد و چند تخته از فرشهای بافت ایران را ضمن نفیستترین اسباب و جهیزیه او به آلمان فرستاد که اکنون در آن موزه نگهداری میشود.

از فرشهای ممتاز ایرانی دیگر در موزه‌های جهان یکی هم فرش گلدانی مربوط به حدود سال ۱۶۰۰ میلادی است که ضمن نقاشی هنری موزه وین میباشد. دیگری فرش ترنجی با منظره باغ و بوستان و حیوانات مربوط به قرن دهم هجری کاتبریز است که اینک در موزه شهر لوس آنجلس امریکا نگهداری میشود و قبلاً جزء مجموعه مک کری^{۹۱} در نیویورک بوده است. فرش دیگری نظیر همین قالی در موزه برلین موجود است که قسمت مهم آن در اثنای جنگ دوم جهانی آسیب دیده و ضایع شده است^{۹۲}

یک قالیچه زیبای کرمانی هم مربوط به یکی از ارمیهای ایران بنام توم-کوليجان بامریکا برده شد و وزیر ناقوس بزرگ آزادی فرش گردید و بنام قالی آزادی شهرت یافت و هفت رئیس جمهور کشورها روی آن ایستادند و نشستند، از مزایای دیگر آن قالی این بوده است که نمایندگان صلح و رسای بر روی این قالی ایستادند و پیمان صلح و رسای را امضاء کردند و سپس بامریکا برده شد و ویلسن رئیس جمهور پیشین امریکا نیز بر روی این قالی ایستاد و از روی مجسمه سرباز گمنام پرده برداشت. صاحب این قالی در آخر عمر با کمال عسرت زندگی میکرد و بروزنامه فروشی افتاده بود ولی این فرش نفیس را نفروخت و پس از مرگ فروخته شد^{۹۳}

90 -Residenz

91 -Mac Cry Colection

۹۲- کتاب هنر اسلامی تألیف کوهنل صفحه ۲۸۵

۹۳- جله اطلاعات ماهانه صفحه ۱۲ شماره آذرماه ۱۳۳۴

قالی نفیسی هم که در سال ۱۸۸۱ میلادی ناصرالدین‌شاه قاجار بمناسبت تاجگذاری ملکه ویکتوریا برای او هدیه فرستاد در موزه لندن نگاهداری میشود.

پارچه‌ها و قالیمهای ابریشمی

بافتن پارچه‌های ابریشمی یکی از شعبه‌های مهم پارچه بافی و از دیگر صنایع ظریفه بافندگی ایران میباشد. ذوق و مهارتی که مخصوصاً در طراحی و رنگ آمیزی و ظرافت این صنعت بکاررفته و آنرا بصورت يك مینیاتور عالی جلوه گرساخته، مورد اعجاب و تحسین است. کارگاههای پارچه بافی یزد و کرمان و کاشان از قدیم معروف بوده و پارچه‌های ابریشمی ممتازی در آنها میبافته‌اند.

در قرن سوم هجری خراسان، گرگان، طبرستان، آذربایجان، فارس گیلان، کردستان محل بافتن پارچه‌های ابریشمی بود و مقدسی جغرافی دان و مؤرخ بعد از اسلام از شهرهای شوشتر و یزد و فسا نام میبرد که در آن نواحی منسوجات ابریشمی عالی بافته میشد بویژه در فسا که پارچه بافت آنجا را مرغوب‌تر و ممتازتر دانسته است. او مینویسد: «شهرهای شوشتر و یزد و فسا در بافتن منسوجات ابریشمی مشهور میباشد. مخصوصاً فسا در تهیه مصنوعات مختلف بر تمام شهرها برتری دارد، در این شهر انواع پارچه‌های تافته و زری رامیبافتند که باطلا و نقره زینت یافته و نظیر آنها در هیچ‌جای دنیا دیده نمیشود. منسوجات پشمی و ابریشمی فسا در همه جا طالب دارد و اشخاص ثروتمند و با سلیقه در خرید آنها باهم رقابت میکنند و از آنها لباسهای فاخر برای خود میسازند».^{۹۴} از بافت پارچه‌های ابریشمی در قرن هفتم هجری در شهر تبریز از قول مار کوپولو جهانگرد و نیز شرحی قبلاً ضمن بحث مربوط به هنر بافندگی در دوره ایلخانان نقل شده که در اینجا از ذکر مجدد آن خودداری میشود و فقط این نکته را تذکر میدهد که بافتن پارچه‌های ابریشمی در دوره ایلخانان

۹۴- کتاب ایران شهر جلد دوم نشریه یونسکو صفحه ۸۰

هم از رواج نیفتاد بلکه رو به توسعه بیشتری رفت. ابریشم ایران در آن دوره خود یک محصول صادراتی و درآمد گرانبهایی بوده است و قسمتی از مالیات شهر هائیکه ابریشم داشته از همین متاع بوده است و الجایتو پس از فتح گیلان امراء آنجا را به پرداخت سالانه مقداری ابریشم بجای مالیات و ادار ساخت. عهد صفویه همانطور که در فن قالی بافی و بافت سایر منسوجات عصر طلائعی بود در این هنر نیز حداکثر پیشرفت را کرد شاه عباس بزرگ در نتیجه علاقه و عشق مفرطی که به هنر قالی بافی و تهیه فرشهای عالی و ممتاز داشت مکتب بخصوصی در این باره ایجاد کرده بود از جمله نتایج آن بافت قالی با گلابتون زرین و پشمین و ابریشمی بود.

ابریشم در زمان صفویه هم یکی از کالاهای عمده تجارتی ایران بوده است که از گیلان و مازندران و گرجستان و خراسان و کرمان بدست میآمد - شاردن مینویسد: «ایران سالیانه بیست و دو هزار عدل محصول ابریشم دارد و هر عدلی بوزن دو بیست و هفتاد و شش لیور^{۹۵} (هر لیور معادل نیم کیلوست)، گیلان ده هزار، مازندران دو هزار، ماد (آذربایجان) و باختریان (خراسان) هر یکی سه هزار، آن قسمت از کرمان که قراباغ نام دارد و گرجستان هر یکی دو هزار عدل محصول میدهد...»

«صادرات ابریشم ایران بسیار مشهور بود و نیازی بشرح و تفصیل ندارد. هلندیان از طریق دریای هندوستان از این ابریشم پنج تا ششصد هزار لیور به اروپا حمل میکنند و همه اروپائیان که در امپراطوری عثمانی تجارت دارند، هیچگونه کالای نفیس تر از ابریشم ایران که از ارمینان خریداری میکنند، از این کشور همراه نمیآورند. مسکویها (روسیه) نیز از این محصول بکشور خود وارد میکنند.»

پشم شتر از ایران صادر میشود که ایرانیان آن را تف تیک^{۹۶} و ما اروپائیان

95- Livre 96- Teftik

کرک ۹۷ میخوانیم و در اروپا برای ساختن کلاه‌های لبه‌دار از آن استفاده
مینمایند. بهترین کرک‌شتر از کرمان و قزوین، شهر معروف پارت می‌آید. ۹۸
قالیهای ابریشمی در این عصر بدو در کاشان و سپس در یزد و اصفهان رواج
ورونق بیشتری بخود گرفت و در نیمه آخر قرن دهم هجری چندقالی و قالیچه
ابریشمی نفیس از کار گاه‌های کاشان بیرون آمد که از لحاظ طرح و ظرافت و
زیبائی بسیار ممتاز بود و مانند مخمل میدرخشید.

کاشان در آن زمان مرکز مهم صنعت پارچه‌های ابریشمی و مخملی بود. از
نمونه‌های برجسته این نوع فرش‌قالی شکارموزه وین و قالی پرنس براینکی
در ورشو و قالی شکار پادشاه سوئد است. قالیچه ابریشمی کاشانی مجموعه مور
در دانشگاه پیل ۰/۷۸ × ۱/۶۰ متر اندازه دارد و متعلق با اواخر قرن دهم هجری
میباشد.

نقش‌قالی شکار گاه در موزه وین عبارتست از یک ترنج در وسط و روی زمینه
مناظر گوناگون شکارباشکارچیان پیاده و سواره، زمینه‌قالی لاک‌کی نزدیک به
پرتقالی و ترنج و لچکیهای چهار گوشه سبز رنگ میباشد. حاشیه‌قالی با
تصاویر فرشتگان تزئین و طراحی گردیده است.

این فرش در شمار بزرگترین و سرآمدترین قالیهای جهان و اندازه آن
۶/۸۰ × ۳/۲۰ متر است که تار و پود آن از ابریشم است و در هر اینچ مربع آن
۲۷ گره از یک طرف و ۲۹ گره از طرف دیگر دارد و قسمتی از تصاویر آن ملیله
نقره یا نقره‌نماست.

شکارچیان نمایانده شده در طرح‌قالی سوارها به نیزه و شمشیر و کمان
مسلح هستند و بگروهی از حیوانات مانند شیروپلنگ و گرگ و خرس و آهو
و گورخر و شغال و خرگوش حمله میکنند. ترنج هشت گوش و سبزرنگ وسط

97- Laine de Chevron

۹۸- سیاحتنامه شاردن جلد چهارم صفحه ۳۶۸

باتصاویر ازدها و مرغ آتشخور تزئین گردیده رنگ زمینه حاشیه‌قالی لاکی سیرویک‌ردیف انسانهای بالدار بشکل ملائکه در آن طراحی شده است که بیکدیگر میوه تعارف مینمایند.

نقشه و طرح این قالی را با احتمال قوی کار سلطان محمد نقاش معروف دربار شاه طهماسب صفوی و بافت آنرا در کاشان حدس زده‌اند^{۹۹} در اینصورت تاریخ بافت آن با واسطه قرن دهم هجری (۱۶ میلادی) و پیش از سال ۹۶۳ ه. ق (۱۰۰۰ میلادی) که هنرمند نامبرده مرده است، میرسد.

پادشاهان اتریش هنگام تاجگذاری روی این قالی زانو زده، دعا میخواندند و از این شاهکار هنری مشرق‌زمین برکت میطلبیدند و هنگامی که ناصرالدین‌شاه قاجار و مظفرالدین‌شاه بویین رفته بودند برای تشریفات آنها این قالی را زیر پای آنها گسترده بودند.

فرش ابریشمی موسوم به فرش لهستانی «باتارهای سیمین که شاید ساخت کارگاههای اصفهان بود در سال ۱۶۰۰ میلادی بافته شده و شاه‌عباس بزرگ بیکی از پادشاهان اروپائی هدیه کرده است. این فرش در موزه گستره‌ها نورنگاهداری میشد ولی در زمان جنگ دوم جهانی آسیب فراوانی دید و از بین رفت^{۱۰۰}

در موزه ایران باستان قالی ابریشمی سفید رنگ بسیار نفیس با اندازه ۲/۲۷ × ۱/۶۲ متر که ترنج‌میان آن سیاه‌رنگ میباید وجود دارد. روی زمینه روشن این قالی درختان انار برنگ سیاه و سفید طراحی شده با آهویی به رنگ قهوه‌ای روشن و در میان شاخ درختان پرندگان مختلف نقش شده است. تاریخ بافت این قالی را با واسطه قرن دهم هجری اوایل قرن شانزده (میلادی) حدس زده‌اند.

۹۹ - مقاله ۱. س. ادواردز Edwards کارشناس جهانی قالی مشرق زمین

(متوفی ۱۹۵۱) در کتاب میراث ایران صفحه ۳۷۸

۱۰۰ - کتاب هنر اسلامی تألیف پرفسور کوهنل ترجمه آقای مهندس طاهری صفحه ۱۸۵



مخمل گوهر نشان با بافت زری متعلق به قرن شانزدهم میلادی بطول ۳۴ سانتیمتر دولا . این اثر برجسته هنری اکنون درموزه خصوصی آقای مایسی قرار دارد.

در متن سفیدقالی ترنج‌هشت گوش کنگره‌داری برنگ سیاه طراحی شده و بر که‌ای رامینمایاند که مرغابیان کوچک و بزرگ در میان شاخ و برگ گلها شناورند. چهاردرخت باساقه‌های سیاه‌باریک ازدو کنار بر که در جهت بالا و پائین سر بر آورده‌اند و بر آنها پرند گانی نشسته یا در پروازند. پای درختان آهوان سرگرم چرا هستند.

دیگر از قالیه‌های ابریشمی نفیس موزه ایران باستان قالیچه‌های مخصوص آرامگاه شاه عباس دوم در قم میباشد و همانطور که ضمن اشاره به آرامگاه نامبرده قبلاً مذکور افتاد یکی از آنها که ویژه روی قبر بود زربفت است. متن این قالیچه‌ها فیروزه‌ای مایل بسبز بوده و حاشیه باریکی دارد. نقشهای متن قالی را درختان سرو و بوته‌های گل سرخی پر کرده است. بر روی یکی از آنها رقمی دارد بدین شرح: «عمل استاد نعمت اله جوشقانی سنه ۱۰۸۲ هـ ق.»

قالی معروف به چلسی ۱۰۱ متعلق به موزه ویکتوریا آلبرت یکی دیگر از قالیه‌های معروف و عالی دوران صفوی (شاه طهماسب) میباشد و چون در محله چلسی لندن از یک بازرگان خریداری شده بنام همان محله نامیده شده است این قالی از ممتازترین قالیه‌های جهان و اهمیت آن در ردیف قالی اردبیل همان موزه است. در هر اینج مربع ۲۱×۲۲ گره دارد.

قالی ابریشمین ظریف دیگر این موزه باندازه $۵/۴۹ \times ۳$ متر است و در بالا و پائین دو ترنج لاجوردی برنگ به شکل ستاره هشت پر دارد با چهار کلالة دو گلدان چینی پایه‌دار روی دو سر شیر از طراحیهای دیگر جالب متن قالی است بین گلدانها حوضی که ماهیهائی در آن شناورند کشیده شده و بقیه نقشها مشتمل بر گل و بوته و درختهای شکوفه با پرندگان و درخت انار و آهوانی که در سایه آنها آرمیده‌اند و شیرانی که بر گاو میش بسته

و آنرا میدرد، میباشند متن قالی رنگ ارغوانی سیر است بافتش را باوائل قرن دهم هجری حدس زده اند .

قالی معروف دیگر ابریشمی قالی موزه هنری وین است که در هر اینچ مربع ۱۷×۱۹ گره زده اند . نقش متن قالی همه گل و بوته و حیوانات است که باحاشیه گلهای اسلیمی بسیار زیبا مزین گردیده است. زمینه قالی سرخ سیروزمینه حاشیه سبز و کنار داخلی حاشیه دارای مستطیلهائی برنگ زرد است. تاریخ بافت آنرا حدود قرن دهم هجری گفته اند .

در موزه پولدی پزولی میلان. قالی ابریشمی مربوط باواسط قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) وجود دارد که شبیه به قالی ابریشمی چلسی موزه ویکتوریا آلبرت است . تعداد گره هایش در هر اینچ مربع ۱۸×۲۰ گره میباشد و برفراز اسکالش باملیله سیم وزرملیله دوزی شده است.

قالی ابریشمی موزه متروپلیتن نیویورک هم از لحاظ ظرافت بافت ، در زمره ظریفترین قالیهای ابریشمی دوران صفوی است و در هر اینچ مربع ۲۳×۲۴ گره زده اند . ترنج میان قالی گرد و برنگ سبز است و نقش بدیع صلیبی شکل دارد .

اندازه فرش $۱/۸۶ \times ۴/۲۷$ متر و در ترنج سبز وسط ، این رباعی باخط سیاه مرقوم رفته است .

ای دردل لاله داغ از دست غمت وی نرگس و گل فرش حریم حرمت
از حسرت پابوس تو ای سرور روان افتاده گل و سبزه بزیر قدمت

در حاشیه هم اشعاری بانخ سیم تاب دارد در متن قالی دو قاب کشیده شده است که در درون هر کدام يك جفت طاووس روبروی هم ایستاده اند بقیه متن با گل و برگ و جانوران درنده چند آهو و خرگوش تزئین شده است . بافت فرش را به نیمه قرن دهم هجری و در تبریز تشخیص داده اند .

دوقالیچه خانم رینی راجرز ۱۰۲ هم از فرشهای ابریشمی و زرباف و از نفایس این نوع فرشهای ایرانی است.

در زمان شاه عباس بزرگ گیلان و مازندران بزرگترین مرکز ابریشم خام در جهان بوده است و بهمین مناسبت در ۱۶۳۳ میلادی فردریک پادشاه نروژ و دوک شسویک هلستاین ۱۰۳ با احداث شهر فردریک شتاد ۱۰۴ در هشتابن خواست آنجا را بزرگترین مرکز داد و ستد حریر دنیا قرار دهد. فرستادگانی بدربار پادشاه ایران فرستاد تا پیمانی منعقد سازد و ابریشم ایران را از راه مسکوبدان شهر برساند. ادام اولتاریوس ۱۰۵ سیاح معروف آلمانی بین همین عده و منشی هیئت بود که در سال ۱۰۴۶ ه. ق (۱۶۳۷- میلادی) بخدمت شاه صفی رسید و پس از مراجعت نتیجه مشاهدات و مسافرت خود را بصورت سفرنامه‌ای منتشر ساخت که یکی از مدارک ارزنده اوضاع اجتماعی ایران در آن عهد میباشد.

این موقعیت برای نواحی و شهرهای کرانه دریای خزر تا دو قرن بعد هم برجا بود و ویلیام ریچارد هولمز ۱۰۶ جهانگرد انگلیسی که در ۱۲۵۹ ه. ق (۱۸۴۴ میلادی) از آنجا عبور کرده متذکر شده است که محصول مرغوب گیلان سالانه در حدود یکصد هزار من شاهی بود و در آنسال انگلستان بزرگترین مرکز صادراتی حریر ایران بوده است. هولمز میزان صادرات آنسال را بانگلستان ۴۷۵۶۸ من شاهی ضبط کرده است. در حالیکه میزان

102- Rainey Rogers

۱۰۳ - Schlswick - Holstein باریکه زمینی که در شمال خاک آلمان قرار گرفته و در دریای شمال پیشرفته است.

104- Fredriks Taad

105- Adam Olearius

106- William Richard

صادرات ابریشم همان سال بروسیه فقط ۹۹۴۹ من شاهی و بیغداد ۷۷۵۰ من بوده است ۱۰۷

زری کاری و پارچه و قالیه‌های زربفت

یکی دیگر از انواع عالی بافتنیهای ایران که آن نیز نخستین بار از کار گاههای کاشان خارج گردیده، قالیهائی است که در آنها رشته‌های زرین و تارهای سیمین بکار رفته است. رشته طلائی عبارت از تار پهن و نازکی است از نقره مطلقا که بدو رشته ابریشم پیچیده شده و به‌پود قالی گره زده‌اند.

نمونه پارچه‌های زربفت گرانبها در موزه‌ها و کلیساهای قدیمی اروپا موجود است که از بقایای پارچه‌هایی است که در قرون وسطی سیاحان از ایران تهیه و به ثروت‌مندان فروخته‌میشد و آنان نیز با خود آنها را نگاهداری کرده و یابه کلیساهای هدیه کرده‌اند تا برای پوشش صندوقهای محتوی یادگارهای مقدس بکار رود. اکنون قطعاتی از این نوع پارچه‌ها در کلیساهای مانس ۱۰۸ و سانس ۱۰۹ و شینون ۱۱۰ و بایون ۱۱۱ موجود است و آلمانیها پارچه کفن شارلمانی امپراطور بزرگ اروپا در اوائل قرن نهم میلادی در آکس-لاشاپل ۱۱۲ نگاه داشته‌اند و در کلیساهای سن اورهول و سن کونیبر نیز نمونه‌هایی از این نوع پارچه‌های قیمتی متعلق بقرن ششم و هشتم موجود است.

تئوفیل کشیش معروف قرن ۱۲ میلادی درباره تهیه تارهای زروسیمی که در پارچه‌های زربفت بکار رفته است نوشته است: « طلا و نقره را باز حمت

۱۰۷- کتاب جغرافیای تاریخی گیلان و مازندران و آذربایجان از نظر جهانگردان تألیف

آقای ابوالقاسم طاهری نشریه سال ۱۳۴۷ شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

108- Mens 109- Sens

110- Chinon 111- Bayonne

112- Aix la Chapelle

بسیار آنقدر میکوبند تا بر گهای نازکی بدست آید و بتوان آنها را بدورنخ پیچیده و برای تزئین پارچه‌های زری بکاربرد. ۱۱۳

این نوع فرشها در بدو امر که از کار گاهها بیرون می‌آمد بسیار زیبا و ظریف و ممتاز بود و جذابیت خاصی داشت که مهارت و سلیقه بافندگان و طراحان آنها را میرساند ولی با گذشت زمان کرک آنها از بین رفته و رنگها پریده و رنگ نقره سیاه شده و آب طلای روی آن پاك گردیده است. این نوع قالی گاهی بعنوان پیشکشی برای پادشاهان اروپا فرستاده میشده است.

عده‌ای از آنها در لهستان پیدا شده و بنام فرشهای لهستانی^{۱۱۴} مشهور گردیده است یکی از نمونه‌های عالی آن که ۲/۱۸ × ۱/۵۲ متر اندازه دارد و مربوط باواسط قرن یازدهم هجری است متعلق به فریچ و شرکاء میباشد. در حاشیه و متن این قالی ابریشمی زری نقش پرندگان و حیوانات و گل و بوته طراحی گردید و قالی دیگری با گل و بوته اسلیمی است. قطعه دیگر که نقش درخت سرو و گل و بوته دارد متعلق بمقبره شاه عباس دوم در قم بود و زیر آن نام بافنده اش « نعمت‌اله جوشقانی » نوشته شده بتاریخ ۱۰۸۲ ه. ق (۱۶۷۱ میلادی). چند گلیم دیگر که نخهای زر و سیم در آن بکار رفته اسم مربوط بهمین زمان میباشد.

زریهای کار یزد در قرن سیزدهم میلادی و همچنین زریهای بافت نیشابور و مرو و شیراز و اصفهان و شوشتر معروف و بکشورهای باختری و خاوری صادر میشده است. مار کوپولو که اغلب از کشورهای آسیائی را دیده و از بافت پارچه‌های زری و ابریشمی ساخت ایران توصیف کرده است مینویسد: « در ایران عده زیادی از دسترنج خود گذران میکنند. بسیاری از صنعتکاران و نساجان مصنوعات خوب و پارچه‌های زری نفیسی بانقشهای خوش طرح میبافند و تجار ایرانی آنها را بکشورهای دیگر میفروشند. »

۱۱۳ - کتاب ایران‌شهر نشریه یونسکو صفحه ۱۸۰۰

تهیه پارچه و قالی در زمان پادشاهی ایلخانان از پیشرفت سابق خود باز نایستاد و رواج خود را ازدست نداد بلکه برتوسعه آن نیز افزوده شد زیرا همه ساله امراء و عمال میبایستی مقداری پارچه های زربفت به ایلخانان پیشکشی نمایند و در نتیجه کارخانه های بافت پارچه و قالی در تبریز و گرجستان و مرو و طوس و شوشتر و شیراز و نیشابور و بغداد دایر و روبگسترش رفت و امراء مغول هنگام تسلط بر ایران عده ای از استادان پارچه باف و قالی باف مخصوصاً کسانی را که در بافتن پارچه های زربفت مهارت داشتند بمغولستان و قراقروروم میفرستادند و بطوریکه مینویسند در سال ۶۲۹ هـ. ق مردم تبریز خیمه گرانبھائی از اطلس و سمور و سنجاب درست کرده و باو کتای قاآن هدیه کردند و دسته ای از این هنرمندان را بمغولستان حضور او فرستادند^{۱۱۵} عطا ملک جوینی که در عراق حکومت داشت ضمن هدایائی که هر سال بدربار ایلخان تقدیم میداشت مقداری هم پارچه زربفت گرانبها بود و در نتیجه کارخانه های پارچه بافی بغداد بواسطه تشویق او شهرت بسیاری بهم رسانده بود و همچنین مینویسند از جمله پیشکشیهای خواجه رشیدالدین فضل اله همدانی و تاج الدین علی شاه جیلان تبریزی بخدمت غازان خان مقداری پارچه های زرکش و خرگاههای زرین و مرصع و قباهای استبرق بود که تا آن زمان کسی مانند آنها را بچشم ندیده بود.

در زمان کیخاتو و صدرات خواجه صدرالدین خالدی زنجانی در اثر نایاب شدن سیم و زر لطمه بزرگی به بافت پارچه های زرکش و سیمبفت وارد آمد و خواجه فرمان داد که اینگونه پارچه ها فقط برای ایلخانان و شاهزادگان باید بافته شود. در زمان همین ایلخانان بود که برای نخستین بار در ایران بواسطه کم شدن سیم و زر و خالی بودن خزانه در سال ۶۹۳ هـ. ق چاو «پول کاغذی» تهیه شد و در اثر استنکاف مردم چندی بیشتر نپائید و موقوف گردید.

۱۱۵- کتاب تاریخ مفصل ایران از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری صفحه ۵۵۸

در زمان غازان خان که بار دیگر با کاردانی و کوشش خواجهر شیدالدین فضل‌اله وضع خزانه کشور خوب و عادی شد و دادوستد سیم‌وزر از نورواج اولیه خود راباز یافت، در کارخانه‌ها نیز مانند پیش به تهیه پارچه‌های گرانبهای زربفت و سیم بافت پرداختند.

ایران در زمان حکومت ایلخانان مرکز مهم داد و ستد بین خاور و باختر گردید و تبریز که پایتخت تابستانی آنها بود بزرگترین بازار و محل این فعالیت گردید. راههای بزرگ تجارتنی باین شهر منتهی میشد و از لحاظ اقتصاد و تجارت معتبرترین شهر دنیا بود. او دوریک دوپاردنن که در زمان ابوسعیدخان این شهر را دیده است مینویسد: «تبریز از جهت امتعه مهمترین شهر عالم است. این شهر برای ایلخانان ایران از تمام کشور فرانسه جهت پادشاه آن بیشتر اهمیت دارد:»

بنابر نوشته‌های سفرنامه‌ها و تواریخ، کالاهای اجناسی که در این شهر مورد معامله قرار میگرفته عبارت بوده است از: «ادویه مالزی و مروارید و یاقوت سیلان و مالایار و الماس و زمرد هندو شال کشمیر و فرشهای ماوراءالنهر و لعل بدخشان و فیروزه نیشابور و اطلس و پارچه‌های زربفت مرو و طوس و شوشتر و موصل و یزد و کرمان و گلاب و عطریات شیراز و اصفهان و اقسام اسلحه منقوره گرجستان و شام بعلاوه هنرمندان تبریزی خود نیز در ساختن پارچه‌های قیمتی و فرشهای عالی و منسوجات ابریشمی مهارت داشتند و مصنوعات دست‌ساز خویش را نیز به تجار خارجی میفروخته اند»^{۱۱۶}

راههای عمده تجارتنی بین چین و هند و کشورهای اروپائی در زمان ایلخانان سه راه بود که دو راه عمده آن از شهرهای معروف ایران میگذشته است. یک راه که بزرگتر بود و همچنان برای ابریشم نامیده میشده از توان-

۱۱۶- کتاب تاریخ مفصل ایران تألیف شادروان عباس اقبال از حمله چنگیز تا تشکیل

دولت تیموری صفحه ۵۵۸ چاپ تهران سال ۱۳۱۲

هوانگ ۱۱۷ در چین بشهر کان سو^{۱۱۸} میآمد و از آنجا از ترکستان شرقی بسمرقند و بخارا میرسید و از آنجا قسمت اصلی راه از مرو به گرگانوری میآید و از ری بقزوین و زنجان و تبریز و ایروان میرفته و از ایروان بطرابوزان یا یکی از بنادر شام منتهی میگردد. راهدومی که دریائی بود کالا و مخصوصاً ادویه هندوستان را به بندر هرمز و سپس از راه خشکی بکرمان و از آنجا بگرگان و خوارزم و هسترخان میبرده است و از آنجا به بندری که ونیزها و ژنوائیهادر کرانههای دریای سیاه در تصرف گرفته بودند حمل میشده است. پارچههای عصر مغولی دارای رنگهای تند و تیره و گاهی زربفت است، یعنی رشتههای طلا بدو ریسمان پیچیده شده است با طرحهایی از نوع شاخ و برگ و گل نیلوفر و نقش جانوران و پرندگان عجیب - در دوره تیموری طرح پارچهها ظریفتر و نازکتر و تصاویر آنها همانند نقشهای میناتور آن عهد بوده است. از این دوره حتی بطور نمونه هم پارچهای در دست نیست. در عصر صفویه فن پارچهبافی و طراحی پیشرفت کلی کرد. پارچه لباس درباریان زربفت بارشتههای طلا و نقره بافته میشد و نقش گلها از ابریشم براق و نرم بوده است.

شاردن سیاح فرانسوی مینویسد: «پارچه بافان ابریشم را بازر و سیم مخلوط کرده منسوجات نفیس میبافند که آنها را زری مینامند. این پارچهها را بانقشهای گوناگون میبافته، بطوریکه میتوان از آنها صد قسم مختلف بدست آورد. پاره ای از آنها یکرو و پاره ای دو رو میباشد یعنی پشت و روی آنها یکسان است. یکنوع پارچه نفیس و خوش نمائی هم میبافته که در نوع خود منحصر بفرد است و آنرا مخمل زربفت مینامند».

«... پارچههایی که در تزئین آنها طلا بکار رفته بسیار گرانبها است ... در تمام دنیا پارچههایی نفیسترو گرانبهاتر از پارچههای زربفت ایرانی پیدا نمیشود.... این پارچههای گرانبهارا ثروتمندان برای پرده درها بکار میبرند

مخمل زربفت از تمام اقسام پارچه‌های زری قشنگتر و فرش نامتر است. بخصوص مخملهایی که کرکهای برجسته دارد و بسیار زیباست. چیزی که در این پارچه‌ها قابل ملاحظه می‌باشد اینست که بواسطه کثرت استعمال و مرور زمان اگر پارچه کهنه و فرسوده شود باز هم تارهای طلا یا نقره همان درخشندگی و جلوه اولیه خود را دارد بیشتر این پارچه‌های زری نفیس و خوش‌نما در شهرهای یزد و اصفهان و کاشان بافته می‌شود....»

از قالیه‌های زربفت معروف ایران هم نمونه‌هایی در موزه‌های جهان موجود است از آنجمله چند پارچه در موزه ویکتوریا آلبرت لندن وجود دارد یکی از آنها مربوط بدوران صفویه و بانچه‌های سیم و زر بافته شده و نقش پرندگان و گل‌های رنگین روی آنها طراحی شده است. این قالی متعلق به سر جرج-سالتینگ^{۱۹} بود که با مقداری زیاد سلاحهای قدیمی بدان موزه تقدیم شد. اطراف این قالی اشعاری از حافظ از آنجمله این بیت نوشته شده است:

«می‌خواه و گل افشان کن از دهر چه می‌جوئی

این گفت سحر که گل بلبل تو چه می‌گوئی»

نمونه‌هایی از پارچه‌های ابریشمی زربفت و قلابدوزی باشکال حیوانات و درخت و گل مربوط به عصر سامانی و سلجوقی و صفوی در این موزه موجود می‌باشد.

هنر مخمل بافی

یکی از ابتکارات هنر پارچه بافی عصر صفوی پارچه بافی چندتابی و مخمل بود. پارچه چندتابی، پارچه‌هایی است که در آن دو یا چند پارچه ساده چنان درهم آمیخته و بافته شده باشد که در عین حال هر یک از آنها جداگانه نمایانده شده و طرح گل و بوته بطور برجسته و روشن جلوه نماید. شاردن در باره هنر مخمل زربافت این دوره که خود ناظر آن بوده نوشته است: «مخمل زربافی که در ایران تهیه می‌شود بسیار عالی و کاملاً

پرپیچ و شکن است. نکته شایان تحسین در این منسوجات نفیس آنستکه باصطلاح پایان ندارد (هرگز کهنه نمیشود) چنانکه زروسیمی که در تاروپود آن بکار رفته مادام که پارچه دوام دارد همچنان برنگ و آب خود را ثابت نگه میدارد و استوار میماند. درست است که نقره بمرور زمان بعد از بیست یاسی سال بکار رفتن تیره میشود ولی از بین نمیرود و بعقیده من در این مورد خوبی هوا بهمان اندازه کمال صنعت دخالت دارد. عالیترین کارخانههای این منسوجات زربفت و سیم بافت و مخمل زرباف در یزد، کاشان و نیز در اصفهان است ۱۲۰

در باره گلدوزی و قلاب دوزی هم متذکر شده است که: «گلدوزی و قلابدوزی یکی از صنایع فنی است که ایرانیان در آن ید طولائی دارند. در تمام انواع و اقسام این فن بویژه در زردوزی و سیم دوزی خواه بر روی ماهوت. خواه بر روی ابریشم و یا بر روی چرم بسیار استاوند. در صنعت گلدوزی ایرانیان از ما اروپائیان و حتی ترکان عثمانی که دوخت و دوزو قلابدوزی آنها بر روی چرم در اروپا بسیار شایان توجه میباشد، جلو تر هستند. چنان در دوخت و دوز چرم از جمله آرایش زین و برگ مهارت دارند که در زیبایی و ظرافت به گلدوزی در روی حریر میماند..... رشته های زرین و سیمین که در این صنعت بکار میبرند چنان لطیف و خوب است که بمانند تار و پود و متن ابریشمی ابداء مشاهده نمیگردد. ۱۲۱».

بزرگترین و معروفترین استاد سازنده این نوع بافتنی غیاث الدین علی یزدی است یکی از نمونه های برجسته کار این استاد مشهور زمان خود پارچه اطلسی است که تصویر لیلی را که در هودجی روی شتر نشسته و از بیابان میگذرد و مجنون در کنار راه با دران نشسته است مینمایاند. اطراف این مجلس ها به نقش گل و بوته تزئین گردیده است.

۱۲۰- صفحه ۳۵۸ جلد چهارم سیاحتنامه شاردن

۱۲۱- صفحه ۳۳۱ جلد چهارم سیاحتنامه شاردن

عالیترین نوع مخمل این زمان بازکار همین استاد است و قطعه‌ای از این مخمل‌ها رقم خود او را هم دارد و عبارت از یکی از مجالس بزم خسرو پرویز باشیرین میباشد. مقداری از این بافتنی‌ها متعلق به خانواده «سنگوسکوی» لهستانی موجود است. و قطعه دیگری در موزه بوستون است که مجلس شکاری را مینمایاند. در طراحی این پارچه شکارچیان پیاده و سواره باتیر و کمان و خنجر باشیران و پلنگان در نبرد هستند. در گنجینه سلطنتی جیپور هم مخملی هست که کار یکی از شاگردان غیاث‌الدین علی یزدی میباشد. مخملهایی گرانبهای دیگری در هندوستان بافته‌میشده است و حدس زده‌اند که بافندگان یزدی در این کار گاه‌گاه کار میکرده‌اند.

یک قطعه مخمل ایرانی با طرح «گدانی» در برابر مرد جوان عصا بدستی بارنگهای متنوع کارکاشان مربوط بقرن یازدهم هجری متعلق به غنائم موسوم به «غنائم ترکی» در موزه ایالتی شهر «کارنسروده» نگاهداری میشود ۱۲۲

پروفسور ارنست کوهنل خاورشناس شهیر آلمانی در کتاب هنر اسلامی درباره هنر قالی‌بافی و پارچه‌بافی عصر صفوی مینویسد: «از نظر تکنیکی به پارچه‌های چند رنگی ابریشمی سبک پارچه‌های زرباف و سیم‌باف سنگین و مخملی برمیخوریم که در یک زمان بافته شده است. بویژه مخمل‌ها از نظر ظرافت نقوش و هم‌آهنگی کامل رنگها بی نظیر است از جامه‌های این دوره فقط تعداد کمی باقی مانده است بطور کلی اینگونه پارچه‌های قیمتی را که قسمتی از آنها جزو هدایای شاه‌عباس بزرگ باروپا رسیده، بصورت قطعات بزرگتر یا کوچکتر میتوان در مجموعه‌های عمومی یا خصوصی مشاهده نمود و استثنائاً یکبار نیز بعنوان پوشش دیوار در قصر روزنبرگ در کپنهاگ از آنها استفاده شده است. تصور میشود که این پارچه‌ها بهمین منظور با طرحهای درشت در کاخهای اصفهان نیز مورد استفاده داشته است.

اطلاعات ما در مورد مراکز تهیه اینگونه پارچه‌ها دقیق نیست. در این

۱۲۲- صفحه ۲۸۴ کتاب هنر اسلامی تألیف کوهنل ترجمه آقای مهندس طاهری

میان اصفهان نقش عمده داشته است و بنظر میرسد که در کارخانه سلطنتی بساختن نوع بخصوصی از اینگونه پارچهها عنایت خاصی میشده است. از کاشان نیز نام برده میشود و یزد در جنوب ایران از نظر صنایع مخمل بافی در قرن هیجدهم میلادی بر همه پیشی داشته است.

علاوه بر این در عصر صفویه صنعت قلابدوزی های ابریشمی بیش از همه در شمال غرب ایران و در مناطق قفقازیه رونقی تازه یافت و لباسهای براق الوان و پتوهائی ساخته شد که مدتها پس از آن هنوز در هنر ملی شکوفائی خود را نشان میداد.

قرن شانزدهم میلادی عصر کلاسیک صنایع فرش بافی ایرانی است چه در آن زمان در کارگاههای دولتی وزیر نظر با استعدادترین هنرمندان از لحاظ ظرافت طرح تمغای رنگ و دقت در یافت با نچنان تکاملی دست یافت که نظیرش را در این صنعت هرگز در هیچ کجای دیگر نمیتوان یافت: «۱۲۳»

رواج قالی های ایران در اروپا

از دیرزمان، تهیه و گردآوری قالیه های خوش طرح بافت ایران در کشورهای اروپائی معمول و رایج گردید. در زمان هانری هشتم «دوک بوکینگهام» قراردادی را معوق نگاهداشته بود تا یک قالی که مورد پسندش بود، بچنگ آورد ۱۲۴ و بعضی از نقاشان معروف اروپا مانند «وان ویک» و «روبنس» قالیه های بافت ایران در دسترسشان بوده که از طراحی آنها برای ساختن پرده های نقاشی استفاده میکردند.

«جان سینگر سارجنت» درباره یک فرش هراتی که اینک در موزه گاردنر بوستون است مینویسد: «من امروز فرشی دیدم که از هر پرده نقاشی زیباتر بود» و «سرچارلز هو» درباره قالی شکارگاه که در میلان است نظیر این سخنان را بر زبان رانده است.

۱۲۳ - صفحه ۱۹۰

۱۲۴ - کتاب هنر ایران تألیف پروفیسور پوپ ترجمه آقای دکتر خانلری صفحه ۱۸۷

شادروان پروفیسور کریستی ویلسن ایران شناس عالیقدر معاصر، درباره هنرقالی بافی ایران چنین گفته است: ۱۲۵ شاید بررسی دقیق قالیه‌های اولیه بهترین مقدمه برای آگاهی از صنایع ایران باشد. زیرا این صنعت بیش از تمام صنایع خصائص ویژه و رسوم متنوع قدیمی را در برداشته و مراحل مختلف زندگی و فرهنگ ایران را نشان می‌دهد. قالیه‌های عالی ایران را شعرا مدح گفته و سیاحان آنرا تمجید و تعریف کرده‌اند. قالیه‌های ایران روح حقیقی صنعت این کشور را مجسم می‌سازد.

در دوره قاجاریه هم که دوران رکود صنعت و ابتکار بود، این هنر توانست تا حدی موقعیت عالی و رقابت ناپذیر خود را در دنیا نگاهدارد. اراک بزرگترین مرکز قالی بافی ایران بود و در سایر شهرهای ایران نیز فرشها و قالیه‌ها و پارچه‌های مخصوص بخود را می‌بافته‌اند که انواع آنرا مشروحاً پروفیسور کریستی ویلسن در کتاب «تاریخ صنایع ایران» ۱۲۶ توضیح داده است و نویسنده دیگر خود را از توضیحات دیگری در این باره بی‌نیاز میدانند و علاقمندان میتوانند بدان کتاب مراجعه نمایند.

این مؤلف و محقق عالی‌مقام بحث خود را درباره این هنر با این عبارت پایان داده است که در حقیقت پایان این مقاله هم میشود: «قالی خوب ایران مانند قطعه شعر زیبایی است که بافنده آن مانند شاعر، جمال طبیعت را ترجمه و بصورت شیئی زیبایی در آورده که هم قشنگ و هم قابل استفاده است.»

از بیان این تاریخچه یعنی تحول صنعت بافتندگی و قالی بافی ایران چنین نتیجه گرفته میشود که این هنر بنابر نیازهای مادی و معنوی از هزاران سال پیش در پهنه ایران بوجود آمده و طی قرنهای متمادی تکامل یافته و در هر سده‌ای به نحو دلپذیری نمودار گردیده است.

۱۲۵- تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر کریستی ویلسن ترجمه آقای دکتر عبداله فریار

صفحه ۱۹۴ چاپ سال ۱۳۱۷ تهران

۱۲۶- صفحه ۲۱۲ همان کتاب

نبردهای آق قلعه

از

سروان محمد کشمیری

(فوق لسانیه در تاریخ)

کتابچه وقایع آق قلعه که اینک از نظر خوانندگان محترم می گذرد شرح نبردهای جالبی است که در زمان پادشاهی فتحعلیشاه، هنگامی که یکی از پسرانش بنام محمد قلی میرزای ملك آرا حکومت استرآباد را بعهده داشته در آق قلعه، پهلویدر فعلی بوقوع پیوسته است. برررسی دقیق کتابچه، حوادث مهم انجام شده را از نقطه نظر نظامی واجتماعی بخوبی آشکار میسازد و لسی موضوعی که اهمیت این کتابچه را افزون میکند این است که در هیچیک از تواریخ قاجاریه ذکری از این وقایع بمیان نیامده است و این، بنظر مبهم و

شاید شگفت آور باشد. زیرا هنگامیکه جزئیات وقایع ساده نیز در تواریخ دوران قاجار تشریح میشوند چرا از چنین واقعه بس مهم، سخنی بمیان نیامده است!؟

در پشت این کتابچه ناصرالدینشاه بخط خود چنین می نویسد « کتابچه روزنامه احوالات سابق که مصطفی قلی خان نوشته است برای بصیرت ملاحظه بکند...»^۱ از این جملات چنین مستفاد میشود که بکار بردن « احوالات سابق» نشان دهنده حدوث واقعه در گذشته و کلمه «بصیرت» روشن گرایان موضوع است که ناصرالدینشاه کتابچه را مطالعه نموده و تحت تأثیر وقایع و حوادثی که در آق قلعه و حومه آن رخ داده، قرار گرفته است.

کتابچه مزبور در ۱۶ صفحه بطول ۲۱/۵ سانتیمتر و عرض ۱۳/۵ سانتیمتر و در ۲۰۱ سطر توسط مصطفی قلیخان که خود فرمانده دژ آق قلعه در این نبردها بوده برشته تحریر درآمده است و نسخه منحصر بفردی است که متعلق به آقای حسنعلی غفاری معاون الدوله بود و در اختیار ما گذاردند که بدینوسیله از ایشان سپاسگزاری میشود. ولی قبل از اینکه باصل مطلب بپردازیم لازمست در باره اشخاصی که نام آنها در این کتابچه آورده شده پژوهش بیشتری نمائیم. یکی از این اشخاص شاهزاده ملک آرا پسر فتحعلیشاه میباشد. وی در سال ۱۲۰۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۱۴ یعنی در سن ۱۱ سالگی به حکمرانی مازندران برگزیده شد؛ در جلد نهم روضةالصفای ناصری چنین نوشته شده « نواب شاهزاده محمدقلی میرزا در شب هفتم ربیع الثانی همین سال (۱۲۰۳ هجری) در قصبه نوا متولد شده والده اش صیبه محمدخان قوینلوخان خاقان

۱ - به صفحه آخر همین مقاله رجوع شود.

شهید و همشیره امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بوده .^۲ و در همین کتاب باز چنین آمده « شاهزاده والاتبار محمد قلی میرزا را بحکومت مازندران و سرپرستی آن سامان اختصاص داد و او را با امرای شایسته و وزرای بایسته و ملازمان گزین و محرمان امین بمازندران مأمور فرمود و میرزا نصرالله مستوفی علی آبادی که قبل از سلطنت حضرت خاقانی^۳ در آنحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه»^۴

و نیز در منتظم ناصری می نویسد که در سال ۱۳۱۴ محمد قلی میرزای ملک آرا حکمران مازندران شد.^۵ از این سال تا اواسط سال ۱۳۴۹ هجری قمری یعنی مدتی در حدود ۳۵ سال ملک آرا در سمت حکمران مازندران و استرآباد باقی ماند . در این سال که همزمان با اواخر سلطنت فتحعلیشاه می باشد وی به پایتخت احضار میگردد . در همین کتاب در وقایع سال ۱۲۴۹ هجری قمری چنین می نویسد «... هم در این او ان نواب محمد قلی میرزای ملک آرا و محمد تقی میرزای حسام السلطنه بواسطه بروز طاعون از ولایات خود بدارالخلافة آمدند ...»^۶

بعد از فوت فتحعلیشاه و بسطنت رسیدن محمد شاه گویا این شاهزاده مورد بی مهری قرار گرفته به همدان عزیمت نموده و در آنجا میزیسته است . زیرا در وقایع سال ۱۲۵۲ هجری قمری آمده است « ... که در این سال

۲ - صفحه ۳۴۳ روضة الصفا .

۳ - مقصود فتحعلیشاه است .

۴ - صفحه ۱۴۹ جلد نهم کتاب روضة الصفا .

۵ - رجوع شود به صفحه ۷۲ منتظم ناصری .

۶ - صفحه ۱۵۵ همین کتاب .

نواب شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرا بتوقف همدان مأمور گردید...»^۷. رهبر طرف دیگر نبرد شخصی بنام «ایشان» است. «ایشان» اسم خاص نیست بلکه نامی است که تر کمانها به پیشوایان مذهبی و دینی خود میدادند. تر کمانها برای رهبران مذهبی که اغلب از سلسله نقشبندیه بودند احترام زیادی قائل می شدند و برای اینکه هر چه بیشتر ادای احترام نمایند نام او را ذکر نمی کردند بلکه او را «ایشان» یا «حضرت ایشان» میخواندند. در تواریخ قاجاریه، قبل از سال ۱۲۵۷ هجری از چنین شخصی سخنی بمیان نیامده است و فقط در این سال است که گفته شده شخصی از سلسله نقشبندیه دعوی تصوف و کرامت نموده و تعداد زیادی از تر کمانهای یموت و کو کلان باو گرویده بودند. این شخص که مسبب ایجاد بلوا و اغتشاش در نواحی استرآباد گردیده بود عاقبت بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب و متواری گردید.

در کتاب روضة الصفا چنین تشریح میگردد: «... اهالی تر کستان من باب الحرمة مشایخ طریقت خود را که غالباً از سلسله نقشبندیه اند نام نبرند و حضرت ایشان خوانند لهذا هر کس دم از ارشاد زند بدین لقب موسوم شود در این ایام مجهولی گمنام بزراقی و شیادی طوایف ترا کمه را مرشد و هادی شد و سلسله نسب خود را بعثمان بن عفان منسوب کرد و بشعبده و نیرنگ گروه ساده دل ترا کمه را بفریفته با خود مطاوع و متابع ساخت و به نهب و غارت دور و نزدیک پرداخت و فساد آنطایفه در استرآباد بغایت سرایت نمود و حاکم و محکوم متساوی شدند مقرب الخاقان محمد ناصر خان قاجار حکمران استرآباد شرح این حادثه را معروض داشت پس بحکم حضرت شاهنشاه ایران

۷ - صفحه ۱۶۷ همین کتاب.

نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و باسواره پیاده آن سامان مأمور به تنبیه ترا کمه شد «...»^۸

و در منتظم ناصری برای وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری چنین آمده است «... هم در این سال مخدومقلیخان تر کمان بیکی از نقشبندیه که دعوی تصوف و کرامت میکرد و بزبان ترکی تر کمانی مناجات و اشعار بنظم در میآورد ارادت ورزیده و اطاعت نموده و جمعی دیگر از تر کمانان ککلان و یموت باو گرویده محضاً لثفخیم او را ایشان خواندند و پیرو و مرید در نواحی استرآباد بفساد پرداختند. محمد ناصر خان قاجار دولو مراتب را بعرض دولت قوی شوکت رسانیده محمدحسنخان سردار ایروانی و محمدخان امیر تومان که بشرف مصاهرت پادشاهی مفتخر بود بداده هزار سوار و پیاده و توپخانه باسترآباد رفت و نواب اردشیر میرزا حکمران مازندران و جعفرقلیخان شادلوی بوزنجردی با سواران کرد و خراسانی نیز بدانطرف راندند «...»^۹

با توجه بمطالب بالا و دلایل ذیل بخوبی مشخص میگردد که نبردهائی که در این کتابچه تشریح گردیده غیر از وقایع حوادثی است که در هنگام پادشاهی محمدشاه و زمانهای بعد از او در استرآباد و حومه آق قلعه بوقوع پیوسته است زیرا:

۱- نام شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرا بعنوان حکمران مازندران مکرر در کتابچه آورده شده است و حتی در مواردی خود او مستقیماً در نبرد شرکت داشته است. با توجه بمطالبی که قبلاً بیان شد این شاهزاده تا سال ۱۲۴۹ هجری قمری حکمران مازندران و استرآباد بوده و بعد از آن به پایتخت و سپس به همدان عزیمت کرده است پس بساقاطعیت میتوان اظهار کرد که این

۸ - جلد دهم روضه الصفا صفحه ۴۱۲ .

۹ - صفحه ۱۷۷ منتظم ناصری و صفحه ۱۱۶ جلد دوم ناسخ التواریخ .

نبردها قبل از سال ۱۲۴۹ هجری قمری بوقوع پیوسته است.

۲- نام «ایشان» اسم خاص و نام شخص واحدی نبوده است بلکه تر کمانها کسی را بدین نام میخواندند که بوی ارادت و ورزیده و اعتقاد پیدا میکردند و چون این کلمه بتعدادی از پیشوایان طریقت آنها اطلاق میگردد، میتوان گفت شخصی که بنام «ایشان» در کتابها و تواریخ دوره قاجار ذکر آن بمیان آمده است غیر از آن کسی است که در این کتابچه از او صحبت میشود.

۳- در تواریخ در وقایع سال ۱۲۵۷ هجری قمری نام «ایشان» و کارهایی که انجام داده است ذکر شده است. در این سال حکومت استرآباد بعهدہ ناصر خان قاجار دولو و حکمرانی مازندران بعهدہ شاهزاده اردشیر میرزا بوده است و در این زمان است که اظهار میشود چنین شخصی ادعای ارشاد نموده عدای پیرو او شدند و شروع به بلوا و اغتشاش نمود تا اینکه بوسیله شاهزاده اردشیر میرزا سرکوب و متواری شد. در حالیکه در هیچ کجای این کتابچه نامی از اردشیر میرزا یا ناصر خان قاجار دولو آورده نشده است.

۴- در متن کتابچه از باستیانها یا برجهایی سخن بمیان آمده که در اطراف قلعه وجود داشته و مصطفی قلیخان فرمانده قلعه، دستور تعمیر آنها را داده است و پس از مرمت از آن محلها بر علیه مهاجمین تیراندازی مینموده اند. سال های بعد از آن نیز این برجاها وجود داشته کما اینکه در سال ۱۲۶۴ که آق- قلعه بدست حسام السلطنه فتح میشود در ناسخ التواریخ چنین نوشته شده. «و این قلعه چنان محکم است که بر فراز دیوار آن دو عراده توپ باهم نیک توان عبور داد...»^{۱۰} ولی گویا در زمان ناصرالدینشاه بر جهای آق قلعه ویران شده و از بین رفته است زیرا

۱۰ - ناسخ التواریخ جلد سوم صفحه ۴۵

در کتاب مازندران و استرآباد چنین آمده «... در انتهای سمت شمالی آن در کنار گران رود ویرانه های حصار آق قلعه واقع است که از میان آن عبور نموده به پل گران که چهار طاق داشت رسیدیم. بنا بر اظهار اهل محله آق قلعه در زمان قابوس به اسپی دژ معروف بوده که ترکمن ها آن را آق قلعه ترجمه کرده اند. برج آن در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده بود تا دشت ترکمن را از آنجا دیده بانی کنند. ولی سربازانی که مأمور آنجا میشدند در واقع زندانیان در میان چهار دیوار قلعه بودند و با آن که شهر را از دور میدیدند، نمیتوانستند ارتباط خود را با شهر استرآباد حفظ نمایند...»^{۱۱} اگر نوشته این کتاب را که متکی بر اظهارات مردم میباشد صحیح بدانیم باز بخوبی روشن میگردد که وقایعی که در این کتابچه بیان شده است در سالهای قبل از سلطنت ناصرالدین شاه اتفاق افتاده است زیرا از طرفی خط ناصرالدین شاه که در پشت کتابچه وجود دارد حدود این واقعه را در گذشته نشان میدهد و از سوی دیگر بر طبق گفتار اهالی، فقط اشاره بیک برج در زمان ناصرالدین شاه در آق قلعه شده در حالیکه در این کتابچه از تعدادی برج سخن میرود، در نتیجه میتوان اظهار داشت که برجهای آق قلعه که در زمان پادشاهی محمد شاه و قبل از آن وجود داشته و از آن صحبت شده است تا زمان ناصرالدین شاه ویران شده و از بین رفته است و در این هنگام فقط یک برج مجدداً بر روی بنای این قلعه ساخته اند تا بتوانند دشت ترکمن را دیده بانی نمایند.

با توجه باین موارد است که باید گفته شود نبردهای آق قلعه که در این کتابچه بیان شده تا کنون در هیچیک از تواریخ ثبت و ضبط نگردیده و از این

۱۱ - کتاب مازندران و استرآباد تألیف ه. ل. رابینو - ترجمه وحید مازندرانی صفحه ۱۱۹

نظر دارای اهمیت بسیاری است زیرا واقعه‌ای از تاریخ کشور ما که امکان داشت دستخوش نابودی و فراموشی شود، آشکار می‌گردد.

هو

روز نامه‌چه وقایع اتفاقیه آق قلعه و کیفیت آمدن ایشان^{۱۲} ملعون با اجماع طوایف یموت ازین قرار است. با چاپاری که در او اسط ماه صفر روانه بود معروض داشت که روز هفتم شهر مزبور از استر آباد بعزم آق قلعه روانه، چون آب قراسو طغیان داشت و عبور ممکن نبود در کنار رودخانه نزدیکی سیاه بالا اردوزده توقف نمود در آن بین خبر رسید که شخص افغانی از سمت دریا بحسینقلی آمده ادعای بعضی کرامات بیجا کرده تر کمانان یموت بدور او جمع شده او را به اترك آورده اسباب کرده اند که با اجماع و شورش بدور آق قلعه بیایند، فوج لاریجانی هم آق قلعه را خالی کرده بودند ناچار نور محمد خان سرهنگ را با سیصد نفر سرباز با ناو از رودخانه گذرانده با عالیجاه آدینه خان با آق قلعه فرستاد. خود در کنار قراسو معطل بود تا آب قدری کم شد چون خبر اجماع یموت و حرکت ایشان افغان روز بروز بتواتر میرسید مراتب را خدمت سرکار نواب مستطاب والاملک آرا دام اقباله معروض و استدعا کرد که عمله و چوب بفرستند که زود پل بسته شود. تا روز دوازدهم عمله رسید دوروز خود فدوی سرکاری کرده بهر نوع بود پل را بسته روز چهاردهم صفر قورخانه و بنه را از رودخانه گذرانده تا عصر با آق قلعه آمد.

صبح روز چهاردهم سرکار نواب والا هم از استر آباد بار دو تشریف آورده بود از کوچیدن اردو بقدریک میدان هم با فوج تشریف آوردند چون بقدر نیم

۱۲ - برای آگاهی بیشتر در مورد این شخص به ص ۳ همین مقاله رجوع شود

فرسخ صحرا را آب گرفته بود در اکثر جاهات کلتوی^{۱۳} اسب را آب میگرفت. دیگر تشریف آوردن ایشان جز زحمت فایده نداشت مراجعت فرموده قرار فرمودند محض ورود شهر دو یست نفر پیاده و صد نفر سوار استرآبادی که بلدیت داشته باشند با قورخانه و آذوقه و سایر ملزومات بفرستند.

بعد از ورود باق قلعه برج و باره و خندق و قلعه را باتوپ و قورخانه و غیره ملاحظه نموده بسیار تعجب نمود که مأمورین و حکام سابق چگونه سرحداری و ساخلوی کرده اند حالت آق قلعه ازین قرار است. حالت برج و باره و خندق قلعه این است که آنچه در این مدت ساخته اند اولاً همه را بی قاعده و بی مصرف بوده است ثانیاً همگی خراب شده است آن خرابه ارگ قدیم معقول جائی بود این که تازه ساخته اند استحکام او را هم ضایع کرده طوری است که از برای دشمن بیشتر بکار میخورد. چنانچه امینی مأمور و حقیقت را معلوم کرده معروض دارد حاصل عمل سه ساله معلوم میشود خلاصه در این مدت جائی که یک نفر بتواند سنگر کرده و تفنگ بیند از دست ساخته بودند هر مأمور و ساخلوی بوده در میان قلعه کومه و کپر ساخته می نشسته اند خدا گواه است که یک مزقل نداشتند فدوی ناچار در چهار گوشه قلعه چهار باستیان^{۱۴} بنا گذاشته بهر طور بود شب و روز کار

۱۳- تکلتو بمعنی خوگیر اسب، و این لغت ترکی است و در مصطلحات نوشته که تکلتو خوگیر اسب که آنرا نمودزین گویند . . . چیزی که از نمود و جز آن دوزند و زیرین گذارند و ترمه نیز گویند تا بر پشت اسب از زین آسیبی فرسد . . . « صفحه ۸۷۶ لغت نامه دهخدا » نمدی که زیرین بر پشت اسب میاندازند» صفحه ۱۱۲۷ فرهنگ فارسی دکتر معین .

۱۴- باستیان مأخوذ از لغت فرانسه Bastion است بمعنی « باروی پیش آمده که دو پهلو و دو جبهه داشته باشد » صفحه ۱۵۴ فرهنگ فرانسه فارسی نفیسی، « بنای مرتفعی که در قلعه سازند . . . قلعه ای که در آن اسلحه و ابزار جنگی ذخیره کنند. » صفحه ۴۵۸ فرهنگ فارسی معین

کرده تا روز نوزدهم تمام کرده بهر باستیان يك عراده توپ گذاشته سنگر معتبری از برای توپچی در بالای باستیان ساخته ، چهار پنج مزل به جهت انداختن توپ گذاشته دور قلعه را چون دیوار قاعه اکثری خراب و پیاده میتواند داخل قلعه شود خاکریز خندق را سنگر کرده کل فوج را در دور خندق جاداد و خرابی خندق را تعمیر کرد که عبور نتوانند .

عمل توپخانه پنج عراده توپ در آق قاعه هست سه عراده آن قنداقش شکسته بزمین افتاده بود ، دو عراده دیگر را درجائی گذاشته بودند که ابدابکار مدافعه دشمن بر نمیخورد از برای ساختن قنداق و آتشخانه و سایر اسباب توپ نجار و آهنگر سراج نبود چوب قنداق و اسباب بدرقه بهیچوجه در قورخانه نبود خبر آمدن ایشان هم متواتر میرسید خلاصه خداوند عالم است که شبها را نخوابیده ، سرباز را نگذاشته ام آرام بگیرند تا باستیان و سنگر ساخته اند چقماق و فوج را بانجار و آهنگری که در میان سرباز بوده است نشانده بهر طور بود قنداق دو عراده توپ بوصالی بقول تر کهها جلقاق کرده بهر باستیان يك عراده توپ گذاشت.

عمل قورخانه جزئی قورخانه که در آق قلعه بود همه را رطوبت ضایع کرده باروت مفصل از کیسهها مثل سنگ منجمد شده بعضی رطوبت کشیده مثل خمیر بود، همه بهمه پنج هزار و پانصد دانه فشنگ و چاشنی موجود بود صورت بازدید قورخانه را خدمت سرکارنواب والا فرستاد لکن خود آرام نگرفته باروت رطوبت دار را بافتاب داده باروت منجمد شده را از نو کوفته کیسهها را از نوبسته تا روز نوزدهم از برای هر توپ پنجاه شصت تیر گلوله و ساچمه بسته موجود نمود .

درباب آذوقه چون بعد از آمدن فوج فدوی از میان و فندرسک باستر آباد

سه روز متوالی باران می آمد بعد از قطع باران دیگر مجال ندادند که در استرآباد توقف نموده تهیه آذوقه شود همانروز که جیره فوج را دادند همانروز کوچاندند. هشت روزهم درسیاه بالا معطل شد خدا گواه است که آذوقه سه روزه نداشتند.

روز نوزدهم صفر خبر رسید که «ایشان» باسوار قراچی اترکی وجودبای وچاروا از اترك حرکت کرده باوبه یلقی که یکفرسخی آق قلعه است آمدند مراتب را خدمت سرکار نواب والاملک آرا معروض داشت که بزودی قورخانه و آذوقه و تفنگچی بفرستند در این هنگامه از استرآبادی سوای یکنفر حسینقلی خان فوجردی وپسرش که نواب والابلد فرستاده بود فدوی درآق-قلعه نگاهداشت احدی درآق قلعه نبود خلاصه سرکار والا در جواب عریضه فدوی مرقوم داشته بودند امروز که نوزدهم است خواستیم بیائیم باران آمد استخاره کردیم بدآمد فردا خواهیم آمد ومانزومات را خواهیم آورد غرض این است که از برای روز محاصره جنگ چیزی نرسید.

صبح روز اربعین «ایشان» باسوار و پیاده کلیموت بدور آق قلعه آمدتا نزدیکی ظهر تیپ آرائی کرده در اطراف قلعه تفنگچی وشمخالچی وسوار گذاشت قریب ظهر آن ملعون باتیپ بزرگ که سه چهار هزار سوار و سه بیدق داشت یکمرتبه حرکت کرده به قلعه هجوم آوردند چون فدوی قدغن کرده بود تا شیپور کشیده نشود احدی توپ و تفنگ نیندازد از صبح تا آنوقت از سوار پیاده آنها ده بیست نفر بدور قلعه بطور قراولی آمده گردش می کردند کسی معترض نشده اعتنا نمی کرد و توپ و تفنگ نمی انداختند آن ملعون اظهار کرامت کرده بتر کمانها گفته بود توپ و تفنگ میاندازند از دعای من میان

توپ و تفنگ پر آب می شود آن خرهام باور کرده بیک مرتبه یورش آوردند همینکه بنزدیکی قلعه رسیدند فدوی گفت شیپور کشیده از باستیانها و سنگرها یکمرتبه شلیک کردند جمعی از آنها بدرک واصل شده اسب و آدم بهم غلطیده فهمیدند که میان توپ و تفنگ پر گلوله و آتش است همگی متفرق و پیریشان شده بحمدالله و المنه از قوت بخت بلند پادشاه اسلام پناه روحی و روح العالمین فداه و توجه الهی و مرحمت جنابعالی پنجنفر در پیش ایشان باقی نماند و مرتبه بیدق دار را زده بیدق افتاد باز آن ملعون خود بیدق را گرفته بدست دیگری داد تا پای خود آن ملعون هم زخمدار شد چون گلوله تفنگ سربازی بود منزل قدری دور بود او را نینداخت فرار کرده در پشت دیوار خرابه شهر آق-قلعه پیاده شده زخمش را بست و قریب دو ساعت معطل شد که سوار متفرق شده را جمع نماید از هر طرف همه سوار پنجاه سوار جمع شدند نزد او بیایند بعون الله تعالی بایک گلوله توپ آنها را متفرق و پیریشان ساخته مجال جمع آوری بآنها نداد. شمشالچی و تفنگچی هم که در اطراف قاعه بودند چون در دور قلعه خراب شهر قدیم و سنگرهای نواب جهانسوز میرزا که اردو داشتند همه جان پناه است شمشالچی آنها چند نفر سرباز را زخمدار کردند با توپ علاج نشد آخر الامر بقدر دو بیست نفر سرباز از قلعه بیرون کرده نیزه پیش یورش برده آنها را دو اندند، خود «ایشان» هم بعد از ملاحظه این حالت و جمع نشدن متفرقه سوار شده فرار کرد بحمدالله تعالی تا سه ساعت بغروب مانده از آن جمعیت که عددش را خدا میداند یکنفر باقی نمانده شکست فاحش خورده فهمیدند که خیال آق قلعه را باید از سر بیرون کنند.

بعد از آنکه «ایشان» با جمعیت یموت شکست خورده از اطراف آق قلعه

رفتند و اطمینان حاصل نمود تفصیل را نوشته خدمت سرکار نواب والا ملک آرا فرستاد از قضا صبح همان روز اربعین نواب معزی الیه با پانصد نفر سوار و پیاده از استرآباد بعزم آق قلعه روانه شده در کنار قرا سواز آمدن «ایشان» بدور آق قلعه مطلع شده در خانه عالیجاه آدینه خان که در کنار قرا سو در پای تپه نرگس نواب والا جهانسوز میرزا از برای او ساخته است چون خندق و خاکریز معتبر و محکمی دارد توقف فرموده عالیجاه محمودخان یوزباشی را شهر فرستاد که توپ و جمعیت بیاورد تا وقت عصر يك اراده توپ و جمعیت زیاد با مرحوم رئیس العلما و تفنگچی شهر و دهات و جمعی دیگر از آقایان شهر از قبیل آقا نظام الدین و آخوند ملا محمد نصر آبادی و ملا محمد ولی کرد محله و تفنگچی عالیجاه محمد صادق خان کرد محله خدمت نواب اشرف والا آمدند در آن بین عریضه فدوی هم رسید از شکست «ایشان» و يموت خوشحال شده نزدیک غروب از خانه آدینه خان روانه دو ساعت از شب بیست و یکم گذشته تشریف فرمای آق قلعه شده کیفیت جنگ با «ایشان» و حرکت توپچی و سرباز را مطلع شده باستیان و سنگرها را ملاحظه فرموده زیاده از حد التفات و مرحمت فرمودند. بقدر بیست بار آرد و ده بار برنج هم آورده بودند از قرار قیمتی که در شهر ابتیاع نموده بودند بسرباز تقسیم کرده وجه قیمت دریافت گردید. قدری قورخانه و فشنگ آورده بودند تحویل قورخانه شد چون سرکار نواب والا خیال چند روز توقف داشتند که قرار عمل بنائی را بدهند بعضی از تفنگچیان را با مالی که آذوقه و قورخانه حمل نموده بودند مرخص و روانه فرمودند.

ظهر روز بیست و یکم خبر رسید که الامان بتاخت قریه سرخونکلاته رفته

است سرکار نواب والا و مرحوم رئیس العلماء باتوپ و جمعیت زیاد از آق قلعه روانه تا تپه داراجق تشریف بردند چون سوارالامان برگشته بمنزل رسیده بود عالیجاه عبدالصمد خان را با تفنگچی مقصودلو و آقا نظام الدین روانه سرخونکلاته نموده مراجعت باق قلعه فرمودند معلوم شد که بعد از شکست خوردن و برگشتن «ایشان» و سواریموت از آق قلعه شب کنکاش کرده بایشان گفته اند مقصود ما ازین اجماع تلافی خون خالد قلی خان است ما را جمع بدور آق قلعه بردن و گلوله توپ خوردن چه خاصیت دارد و قرار داده بودند که صبح باجماع بتاخت سرخونکلاته بروند بعد هم سراغ کنند درهرجا خود سرکار نواب اشرف والا ملک آرا و عبدالصمد خان را سراغ کنند آنجا بروند. بهمین قرار فاتحه خوانده صبح زود سوار شده بسرخونکلاته رفته سنگر نار تپه که همیشه تفنگچی و ساخلو دارد تصرف کرده کاظم خان برادر عبدالصمد خان و عباس خان پسر مشارالیه را بساچهل و دونفر مرد وزن اسیر کرده مراجعت کردند، کاظم خان بیچاره را در همانجا شناخته اند برادر عبدالصمد خان است بقتل رساند، عباس خان بیچاره را بعد از آمدن باویه فهمیده اند پسر عبدالصمد خان است او را در درب خانه خالد قلی ملعون ریز ریز کردند.

بعد ازین واقعه اهل استر آباد زیاده از حد مشوش و مضطرب شده بعضی از سوار و پیاده که در خدمت سرکار نواب والا بودند در باطن بنای تفرقه گذاشتند و خدمت نواب والا عرض کردند که هر گاه شما در آق قلعه بمانید تر کمان ولایت را خراب می کند مقصود هر کس رفتن بخانه خود بود تا وقت غروب چون مرحوم رئیس العلماء و آقایان دیگر در منزل کمترین بودند نواب اشرف-

والا نزدیک غروب تشریف آورده در باب توقف آق قلعه و تشریف بردن باستر آباد مشورت فرمودند. فدوی عرض کرد البته توقف آق قلعه خوب است. اولاً در تنبیه همه طوایف یموت از آق قلعه بسهولت ممکن است و از شهر ممکن نیست. از آق قلعه اگر صبح قشون روانه شود تا عصر جو دبابی را تاخته تا عصر بر میگردد، اگر بسمت یلقی و دا زودچی و غیره برود باز باز تا عصر مراجعت می کند از شهر هر جمعیتی روانه شود باید یک شب در کنار قرا سو و ا کس توقف کند ثانیاً «ایشان» با جمعیت یموت در میان طایفه یلقی در نیم فرسخی آق قلعه نشسته هزار نوع ادعا دارد او را در اینجا گذاشته بشهر تشریف ببرید باعث جرأت آنها و اغتشاش عمل کل یموت و خرابی ولایت خواهد شد سرکار و الا فرمودند جمعیت نداریم عرض کردم فوج خرقان حالا دیگر ازوم ندارد در کوهسار بماند عمل حسینخان فرنگی و گرفتن مالیات کوهسار بوده هم میشود سیصد نفر تفنگچی دو دانگه در تخش محله چرا بماند احضار کنید نو کراستر آبادی هم از سواره و پیاده دو هزار نفر است فرضاً هزار نفر اینها بجهت حفظ قراولخانه و سرحدات در ولایت بمانند هزار نفر دیگر را احضار فرمایند چهار صد نفر سوار خواهند بودند چه فایده دارد در شهر استرآباد بمانند احضار فرمایند اگر لازم شود از نه بلوک استرآباد بلوکی دو یست نفر ایلیجار بخواهید همه اینها را با آق قلعه جمع کرده توپهایی که در شهر است آورده طایفه یلقی را که در نیم فرسخی ایشان را جاداده است تنبیه نمایند، بعداً اگر طوایف دیگر اظهار خلاف و هرزگی کردند آنها را تنبیه نمایند اگر در آق قلعه جمعیت وارد وئی باشد که تر کمان بداند از آق قلعه بسراویه او خواهند رفت جرأت نمی کند خانه خود را خالی گذاشته بتاخت ولایت برود حقیقتاً، مرحوم رئیس العلماء هم همه عرایض فدوی را تصدیق کرد سرکار نواب و الا چنان تصور فرمودند که کمترین از توقف آق قلعه ترسیده این مصلحت -

بینی را بجهت آنکه در اینجاستنها نمانم میکنم فرمودند جمع کردن این جمعیت و آمدن فوج خرقان و غیره چند روز طول می کشد میرویم بشهر اینها را احضار کرده با جمعیت و استعداد درست بفوجرد میآئیم بعدا اگر لازم شد باق قلعه می آئیم چون اصرار فدوی فایده نداشت سکوت کرد تا صبح روز بیست و دویم سرکار نواب و الا شیپور کوچ زده بنای کوچ کردن گذاشتند تا بنه و قورخانه را بار کنند و توپ را حاضر نمایند دو ساعت طول کشید قراولان از بالای برج و باستیان خبر دادند که قدری سوار نمایان است فدوی خدمت سرکار نواب و الا رسیده عرض کرد که از دیروز خبر تشریف فرمائی سرکار و الا شهرت کرده است دور نیست اینها خبر را شنیده منتظر تشریف فرمائی سرکار باشند و در بین راهها خدا نخواسته صدمه برسانند خوب است تشریف فرمائی امروز را موقوف فرمایند اول قبول فرمودند بعد چند نفر از کسان خود سرکار و الا و محمود خان یوزباشی قاجار و غیره عرض کرده بودند سوار کجا بود، ده بیست سوار آدینه خان است که قراولان دیده خبر داده اند فدوی در نزد مرحوم رئیس العلما و آقایان نشسته بود که صدای شیپور دویم بلند شد، کمترین و مرحوم رئیس العلما تعجب کرده فدوی عرض کرد علاینه بنظر می آمد که تشریف فرمائی نواب و الا باعث برهم خوردن و خرابی ولایت و بدنامی دولت است مرحوم رئیس آخوند ملا محمد نصر آبادی و ملا محمد ولی کرد محله را خدمت سرکار و الا فرستاد که این تشریف فرمائی مصلحت نیست خوب است موقوف فرموده وقتی تشریف ببرید که حضرات خبردار نباشند فرموده بودند کریم خان آتابای برود خبر بیاورد هر گاه سوار زیاد هست موقوف می کنیم و الا میرویم ساعتی گذشت یکمرتبه صدای شیپور سیم بلند شد دیدیم سرکار و الا سوار شده فدوی از دنبال رفته دردم دروازه رسید معلوم شد کریم خان خبر آورده که ده بیست سوار بیشتر نبود

سرکار والا محض شنیدن این حرف سوار شده اند خلاصه فدوی بقدریک میدان در خدمت سرکار نواب والا رفته بود مرخص فرمودند مراجعت بآق قلعه نمود عالیجاه محمد صادق خان کردم حمله را با صد تفنگچی و هیجده نفر سوار محمدقلی خان یوزباشی پسر مشارالیه در آق قلعه گذاشته قرار فرمودند که محض ورود شهر قورخانه و آذوقه و دو بیست نفر تفنگچی و صد نفر سوار با آهنگر و نجار و سراج و اسب و اسباب و ملزومات توپخانه و طبیب و جراح بفرستند.

چهار ساعت از روز بیست و دویم صفر گذشته سرکار نواب والا ملک آرا از آق قلعه روانه استرآباد شده مرحوم رئیس العلما و سایر آقایان و تفنگچیانی که همراه ایشان بودند همگی در خارج خرابه شهر آمده رسیدند بقدر نیم فرسخ از آق قلعه دور شده بودند که جالسوار الامان رسیده ازدو بر بنسای تیراندازی گذاشتند چون سوار جمع نشده بود خودداری کردند تا در نزدیکی خانه آدینه خان «ایشان» ماعون باتیب بزرگ و بیدق رسیده مرحوم رئیس العلما را در سر توپ شهید کرده توپ را گرفته چند نفر دیگر را بقتل رسانده چند نفر اسیر کرده سرکار نواب والا و متعهد الخاقان علیقلی خان سرتیب خواجوند و محمودخان بوریاسر و حسنقلی آقای قاجار و نصیرخان یوزباشی و مشهدی نوروزعلی خان یوزباشی و جمعی دیگر از سواره و پیاده الجاء خود را بخانه آدینه خان رسانده در آنجا محصور شدند عالیجناب آخوند ملا محمد نصرآبادی و هادیخان برادر محمد صادق خان کردم حمله از معارف اسیر شدند جمعیت یموت با «ایشان» دورخانه آدینه خان را گرفته محاصره کردند نواب والا و همراهان نیز پاداری کرده جمعی از آنها را بضر بگلوله بدار لبواری رساندند شب بیست و سیم را «ایشان» با جمعیت یموت در دورخانه آدینه خان و سر تپه نر کس جمع بودند سرکار والا هم در خانه آدینه خان محصور بودند حقیقتاً آدینه خان در ذهاب و ایاب لازمه خدمتگذاری و جان نثاری

کرده باعث بقای نواب والا و نیکنامی دولت ابد مدت گردید.

همینکه سرکار نواب اشرف والا در خانه آدینه خان محصور شد محمود خان یوزباشی قاجار روانه استرآباد کرده از نواب سلطان حسین میرزا نایب الحکومه امداد خواست نایب الحکومه قریب پانصد نفر از سادات ها و ملا و شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر و ویست نفر از تفنگچی دهات جمع کرده روزیست و سیم از استرآباد روانه نمود که در خانه آدینه خان نواب والا را امداد کنند بعد از آنکه آقایان شهر با جمعیت بسیاه بالا رسیدند «ایشان» ملعون و تر کمانان خبردار شده جلو آنهارا گرفته بعضی جنگ کرده بعضی مجال جنگ نکرده چون هنوز آنجاها آب داشت در میان آب و گل دور آنهارا گرفته و قریب بیست نفر از آنهارا با محمود خان یوزباشی قاجار بقتل رسانده اغلبی از اهل شهر را اسیر کردند شیخ الاسلام بعد از جنگ بسیار با چند نفر از متعلقین و حاجی سید ابراهیم که از معتبرین سادات میر کریمی است با چند نفر از سادات های معتبر و پسر های کلانتر و تجار و کسبه قریب چهار صد نفر در دست آن ملاعین اسیر و دستگیر شدند بعضی از تفنگچیان دهات که جنگ دیده بودند خود را با لطایف الحیل با جنگ و گریز ب جنگل رسانده متخلص شدند حقیقتاً ازین جهت اهل ولایت اضطراب و تشویش بسیاری بهم رسانده تر کمان هم کمال جرأت و جسارت بهم رسانده دور خانه آدینه خان را سخت گرفته عرصه را بنواب اشرف والا و محصورین تنگ کردند.

در این دور روز که نواب والا از آق قلعه تشریف بردند چون آمد و رفت تر کمان باق قلعه بکلی موقوف و مقطوع شده بود فدوی بهیچوجه نتوانست از حال ایشان مطلع شود همینقدر معلوم بود که در خانه آدینه خان جنگ است و صدای توپ و تفنگ میر سید تا بعد از برهم زدن اهالی شهر سوار بسیاری بر گشته بمنزل دادبهای

خود میرفتند بادوربین معلوم بود که اکثری پیاده در جلو دارند فدوی نهایت تشویش و اوقات تلخی بهم رسانده چنان تصور کرد که خانه آدینه خان را گرفته اند چند نفر از کسان عالیجاه محمد صادق خان کرد محله رافرستاد در اطراف قلعه در سربلندیها ایستاده بهر نوع است یکنفر تر کمان پیدا کرده بیاورند قریب غروب یکنفر تر کمان آوردند بعد از تحقیق معلوم شد که الحمدلله نواب و الاملك آرا برقرار است اما قضیه امداد شهری و غیره اینطور شده است فدوی نهایت اوقات تلخی بهم رسانده یقین کرد که دیگر از شهر و بلوک امدادی بملك آرا نخواهد رسید هر چه تصور کرد که نصف فوج را در آق قلعه گذاشته نصف دیگر را برداشته بامداد نواب والا برود دید آن استعداد نیست امر منحصر است بتخلیه آق قلعه آن هم بدون حکم مایه بحث و ایراد خواهد بود مبلغ پنج تومان بآن تر کمان داده قرار داد عریضه خدمت نواب والا بنویسم ببر دبد بآدینه خان یاشیخعلی خان جواب بگیرد عریضه خدمت نواب والا عرض کرد که اسب توپخانه و مال قورخانه میدانید که نیست اگر تخلیه قلعه و آمدن بآنجا لازم میدانید فدوی مضایقه از اینکه هر چه اسب دارد با اسب صاحب منصبان بتوپ بسته و مال و بنه و را جمیعاً قورخانه بار کرده بنه و اسباب و اوضاع خود و فوج را کلاریخته بامداد بیاید اگر از شهر و جاهای دیگر امدادی خواهد رسید و آمدن کمترین لازم نیست مرقوم دارند.

روزیست و سیم عریضه نوشته تر کمان را روانه نمود ظهر روز بیست و چهارم جواب رسید سرکار نواب والا مرقوم داشته بودند دیگر از هیچ طرف راه امید و امدادی نیست اگر می توانید امروز عصر و الافرد اصبح زود بهر نوع است خود را برسانید تخلیه قلعه و ریختن بنه و اسباب سهل است فدوی محض وصول حکم سرکار

والا اسب و اسباب و توپ و مال و قورخانه را اجابجا نموده حتی خود را قرارداد پیاده برود جواب سرکار و الارا نوشت که دو ساعت بصبح مانده انشاء الله روانه شده بعون الله تعالی اول طلوع در دورخانه آدینه خان حاضر خواهیم شد حرکت روز با اطلاع این جمعیت ممکن نیست.

فدوی در تهیه رفتن بامداد سرکار نواب والا بود که شب بیست و پنجم روانه شود دو ساعت بغروب مانده خبر رسید که «ایشان» کشته شده و جمعیت یموت متفرق شد معلوم شد که گفتگو میکرده اند که نواب والا هفت هزار تومان بدهد مانع نشوند بشهر برود سرکار والا پول را قبول کرده است «ایشان» گفته است باید علیقلی خان سرتیپ و محمد حسن میرزا و محمد میرزا و حسینقلی خان شیخ را گرو بدهند آدینه خان هم شیخعلی خان را گرو بدهد نواب والا گرو دادن قبول نکرده یکمرتبه «ایشان» برخواسته گفته است باید یورش برده خانه آدینه خان را بگیریم باجماع آمده سرکار نواب والا هم با محصورین دست از جان شسته شلیک کرده فضل خداوندی و ولای مولای کل شامل شده «ایشان» ماعون تیر خورده افتاد جمعی از یموت هم بدرك واصل شدند همینکه «ایشان» در هم غلطید جمعیت یموت متفرق شده پانزده سوار یکی یکی باق قلعه مژده آوردند که «ایشان» کشته شد سوار یموت متفرق شده توپ هم گرفته شد فدوی نهایت خوشحال و شغف بهم رسانده قریب بیست تومان مژد گانه و انعام داد یکساعت بغروب مانده از خود سرکار نواب والا هم دستخطی رسید که مرقوم داشته بودند بحمداله از قوت بخت بلند شاهنشاه دین پناه روحنا فداه «ایشان» بدرك واصل و سوار یموت متفرق شدند فدوی شکر خداوند را بجا آورده کمال مسرت و خوشحالی حاصل نمود که بحمداله از چنین بلیه استخلاص حاصل شد.

نیمساعت بغروب مانده آدینه خان خود بتاخت باق قلعه آمد که «ایشان» زخم‌دار است هنوز نمرده است سوار قراچی و چاردا توپ را بسته می‌برند فدوی ناچار یک‌عمراده توپ از برج پائین آورده چون اسب و اسباب حاضر نبود قریب نیم فرسخ طناب انداخته با سرباز پیاده برده جلو سوار را گرفته مشغول جنگ شد بعد از آنکه چند تیر توپ با آنها زده آنها را متفرق نمود معلوم شد که توپ را با خود «ایشان» پیش برده هزار سوار زبده در عقب مانده اند که آنها بی مانع بمنزل برسند چون آفتاب غروب کرد دیگر ماندن در بیرون فایده نداشت مراجعت باق قلعه نمود چون آدینه خان و سوار آتابای زحمت کشیده بودند در ظاهر بملاحظه زحمت آنها در باطن محض دانه پاشیدن که آمد و رفت آنها مقطوع نشود و از برای آذوقه و ضروریات معطل نشویم بیست تومان هم با آنها انعام داده روانه نمود لکن از اینکه توپ را بردند نهایت اوقات تلخی حاصل نمود.

صبح روز بیست و پنجم سرکار نواب والا ملک آرا از خانه آدینه خان تشریف فرمای استرآباد شده نعش مرحوم رئیس العلما و سایر مقتولین را نیز برده بعد از ورود باسترآباد البته مراتب را معروض داشته فرستاده اند چون از آق قلعه باسترآباد آمد و رفت نمیشود و فرستادن آدم مخصوص نهایت صعوبت دارد فدوی آدم مخصوص نفرستاد البته بیان واقع را سرکار نواب مستطاب والا معروض داشته و در مقام علاج و اصلاح فتنه باین بزرگی بر می‌آیند.

بعد از تشریف فرمائی نواب والا ملک آرا باسترآباد و بردن نعش مرحوم رئیس العلما و سایر نعشها و اسیر بردن چهارصد نفر متجاوز از علما و سادات و شیخ الاسلام و اعیان و کسبه شهر شورش و اضطراب غریبی باهل استرآباد

رو داده جمعی بی اختیار روانه رکاب همایون باقی، باقی قدرت بیرون آمدن
و بدکان و بازار پوی کسب رفتن نداشته اند.

تر کمانان نیز از ارتکاب چنین هرزگی متوحش و مضطرب شده بنای
کوچیدن گذاشته از گرگان گذشتند حتی عالیجاه آدینه خان از نر کس-
تپه کوچیده میخواست از گرگان بگذرد فدوی فرستاده او را اطمینان داده
باقی قلعه آورد بدلیل و نصایح باو حالی کرد که کوچیدن کل یموت در
گرگان ممکن نیست اگر میتوانید همگی کوچیده بخیوق بروند بسیار خوب
بروید هر گاه طمع دارید دوباره باین یورت بیائید غیر از خدمت کردن و
مورد التفات شدن چاره نیست خصوصاً تو که آدینه خان هستی از آباء و
اجداد خدمتگذار و جان نثار این دولت ابد مدت بوده و هستی خودت هم
در این مدت کمال خدمت گذاری و جان نثاری کرده همیشه مورد مـراحم
ملوکانه شده عبث خود را بد نام و طایفه ات را خراب مکن خلاصه تفصیل
گفتگوها را عرض کردن باعث درد سر و تطویل است خلاصه بهر نوع او را
مطمئن و روانه نمود خوانین و ریش سفیدان آتابای را دیده با آنها کران
کرده همه آنها را جمع کرده نزد فدوی آورده همه آنها را اطمینان داده
قرار دادند بروند اسرائی که در دست طایفه آتابای است جمع کرده بیاورند
دو روزه قریب سی و پنج نفر اسیر که اسامی آنها تفصیل علیحده انفاذ حضور
مبارک شد آوردند اسرا را با عالیجاه شیخعلی خان پسر محمد علی خان که
زکی خان برادرش در طهران رئیس تر کمانان گروس است خدمت سرکار
نواب والا اشرف والا روانه نمود سرکار نواب والا هم کمال التفات و مرحمت
فرموده بودند حسب الاستدعای فدوی رقم التفات آمیزی عالیجاه آدینه خان
مرقوم داشته قدری قند و چائی و سرب و باروت هم از برای آدینه خان فرستاده بودند.
بعد از فرستادن اسرای آتابای باستر آباد کاغذ بخوانین جو دبابی و دازد دبابی

دوجی و بدراق نوشته بتوسط تر کمانان فرستاد همه آنها تمکین کرده تعهد کرده بودند که اسرائیکه دارند جمع کرده بدهند دریا قلی خان جو دبابی و قلیچ خواجه جو دبابی از جانب حاجی ملا مراد آمده اطمینان داده روانه نمود حسن خان دوجی و رحمان خان بدراق هم آمده گفتگو کرده اطمینان کلی حاصل نموده رفتند که اسرا را جمع کرده تسلیم عالیجاه آقاخان کتول که داروغه آنها است بکنند شاه منکلی خسان داز از هر بابت با آدینسه خسان موافقت دارد عمل داز هم مثل آتابای است مگر چند خانوار که با عالیجاه خدایار خان میباشند یاغی و جلو کش «ایشان» اند در حقیقت جلو کش «ایشان» خدایار خان داز و بابا قلیچ یلقی و قراقچی اترک نشین میباشند علی الحساب بجهت بعضی ملاحظات اطمینانی بحضرات داده مشغول جمع کردن و دادن اسیر میباشند تارای جهان آرای همایون شاهنشاه دین پناه روحی و روح العالمین فداه در تنبیه آنها چه اقتضا فرماید.

تا حال که هفتم ربیع المولود است «ایشان زخم دار» در خانه بابا قلیچ در ادیه یلقی است قبل ازین باق قلعه خیلی نزدیک بودند یکفرسخ کمتر بود سه چهار روز کوچیده یکفرسخ هم دورتر رفتند چاردا هم کوچیده رفت بعضی که مانده اند دهم ماه خواهند رفت.

بحمداله تعالی شب عید بابا شجاع الدین «ایشان» دادیه یلقی بدرک واصل گردید و قریب سیصد سوار از قزاقچی اترکی وغیره درپیش او بودند متفرق شده رفتند یک عراده توپ چهار پوند و نیم که در دست «ایشان» بود سوار قزاقچی با ترک بردند دو روز است که آدم ریش سفیدان یلقی هم آمد و رفت میکنند که اطمینان حاصل کرده اسرائیکه دارند داده اقدام بخدمت نمایند چون اصل مقصود آنها این است که عمل داروغه گئی آنها با عبدالصمدخان نباشد هنوز فدوی این فقره را قبول نکرده است چند نفر کدخدای مشغول گفتگو هستند آنچه قرار داده شود معروض خواهد شد.



روزنامه در قایح انفاقه آق تخته و گشت آمدن ایشان طوبی باجماع طرفین در دست
 با چاه پر که در او اسط ماه صفر روانه بود و موردی داشت که در آن ختم شهر بود از آنجا آمد
 بزم آق تخته روانه چون آب فراوان طغیان داشت و عبور ممکن نبود در کنار رودخانه از آنجا
 سیاه باند از هر زده آتفت نمود و آن بین خبر رسید که لشکر افغان از دست دریا گریخته اند
 ادعا میسر کرده است چنانکه بگفته بود در او جمع شده ادرا با ترک آورده است که
 که با جماع و ترشتر در آن تخته بیا جمع شد که گمانم آق تخته را قتل کرده بودند و با چاه در خرمی
 در سنگ را با سینه تفریز با ما و از دو خانه که از آنجا آید آینه فن باق تخته فرستاد و خود
 در کنار فراوان مصلوب و تا آب خورم شد چون خبر جماع بیست و هفت ایشان افغان بود
 بگو آن رسید مراتب را خدمت برادر در سنجاب دادند مگر از او هم قبایح موردی نوشته ما کرد
 که عمده و خوب نوشته که او را پیر بسته شود تا از او خبر دم عمل رسیدم از او خبر خود را که کرده
 به نوع بود پیر بسته روز چهارم صفر قورخانه دینه را از طرفخانه که از آنجا تا عصر
 صبح از چهارم را که روز بیستادم در آنجا بود باره شرف بهم بود و چون از آنجا که در آنجا
 با دفع شرف آورده چون بدین مناسبت صحرا از آب گرفته بود در آنجا تا ظهر از آب آتفت



دیگر لایحه آوردن پستان جز زفت نمانده است و راحت تر بوده قرار داده محض از اول
در این تقریر دیده و صد نفر کواری را آباد کرد که بهریت داشته باشند با قوتخانه و آنجا
مردمات بفرشته

بعد از زود و باقی بقعه برج و باره و خندق و قنار با توپ و درختان دیگره ملاحظه نموده
تجربه در کم نامورین و حکام سابقی چون سردار و سایر کورده اند حالت آن قنار
حالی برج و باره و خندق قنار این است که آنچه درین مدت ساخته اند اولاً همه را به
در یک مصرف کرده است اینها که خراب شده است آن خرابی که در کفریم معمول می بود است
تا زده ساخته اند اکنون در این ضایع کرده طوری است که در برابر دشمن پیشتر که می نمود
چنانچه اینها را در دسترس معلوم کرده مورد ضیاع دارد و صحرای ساله معلوم می شود
در این مدت جنگ که میفرمودند سنواران تقاضای بنیادین خود را بر آورده و
در میان قنار و کورده که ساخته می نشسته اند ضایع است که یک نفر می شده خود را
در چهار گوش توپ چار بستن یا که شده بهر طرف بود شب و روز کار کرده تا روز نوزدهم
بدر بستن یک ان تپ که شده سنواران را در این کورده در برابر پستان ساخته چنانچه
یکه از پیش تپ که شده در قنار چون در این قنار خراب و پیاده می توان در
خاک و خندق را اسلحه کرده که در قنار و در خندق جاده و در این خندق را تعمیر کرده

عمر در آن نماند عراده در آن تو بهت به عراده آن قدر شکر است برین انوار
عراده دیگر اور جای که بسته بود که این آب را به خود نشانی بر خورد از او را سالی تمام
و آشنانه و سایر بهاب تو به نماز او سراج خود چوب قدان در بهاب به آن بهیچ وجه
خبر آنرا نشان هم نتواند بر سر به خلاصه خداوند عالم است که بشهد انوار به هر روز که
از ام پیران تا پیشین در سکر ساخته اند تحقیق رفیع را بنامه آن سکر که در میان سربلهر است
نشانده بهر طور بود قدان و عراده در آن بر حجاب قبول تر که جفتان کرده بهر بیان
تو بهت

عمر در آن نماند عراده در آن تو بهت به عراده آن قدر شکر است برین انوار
عراده دیگر اور جای که بسته بود که این آب را به خود نشانی بر خورد از او را سالی تمام
و آشنانه و سایر بهاب تو به نماز او سراج خود چوب قدان در بهاب به آن بهیچ وجه
خبر آنرا نشان هم نتواند بر سر به خلاصه خداوند عالم است که بشهد انوار به هر روز که
از ام پیران تا پیشین در سکر ساخته اند تحقیق رفیع را بنامه آن سکر که در میان سربلهر است
نشانده بهر طور بود قدان و عراده در آن بر حجاب قبول تر که جفتان کرده بهر بیان
تو بهت

در باب آنچه چون بپرداز آمدن فوج خود در زمین و قدر نام با بر آب که در روز
سراسر بود قطع بران دیگر جهت نمادند که در اثر آباد توخت نمودند آنکه تودها نمود
که جیره فوج را در آنجا نمود که چنانچه در آنجا بهر سینه با کله شش خداوند است که آنقدر تراشه

روزه نوزدهم صفر خیر رسید که ایشان با بود و اقربان را که در جبهه با او از آن حرکت کرده
بود به یقین که یغی و شکر آن قلم است آمدند مراتب داشتند و در آن روز داد ملک انور داشت
که بر نظر قورخانه دانسته و قلمی نوشته در این محکمه از آنرا در سوای مغرب غیبی آن خود را
و پیرش که لایب داد بد فرستاده بود در در آن قلم گفته است که این امر در آن قلم خود گفته است
در جواب عریضه در هر قسم داشته بودند امروز که نوزدهم است خواهیم بیام در آن آمده بودیم
فردا خواهیم آمد و فرودات را خواهیم آورد و عرض این است که در روز روز چهارم و پنجم خیر رسید

صبح روز دهم ایشان با بود و پیاده گریختند بدو آن قلم آمد تا نزدیک ظهر تیرا که کرده
در دو طرف قلم شکر و شامالچ و در آن وقت قریب ظهر آن نمون این بزرگ که در آن
دو بیرون داشت یکمرتبه حرکات کرده بر تله هجوم آوردند چون خود قدغن کرده بود تا پیش
کشیده شود احدی توب و تقاضا نیندازد از هیچ تا آنوقت از روز در پیاده آنها دانسته
بود و قلم طوطی را آورده کردش میزدند کسر متوفی شده همسان میزدند و توب و تقاضا میزدند
آن نمون اظهار حرکت کرده بر کمانها گفته بود توب و تقاضا میزدند از در هر یک میان
و تقاضا پر آب می شود آن فریادها باور کرده بیک مرتبه بورش گفتند میگوید که توب
خود گفت شنیدم کشیده از بهیانه زنا و سکر با یکمرتبه شتاب کرده هم از آنها در یک مهر شده
اب و آدم بهم عطیعه فحشیده در میان توب و تقاضا پر گوید و تیرا است یک مشرف در آن
شده بگو و الله از وقت بخت بندایش اسلام ماه او در روز الایلین خواه و توب و تقاضا
و کسفر در پیش آن باقی ماند هر مرتبه بهیتم از روزه بیرون افتاد و باز آن نمون در میان گرفته

بدست برود و آتیا پر خود آن مویزیم ز صندل شسته چون کوه صندل برین درود منزل فرود
 اور زینته آفت زود کرده در پشت دیوار خواب شد آن تو میداده شده ز غش است
 ساعت صحت شده که سوار تروق شده راجع نماید از هر طرف صحت نماید و راجع شده زود
 بوی آتیا با یک کوله توب آنها تروق و پریشان ساخته مجالج کوه بر با نماند و توب
 و توب هم که در اطراف قوه بزم چون دره رفتن خواهد شد قوه و سوار کردید جهان در اورد
 داشته همه جان پناه است شما کوه آتیا چه نور بارز از قوه کردید توب صلح شده توب
 قوه توب توب بر باز از قوه برون آید تیره پشیر کوه برده آنها را در آن توب توب
 توب در حد حله ای صحت و صلح شده توب توب توب توب توب توب توب توب توب توب
 از آن صحت که در دست راست است که توب توب توب توب توب توب توب توب توب
 باید از سر برون کنند

به لایق ایشان با همی است که از طرف آن توب توب توب توب توب توب توب توب توب
 نوشته خدمت بر لایق است که از قضا صبح ها زود در این توب توب توب توب توب توب
 کوه در پاید از آن توب توب توب توب توب توب توب توب توب توب توب توب
 مطلع شده در خانه پاک آتیا توب توب توب توب توب توب توب توب توب توب
 ساخته است چون خندق و جوارز توب توب توب توب توب توب توب توب توب توب
 که توب و صحت بیاورد تا وقت عصر یکسره توب و صحت برآید بر کوه توب توب توب

و بعد از آنکه این شهر از دست نظام الدوله و اخوه عده فخر آباد در دست خود در آمد و بعد از آنکه در این شهر
 خدمت کردند و از آنکه آمدند در آن این غرضه نمودیم رسیده از شکیبانی دولت و شکر شد از
 از خانه آید و خان دوازده ساعت از شکیبانی و علم گذشته از آنکه در آن وقت بود که یکشنبه
 دولت و کرم و بلا را اطمینان شد به یمن و سواران را در حلقه فرود آورده از آنکه از آن حالت و
 قهر پرت بار آورده به بر سر هم آمده بودند از آنکه در شهر بقیع کعبه بودند بسیار توکم از
 وقت بیخاف کردند قهر و قورخانه و شکر آمده بودند که خود خوانده شده چون در کار بود
 حیات خود در وقت داشته که در آن عمر نامه از این بنام بعضی از نفسانی زبانان آمد که آنجا خود خوانده
 عمل نمودند بود و در بعضی در آنکه از آنکه

ظهر از دست در یکم خبر رسیده که آمدن باخت قریه سر خود کله در گفته است که در آن وقت
 و مرحوم رئیس ایمن با توپ و محبت زیاد از آن که در آنه تا پیه در ایمن شریف بر آن
 چون در آن ایمن بر کشته قمر رسیده بود و با عده الصمدان را با شکر محسود و او آن وقت ایمن
 رفته سر خود کله در گفته به اجابت با آن که فرمودند مسوومه که بعد از مدت خوردن در کشتن
 ایشان در دو روز موت از آن که شب کجا شکر راه پیشان گفته اند مسعود ما این اجماع قلند خون
 خانه غانی است اربع بود آن که بر آن دکل و توپ خوردن چه فایده دارد و در آن
 که صبح با جماع باخت سر خود کله در گفته بودیم سرخ گفته در هر جا که از آنکه از آنکه

و بعد از آن را اسراع گفته اند باینکه بهی قرار فاکه خوانده صح اذو کوار شده بر کوه بلند
 مشهور است که همیشه تفنگ در دست دارد و تصرف کرده کاظم خان برادر عبد الصمد خان و عباس خان
 پسرش را با چهار دره قوم و دوزن بر کوه مرتفع کرده کاظم خان چهار دره با کوهستان
 برادر عبد الصمد خان است بقتربند عباس خان چهار را برادر آقون با دره نیمه راه کوه
 اورا در دست خالص مملوک برانز کرده

بعد از این واقعه ابرار آباد ریاده از دست شورش و مضطرب شده بعضی از کوار و پیاده که در کوه
 کوار با دوزن در باطن بنا بر تفرقه که همیشه در دست دارد عرض کردند که هرگاه در آن وقت
 بمایه ترکان ولایت افراسیاب میخندند و بر سر رفتی بمانند خود بود تا وقت غروب در کوه
 ریش را صفا و آفتاب در کوه تزلزل میشد و در آن طرف دانه نزدیک غروب شریف آورده در آن
 نوقت آن قوه و لشکر بر آن با تمام کوه تزلزل میزدند و در عرض کرد این وقت آن کوه
 از دست میخندند و موت از آن قوه بودت ممکن است و در آن کوه موت از آن قوه از دست
 روانه شود تا صحرای کوه با راه خانه تا صحرای کوه که در آن وقت در آن کوه و غیره بود تا صحرای کوه
 از دست میخندند و موت از آن کوه تزلزل میشد و در آن کوه موت از آن قوه از دست
 طایفه غیر در آن قوه تزلزل میشد و در آن کوه موت از آن قوه از دست
 جرات آنها بعباس شکر کلید است و خواب ولایت خواهد شد هرگاه در آن کوه موت از آن قوه
 عرض کردم هیچ فرقانی ما دیگر از آن کوه تزلزل میشد و در آن کوه موت از آن قوه از دست
 بیصدقه تفرقه و در آن کوه تزلزل میشد و در آن کوه موت از آن قوه از دست

فرمان برادر فقرا اینها بجهت حفظ آبرو و کلاهها و سرهاست در ولایت با مقتدر از خود کور و اجازت فرمایند
چهارصد تن کور را خوانند چه نایب دارد و در شهر آباد بیاید اجازت فرماید اگر عظیم شود ازین کور
بولی است فرمایند بگویند برای آنها را باقی موقوف کرده و پناه که در شهر است آنچه در
که درین فرسخ کشتن را اجازت است چه نایب که اگر طریقی در اطراف مکتف بر کور کرده
پناه نایب اگر در آن موقوف است و در کور باشد که در کور براند از آن مکتف بر آید و در اجازت
جرات نیکند خانه خود را خانه کدشته باخت ولایت برود بجهت مرحوم میرزا علی اکبر
مرد در اقصی کرد و در کار و ذب و ادب جان فقور فرموده که مکتف از توقف آن مکتف بر آید
درین مکتف سیر را بجهت آنکه در اینها تنها نام سیم فرزند هیچ کردن در کور و آن فرعی در میان
چند روز طول نیست میرسیم شهر ایشان را اجازت کرده با محبت و سوره او در دست بنویسد و آن کور
دندم شده باقی مکتف سیر آن چون اصرار خود نایب است سکوت کرد تا صبح روز پست دوم
دوب و در شب کور زده یا کور کردن کدشته تا به وقت فرغانه را با کشته و تربی الا
در ساعت طول کشید فراوان از نایب و بیعتین خبر دادند که مقرر کور نمایان است و در
صفت بر کار و ذب و نایب عرض کرد که در این مکتف فرمایند بر کار و ذب شدت کور است
چونیت اینها خبر آشنیده مقرر است تا بر کار آشنیده در این راه که کور است میرسیم
حسب است از کور زمانه امروزه از کور فرمایند اول قبول فرمودند که چند نفر در کور کار دارند
و بجز در کور نایب با کور غیره عرض نمیگردد که کار کور بود و کور است کار آید تا کور که در کور
دیگر خبر داده اند مقرر در منزل و در از مرحوم میرزا علی اکبر آشنیده بود که صد اشپوزیم

چند نفر از کرده ارکان و اب داد و تمهیدات آن عیسا خان ریخته چون در محو و حق و حقیقت
 و غیره خان یزدان و مشهور روزی خان یزدان و غیره دیگر از کرده و داده و کفایت خود را که
 آید به خان رسیده در اینها محو شده و عیسا خان آید که در نظر آید و در میان برادر هم نهادن
 که در عهد از تصرف این شده به جمعیت بیوت ایشان در خانه آید به خان را از آن همه
 لوزب اندر هم از آن نیز با دست کرده جمع از آنرا را بفریب کلید برادر ایوان رسیده و در میان
 ایشان با جمعیت بیوت در در خانه آید به خان در هر چه ترسید بود که سر کار و در تمام در خانه
 محو بود و آنچه آید به خان در دیاب با اب داد و تمهیدات آن عیسا خان را از آن همه
 و این سر است احوال کرده

یکی سر کار لوزب از آن در خانه آید به خان محو شده و در میان یزدان و غیره
 از آن با داده کرده از آن با عیسا خان نیز از آن با عیسا خان احوال گرفته و با عیسا خان
 در میان و در شمع از آن با عیسا خان در میان و در شمع از آن با عیسا خان احوال گرفته و با عیسا خان
 بیست و یکم از آن با عیسا خان در میان و در شمع از آن با عیسا خان احوال گرفته و با عیسا خان
 آید به خان رسیده در اینها محو شده و عیسا خان آید که در نظر آید و در میان برادر هم نهادن
 که در عهد از تصرف این شده به جمعیت بیوت ایشان در خانه آید به خان را از آن همه
 لوزب اندر هم از آن نیز با دست کرده جمع از آنرا را بفریب کلید برادر ایوان رسیده و در میان
 ایشان با جمعیت بیوت در در خانه آید به خان در هر چه ترسید بود که سر کار و در تمام در خانه
 محو بود و آنچه آید به خان در دیاب با اب داد و تمهیدات آن عیسا خان را از آن همه
 و این سر است احوال کرده

ایرادیست که به نظر اهل چنان دیات که خفتیده بودند هر چه را بطریق دیگر از خاک و گوی
بجنگلستانه متمسک شده و بقیه این همه اهر و دیات ضرر و زیان و شوشی را بر سر هر سه بر کمان
کلیه عورت و حیات بربوده و هر خانه آرزینان را سخت گرفته و عود را بجزای آن داده
و تصویرش ترک کرده

درین روز که دیات دادند آن قلمه لطف برادر چون آمد وقت بر کمان آن قلمه لطف
و معطع شده بود و ضرر معلوم شویست از حال ایشان مطلع شود اینقدر مسامحه بود که از خانه
آزمینه فانی جنگ است و بعد از توپ و فضاک برسد تا بعد از بریم زنده اما لاله شکر لاله
بسیار برشته بخمر لاله و با هر چه مرگشته با هر چه معلوم بود که اکثر مرگشته ساده در راه
ضرر نهایت شوش داده و فضاک بهر سه خانه و چنان تصور کرد که خانه آزمینه فانی را گرفته اند
چند نفر از آن کمانچیان کمان کردند و در اطراف قلعه در غنچه ها ایستادند
بسیار کمان سیم کرده میاورند و زین عرب کمانچیان آوردند که در کمان معلوم شد که
دیات دادند ملک آیر قرار است اما قضا آمد شهر و غیره اظهار شده است ضرر نهایت
تخم بپرساده یعنی کرد که دیگر از شهر و کمان آید و کمان آید رسید هر چه تصور کرده
مفع را در آن قلمه که است نصف بریزد بر دست نام در لود و لود و هر چه آن است
در آن مختصر است بقیه آن قلمه آید هم بدون علم یا به گشت و ایراد خواهد بود بسع کمانچیان
داده فرورداد عرفیه خدمت لوب و اندک هم برده به آزمینه فانی یا شمع فانی جواب کرد
عرفیه خدمت لوب و اندک عرض کرد که ای کمانچیان در هر خانه سیم است که است که کمانچیان

او آن را با تمام دل و اندام سپید نمودند و از آنکه هر چه آب در او است چنان برین بسته
 و این همه را با عصاره قورخانه بار کرده بند و با آب و ادویه و کوه و قلع و کبریت با باد و باد اگر
 در جا بر درگه او در خواسته رسیه و آنرا که گشتند و در وقت مرقم در آن عصر روز سه شنبه
 نوشته ترکان را روانه نمودند و روز سبت در چهارم جواب رسیه هر کار در آن عصر در وقت
 و یک طرفه از آنکه رسیه در آن است اگر مرقم در آن عصر در وقت در آن عصر در وقت
 و در این رسیه بخوبی در کشتی بند و با آب و عسل در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 خوب در وقت در آن که با کله حشر کله را در در و در میاده بود جواب کار در آن عصر
 که در وقت صبح مانده است رسیه روانه شده و چون آن را از آن عصر در وقت در آن عصر
 هر چه در آن است حرکت او را با طبع این کیفیت ممکن است

هر دو در تهیه رسیه با باد هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 خبر رسیه که ایشان گفته شده و به جهت موت متوفی شده معلوم شده که کله سوزده است
 و هر دو در آن زمان به هر مانع نوشته شد به هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 یعنی خان رسیه و در وقت مرقم هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 که در این روز به باد کرد و در وقت مرقم هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 خانه آید و خان را که هم با طبع آمده هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 شکیله کرده فضل خداوند و در وقت مرقم هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر
 هر دو در وقت مرقم هر کار در آن عصر در وقت مرقم هر کار در آن عصر

دانه بوردی باقی مانده آهنگه که پیش گفته شد بوردی بوی خوشی است
توپم گرفته شد در نهایت خوشنالی و شغف بهر سازه قریب است بدان شود که در آن
یک ساعت ببرد مانده از خود در کار توپ و در تمام دستگیر رسیده که مرقم داشته و در آنجا
بگفته شد شامگاه در سانه رودخانه پیشان برک مهر و بوردی شوق شده بود
شکر خورده را یکا آنگه سرت دو خوشنالی حاضر نمود که بگردد از چنین بیدار گشتن

بیم ساعت بوردی مانده آید غایب خود با خفت باقی مانده که پیش از قهر است هنوز
نموده است بوردی را چو چو او توپ ریخته مهره مهره در سانه چو بگردد توپ از بیخ
آورده چون ایستاد بایست حاضر نمود قریب نیم فرسخ طلب آنجه با بر بار پیاده برده
چو بگردد از گرفته مشغول خفت شد بگردانید چند توپ با هزاره آنها شوق نمود
معلوم شد که توپ را با خود پیشان شمشیر برده از در بوردی در عقب مانده که
پای مانع قمرل برسد چون آن توپ غروب کرد در میان در پرده مانده است
چون آید غایب و بوردی با بر رفت کشیده بودم بعد خط زلفت آنها در باطن حق
دانه پسین که آمد در ف آنها مشغول شود در این راه که در دریا مسلط توپ است
هم با آنها ایستاد و بعد روانه نمود لکن در آنکه توپ را برود نهایت اوقات عمر حاضر نمود

صبح زود بوی توپم بر کار زاری داد ملک آرا از آن آید غایب لطف فرما بر آید شده
نصرت مرحوم بر سر العالی و بر ستموئی را نیز برده بجه از دره با تر آله ابد حیات را بگردد
دسته اند چون از آن توپ با تر آباد آمد در رفت غم نمود در ستادن که مظهر حق است

صیوبت دارد قدر آدم که عرض نوست و ایله بیان واقع را بر کار و نوبت است و در کوشش
و در مقام مصلح و اصلاح نسته این بزرگ بر سر آینه

بهر آنکه لطف فرماید و در ایام کله را با نتر آید و در بدن نفس مرحوم شمس العلماء و سایر نیشها و در
چهار صد نفر میآورد از علماء و دانشمندان و علمای و کسب شد شورش و اضطراب غیر از این که در اول
جمعه خفته رسیده رکاب است این با قوت پرور آید و در مکان دیگر در ایام کله است
ترکمانی نیز از ارتکاب چنین بزرگ تو مشرب مضطرب شده بنابر کوجید که نشسته از ارکان
که نشسته حتر گاه آید و فغان از زلزله کوجیده نیجهت از ارکان بگذرد قدر فرستاده او را
الطینانی داده باقی طو آورد و بدیدر و نصاب با دعای کرد که کوجیدین کجی نوبت از ارکان
ممکن نیست انور تو است که کوجیده بکنوق برودن بسیار کوجیده برود هر گاه طبع دراز
و باره این نوبت بیامید غیر از نوبت کردن و مورد التفات شدن چاره نیز مخصوص
تو که آید فغانی بهتر در ایام و دام از نوبت در بیان ما را این نوبت است که هم در صورت
در این نوبت کجی نوبت در ایام از نوبت است که در ایام مولانا شده عشت طو او نام و ظاهر
عزیز من مقدمه تقصیر گفتو که را عرض کردن بعث کرد در دلت مریست مصلحه بر نوع کرد
مسکلی در دانه خود خوانی و در شریفان آیتا بر لایحه یا از آنها گران کرده است آنها را جمع کرده
نزد قدر گفته همه آنها را از طینانی و لیم قرار داده برودن از سر که در دست طبع کرد
جمع کرده میآوردن هر دوزه قریب و محض ایر که با هم آنها از قدر تقصیر عمده آنها جمع کرده
آوردن در ایام باقی فغانی پس فغانی که زلزله فغانی برادرش در طهران شمس رکابانی کرد

خدمت بر ما در این شرف و در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این
 حیا و در این شرف و در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این

بعد از فرستادن امر این را با تمام آنکه در این خدمت بر ما در این
 برخط بر کمان فرستاد همه آنها تهنیتی کرده لشکر کرده بودند که امر آنکه در این
 در این خدمت بر ما در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این
 حسن خدمت بر ما در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این
 جمع کرده تهنیتی بر ما در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این
 با آید خدمت بر ما در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این
 پیشتر با خبر بود کثرت نیست در حقیقت جو کثرت نیست در این خدمت بر ما در این
 در آن امر در کثرت نیست این بیچگونگی حضرت ائمه در این خدمت بر ما در این
 مشغول جمع کردن در این بر پیشتر تا در این جهان آزارها بر این شاه دینی شاه
 در در این خدمت بر ما در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این

تا حد که منتم بر جمع امور است پیش از این در این خدمت بر ما در این
 قبل از این با آن قوه بی نزدیک بود در این خدمت بر ما در این
 و در این خدمت بر ما در این خود را بر ما در این خدمت بر ما در این

بکمال شایسته به شایع این پیشانی دادیم بر سر صبر کردیم
بسیار بخورد از ترس از کله و غیره در پیش او در شوق شده نشد
یکساعت خواب چهار پونز و نیم که در دست ایشان بود و در آن زمان
در روز است که آدم در شرفید آن غیر هم آمد و رفت میکنند که وطن
حاضر که امرا که در آن داده اند کم کم است نماند چون هم میگویند آنها
این است که بعد از آنکه آنها با عبدالعزیزان باشد هنوز در آن
قبول نکرده است چه نموده است مشغول گفتوگو باشد آنچه در آن روز
گواهی شد

کتابخانه عمومی

مکتبہ اسلامیہ

بیت

بیت

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

سیام مجله

خوانندگان و ما

در طی چهار سال انتشار مجله بررسیهای تاریخی (۲۵ شماره)، فضلاودانشمندان و خوانندگان محترم علاقمندما بارها نظرات خود راچه کتبی وچه تلفنی وچه زبانی، درباره مطالب و مباحث مجله وهمچنین شکل و قطع و نحوه چاپ آن ابراز فرموده اند و اداره مجله نیز با امتنان فراوان اکثر این نظرات را بمنظور بهبود وضع مجله در موقع خود بکار بسته است و قسمت اعظم پیشرفتهای و بهبود هائی هم که بتدریج در وضع مجله حاصل شده است بی گمان حاصل همین نظرات

بنیان گذاران این امپراطوری بزرگ، نخست عنوان ترك را برای خود بر گزیدند که در زبان ایشان بصورت توروك Turuk به معنی قوی بکار میرفت. چینیان این اقوام را به زبان خود: تو- چوئه Tu-chueh یا به قرائت دیگر تو- کیو Tou-kiue می خواندند. اقوام متشکل این امپراطوری ترك در سال ۵۸۲ میلادی به دو دسته ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. مرکز اداری ترکان شرقی، در جایی به نام اورخون Orkhon در سرزمین مغولستان، و مرکز اداری ترکان غربی، در سمیرچی Semirechy واقع بود.

هسوآن-تسنگ Hsu-an-Tsang سیاح معروف چینی در سال ۶۳۰ میلادی محل خیمه های ترکان غربی را در نزدیکی رودخانه Chu یافته است و از ایشان نام می برد.

هر دو مملکت شرقی و غربی ترك، برتری و سیادت فغفوران چین را بر خود پذیرفتند. در سال ۷۴۲ میلادی، اتحادیه او یغورها که از قزلق (خلوخ، خلخ) و بسمیل Basmil تشکیل شده بود، دولت ترکان شرقی را منقرض ساختند. در سال ۷۴۵ میلادی او یغورها بر شهر اورخون تسلط یافتند، اما سلطنت (خاقان) های اصلی توچوئه تا سال ۶۵۷ میلادی به طول انجامید و در آن سال چینیان ایشان را به اطاعت خود درآوردند.

از سال ۶۸۵ تا ۶۸۸ م. سرزمین های توچوئه های غربی، دائماً در معرض حملات خاقانهای شرقی بود. زوال حکومت توچوئه های غربی با ظهور قوم ترك نژاد تورگیش Turgish ارتباط پیدا میکند. در سال ۷۱۶ میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده و رئیس قبیله تورگیش که سولو Sulu خوانده می شد يك دولت نیرومند ترك را در آسیای مرکزی تأسیس کرد. امیران این قبیله ترك تا آخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم یعنی تا سال ۷۳۹ میلادی سلطنت کردند.

تورگیش‌ها از طرف غرب و جنوب مورد حمله و فشار سپاهیان عرب و چینی قرار گرفتند. در سال ۷۵۱ میلادی، چینیان در نزدیکی ولایت تلس Talas از لشکر عرب شکست یافتند و قبایل سیاه‌وزرد تورگیش نیز در جنگ‌های داخلی، قوای خود را از دست دادند. در نتیجه در سال ۷۶۶ میلادی قرلوق‌ها، دره‌های چووتلس را اشغال کردند و هم ایشان بودند که در آن سال سویاب Suyab پایتخت تورگیش‌ها را به تصرف خود درآوردند و این سرانجام امپراطوری توچوئه بود.

ایغورها تا سال ۸۴۰ در اورخون بماندند و در آن تاریخ در مقابل حملات قوم قرقیز (خرخیز) از پای درآمدند. بقایای آنان پراکنده شدند و گروه بسیاری از آنان به کانسو Kansu رفتند و در آنجا حکومت جدیدی تشکیل دادند. این دولت تا دوران تسلط تنگوتها Tangut یعنی سال ۱۰۲۰ میلادی ادامه داشت. در حوالی ۸۶۰ میلادی، ایغورها، دولت تازه خود را در مشرق کوه‌تیان‌شان شرقی تشکیل دادند که تا دوره مغول در آن نواحی با استقلال تمام حکومت می‌کردند.^۱

در قرن هشتم میلادی در قسمت سفلی سیردریا (رود سیحون)، اوغوزها حکومتی تشکیل دادند و ایشان با توغوز اوغوز که از ترکان شرقی بشمار می‌رفتند از یک اصل و قبیله بودند. این اوغوزها طایفه‌ئی از ترکان غربی بودند که بعد از مرگ سولو رئیس قبیله تورگیش پراکنده شدند. این چادر نشینان ترک به لشکر کشی‌های منظم نمی‌پرداختند و فقط به جنگ‌های چریکی و حملات نابهنگام به شهرهای ماوراءالنهر می‌پرداختند، و گاهی به کمک یاغیان و سرکشان می‌آمدند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خود را در برابر حملات ایشان حفظ کنند، دیوارهای عظیمی که مانند سد بود در ژاوش در حوالی بخارا

1- Minorsky, V. Hudud al - Alam, Oxford, 1937, P 263 - 264

ودرشاش (چاچ) بنیاد گذارده بودند^۲

بحثی در نام غز

هامیلتن J. Hamilton در مقاله‌یی که تحت عنوان توقوز اوغوز، واون او یغور در روزنامه آسیایی^۳ نوشته است، می نویسد که: این اصطلاح در اوایل قرن هفتم میلادی در میان قبایل ترك شرقی که تی-ئه-لو Tielo خوانده می شدند معروف بوده و به معنی نه طایفه هم پیمان یا توقوز اوغوز بکار می رفته است. این طوایف نه گانه ترك سپس علیه ترکان غربی قیام کردند و امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که در تواریخ، نام قدیم ایشان او یغور آمده است و قرن دهم میلادی دوران عظمت ایشان است. پس از آن طوایفی از این جماعت به طرف مغرب گسترش یافتند و پیوند خود را با نظام هم پیمان نه گانه مزبور قطع کردند و به سرزمین های تازه‌یی روی آوردند و با قبایل ترك دیگری ارتباط و خویشاوندی پیدا نمودند. اینان همان قبایلی هستند که بدون توجه به اتحادیه نه گانه قدیم ایشان، نام آنان در کتب عربی و تواریخ اسلامی غز و در منابع رومی اوزوئی Uzoi آمده است.^۴ اصطلاح تغزغز Toghuzghuz که در منابع اسلامی دیده میشود، بیشتر مربوط به دوره دوم سلطنت ایغورها در تیان شان شرقی میباشد. در کتیبه های تاریخی اورخون که از خاقانهای ترك شرقی باقیمانده اصطلاح توقوز-اغوز مشاهده می شود که معادل کلمه ترك بکار رفته است.

خواجه رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ غازانی در ذکر انساب ترك و مغول از دو اصطلاح ترکی «اون او یغور» و «توقوز او یغور» یاد کرده است وی مینویسد که: «چنان آورده اند که در ولایت او یغورستان دو کوه به

۲ - بارتولد - تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن ۱۲ میلادی، کابل

۱۳۴۴ ص ۱۶، ۴۲، ۱۴۳

3 - J. Hamilton, Toquz oghuz et on-uyghur (JA.CCL/1, 1962, P. 23-64),

4 - Cahen, cl. Ghuzz, Encyclopedie de L'islam T. 1 (Nouyvelle Edition),

P. 1132-1133.

غایت بزرگ است.... و کوه قراقروروم درمیانه این دو کوه افتاده و شهری که قآن بنا کرده بنام آن کوه میخوانند در جنب آندو کوه، کوهی است که (قوت طاق) خوانند و در حوالی آن کوه هادر موضعی ده رودخانه هست، و در موضعی نه رودخانه، و در قدیم الایام مقام «اویغور» در آن دورودخانه بوده، آنچه در آن ده رودخانه بوده اند ایشان را «اون اویغور» خوانند، و آنچه در نه رودخانه «توقوز - اویغور» و آن ده رودخانه را «اورقون» نیز میخوانند.^۵

اویغورها اتحادیه قبایل خود را «ان اویغور On - uyghur»، و «توقوز - اوغوز Toquz - Oghuz» میخواندند، یعنی قبایل ده گانه اویغورونه گانه اوغوز. مار کوارت خاورشناس معروف، طرفدار یکی بودن اویغورها باتغزغرها است، ولی خاورشناس معروف روسی بار تولد معتقد است که باید بین تغزغز - های اصلی و اویغورها فرق گذاشت، وی میگوید که اطلاق اصطلاح «توقوز - اوغوز» بر اویغورهای سلسله جبال تیان شان از مردم قبلی این سرزمین گرفته شده است که شا - تو Sha - to یعنی بیابانی خوانده میشدند. این مردم که از قوم توچوئه (ترك) غربی جدا شده بودند. در قرن هفتم میلادی نزدیک دریایچه بار کول Barkul میزیستند که در منتهایلیه شرقی تیان شان واقع است و سپس در سال ۷۱۲ م. به په ای تینگ^۶ (بیش بالیق) آمدند و در ۸۰۸ م تبتی ها ایشان را از آنجا براندند. گریگوریو Grigoryew معتقد بود کلمه تغزغز از ادغام دو لفظ تغوز - اویغورتر کیمب شده است و از این جهت آن اصطلاح را باید «تغزغر» خواندند «تغزغز». این عقیده مدتی دراز مقبول بسیاری از علمای خاورشناس اروپایی واقع شد، و چنانکه می بینیم دخویه در سلسله انتشارات کتب جغرافیایی عربی خود، در پنجم مجلد اول اصطلاح مورد بحث را تغزغز، با «زا» «در آخر، و از جلد ششم (۱۸۸۹ م) آن کلمه را باذکر «راء» در آخر، تغزغر آورده است. اما با تصفح دقیق در کتب قدیم پهلوی و تواریخ و کتابهای جغرافیایی اسلامی

۵ - جامع التواریخ طبع بهمن کریمی ج ۱ ص ۱۰۶

معلوم می‌شود که این اصطلاح تغزغز است و نظریه گریگورو درست نیست. در کتاب نامه‌های منوچهر که در سال ۸۸۱ میلادی بزبان پهلوی نوشته شده این کلمه به‌طور وضوح در آن کتاب به‌خط یازند (اوستایی یادین دبیره)

Tughazghuzan ، و در حاشیه و نسخه بدل به خط پهلوی

Tyghzghyz آمده است.^۷ و چنانکه گفتیم در کتیبه‌های اورخون که مربوط به خاقانهای قدیم ترك است کلمه تغزغز با حرف «زاء» در آخر بطور وضوح ذکر شده است.

قوم تغزغز از قرن نهم میلادی در نزد عرب مردمی شناخته شده بوده‌اند. از محمد بن موسی الخوارزمی روایت شده که جایی که در کتاب بطلمیوس بنام اسکیشیاس Scythias آمده همان بلاد ترك و تغزغز است.

مسعودی در کتاب مروج الذهب (ج ۱ ص ۲۸۸ و ۳۶۵) در ضمن روایات خود، تغزغز را از قبایل مربوط به چین ذکر کرده نه او یغور. خان او یغور در قرن هشتم میلادی به طوایف و قبایل خود: اون - او یغور و طوقوزاغوز اطلاق می‌کرد^۸

کلمه «غز» در عربی (تاج العروس)، «الغزغز» و «غز» آمده، و می‌نویسد: «الغزغز که دهد جنس من الترك»^۹

دزی در ذیل قوامیس عرب^{۱۰} مینویسد که: مفرد «غز: غزی» و جمع آن «اغزاز» است. نام غز را بر گردان هم اطلاق کرده‌اند. در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی گروهی از غزان به قیادت قره قوش از مصر بشمال آفریقا آمدند و بخدمت موحدین که سلاطین آن سامان بودند داخل شدند. اینان، کمان‌هایی داشتند

۷ - Namakiha I Manushchihar. The Epistles of Manushchihar, By, Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar, Bombay, 1912, Page 57.

۸ - بار تولد: تغزغز، دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵ ص ۳۲۲ - ۳۲۴

۹ - تاج العروس، ج ۴، ص ۶۴

۱۰ - Dozy, Supplément aux dictionnaires arabes, 2éd, Paris 1927.

که بخود آنان اختصاص داشت و آن را «قسی الغز» یعنی «کمان غزان» میخواندند. ایشان سیزدهمین مراتب نظامی را تشکیل میدادند. در قرن هفدهم میلادی مقام خود را از دست داده شغل داغ کردن و شلاق زدن و سربریدن به ایشان محول شد، از این جهت کلمه «الغز» در زبان پرتغالی بمعنی «جلاد» آمده است.^{۱۱}

مساکن غزان

از اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) جغرافی نویسان عرب از غزان یاد کرده اند. در قرن چهارم هجری از ترکان غز، سرزمینهایی را که از جنوب به دریای آرال و بستر سفلا ی سیردریا (رود سیحون)، و از مغرب به رود اورال یا ولگای سفلا و دریای خزر، و از شمال شرقی به بستر علیای رود ایرتیش Irtyish محدود میشد در تصرف داشتند.

همسایگان غزان در قرن چهارم هجری، این اقوام ترک بودند: در شمال مساکن ایشان، قوم کیماک، و دستانه یی از مردم قپچاق، و در مشرق خراخ (قرلوق) ها، و در مغرب ایشان پچنگها Pecheng بخصوص دولت نیمه ترک خزر Khazar قرار داشتند. غزان با بلغاریهای ولگای میانه کم و بیش در ارتباط بودند. مرز جنوبی ایشان، عالم اسلام و بلاد خوارزم و ماوراء النهر بود. غزان بکشورهای متمدن و مسلمان غالباً اغنام و احشام و برده و پوست خز و سنجاب که از جنگلهای شمالی بدست می آوردند می فروختند. ایشان در شهرهای کوچک مرزی که یکی از آن هایانی کنت Yanikant که محتملاً همان «نو کرده» پارسی و «حدیثه» عربی است باریس خود در زمستانها قشلاق می کردند. این شهر در قسمت علیای رود جند Jand که امروزه نام پروسک Perovsk معروف است واقع بوده است.

مساکن غزان از سواحل شرقی بحر خزر و شمال گرگان تا حدود پاراب (فاراب) و ناحیه دست کند و اسپبجاب در سواحل غربی سیحون امتداد مییافت

۱۱ - لغت نامه دهخدا، ماده غز.

و از این حدود مرزهای غزو خرنج باهم درمی آمیخت. تا اواخر قرن چهارم هجری در بعضی از مرزهای خوارزم و ماوراءالنهر، دیوارها و سدهایی در برابر ترکان وجود داشت که بی شباهت به دیوار چین در برابر قبایل زرد پوست مغول نبود. از جمله این سدها یکی دیوار عبدالله بن حمید معروف به حائط القلاص بود که در ناحیه یی میان مصبرود جیحون و سیحون از شمال بیکند آغاز میشد و تا حدود شهر طراز امتداد می یافت. ۱۲

ذکر مساکن غزان در کتب قدیم اسلامی

ابن حوقل مینویسد: رودشاش (چاچ)، نهر بزرگی است که در حدود بلاد ترك و اسلام جاری است و سپس از شهر ترکان از حدود اوز کند گذشته و در آن ناحیه رود خرشاب و اورست و قبا و جدغل به آن میریزد و آب آن بسیار شده از اخیسکت و خجند و بناکت و ستکند میگذرد و به پاراب (فاراب) میرسد و به بیابان می افتد و شهر غزان در کنار آن است، و از آنجا از يك فرسنگی دیه حدیثه میگذرد و سپس در دو منزلی حدیثه به دریای خوارزم میریزد. ۱۳

باز ابن حوقل و اصطخری می نویسند که در طرف راست دریای آبسکون در نزدیک دهستان، جایی است که آنجا را «سیاه کوه» خوانند. در آنجا طایفه یی از ترکان غز جای دارند و ایشان به تازگی در این مکان آمده اند، زیرا آنان باهم اختلاف کرده و گروهی از ایشان جدا شده در اینجا مسکن گزیدند. در این مکان چراگاه های وسیع و چشمه سارهای فراوان وجود دارد. ۱۴

اصطخری شمال دریای خزر را «مفازة الغز» یعنی «بیابان غزان» خوانده است. و نیز می نویسد که جرجان تجار تگاه غزان باشد و ایشان در آن شهر کالاهای خود را عرضه کنند. ۱۵

۱۲- ابن حوقل: صورة الارض ج ۱ ص ۶۲-۶۳؛ Cahen, EI, T, 1, P. 1134;

۱۳- ایضاً صورة الارض، طبع لیدن ج ۱ ص ۵۱۱

۱۴- ایضاً ابن حوقل ج ۱ ص ۳۸۹، و اصطخری: مسالك الممالك ص ۲۱۹ طبع لیدن

۱۵- مسالك الممالك، طبع لیدن، ص ۲۱۸ و ۲۹۹

ابن حوقل درباره رودشاش (چاچ) می نویسد که این رود گرامتداد پیدا می کرد به یک سوم رود جیحون می رسید. غزان در وقت صلح کالاها را از آن راه به دیه نو می رسانند، و ترکان با مسلمانان در صلحند. در قریه حدیثه (یا دیه نو) مسلمانان فراوانند، و آنجادر الملک غزان است، و پادشاه غزان در زمستان در آنجای مسکن گزینند. شهر جند و خواره نزدیک آن است، و مسلمانان در آنجا بسیارند، وزیر فرمان پادشاه غزان می باشند و از این شهرهای سه گانه، یعنی: جند، حدیثه و خواره، قریه جند بزرگتر است، و آن دره منزلی خوارزم و بیست منزلی پاراب (فاراب) قرار دارد.^{۱۶}

در ترجمه مسالك و ممالك اصطخری درباره غزان چنین آمده است: «اما ترکستان و تغزغز و خزخیز و کیماک و غزیه خرنخیه این همه رازبان یکسان است و همه از یکدیگر» اما زمین غزاز خزر و کیماک تازمین خرنخیه و بلغار باشد، و حدود مسلمانان از گرگان تا پاراب تا اسپجانب^{۱۷}

«و جانب غربی ولایت غزیه و حد طراز بر تقویس باز گردد تا فاراب و شتیکند و سفد سمرقند و نواحی بخارا تا خوارزم تا کنار دریا»^{۱۸}

«ویک حد خوارزم به غزیه پیوندد و آن حد غربی است و شمال هم به حدود غزیه باز گردد، حد جنوبی و شرقی به خراسان و ماوراءالنهر پیوندد»^{۱۹}

«جیحون به دریای خوارزم ریزد و بر کنار این دریا زمین غز باشد، چون به صلح باشند از این روی به دیه براتسکین آیند و از روی دیگر به گرگانج آیند و این هر دو بر کنار جیحون است»^{۲۰}

«صبران شهری است که غز به صلح آنجا آیند و بازرگانی کنند، چون در میان جنگی نبود، شهری پر نعمت است»^{۲۱}

۱۶- ابن حوقل: صورة الارض، طبع لیدن، ص ۵۱۱ و ۵۱۲

۱۷- مسالك و ممالك فارسی، ص ۱۱

۱۸- ایضاً ص ۲۲۶

۱۹- ایضاً ص ۲۳۵

۲۰- ایضاً ص ۲۳۸

۲۱- ایضاً ص ۲۶۳

رود چاچ، رودی بزرگ است، عمود این رود از ترکستان خیزد در حدود اوز کند آنکه رود خرساب (خرشاب) و رود اورست و قبا (فنا) و رود جدغل و دیگر رودها در آمیزد، و رودی عظیم شود و به اخیسیکت آید، آنکه به خجند رسد تا بناکت و تاستکند و پاراب، چون از حد صبران بگذرد، بر این آب دو رویه خانه هانه های غز باشد، در این آب غله برندسوی غز. چون به آشتی باشند، و این غز بیشتر مسلمانند، لکن دارالملک غز است، و در زمستان پادشاه غز به این جایگاه مقام دارد و پادشاهی غز راست و از خوارزم تا این جایگاه ده مرحله بود و این جایگاه تا پاراب (فاراب) بیست مرحله» ۲۲

در کتاب جهان نامه تألیف سال ۶۰۵ هجری، اثر محمد بن نجیب بکران چنین آمده است: رود چاچ (شاش) پس از پیوستن جوی ایلاق در حدود اوز کند، به اخیسیکت و از خجند و پاراب (تاراب) بگذرد و از سرزمین قبایل ترک و ترکمان گذشته به بحیره جندریزد. و نیز می نویسد:

«مسکن غزان در اصل پاراب (تاراب) و بحیره جند بوده است بر هر دو جانب از جیحون چاچ. پس قومی از ایشان که معلوم نیست به حدود ختلان افتاده اند از حدود بلخ، و آنجا ساکن شدند تا عهد سلطان شهید سنجر بن ملکشاه. پس در شهور سنه سبع و اربعین و خمسمائة خروج کردند و بسوی خراسان بیرون آمدند و بعد از آن به حدود کرمان افتادند. افنی الله باقیهم» ۲۳

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب تألیف سال ۳۷۲ هجری درباره مساکن غزان چنین آمده است:

«از جزایر دریای خزر، دیگر جزیره سیاه کوه است. گروهی ترکانند اغوز، آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشک دزدی کنند» ۲۴

۲۲- ایضاً ص ۲۶۵، کتاب مسالك و معالك اصطخری ترجمه فارسی. تهران ۱۳۴۰

۲۳- جهان نامه، به کوشش دکتر محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۴۲، ص ۷۲ و ۴۹

۲۴- حدود العالم به کوشش دکتر منوچهر ستوده، ص ۲۴

« دیگر اندر آخر حد ترکان تغزغزی، آنجا که پیوسته است به چین، کوهی است مقدارچهل فرسنگ درازی آن را طفقان خوانند. و هم بنزدیک طفقان اندر ناحیت تغزغز کوهی برگیرد و سری مغرب همی رود اندر میان تغزغز و یغما، و خرگاه های مختلف تا بکوه مانسا پیوندد. »

« دیگر از اول حد تغزغز از نزدیکی دریای ایسی گول، کوهی برگیرد و همی رود تا آخر نخسیان و اول حد خلخ و آنکه عطف کند و شاخی بناحیت قومی از خرخیز باز گردد». ^{۲۵} و نیز در سخن اندر ناحیت تغزغز مینویسد « مشرق او ناحیت چین است و جنوب وی بعضی خلخ و مغرب وی بعضی خرخیز است و شمال وی هم خرخیز است اندر همه حدود او برود، و این ناحیت مهمتر ناحیت است از ترک، و بیشترین قومی بودند در اصل، و ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودند، و مردمانی جنگی اند و با سلاح بسیار، و ایشان به تابستان و زمستان از جای بجای همی گردند بر گیاهوارها و هواهایی که خوشتر بود، و از این ناحیت مشک بسیار خیزد، و روباه سیاه و سرخ و ملمع، و موی سنجاب و سمور و قاقم و فنک و سببجه و ختو و غزغا و خیزد، و جائی کم نعمت، و خواسته ایشان، گوسپند و گاو و اسب است، و اندر این ناحیت آبهای بسیار است، و بی عدد و توانگرترین ترکانند و تا تارهم جنسی از تغزغزانند. »

جینا نجکت - قصبه تغزغز است، شهری میانه است و مستقر ملک است و بحدود چین پیوسته است، به تابستان اندر وی سخت گرم بود و به زمستان سخت خوش بود، و به نزدیکی وی کوهی است آن را طفقان خوانند، و از پس این کوه پنج ده است و نام ده ها این است: کوزارک، جملکت، بنجیکت، بارلغ، جامغر، و ملک تغزغز به تابستان به این ده بنجیکت نشیند و اندر شمال تغزغز، صحرایی است میان تغزغز و خرخیز برود تا به ناحیت کیماک. ^{۲۶}

مینورسکی در حواشی خود بر کتاب حدود العالم، بعضی از این امکنه غزان را شرح داده و چنین مینویسد:

۲۵ - ایضاً ص ۲۷

۲۶ - ایضاً ص ۷۶ و ۷۷

کوه طفقان که چینانکت را از پنجیکت جدا میکند، مسلماً همان تیان شان شرقی است که بلندترین قله آن ۱۲۰۸۰ پا ارتفاع دارد. کلمه طفقان تلفظ غلط «تورفان» است که در کتابهای عربی بدین صورت در آمده است. نام تورفان در منابع سکایی قرن هشتم تتورپامنی کامپشا Tturpamni-Kampha ذکر شده است. پنجیکت کلمه یی ایرانی و سغدی است و معادل ترکی آن بیش - بالیق Bish-baliq است که در هر دوزبان بمعنی پنج شهر Pentapolis آمده است. ممکن است که پنجیکت مرکز اداری پنج شهر بوده باشد. در زبان چینی نام شهر پهئی - تینگ Pei-ting بمعنی دربار شمالی آمده است. نام بیش بالیق در کتیبه های اورخون در شرح سفر کوانتگین در سال ۷۱۳ میلادی یاد شده است. چینانجکت، همان چینانکت یعنی شهر چینی است. این شهر در ۴ کیلو متری مشرق تورفان واقع بود و به زبان چینی کائو - چانگ Kao-chang و سپس، هو - چو Hu-chu آمده که بترکی قو - چو Qo-cho شده است.

ابوریحان بیرونی (قانون مسعودی ص ۱۰۳) این شهر را، چینانجکت خوانده و میگوید: آن همان قوچو است که مقر اویغورخان میباشد. در دیوان لغات الترك محمود کاشغری (ج ۳ ص ۱۶۵) نام این شهر قجو آمده است. جامغر، ظاهراً در اصل: چامغر Chamghar بوده و در راه بین فرغانه و خجند قرار داشته است، و در کتابت عربی، صامغار و صامغر شده است ۲۷.

یاقوت در معجم البلدان در ذیل عنوان ترکستان مینویسد که: شهرهای مشهور ترکان شانزده شهر است و تغزغز در میان بلاد ترک مانند بادیه چادر - نشینان است که کوچ کرده در آنجا فرود آیند و بد کشیه اهل شهرها و دیه های ترکند. گویند که گوسفند در بلاد ترکان کمتر از چهاربره نژاید و چه بسا که پنج تاشش بچه زاید، اما دو و سه بچه بسیار نادر است. پهناورترین بلاد ترک تغزغز است ۲۸.

۲۷ - Minorsky, 'Hudud Al Alam', P. 271-273

۲۸ - معجم البلدان، طبع اروپا، ج ۱، ص ۸۳۸-۸۴۰

ابن اثیر در کتاب الکامل فی التاریخ مینویسد : ترکان غز که خراسان را چپاول و غارت کردند بر دو گونه بودند : یکی را اجق (اوچوق) میگفتند و امیر ایشان طوطی بن دادبک نام داشت ، دسته دیگر را برق (براق) میگفتند که امیر ایشان را قرغوت بن عبدالحمید میخواندند.^{۲۹}

خواجهرشیدالدین فضل الله اقوام: او یغور، قبیچاق، قانقلی، قارلوق (خرلوق، خلخ)، قلیج (خلج) را از طوایف او غوز میداند.^{۳۰}

آداب و رسوم غزان

نخستین سیاح مسلمانی که به سر زمین غزان سفر کرده و درباره آداب و رسوم ایشان مطالبی سودمند بجای گذاشته است تمیم بن بحر معروف به مطوعی است که ظاهرآ از خاندان مطوعان و داوطلبان جهاد در مرزهای اسلام بوده است. یاقوت در کتاب معجم البلدان در ذیل کلمه ترکستان قسمتی از سفرنامه او را به بلاد ترکان یاد کرده است و مینویسد: « تمیم بن بحر مطوعی بسرزمین غزان سفر کرد و این سفرشش ماه بطول انجامید و در سفرنامه خود نوشته که سرزمین ایشان بسیار سرد است. او بیست روز در بیابانهایی که در آن چشمه سارها و چراگاههای فراوان بود سفر کرد ولی در آن صحراها قریه‌یی وجود نداشت. وی غزان را دید که همگی چادر نشین بودند، پس از آن بیست روز دیگر در دیه‌ها سفر کرد و در آنجاها، عمارات بسیاریافت، و گوید: مردم آن آتش پرست و زردستی و زندیق (مانوی) بودند. پس از آن بشهر پادشاه غزان درآمد و گوید که آن شهری مستحکم بود و در گرداگرد آن روستاهای آبادان وجود داشت چنانکه قریه‌ها بهم پیوسته بودند و آن شهر دوازده دروازه بزرگ از آهن داشت و در آنجا بازارها و کوچه‌های پر جمعیت مشاهده میشد، و مردم مشغول تجارت بودند و بیشتر ایشان دین زنادقه (مانویان) داشتند. و گوید: از آنجا تا کشور چین بیش از سیصد فرسنگ راه است.

۲۹- کامل بن اثیر، ج ۱۱، ص ۸۲

۳۰- جامع التواریخ، ج ۱، ص ۲۹

پیش از اینکه به شهر پادشاه در آیم از دور قصر پادشاه را دیدیم که از زر ساخته بودند و بر سر آن ، نهمصد مردیاسبانی میکردند . « مطوعی در سفرنامه خود از سنگریزههایی نام می برد که ترکان بوسیله آن طلب باران و برف میکردند و شرحی مفصل در کیفیت نزول باران توسط آن سنگها در کتاب معجم البلدان یا قوت آمده است. ۳۱

ذکر ابن فضلان از غزان - احمد بن فضلان بن عباس بن راشد بن حماد که در اواخر قرن سوم هجری بکشور غزان سفر کرده در سفرنامه خود که بنام «رسالة ابن فضلان» معروف است چنین می نویسد : «سپس به قبیله یی از ترکان بنام «الغزیه» (غزان) رسیدیم ، آنان مردمانی بیابان نشینند و در زیر سیاه چادرها زندگی میکنند و پیوسته در بیلاق و قشلاقند . هر گاه بیکى از آنان ستمی بشود ، یا واقعه ناگواری برای آنان روی کند ، سر بسوی آسمان برداشته و خدای را بزبان خویش **بیر تنگری** یعنی خدای یگانه خوانند . این مردم ، طهارت نمیگیرند و غسل و شست و شو نمیکنند و به ویژه در زمستان با آب ، سروکاری ندارند و زنانشان را از مردان مستور نمی دارند ، و نیز زنان هیچ عضو خود را از کسی پنهان نمی نمایند ، رسم ایشان در زناشویی آن است که دختر یازنی را بر گزینند و در برابر چند دست لباس خوارزمی ، برای يك مرد نامزد کنند . کابین آن زن ، گاهی چند شتر یا چهارپا است . هیچکس پیش از پرداخت کابین و مهریه که مورد قبول ولی آن زن باشد نمی تواند به آن زن دست بیابد ، و چون مهریه را بپردازد ، بی بیم و شرم بخانه زن در می آید و در پیش پدر و مادر و کسانی دست آن زن را گرفته بخانه خود میبرد . هر گاه مردی بمیرد و همسری داشته باشد که مادر پسر بزرگش نباشد ، وی بازن پدر خود ازدواج میکند . هیچکس از بیگانگان و بازرگانان نمیتوانند در پیش غزان ، غسل جنابت کنند ، مگر در شب هنگام یا دور از نظر ایشان ، زیرا ترکان ازین کار بخشم می آیند و میگویند : این شخص میخواهد با اینکار ، ما

راجادو کند ، و کسانی را که در پیش ایشان در آب فروروند ، جریمه میکنند . هر گاه یکی از ایشان بخواهد بسفری رود ، شتران و یا چهارپایان و یا اموال خود را به نزد دوستش بامانت میگذارد و به اندازه احتیاج ، چیزی از آنها برمیگیرد و چون از سفر باز گردد ، دوستش آن اموال را بوی پس میدهد . از پادشاهان و امیران آنان ، کسی که او را «ینال کوچک» میخواندند و تازه مسلمان شده بود ، ملاقات کردم . به او گفته بودند : اگر اسلام اختیار کنی دیگر بر ما ریاست نخواهی داشت . این شخص ناچار از دین اسلام باز گشت . هر گاه مردی از ایشان بیمار شود و غلام و کنیز داشته باشد آنان بخدمتش می ایستند و برای او در گوشه یی از خانه چادری برپا میکنند ، اما باو نزدیک نمیشوند ، و او همچنان در چادر می ماند تا بمیرد یا بهبودیابد . ولی اگر آن بیمار کسی را نداشته باشد ، او را در بیابان می اندازند و از نزد وی میروند هنگامی که بمیرد برای او چاله یی بزرگ بشکل اطاقی حفر میکنند و قبای او را به تنش کرده و کمر بند و کمانش را بر او می بندند . و یک قدح چوبی پر از شراب نبیذ ، در دست او می نهند و یک ظرف چوبی از شراب در برابرش می گذارند ، و اموالش را در نزد او مینهند و آنگاه او را در آنجا می نشانند و سقف اطاق را می پوشانند و بالای سقف را بشکل گنبدی می سازند . سپس به ستوران و چهارپایان او روی آورده و از یک تایکصد و تا دویست رأس از آنها را میکشند و گوشت آنها را به جز کله و پاچه و پوست و دم می خورند و آنچه را که نخورند بر چوبه یی می آویزند و میگویند : اینها ستوران او هستند که بر آنها نشیند و به بهشت رود . هر گاه در زمان زندگیش ، کسی را کشته و یا مرد دلیری بوده باشد ، بشمار دشمنانی که بدست او کشته شده اند ، شکلهایی از چوب تراشیده بر گور او میگذارند و گویند : اینان غلامان او هستند که در بهشت در خدمت او خواهند بود .

ترکان عموماً موی ریش خود را میکنند و تنها سبیل میگذارند گاهی پیر فرتوتی رامی بینید که ریش خود را کنده و کمی از آنرا در زیر چانه اش

باقی گذاشته و پوستینی بردوش انداخته است ، چنانکه اگر کسی او را از دور ببیند ، بی گمان می پندارند که او يك بز است . پادشاه غزان را ییغو میخوانند ، و این نام مخصوص شخص امیر است . و نایب و جانشین او را **گوزر کین** مینامند . من سیه سالار ایشان را دیدم ، و او **اترك بن قطغان** نام داشت و برای ماچادرهای ترکی برپا کرد و ما را در آنها جای داد . عادت ترکان در لباس پوشیدن آن است که جامه تاپاره پاره نشود ، آن را از تن بیرون نکنند^{۳۲} ابن فقیه در مختصر کتاب البلدان می نویسد که همه شهرهای ترکان در عدد شانزده است ، و تغز غز عرب تر کاندند . از چیزهای شگفت آور آنکه ترکان سنگریزه هایی دارند که بدانها می توانند هر چه بخواهند طلب برف و باران کنند ، و این عمل در نزد ایشان مشهور است ، و هیچ کس از ترکان منکر آن نیست ، و خاصه این عمل در نزد پادشاه تغزغز معمول است و جز در نزد وی پیش هیچ يك از پادشاهان ترك نیست . گویند این عمل را ایشان از مردم شهرهایی که در برآمد نگاه آفتاب جای دارند فرا گرفته اند .

آورده اند که : اسماعیل بن احمد سامانی در هنگامی که با آنان می جنگید ، ایشان با این عمل هوا را سرد کرده ، نزدیک بود بسیاری از لشکریان او را از میان بردارند . اسماعیل به درگاه خدا بنالید ، و به یاری خداوند بر آنان ظفر یافت^{۳۳}

استاد مجتبی مینوی در حواشی کتاب سیرت جلال الدین مینکبری می نویسد :

« استمطار با احجار ، و باران آوردن به وسیله سنگ از عقاید و عادات ترك و مغول است که در کتب تاریخ و جغرافیای فارسی و عربی قدیم ذکر کرده اند . از معجم البلدان یاقوت و مجمل التواریخ و جهانگشای جوینی

۳۲- رساله ابن فضلان ، تحقیق دکتر سامی الدهان ، طبع دمشق ، ۱۹۵۹ میلادی
س ۹۱-۱۰۴ ، و ترجمه آن : سفرنامه ابن فضلان به قلم ابوالفضل طباطبائی ، طبع بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵ شمسی ، ص ۶۹ - ۷۷

۳۳ - مختصر کتاب البلدان ، طبع اروپا ، ص ۳۲۹

گرفته تا مطلع السعدین و روضة الصفا و حبيب السیر و حتی کتابهای لغت و ادب فارسی از این عمل ذکر می‌کند به میان آمده است. این عمل جادوگری باران و برف آوردن به وسیله سنگ مخصوص را به ترکی **یای** و به زبان مغول **جده** می‌گفتند و سنگی که به کار می‌بردند، سنگ پادزهر بوده است که آن را در آب قرار می‌دادند، و آن را **یده** و **جده تاش** می‌خواندند. کسی را که واقف به این علم بوده است و این عمل را انجام می‌داده **یایچی**، **یدهچی**، و **جدهچی** می‌نامیدند. در تاریخ فخرالدین مبارک شاه (چاپ راس ص ۴۲) آمده است: دو سنگ دیگر است که آنرا هم بر شکل چلیپا بسازند و بایکدیگروصل کنند و در صحرا بر سر چوبی کنند و به خون زنی که زجه شده باشد بیالیند و مشت آب بر آن اندازند، در وقت ژاله باریدن گیرد و رعدهای سهمناک زند. اگر در این میان کفچه آتش براندازند صاعقه هول پیدا آید و رخس افتادن گیرد^{۳۴}

جاحظ در کتاب الترییع والتدویر، مصدقیه و دیناوریه و تغزغزیه را از مانویه شمرده است^{۳۵}

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه، در ضمن ذکراعیاد خوارزمیان از جشنی به نام «فغبریه» یاد می‌کند و می‌گوید که: اصل آن کلمه «فغبریه» به معنی «بیرون شدن شاه» بوده است و آن مصادف با روز اول ماه ششم سال یاماه اخشیریوری (شهریور) بوده است.

در چنین روزی شاهان خوارزم به جهت آنکه فصل گرم‌تر آمده و موسم سرما روی می‌کرد، به زمستانگه (یعنی قشلاق) می‌رفتند و ترکان غز را از مرزهای خود دفع می‌کردند و اطراف کشور خویش را از حملات ایشان نگاه می‌داشتند^{۳۶}.

ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی در زین الاخبار در بساره غزان و رسوم و آداب ایشان چنین می‌نویسد:

۳۴- سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، ص ۳۹۲-۳۹۳؛ طبع تهران، ۱۳۴۴

۳۵- ثلاث رسائل لابی عثمان بن بحر الجاحظ بصری، طبع لیدن ۱۹۰۳، ص ۱۳۸.

۳۶- آثار الباقیه، طبع اروپا، ص ۲۳۶

«اماغزان مردمانی اند که ملك ایشان را تغز خاقان گویند و اندر روز گار قدیم ، تغز خاقان مردی بود که او را کورتگین گفتندی، و مادر او از چین بود ، و خاقانی برادر این کورتگین داشت که مادر او آزاد بود، پس برادر قصد کشتن او کرد و او را گلو برید، و به جایی که مردگان ایشان بودند بیفکند. و دایه یی بود مر کورتگین را ، او را سوی مانیان؛ (شاید مانویان) برد و به داروییان داد تا او را معالجت کردند ، پس او به شهر ازل آمد که حضرت تغز خاقان بود ، و پنهان همی بود. کورتگین حشری انبوه گرد کرد ، و قصد تغز خاقان کرد.... و تغز خاقان را بکشت، و خاقانی را بگرفت. چنین گویند که تغز خاقان را هزار چا کر باشد ، و چهار صد کنیزك، و این هزار مرد سال تا سال پیش خاقان طعام خورند ، هر روز سه بار، و چون نان بخورند ، سه گان شراب بخورند و شراب ایشان از انگور باشد. این خاقان پیش عامه بیرون نیاید مگر به وقتی نادر، چون بر نشینند همه پیشروان بیایند و پیش او بروند اندر راه، و از خانه تا کناره شهر همه سماطین (یعنی دو دسته از مردم) زده باشند و از رئیسان شهر یکی پیش او همی رود ، و بردا برد همی کند، و چون از اسپ فرود آید، و اسپ از دهلیز آرند، همه پیش اسپ اوزانوزند تا آن اسپ بگذرد. تغز خاقان بر مذهب دیناوری (یکی از فرق مانوی) باشد اما اندر شهر ولایت او ترسا هست و ثنوی و شمینی هست. او را نه وزیر است. چون کسی را به تهمت دزدی بگیرند بند بر پای او نهند و دست بر گردن او بندند و بر هر رانی دو یست چوب بز نندش و صد چوب بر پشتش بز نند و او را گرد بازار بگردانند پس هر دو دست و هر دو گوش و بینی او ببرند ، و منادی بانگ همی کند که هر کس این ببیند ، فعل او مکنید. چون کسی بادوشیزه زنا کند ، سیصد چوب او را بز نند ، و اسپ مادیان و جامی سیمین از پنجاه شتر سیم بستانند، و اگر با کالم (زن شوهر دار) زنا کند ، هر دورا به در ملك آرند و ملك بفرماید تا هر یکی را سیصد چوب بز نند، و مرد را در خر گاهی پوشیده تا فرش تمام از نمد نو تمام کنند تا به شوی زن دهند، و آن زن زانیه

را بدان مرد زانی دهند و شوی زن، مرآن مرد زانی را لازم کند تا از بهر او زن آرد، و کابین آن زن، او بدهد اگر زانی توانگر باشد، و اگر درویش باشد سیصد چوب بزنند او را رها کنندش. ا کسی مرد کشد، او را توانی عظیم بکنند چنانکه اندر آن مستأصل گردد و یک ماه اندر زندانش بدارند و سیصد چوب بزنند او را، پس یله کنندش. و اگر درویش باشد به چوب اقتصار کنند و بگذارندش.

تغز خاقان اندر کوشک باشد، و دیوار پشت و فرش او نمد باشد، اما فرش اهل اسلام بر روی او کشند و دیبای چینی بر روی فرشها کشیده. اما عامه ایشان همه صحرا بی باشند و خیمه و خرگاه دارند و لباس ملوک ایشان دیبای چینی و حریر باشد و از آن عامه حریر و کرباس، و جامه ایشان دواج (لحاف) باشد و فراخ آستین و دراز دامن. و کمر ملک ایشان به حلیت در باشد، و چون به مجلس او مردم انبوه بیاید، تاج بر سر نهد، و چون بر نشینند، سی هزار سوار با او بر نشینند، همه جوشن و زره دارند. از جهت گرما مردمان آنجا سردابهها سازند و از گرما که آنجا باشند، و مردمان آنجا بیش اندر سردابه باشند، و از باران آن صحراها در خانهها گریزند، و همه مردمان ایشان کمر بندند، و کارد و خنجر بروی بیاویزند، و چیزی که ایشان را به کار آید از آنجا آویخته دارند. و بر در عامل آنجا سیصد یا چهارصد مرد گرد آیند از دیناوریان (مانویان) و صحفمانی را به آواز بلند همی خوانند و در پیش عامل آیند و سلام کنند و باز گردند. ۳۷

اعتقاد به توتم

غزان مانند اقوام ابتدائی اعتقاد به توتم یعنی حیوان مقدس قبیله داشتند. توتم را به زبان خود اون قون (اونقون) می خواندند و علامتی را که برای آن اختیار میکردند تمغا می نامیدند. خواجه رشیدالدین در جامع التواریخ از این اونقونها و تمغاها به تفصیل

یاد کرده است. توتم‌هایی که در آن کتاب ذکر شده بیشتر شاهین و قرتال و طوشنجیل و سنقور و اوج و جاجر هستند که غالباً نام حیوانات می‌باشد و از ایشان به اقوام مغول به ارث رسیده است^{۳۸}

داستان دده قورقود

در میان اقوام ترك بخصوص طایفه‌غزان داستان پهلوانی بنام دده قورقود رواج دارد که یگانه نسخه خطی آن در کتابخانه سلطنتی آلمان بدست آمد و نخستین بار فلیشر Feischer دانشمند آلمانی هنگام تنظیم کاتالوگ کتابخانه مزبور به این کتاب برخورد چون پشت صفحه اول این کتاب نوشته شده بود که این نسخه در قرن دهم هجری به کتابخانه احمد پاشا وارد شده است از این رو فلیشر آنرا جزو آثار قرن شانزدهم میلادی به ثبت رسانید. در اوایل قرن نوزدهم دیتس Diz دانشمند زبانشناس آلمانی یک نسخه از این کتاب را استنساخ کرد و در آن به تحقق پرداخت و داستان کشته شدن «دپه کوز بدست بساط» (بساط دپه کوزی اولدرد کی) را به آلمانی ترجمه نموده به چاپ رسانید. پس از دیتس دانشمند بزرگ آلمانی نلد که Noldeke در سال ۱۸۵۹ تمام نسخه دده قورقود را از نو خوانده به آلمانی ترجمه کرد ولی چون قسمت بسیاری از آنرا نتوانست درست بخواند و بفهمد از انتشار آن خودداری نمود. بعد از وی دانشمند شهیر روسی بارتولد با استفاده از تحقیقات و یادداشتهای نلد که دنباله کار او را گرفت و در سال ۱۸۹۴ درباره این کتاب مقاله‌ای منتشر نمود و قسمتهائی از آنرا به روسی ترجمه کرد. در اوایل قرن بیستم انجمن تدفیق آثار اسلامی و ملی استانبول، در صدد انتشار این کتاب برآمد و معلم رفعت یکی از دانشمندان ترکیه زحمت این کار را به عهده گرفت و نسخه خطی آنرا با بعضی از حواشی و شروح در ۱۹۱۵ بچاپ رساند. بروی صفحه اول آن عبارت «کتاب دده قورقود بزبان طایفه‌غز» نوشته شده است. در صفحه سه

مقدمه‌ای دارد که چنین آغاز می‌گردد: بسم الله الرحمن الرحيم رسول عليه السلام
 زمانه یقین بیات بریتدن (بویندن) قورقوت آتاد یرلربرار قویدی، اوغوزون
 اول کشی تمام بیاجسیدی نه دیرسه اولردی، غایبدن درلو خبر سویلردی،
 حق تعالی اذک کو کلنه الهام ایدردی « یعنی: بنام خداوند بخشنده مهربان
 نزدیک بزمان رسول علیه السلام مردی بنام بابا قورقوت برخاست آن مرد
 داناتر از همه غزها بود، هر چیزی که میگفت می‌شد غیب گوئی‌های درستی
 می‌کرد حق تعالی به قلب او الهام می‌نمود. « مقدمه کتاب با این عبارت
 خاتمه می‌یابد: «قورقوت اوغوز قومنک مشکلنی حل ایدردی «هرنه ایش اولسه
 قورقوت آتایه طانشمینجه ایشلمزلردی، هرنه که بیورسه قبول ایدرلردی
 سوزین طوتب تمام ایدرلردی، یعنی: «بابا باقورقوت مشکل قوم غز را حل
 می‌کرد بدون مشورت بابا باقورقوت به کاری اقدام نمی‌کردند هرچه می‌فرمود
 می‌پذیرفتند و به دستورش عمل می‌کردند» به پایان می‌رسانیدند. پس از این
 مقدمه چهار مقاله حکیمانه: (دده قورقودک حکیمانه دورت مقاله سی) متضمن
 پند و اندرز آمده است. آنگاه یک مقاله درباره تقسیم انواع زن بر چهار
 دسته: «اوزان طرفندن قادینلرک دورت قسمه تقسیم» از قول دده قورقوت
 ذکر شده است. سپس دوازده داستان جداگانه از صحنه‌های مختلف زندگی
 طایفه غز بخصوص نمونه‌هایی از قهرمانی امیران و بیک‌زادگان آنان نقل
 شده و متن آخرین داستان «ایچ اوغوزه» «طاش اوغوزون عاصی اولمسی حکایه
 سی» یعنی داستان عاصی شدن غزهای بیرونی بر غزهای درونی» در صفحه ۱۷۲
 کتاب به پایان می‌رسد. این کتاب چنانکه در متن آن مکرر یاد شده مربوط
 به طایفه غزهاست یعنی همان غزهایی که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن
 پنجم هجری به آذربایجان مهاجرت کردند و بعد در آنجا اقامت گزیدند.
 اما معلوم نیست این داستان مربوط به پیش از مهاجرت ایشان است یا پس از آن
 ممکن است این قصه از حماسه‌ها و داستانهای قدیمی آن قوم بوده که سینه

به سینه حفظ کرده و در آذربایجان آنرا به رشته تحریر در آورده باشند^{۳۹} بنابراین هیچگونه ارتباطی به زبان پیشین آذربایجان نمی تواند داشته باشد، بلکه مربوط به ادبیات قدیم ترکی است: جغرافولو از نویسندگان ترك دائرة المعارف جدید اسلامی معتقد نیست که این کتاب از قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) باشد، بلکه بر آنست که آن را بطور قاطع به قبل از قرن چهاردهم میلادی (هشتم هجری) نمی توان نسبت داد^{۴۰}

خاورشناس معروف اینوسترانترف Inostrantzew احتمال می دهد که این دده قورقود همان قورغودبن عبدالحمید باشد که عمادالدین اصفهانی و ابن الاثیر از او یاد کرده اند. کاهن Cahen عقیده دارد داستان دده قورقود که سینه به سینه در میان اقوام ترك غز آسیای مرکزی و آسیای صغیر روایت می شده، در زمان سلاطین آق قویونلو (قرن نهم هجری) بصورت کتابی تدوین گردیده است^{۴۱}

ترکان غز در دوره اسلامی

خوارزمی در مفاتیح العلوم در القاب غزان می نویسد که «پادشاه ترکان غز و خرنخرا «جبویه» گویند و «ینال تکین» ولیعهد جبویه باشد. هر رئیس از رئیسان ترك از شاه یا دهقان را «ینال یا جانشینی است» سپهسالار را «سباشی بزرگ و شریف ترکان را» «طرخان» خوانند که جمع آن طراخنه است^{۴۲} گردیزی می نویسد که هارون الرشید غطریف بن عطار افرمانروای خراسان کرد، و او در سال ۲۷۵ هجری عمر بن جمیل را بفرستاد تا جبویه (پادشاه غزان را) از فرغانه بیرون کرد^{۴۳}

۳۹ - رجوع کنید به آخرین چاپ این کتاب :

Dr. Muharrem Bergin, Dedekorkut Kitabli Ankara, 1958.

۴۰ - جغرافولو: دائرة المعارف اسلام طبع دوم ماده «آذری»

۴۱ - Cahen, cl. Ghuzz, E. I. Nouvelle Edition, tome II, P. 1135

۴۲ - مفاتیح العلوم، طبع لیدن ص ۱۲۰

۴۳ - ذین الاخبار ص ۱۲۹

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری متوفی در ۲۹۷ هجری نخستین مورخ اسلامی است که از طایفه غزان یاد کرده، می نویسد که در زمان معتصم بالله عباسی عبدالله بن طاهر، پسر خود طاهر بن عبدالله را به ماوراءالنهر فرستاد و او بلاد «الغوزیه» و سرزمین هائی را فتح کرد که پیش از اولشکر اسلام بدانجا نرسیده بودند ۴۴

ترکان غز در دوره سامانی :

در زمان سامانیان ترکان غز فرمانبردار و باجگذار پادشاهان آن سلسله بودند چون ایلک خان ترك که از امرای ترکان افراسیابی ماوراءالنهر بود با منتصر آخرین پادشاه سامانی در افتاد « رئیس ترکان غز که حارث علم بردار نام داشت با سه هزار تن از لشکریان خود بیماری منتصر آمد . منتصر با کمک غزان و حکام محلی در شعبان سال ۳۹۴ هجری در نزدیکی بورنمذ توانست قوای ایلک خان را شکست دهد . این پیروزی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . ایلک خان دیگر باره باز گشت و در صحرائی بنام هنگر Hangar که بین دیزک و خواص واقع بود با منتصر جنگ کرد ، در این هنگام یکی از افسران ترك منتصر که حسن بن قاق نام داشت و ظاهراً از غزان بود به ایلک خان پیوست . دیگر غزان هم در جنگ دخالت نکردند و منتصر شکست یافته و به خراسان گریخت ۴۵

خواجه رشیدالدین فضل الله در تاریخ رشیدی قسمت غزنویان می نویسد : چون ایلک خان بخارا را بگرفت فرزندان نوح بن نصر سامانی را به زندان انداخت . از میان ایشان ابو ابراهیم اسماعیل بن نوح با جامه زنان از زندان او بگریخت و با لقب منتصر به خوارزم رفت و به میان غزان افتاد و ایشان به سبب خویشاوندی مقدم او را گرامی شمردند و لشکر او غوز بر لشکر ایلک خان شبیخون کردند و جمعی از سپاه او را اسیر آوردند . چون ترکان او غوز به

۴۴- فتوح البلدان ؛ طبع مصر ، ص ۴۳۷

۴۵- بار تولد : تاریخ آسیای مرکزی ، ص ۱۷۴

مصلحتی با ایلک خان به اندیشه صلح افتادند، منتصر از میان ایشان بدر آمد و از جیحون بگذشت و از خوف مضرت ترکان اوغوز از آمدن خوارزم کوچ کرد و بدر مرو رفت^{۴۶}

گردیزی می نویسد: «ابو ابراهیم منتصر سامانی (در سال ۳۹۱) سوی باورد رفت و از آنجا سوی ترکان غز، و اندر میان غزان همی بسود و ترکان عزیمت کردند تا با وی به حرب روند. بیغو مهتر ایشان مسلمان شد و با ابو ابراهیم خویشی کرد و با وی تا به کوهک بیامدند و با سباشی تگین حرب کردند، و سباشی تگین را بشکستند. ایلک خان به سمرقند آمد و بر آن کوه تاختن بردند و هرژده تن از سرهنگان بگرفتند و غزان را اسیر بردند و ابو ابراهیم نومید گشت و با سیصد سوار و چهار صد پیاده به گذر گاه درغان آمد و از آمو بگذشت که یخ بسته بود. غزان از پس به طلب او آمد و بخواستند گذشتن از رود، یخ بشکست و همه فرو شدند»^{۴۷}

ترکان غز در روزگار محمود غزنوی.

ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۸ هجری می نویسد که در این سال سیصد هزار خرگاه از اجناس ترك که از جمله ایشان «خطائیه» بودند بر ماوراءالنهر دست یافتند این ترکان کافر بودند. طغان خان که پادشاه ترکستان و از مسلمانان بود از مسلمین کمک خواست قریب صد هزار تن لشکری داوطلب گرد آورد. ترکان خبر یافته و به بلاد خود باز گشتند. طغان خان سه ماه ایشان را تعقیب کرد و بیش از دو بیست هزار کس از آنان بکشت و صد هزار کس اسیر کرد و چارپایان و ظروف سیمین و زرین بسیاری که از چین با خود آورده بودند از ایشان به غنیمت بگرفت و به بلا ساغون باز گشت و در همان جا درگذشت. پس از وی برادرش ابوالمظفر ارسلان خان بجای او نشست و با قدرخان متحد شد و

۴۶- جامع التواریخ، غزنویان ص ۸۰-۸۴، ایضاً تاریخ یمینی طبع خاور، تهران

۱۳۳۴ ص ۱۴۱.

۴۷- زین الاخبار گردیزی ص ۱۷۵-۱۷۶.

با محمود غزنوی بجنگید. محمود قصد ایشان کرد و بسیاری از آنان را بکشت و بیشتر ایشان در جیحون غرق شدند. ۴۸

باز ابن اثیر در حوادث سال ۴۲۰ می نویسد که در این سال ترکان غز که یاران ارسلان بن سلجوق ترکی بودند در بیابان بخارا می زیستند از آنجا روان شده از جیحون بگذشتند و در خراسان به غارت و فساد پرداختند. سلطان آنان را در بلاد خود پراکنده ساخت و ارسلان بن سلجوق را زندانی کرد و از خرگامیان ترک بسیاری را بکشت. گروهی از آنان به خراسان آمده در آنجا به قتل و غارت پرداختند، و دو هزار خرگاه از ایشان روان شده به اصفهان رفتند. سلطان محمود به علاءالدوله فرمانروای آن شهر نامه نوشت و باز فرستادن آنان یا ارسال سرهایشان را خواستار شد، علاءالدوله بدین منظور آنان را به میهمانی دعوت کرد و سربازان دیلمی را برای کشتن ایشان در باغها پنهان ساخت. تا چون فرمان دهد به ناگهان شمشیر کشیده آنان را بکشند. اما غلامی از غلامان ترک علاءالدوله، ترکان غز را از قصد امیر آگاه ساخت. آنان بر فور خرگاههای خود را کنده از آنجا دور شدند. در این میان نبردی بین دیلمیان و ترکان روی داد ترکان غز دیلمیان را براندند و آبادیهای سر راه خود را غارت می کردند تا به آذربایجان به نزد وهسودان پادشاه آن ناحیه رسیدند. وهسودان برای استفاده از وجود ایشان در جنگها مقدمشان را گرامی شمرد و آنان را به لشکر خود ملحق ساخت. اما غزانی که در خراسان ماندند به کوه بلخان که خوارزم قدیم در نزدیکی آن واقع بود آمده به قتل مردم و نهب اموال ایشان پرداختند. سلطان محمود ارسلان جاذب را که امیر طوس بود به سرکوبی ایشان فرستاد وی قریب دو سال آنان را با سپاهیان بسیار دنبال کرد و محمود گاهی در نیشابور و زمانی در جرجان با آنان به جنگ میپرداخت. ۴۹

۴۸ - ابن الاثیر ج ۹ ص ۲۹۷ - ۲۹۸ .

۴۹ - کامل التواریخ ابن اثیر ج ۹ ص ۲۷۷ .

دین اسلام توسط غزاة مسلمان و تجار و صوفیه در بین قبایل ترك نفوذ کرد و ترکان غز پیش از قرن چهار هجری آن دین را پذیرفتند. در آمدن ایشان به دین اسلام مانع از حملات و لشکر کشی غازیان مسلمان به کشور ایشان گردید و آنان بنا بر اصل «انما المؤمنون اخوه» اجازه یافتند که در بلاد اسلام راه یابند، و خود برای گسترش دین اسلام در بین ترکان کافر دست به جهاد و غزا بزنند. از اوائل قرن چهارم هجری ترکان غز را که به دین اسلام در آمده بودند تر کمان خواندند. در زمان سلطان سنجر سلجوقی همین تر کمانان غز بودند که در حوالی بلخ می زیستند و به کشور سلجوقیان حمله ور گشتند. در قرن چهارم طوایف غز یا ترکان غربی اتحادیه قبایل ترك که طایفه یبغو برتری و سروری ایشان را داشت تشکیل دادند. قبیله یبغو در طرف راست قر لوق (خلخ) ها می زیستند. طایفه یبغو بیشتر در یانیکنت Yanikant مسکن داشتند و رئیس ایشان را گوذر کین و سپهسالار آنان را «سوباشی» می خواندند.

در زمان سلطان محمود محسن بن طاق که امیر اغوز بود در بیابان مرو سر راه بر سباشی تگین یکی از امرای سلطان بگرفت و سباشی بر او ظفر یافت و او را به دو نیم کرد. ۵۰

غزان عراقی :

پس از مرگ سلطان محمود در سال ۴۲۱ و نشستن مسعود بجای او عده ای از ترکان غز که در جبال بلخان مسکن داشتند به طاعت وی در آمدند. چون مسعود برای سر کوبی احمد دینال تگین قصد بلاد هند کرد، ترکان غز دیگر باره سر به طغیان برداشتند.

مسعود در نیشابور بیش از پنجاه تن از بزرگان ایشان را بکشت.

(بقیه در شماره آینده)

۵۰ - جامع التواریخ قسمت غز نویان و آلبویه و سامانیان ، به کوشش دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳۸ ص ۱۱۲ .

اسناد و نامہ



چند نامه از حکیم الممالک

در میان اسناد گرانبهای
آقای معاون الدولة غفاری چند
نامه از میرزا علینقی حکیم -
الممالک والی وجود دارد که
او در مسافرت به پاریس به
پدرش نوشته است و بجهاتی
چند قابل توجه است .

از

حسین محبوبی اردکانی

البته نامه هرپسری به پدرش
خواه و ناخواه خالی از جنبه
خصوصی نیست ولی در این
نامه ها این جنبه فقط اختصاص
به مسائل مالی دارد که اکنون
دیگر پس از قریب یکصد و
بیست سال مانعی برای انتشار
آنها بشمار نمی رود .

میرزا علینقی - بطوریکه
بسیاری از خوانندگان گرامی
می دانند - بعنوان عضو هیئت

سفارت فرخ خان امین الملک کاشانی (جد آقای معاون الدوله غفاری) به اروپا رفت ولی در آنجا بقول صاحب «مرآت البلدان» «... کارهای رسمی خود را کنار گذاشته به تحصیل علم طب پرداخت...» (ص ۹۷). چه در ایران در این زمینه تحصیلاتی داشت و البته این کار او خودسرانه نبود بلکه بدلیل نامه‌ای که همین‌الآن ملاحظه میفرمائید با موافقت صدراعظم وقت بود.

جهات قابل توجه بودن این نامه‌ها از این قرار است :

نخست آنکه خود يك سفرنامه مختصری است از این هیئت.

دیگر آنکه مراتب و وضع تحصیلی او و دو نفر از رفقای دیگرش را بالنسبه روشن میسازد.

سوم آنکه نظر نویسنده نسبت بتحصیلاتی که برای يك جوان ایرانی لازم می‌دانسته است در آن بخوبی نمایان است. در این نامه‌ها حکیم الممالک جوانی است درباری، عاقل، مؤدب، علی‌الخصوص نسبت به پدرش و علاقمند به تحصیل و در عین حال واقف بنقص تحصیلات خود که با کمال شهامت به این امر اعتراف می‌کند ولی با همه اینها و با وجود غلطهای املائی و انشائی که در نامه‌هایش دیده میشود میتوان گفت که از بسیاری از تحصیل کرده‌های امروز حتی کسانی که تحصیلات عالی دارند داناتر بوده است.

نظر باین خصوصیات چون بلطف خاص جناب آقای غفاری نامه‌های مزبور در اختیار بنده نیز زنده قرار گرفت، مناسب دیدم که اگر توفیق رفیق شود وسیله انتشار آنها شوم، باشد که برای طبقه جوان و دانشجو و اهل تحقیق مفید واقع شود. برای امثال خودم نیز در بعضی موارد مختصر توضیحی داده‌ام تا مطلب بهتر دستگیر آید. امید است مورد قبول واقع شود.

موقع را مغتنم شمرده از مخدوم مکرم جناب آقای غفاری صمیمانه سپاسگزاری مینماید.

= ۱ =

نامه میرزا آقاخان نوری به فرخ خان امین‌الملک
درباره میرزا علی نقی حکیم الممالک

برادر مهربان من کاغذی از عالیجاه میرزا علی نقی رسید که حاشیه آن را هم شمانوشته بودید باین مضمون که مشارالیه نه جزء صاحب‌منصب سفارت حساب شده است و نه جزء متعلم، خیلی درست نوشته است. من هم در حالت او بی‌حیرت نیستم و نمیدانم او چه کاره است. عجالتی که صاحب‌منصب سفارت است و شب و روز در سفارتخانه منزل و خوراک دارد باید مثل سایر صاحب‌منصبان شما اخراجات بگیرد.

بشما و اجزای شما اخراجات یکسال و نیم داده شد. از روز رفتن که یازدهم ذی‌قعدة الحرام لوی‌ئیل ۱۲۷۲ بوده باشد لغایت یازدهم جمیدی - الاولی بیلان ئیل ۱۲۷۴ و تنخواه آن را نریمان خان آورد. طلب میرزا علی نقی از بسابت اخراجات در این یکسال و نیم از قرار سالی دو بیست تومان که روز اول قرار شد و برات صادر گردید سیصد تومان میشود. دو بیست تومان روز رفتن بصیغه اخراجات گرفته است و یکصد تومان هم میبایست از تنخواه انفاذی بانریمان خان دریافت کند. اینک دو بیست و هفتاد تومان باسم او برات صادر و تنخواه آن در جزو تنخواه سفارت ارسال شد باین خیال بود که او از سفارت قطع علاقه کرده است و بمدرسه رفته است هشت ماهه خرج متعلم باو داده شد حالا که او در سفارت است زیادتر از یکصد تومان طلب ندارد و من او را

۱- نریمان خان پسر سلیمان خان سهام‌الدوله مسیحی، مترجم وزارت امور خارجه، مستشار سفارت ایران در پاریس و بعدها سفیر ایران در وینه که ملقب به قوام‌السلطنه بود.

صاحبمنصب سفارت میدانم تا روزیکه مثل میرزا احمد^۲ و میرزارضا^۳ او هم بمدرسه برود آنوقت اخراجات او از قرار سالی چهارصد تومان داده خواهد شد. یکصد تومان هم بعد از وضع رسوم موجب ششماهه اول هذه السنه - بیلان نیل او بود که با نریمان خان انفاد شد. ششماهه ثانی را هم آقا اسمعیل^۴ گفته است در طهران داده شود البته بپدرش داده میشود.

حاشیه بخط میرزا آقاخان: « یقین یقین میرزا علی نقی وزیر امور خارجه نمیشود و در صاحبمنصبی سفارت هم هیچ نخواهد فهمید اما اگر حکیم بشود محتاج الیه من و همه مردم خواهد شد. شما هم اورا بی جهت معطل نکنید و سرش بدهید برود تحصیل نماید و کسب علم طب نماید والسلام ۲۴ ذی حجه - الحرام ۱۲۷۲

= ۲ =

خدا یگانا بندگان نوازا تعلیقہ رفیعہ مهر طلیعہ بندگان خداوند گاری که بافتخار این ذره بی مقدار شرف صدور یافته بود در زمانی که جمیع حواس ظاهر و باطن متوجه حضور عالی بود عز و صول بخشید و از مضامین مسرت آئینش که مبنی بر صحت مندی وجود ذیجود سرکار والا بود کمال بهجت و سرور روی داد و مایه عیش و نشاط و فرح و انبساط شد.

- ۲- صدراعظم نام پدر را بجای پسر گرفته است مراد میرزا حسین پسر میرزا احمد - افشار طبیب است که برای تحصیل طب بیاریس فرستاده شده بود. این شخص اولین کسی است از ایران که دکتر در پزشکی از دانشگاه پاریس شده است.
- ۳- مراد میرزارضا دکتر پسر میرزا مقیم مستوفی علی آبادی است که پس از شلیمر معلم طب فرنگی دارالفنون شد.
- ۴- آقا اسمعیل پدر مرحوم حکیم الممالک است.

زهی بخت فرخنده و خهی طالع شکفته که در سلک بندگان از جمله فراموش شدگان محسوب نیامدم و از زیارت سرافراز نامه محروم نماندم. از آنجا که ملاطفت و مهربانیم فرموده در مقام احوال پرسیم برآمده بودند در اینوقت که دو شنبه شانزدهم شهر ذی حجة الحرام است و رافع عازم عتبه بوسی بود جسارت نموده بدین دو کلمه مصدع میشود که لله الحمد از تفضل حضرت باری و توجه ملازمان سرکار عالی تا حال تحریر عریضه که در دارالسلطنه میباشم بهیچ نوع تکدیری و تکسری روی نداده است الا محرومی از فیض عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان حضرت جمجاه عالمیان پناه روحی و روح العالمین فداه که اصعب و اشد مصائب است. امیدوار هستم که انشاءالله عماقرب پیشانی اطاعت بر آن دربار جم مدار سائیده و سر افتخار بر فلک دیار بالیده در سلک خانه زادان و جان نثاران مفتخر و سرافراز آیم و ضمناً عرض میکنم که چند روز بود بواسطه کسالت مزاج سرکار خدایگان اعظم اکرم امین الملک دام مجده که در منزل میانج عارض شده بود نهایت پریشانی و افسردگی را داشتم زیرا که هر ساعت صحت مندی حضرت ایشان از برای این ناتوان مقابل یک دنیا شادمانی است. بخدا قسم و بسر مبارک سرکار بندگان پناهی که آنی ودقیقه (ای) نیست که خود را در دعا گوئی وجود ذیجود اعلیحضرت پادشاه اسلامیان پناه مستغرق نبینم چرا که تربیت این فدوی ناقابل را در عهده بندگان شخصی واگذار فرموده اند که بعد از فضل الهی و توجه تربیت ملازمان سرکار اقدس شهریاری روحناده در هیچیک از کمالات جمیله و محسنات حمیده در وجود سرکار ایشان کسر و نقصانی راه نیافته است و منتهای مراقبت و مواظبت را در تربیت متعلقان خود سیما این بنده عقیدت کیش مرعی و جزئی از مراحم بی پایان فرو گذاشت نمیفرمایند.

در این اوقات که مزاج شریف ایشان بواسطه عروض نوبه منکسر شده بود آنی ودقیقه (ای) لیل و نهار را از خدمت ایشان تغافل نورزیده و انواع اقسام معالجات و تدابیر لایقه را مرعی داشته و همواره در وقت سواری در

کالسکه مواظب خدمت ایشان بودم و شبها راحتی الصباح در مراقبت پرستاری ایشان کوشیدم تا آنکه لله الحمد از تفضلات حضرت باری يك روز پس از ورود بدار السلطنه نوبه ایشان قطع شد و حیات منقطع این بنده بر جسد بیجان رجعت کرد و در روز ورود از جانب سرکار نواب اشرف والا نصره الدوله^۵ حکمران آذربایجان و جناب جلالت نصاب قائم مقام^۶ در پذیرایی سفارت کبری کمال احترامات و تشریفات لایقه زاید بر وصف بعمل آمد و این اوقات با وجود آنکه نوبه سرکار خدایگانی رفع شد مرض زور و پیچی باضافه عارض شد. او نیز از مرحمت سرکار بمراقبت بسیار در دو روز رفع آمد بقسمی که بر جمیع مستمعین و خود آن خدایگان بسیار غریب آمد که چگونه مرض نوبه بآن اشتداد در شش روز و زور و پیچ در دو روز رفع شد و همه روزه التفاتهای بسیار و عنایتهای بیشمار انواع اقسام در حق این ارادت شعار میفرمایند بحدیکه درمانده ام که چگونه از عهده این مرحمتها برآیم امیدوار هستم که انشاءالله در ظل رأفت حضرت ظل الله روحنا فداه و بسلامتی آن خدایگان بهمین عنایت و مرحمت باقی باشند و قسمی رفتار شود که دایه عدم رضایت ایشان نشود و مستدعی هستم که همواره این ارادت کیش را به ارجاع خدمات و ارسال مراسلات یاد و شاد دارند و از نظر عالی محو نفرمایند.

خدایگانا صاحب اختیارا در این وقت رأی مبارک جناب جلالت و نبالت انتساب خداوند گار اعظم اکرم دام اقباله چنین اقتضانمود و دستوالعمل دوختن يك نحو لباس که مایه عظم سفارت کبری باشد بمحض ورود اسلامبول باین بنده مقرر داشته اند که از قرار تقریر صاحب منصبان فرنگی مخارج کلی دارد لهذا چون تنخواهی وافی نداشت اینجا از عالیجناب حاجی نصرالله

۵- فیروز میرزا پسر عباس میرزا که بعداً فرمانفرما لقب یافت و او جد خاندان فیروز و فرمانفرمایان است.

۶- مراد میرزا صادق نوری قائم مقام برادر زاده یا عموزاده میرزا آقاخان نوری است که بعد از سقوط او بوزارت داخله رسید و امین الدوله لقب یافت.

تاجر تبریزی بموجب عریضه علاوه که بنظر مبارک میرسد مبلغ یکصد تومان قرض نمود و از آن صاحب اختیار مستدعی است که محض رأفت و ملاحظت تنخواه حاجی معظم الیه را در طهران بکسان ایشان مقرر دارید مرحمت شود که مایه سرشکستگی این بنده نشود. انشاء الله مرحمت خود را مضایقه نخواهند فرمود همه روزه مترصد فرمان است.

= ۳ =

هوالمستعان

خداوند گارا مرحمت شعارا چون در هر آن و او ان بر امثال و اقران ما بندگان واجب و لازم بل متحتم است که به ارسال عرایض در فرایض بندگی کوشد و مجملی از چگونگی حالات خود را مصدع آید لهذا در این وقت که سلخ شهر ذی حجه الحرام و چاپار مصمم شرفیابی بود بر خود واجب شمرد که مقاصد و مرام خود را بوسیله این رسیده مزاحم آیم تا در سلك فدویان از خاطر خطیر عالی محو نگردم و ضمناً جسارت مینمایم که هر گاه محض ملاحظت در مقام اطلاع از احوال این فدوی عقیدت کیش ارادت اندیش بر آیند امروز را که یوم دوشنبه سلخ شهر حال بود بعزو دولت اقبال بی همال حضرت ظل ذوالجلال ادام الله شو کته و اجلاله ملتزم رکاب جناب جلالت مآب نبالت نصاب کفایت و درایت انتساب مقرب الخاقان و مؤتمن السلطان خدایگان اعظم اکرم امین الملك سفیر کبیر دام مجده وارد دارالصفای خوی شدیم و انصافاً از جانب نواب و الامحمد رحیم میرزا^۷ فرقان فرمای دارالصفای حتی المقدور در پذیرائی سفارت کبری کمال توقیر و احترامات مرعی آمد و نواب داراب میرزا پسر خود را با جمعی از صاحب منصبان و تجار و غیره به استقبال سفیر کبیر زید عمره فرستادند و

۷- فرزند عباس میرزا.

تا ورود بمنزل که باغ دلگشا و در خارج شهر است بقدر قوه جزئی در تشریفات لازمه عرض راه و منزل مسامحه نفرمودند. جناب جلالتمآب خدایگان معظم نیز هر یک از مستقبلین را فرداً فرداً بقدر شأن و منزلت مورد رأفت و مکرمت فرمودند و همه را از چاکر نوازی و رعیت پروری اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه روحی و روح العالمین فداه و جناب اجل اکرم اعظم افخم اشرف ادام الله بقائه و اعزازه امیدوار ساختند. خدایگانا خداوند شاهد است و به خاک پای جواهر آسای حضرت سلطان کیوان پاسبان روحنا فداه و بسر مبارک سرکار عالی قسم است که محض صدق و حقیقت گوئی بدون منظور و مقصودی عرض می کنم که همچو تصور مفرمائید که جناب خداوند گاری از روز مهاجرت از رکاب ظفر انتساب حضرت اقدس شهر یاری تا بحال آنی آسوده و فارغ بال بوده اند بلکه همواره بهر شهر و قریه و قصبه می رسیدند از احوالات عموم آنجا کما هو حقه اطلاع بهم رسانده و هر چه کسور و نقوص در امورات اهالی آنجا میدیدند آنچه لازم بود خود اصلاح می فرمودند و آنچه محتاج به صحبت حاکم و کارگذاران آنجا بود مذاکره می فرمودند و حاکم را بتصحیح عیوبات آن تحریک می فرمودند و هر چه کلی و بیرون از این دو قسم بود خدمت جناب اجل اکرم اعظم افخم دام مجده معروض داشته و انجام آن را استدعا مینمودند. جناب اجل اکرم اشرف نیز از حسن اعتقاد و اعتمادیکه ایشان داشته و دارند تصدیقات ایشان را مقرون به اجابت فرموده و باعث رفاه و آسودگی و دعا گوئی دوام دولت جاوید آیت میشوند. بدیهی است هر کسی که در امور داخله اینقدر ساعی و جاهد باشد در انجام امور خارجه محوله بخود بچه پایه اهتمامات خواهند فرمود و در تربیت اتباع متعلقه بخود انشاء الله بقسمی مواظبت خواهند فرمود که هر یک مصدر خدمتی بزرگ شوند و مورد الطاف بی پایان امنای دولت علیه گردند. تصدقت شوم اگر چه این نوع عرایض بنده فضولی و جسارت است لکن چون سرکار را طالب احوالات و حقیقت شنوی می بینم باین قسم عرایض جسارت نمود امیدوار هستم انشاء الله فدوی دعا گوی خود را همواره بار جاع خدمات و ارسال

مراسلات و تعلیقه جات سرافراز دارند و مایه انبساط و فرح شوند و در هر زمان که بزیارت خاک پای اقدس شهر یاری مشرف میشوند فدوی را از خاطر شریف محو نخواهند فرمود. زیاده مصدع نمیشود مترصد فرمایشات است. صاحب-اختیارا صاحبان کرام آقا میرزا زمانخان^۸ و آقامیرزا محمدرضا^۹ کمال مهربانی را میفرمایند. مخدومان حکیم باشی^{۱۰} و آقامیرزا رضا^{۱۱} سلام میسرسانند.

= ❧ =

خداوند گارا در این وقت که یوم دوشنبه بیست و چهارم شهر ربیع الثانی و بنای حرکت سفارت کبری از اسلامبول میباشد لازم شمردم که بوسیله این عریضه خود را متذکر خاطر مرحمت مظاهر سرکار عالی نمایم و ضمناً عرض کنم که هر گاه بمقتضای بنده پروری جویای حال فدوی دعاگوی خود باشند لله الحمد بفضل الله تعالی از روز ورود به اسلامبول تا امروز که دو ساعت بغروب مانده هر گاه حیاتی باشد ملتزم حضور جناب جلالتمآب خداوند گاری دام اقباله-العالی بسمت پاریس روانه خواهیم شد کسالتی و ملالتی روی نداده و در همه آن چه شب و چه روز مواظب حضور بندگان جناب جلالتمآب دام اقباله بوده ام و بقدر ظرفیت و اندازه قابلیت خود در هم و غم و شادی ایشان شریک بوده ام و آنی از خدمت خود تغافل ننموده ام.

۸- عموی فرخ خان که سمت مستشاری سفارت راداشته است.

۹- عموی دیگر فرخ خان که از محصلین اعزامی زمان شاه بفرانسه بوده و بعداً در ایران از مترجمین دارالفنون شد.

۱۰- مراد محمد حسین افشار سابق الذکر است و از نظر احترام باو حکیم باشی گفته شده است چه او ظاهراً طبیب خوبی بوده است.

۱۱- همان میرزارضای دکتر مذکور در پیش.

جناب خداوند گاری نیزالحق منتهای مرحمت و مهربانی را فرموده اند چه بعموم تبعه سفارت کبری و چه خصوصاً بقدوی که یکی از بندگان حضرت ایشان است و امیدوار هستم که انشاءالله من بعد نیز هر گاه حیاتی باشد بقسمی رفتار نمایم که باعث مزید مرحمت و عنایت سرکار ایشان بشود.

هر گاه از فقرات آنجا بخواهند مطلع باشند از قراری است که عرض میشود: پس از ورود به اسلامبول که مجمعی است از سفرای بزرگ جمیع روی زمین و البته بیست سفیر در اینجا مقیم است و محل عبور و مرور جمیع مردمان بزرگ، تابحال بواسطه آنکه مأموری بزرگ از جانب اولیای دولت علیه ابدالله بقاءه باین صفحات نیامده بود مردم آنجاها چه از عثمانی و چه از اهل فرنگستان از عدم بصیرتی که داشتند اهالی ایران را بطورهای مختلف تصور مینمودند و بحدی آنها را دور از کار و غافل از رسم پلیطیک دولتی میدانستند که فدوی نمیتواند عرض کرد. لله الحمد پس از ورود جناب سفیر کبیر ادامالله اجلاله باین صفحات از حسن کاردانی و خوش خلقی و دولتخواهی و ملتخواهی که داشتند جمیع فقراتی که عرض شد بخلاف آن در نظرها جلوه نمود چنانکه بحق خداوند و بمرتضی علی (ع) قسم است که حالا هیچ مجلسی نیست که خالی از اوصاف حمیده جناب سفیر کبیر و تعریف و ترقی اهالی ایران نباشد. البته بسمع مبارك عالی رسیده است که اولیای دولت عثمانی هیچ کس را بنظر نمی آورند و از برای هیچکس از سفرای دولت های بزرگ بنا بقاعده (ای) که دارند و قرو احترامی نمی گذارند و با هیچ کس الفت نمی گیرند. با وجود این، جمیع اولیای آن دولت چه از صدر اعظم لاحق و چه از صدر اعظم سابق در وقت مشایعت و ملاقات جناب سفیر کبیر از روی صندلی خود تا پنجاه قدم بیرون اطاق استقبال و مشایعت می نمودند و هر یک فرداً فرداً در وقت ملاقات در ضمن حرف از جناب سفیر کبیر متمنی میشدند که با ایشان بنای خصوصیت بگذارند و بر ذمه خود می گرفتند که بعد از این بخلاف سابق در کارهای دولت علیه ایران

هر يك از ما بیش از آنچه لازم است سعی و اهتمام خواهیم نمود و دوستی شمارا منظور خواهیم داشت. چند روز قبل که اعلیحضرت سلطان بجهت انداختن کشتی جدید به آب به برسانه که محل ساختن کشتی ها است تشریف فرما شدند و جمیع سفرای بزرگ و کوچک و رجال دولت عثمانی در آنجا حاضر بودند اعلیحضرت سلطان پس از تشریف آوردن آنجا با هیچ کس متکلم نشدند و التفات فرمودند مگر اول با جناب جلالتمآب سفیر کبیر اعلیحضرت شاهنشاه ایران روحانفاده و بعد را با الچی دولت فخیمه فرانسه. جمیع مردمی که در آنجا بودند متعجب و متحیر مانده بودند که اعلیحضرت سلطان با سفیر دولت علیه ایران بیش از همه کس التفات فرمودند و همچنین از جمله چیزها که خیلی غریب است و جمیع مردم از سفراء و غیره متعجب از این است که سفیر کبیر تا حال دو ماه است در اسلامبول با حریفی مثل الچی کبیر دولت انگلیس گفتگو می کند و حالا که میرود با وجود آنکه پنجاه نوشته از طرفین رسماً و غیر رسماً دادوستد شده است نه دو کلمه سند در دست الچی انگلیس مانده است و نه قطع مراد شده است و از آن طرف هم بی حقی دولت انگلیس و جبر گوئی او بر ملت خودش و سایر دول معلوم شده است. الچی انگلیس که میخواست پنج روزه جمیع تکالیف خود را بگنجاند و یاقطع مراد و گفتگو نموده بنای محاربه را بگذارد حال دو ماه است که از تدابیر جناب سفیر کبیر سرگردان مانده است و آخر هم نه قطع مراد و دوستی دولتین شده است و نه جزئی تکلیفی از انگلیس قبول شده است. دیروز الچی انگلیس که مثل دب اصغر است شخصاً بدیدن جناب سفیر کبیر آمده و زیاد زیاد اظهار رضامندی از معقولیت و کاردانی حضرت ایشان مینمود. جمیع سفرای بزرگ که در آنجا هستند بواسطه دوستی که با جناب سفیر کبیر پیدا کرده اند بجمیع سفرای خود که مقیم پاریس هستند تمجید و تعریف ایشان را نوشته اند و خواهش کرده اند که در آنجا با جناب سفیر کبیر خیلی گرم حرکت کنند. از این قبیل چیزها بسیار است اما بسیار افسوس میخورم که

نمی توانم بنویسم انشاءالله اگر حیاتی باشد و بزیارت وجود عالی مشرف شوم شفاهای عرض خواهم کرد و البته تفریح کلی خواهید فرمود. خداوند انشاءالله بعزت خمسۃالنجباء بر عمر و شوکت و حشمت اعلیحضرت سلطان اسلامیان پناه روحی و روح العالمین فداه و جناب اجل اکرم اعظم افخم امجدارفع دام اقباله بیفزاید که همیشه بواسطه مأمور کردن چنین مأمورهای بزرگ و کاردان باعث نیک نامی و اشتهار دولت علیه شوند. چون سرکار شما را همیشه طالب نیک نامی دولت علیه میدانم لهذا باظهار این نوع عرضها جسارت نمودم انشاءالله عفو خواهید فرمود و همواره فدوی را به ارجاع تعلیقه جات سرافراز خواهید فرمود زیاده عرض و استدعائی ندارد. امر کم مطاع

= ۵ =

تصدقت شوم در باب فقراتی که در عریضه سابق معروض افتاد لازم میدانم مختصری از مابعد نیز عرض نمایم. حقیقت امر آن است که بعد از کشمکش بسیار حضرات چند فقره بسیار مشکل و سخت نوشته خدمت جناب جلالتمآب سفیر کبیر دام اجلاله فرستادند و چهار ساعت مهلت دادند که قبول یارد آن را بنویسند، جناب معظم الیه بعد از مصلحت و مشورت بسیار بنسبته صوابدید ایلچی کبیر دولت بهیه فرانس و جناب صدراعظم دولت علیه عثمانی ناچاراً لابد و فقره آنها قبول فرمودند و نوشته نزد ایلچی انگلیس فرستادند. حضرات بعد از گرفتن آن، شش فقره بسیار مشکل تر که فدوی قوه تحریر آن ندارد نوشته خدمت سفیر کبیر فرستادند البته بشما معلوم خواهد شد. جناب سفیر کبیر جواب آنها فرمودند در وقت ملاقات خود ایلچی شفاهاً خواهند فرمود در روز یکشنبه عصر در حالتی که از خیال فقرات مسئله انگلیس، جناب ایلچی کبیر و جمیع اتباع سفارت پریشان حال و شکسته بان و هر کسی مرگ رابه آن حالت خود ترجیح میداد و هر کس در این باب حرفی

میزد در کمال بد حالی که چایار وارد و مژده فتح هرات را آورد. نمیدانید به سر شما حالتی دست داد از برای حاضرین که مافوق آن متصور نمیشود و همه زبان به دعای وجود اعلیٰ حضرت فلك رفعت سلطان دین و دولت گشودند و از شدت شغف در اطاق نمی گنجیدند. این کیفیت فتح هرات کار کوچکی نبود مدت هاست که جمیع دول یورپ منتظر این خبر بودند و در این یکماه و نیم که فدویان در اسلامبول میباشیم بحدی در روزنامه های فرنگی خبرهای مختلف شنیدیم در این باب که نمیتوان عرض کرد تا اینکه از بخت بلند حضرت سلطان صاحب تاج و تخت این فتح عظیم که سالهاست با قشون و خسارتهای بسیار ممکن نشده بود در این مدت با قلیل قشون و جزئی توجهات امنای دولت روز افزون میسر شد و باعث فخر جمیع دولتخواهان دولت ابد- آیت شد و اسمی بزرگ از این دولت در روی زمین منتشر شد و بسر مبارك شما که بعد از این خبر هر يك از اضعف رعایای این دولت در اسلامبول بچه سر بلندی و افتخار حرکت میکنند و بمنزل یکدیگر رفته به تبریک و تهنیت مشغول میشوند. امیدوار هستم انشاء الله همواره از تفضلات حضرت باری تعالی فتح و ظفر قرین رکاب نصرت انتساب مأمورین حضرت خاقان اسلامیان- پناه باشد.

خلاصه فردای آن روز جناب ایلچی کبیر بمنزل ایلچی انگلیس رفته و تا چهار ساعت در آنجا گفتگو کردند ایلچی که از بد احوال ترین اهل روزگار است از فرمایشات ایشان نرم شده و جواب و سؤال بطور صحیح شده بود اما چه فایده این تکلیفات حضرات چیزی نیست که کسی بتواند قبول کند^{۱۲} اگر چه در

۱۲- این تکلیفات عبارت بود از: رها کردن هرات - دادن خسارت به هراتی ها - صرف نظر کردن ایران از دعاوی خود در افغانستان - عزل اعتماد الدوله و چند مطلب فرعی دیگر از قبیل واگذاری بندر عباس به امام مسقط به شش هزار تومان سالیانه که میپرداخته است - پرداخت طلب اتباع انگلیس - تأسیس قونسولگری انگلیس در شهرهای ایران ...

مقابل فرمایشات جناب امین الملک گفته بود که من میتوانم دوسه فقره را بقسمی موقوف نمایم . اما با وجود همه اینها جناب ایلچی نمیتواند یکیرا قبول کند علی العجاله که مشغول هستند و بحق مرتضی علی (ع) که ایلچی کبیر یکساعت و یک آن نه خودشان آسوده هستند و نه اتباعشان . انشاء الله امیدواری که هست به بخت بلند حضرت شاهنشاه ادام الله شو کته و دولته و تدبیرات جناب اشرف افخم صدراعظم تا چه تقاضا کند مستدعی هستم همه روزه احوالات را مرقوم فرمایند . چون چاپار تعجیل داشت بسیار بد نوشتم . انشاء الله عفو خواهند فرمود .

= ۶ =

خداوند گارا تعلیقه (ای) که از راه مرحمت بسرافرازی حقیر بتاریخ بیستم شهر ربیع الاول قلمی فرموده بودند دیروز که روز اول ورود پاریس بود بزیارت آن شرفیابی حاصل شد و مضامین مسرت آئین آن که مبنی بر صحت مندی وجود ملازمان عالی بود مایه خرسندی گشت . خداوند وجود مبارک آن خداوند گار را همیشه سالم بدارد که همواره باعث عیش و سرور فدویان است . در همین تعلیقه در صدر احوال بررسی برآمده بودند در اینوقت که یوم سه شنبه بیست و دوم شهر جمیدی الاول و چاپار دولتی عازم بود لازم شمرد که مختصری از وقایع خدمت ملازمان عالی معروض دارم . روز دوشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی دو ساعت بغروب مانده ملتزم خدمت سرکار خداوند گاری سفیر کبیر دام اجلاله العالی بکشتی مخصوص که از دولت فخمیه فرانسه آورده بودند سوار شدیم و در وقت ورود جناب جلال متمآب بکشتی نوزده تیر توپ شینلیک کردند و از اسلامبول حرکت کردیم . در روز اول و دوم هوا بسیار خوب بود و به آسودگی میرفتیم . پناه میبرم بخدا از روز سوم و شب دوم که هوای دریا منقلب شد و باد مخالف وزیدن گرفت بحدی احوالها منقلب

شد که نه تابع از متبوع و نه نوکر از آقا باخبر بود. هر کس یکسو شد بدرد خود گرفتار و بجز قی کردن و فریاد از درد سر کردن چیزی بجان بود. دوزخ دوشب هر طور بود بهمین منوال گذرانیدیم تا رسیدیم به بندر آتن که پایتخت دولت یونان است. بعد از رسیدن آنجا قدری آسوده شده و جناب جلالتمآب بجهت تماشای شهر و آثارهای قدیم از کشتی بیرون تشریف آورده و در کالسکه نشسته ملازمان نیز جمیعاً ملتزم خدمت ایشان اول بتماشای آثارهای قدیم که عمارتهای بسیار بزرگ و عالی و مشتمل بر ستونهای بسیار و سنگهای بزرگ که همه را به اقسام مختلف تراشیده و صورتهای خوب از او در آورده اند شبیه بعمارات تخت جمشید و پس از دیدن آنها بتماشای شهر تشریف بردند شهر مزبور شهری است که تازه بنا شده است و تقریباً پنجاه هزار جمعیت دارد ولی بسیار شهری است قشنگ و حالت او بر زح است مابین حالت عثمانیها و فرنگیها. بعد از دیدن شهر مراجعت به کشتی فرموده و شب را در کشتی توقف فرمودند. فدوی علاوه بر زحمات دریا آنشب را نوبه شدیدی کردم. فردا که هوا قدری بهتر شد کشتی از آنجا حرکت کرد بعد از ده ساعت مجدد هوای دریا بدتر از سابق منقلب شد و هر کس بدرد خود گرفتار آمد. فدوی نیز از شدت قی و سایر زحمات نوبه را فراموش کرد دو روز دیگر نیز بهمین زحمت مبتلا بودیم تا رسیدیم بجزیره سی سیل که یکی از جزایر ایتالیا و در دست دولت ناپل است. بعد از قدری آرام گرفتن و راحت شدن ملتزم حضور جناب جلالتمآب دام اقباله بتماشای شهر رفتیم. این نیز شهری است بسیار قشنگ و خوش هوا و تقریباً چهل هزار جمعیت دارد. شب را در کشتی آرام گرفته نصف شب را با وجود اینکه هوا آرام نشده بود جناب خداوند گاری حکم به رفتن فرمودند. دوباره گرفتار بلا شدیم بطوریکه بحق خدا نمی توانیم عرض کنیم که چه حالت بود از برای اتباع سفارت. بالاخره سه روز بهمین منوال بودیم تا رسیدیم به ناپل که پایتخت دولت ناپل و یکی از شهرهای بزرگ و مشهور فرنگستان است و اضافه از صد هزار جمعیت دارد و

بسیار خوش آب و هوا و باغات بسیار خوب مملو از درخت نارنج و لیمو و سایر مرکبات و عمارات عالی و بناهای قدیم. بعد از رسیدن آنجا در خدمت جناب خداوند گاری بتماشای شهر رفتیم و در آنجا بعمارتی رفتیم که تصویر سلاطین و سایر مردمان بزرگ و رب النوعهای قدیم را با تصویر حیوانات عجیب و غریب از سنگهای مختلف از سنگ تراشیده و بجهت تماشای آن خانه گذاشته اند. بعد از تماشا بکشتی آمده و شب را هر چه سرهنگ کشتی خواست توقف کند جناب خداوند گاری فرمودند که اگر چه خودم و تبعه به بدترین حالات گرفتار هستیم لیکن هر طور است اگر تلف هم بشویم باید رفت زیرا که خدمت دیوان در پیش است و شب را راه افتادیم. بعد از چهار پنج ساعت طوفانی عظیم در دریا پیدا شد بحدی که ده مرتبه بدتر از حالات سابق جمعاً دست از جان شسته و مشغول تشهد گفتن و توبه کردن و مصمم سفر حقیقی شدیم حتی جناب خداوند گاری که متصل توسل بخدا و بخت بلند پادشاه ذیجاء اسلام میجستند و کسی که از احوال ایشان مطلع بود فدوی بود که در جوار پای ایشان منزل داشتم. گاهی اگر فرمایشی میفرمودند بهر طور بود اطاعت میکردم و کم کم هوای دریا بحدی بد شد و موجها بشدتی بزرگ شدند که موج یکی از قایق هارا که بازنجیر و میل آهن بکنار کشتی بسته بودند شکست و برد. بعد از این واقعه قطع کردیم که هلاک خواهیم شد. خلاصه بعد از پنجاه فرسخ رفتن دریا بقسمی شد که کشتی بخار که زور هشتصد اسب داشت دیگر نتوانست پیش برود لابد دوباره بسمت شهر مذکور عود کردیم و بهر جان کنندن بود رسیدیم. بعد از رسیدن معلوم شد که چهار ساعت بعد از حرکت کردن ما از آنجا یکی از کشتیهای جنگی دولت ناپل که چهل توپ داشت و در بندر پهلوی کشتی ما بود آتش گرفته و جمعاً غرق شده. اهالی کشتی خدمت جناب جلالتمآب خدایگانی عرض کردند که اگر در آن وقت حرکت نکرده بودیم قطعاً این کشتی نیز غرق شده بود. این را نیز بقال نیکو گرفته و دلیل برزیادی قوت بخت بلند اعلی حضرت شاهنشاه دین پناه اضعف الله دولته گرفته و کمال شکر گزاری

رابجا آوردیم و چون بعد از لنگر انداختن نیز هوای دریابحدی بد بود که کشتی آرام نمی گرفت و احوال جناب خداوند گاری بسیار بد بود سرهنگ کشتی و مهمانداری که از جانب دولت فرانسه همراه بود از سرکار خداوند گاری توقع نمودند که دوروز بجهت استراحت بشهر تشریف ببرند تا هوای دریا قدری بهتر بشود سرکار خداوند گاری نیز دعوت ایشان را قبول فرموده و با سه نفر از صاحبمنصبان یعنی نریمان خان و میرزا ملکم خان و بنده شما بشهر تشریف برده و در مهمانخانه بسیار عالی توقف فرموده شب را نیز باصرار مهمان دار بتماشاخانه تشریف بردند و الحق اهل شهر با وجود اینکه هیچ نسبتی بآنها نداشت کمال توقیر و احترام را از جانب سفیر کبیر بجا آوردند. فردار نیز جناب خداوند گاری با اتباع سفارت بتماشای شهری که در چهار فرسخی شهر مذکور واقع است و چهار پنج سال است از زیر خاک بیرون آمده تشریف بردند و الحق از چیزهای دیدنی دنیا که جای عبرت کلی و بهیچ قسم نوشتن آن درست نمی آید یکی همین شهر است که در دو هزار سال قبل از این بنا شده است بابناهای بسیار عالی شبیه به بناهای قدیم اصفهان شهری است بسیار بزرگ و تاحال دو ثلث آن از زیر خاک بیرون آمده و تفصیل او این است که این شهر در دامنه کوه آتش فشان واقع است^{۱۳} و در دو هزار سال قبل در یک وقت از کوه مذکور بقدری خاکستر مثل سیل آمده که جمیعاً شهر و اهل شهر در زیر خاکستر مانده اند چنانکه بعد از پیدا کردن شهر مردمان زیاد پیدا کرده اند که هر کس در جای خود ذغال شده است و همچنین اسباب بسیار چه ذغال شده و چه نشده از این شهر بیرون آورده اند که الا آن در شهر آباد بجهت تماشای مردم در محلی مخصوص گذاشته اند. خلاصه تفصیل این شهر زیاد است اگر زنده ماندیم و شرفیابی حاصل شد در زمان ملاقات عرض خواهد شد. بعد از دو روز مجدد بکشتی رفته و باز حمت هر چه تمامتر شب و روز طی مسافت کردیم تا رسیدیم به طولون که بندر جنگی دولت فرانسه است و چون اینجا محل فرود آمدن سفارت کبری نبود خواستند بگذرند باد بسیار شدید پیدا

۱۳ - مراد شهر پمپئی است.

شد و مانع شد کشتی را از رفتن، لابدوارد بندر مذکور شده و در آنجا ننگر انداختیم. سردارهای بحری که در آنجا توقف داشتند چند نفر از صاحبمنصبان خود را فرستادند خدمت جناب سفیر کبیر که اگر چه تشریف آوردن شما اینجا رسماً نیست لیکن محض از برای احترام تشریف بیاورید بشهر و دوروز توقف بفرمائید تا دریا قدری آرام شود بعد بسمت مقصد تشریف ببرید.

جناب جلالتمآب نیز از روی لابدی قبول فرموده و با سه نفر از صاحبمنصبان که سابق اسامی آنها عرض شد بشهر تشریف بردند و در وقت بیرون آمدن جناب سفیر کبیر از کشتی از برای احترام نوزده تیر توپ شینلیک کردند و سرکار خداوند گاری با احترام زیاد وارد مهمانخانه که مشخص کرده بودند شدند و بمحض رسیدن سردار بزرگ بحری که يك پای او را گلوله توپ برده و از اشخاص بزرگ فرانسه است و بدیدن جناب سفیر کبیر آمده و با احترام زیاد حرکت کرده مجلس بسیار خوش گذشت و خیلی خوشحال شدند که در این فصل که بدترین وقت های دریا است الحمد لله بصحت رستیم و این را دلیل بر قوت بخت و اتحاد دو پادشاه بزرگ که اعلیحضرت ظل اللهی و اعلیحضرت امپراطور فرانسه باشد گرفتند و سردار معظم الیه از جناب سفیر کبیر توقع نمود که فردا را بدیدن جباخانه و کشتی بزرگ جنگی که صد و چهل توپ بزرگ دارد و بزرگترین جمیع کشتی های جنگی فرانسه است تشریف ببرند. سرکار معظم الیه نیز قبول فرمودند. فردا را چند نفر از صاحب منصبان بزرگ مثل سرتیپ و سرهنگ بحری خدمت جناب جلالتمآب آمده و باتفاق اتباع سفارت به جبهه خانه مذکور تشریف بردند بعد از آن بکشتی مذکور رفتند. در وقت ورود بکشتی بیدق شیرو خورشید دولت علیه ایسران صان الله تعالی عن البطلان را در آن کشتی کشیدند و يك نفر سردار بحری دیگر که در آن کشتی منزل داشت تا کنار کشتی استقبال کرد و در وقت ورود سلام نظامی با موزیکان کردند. بعد از تماشای کشتی در وقت بیرون آمدن جناب سفیر کبیر از همان کشتی

نوزده تیر توپ شینلیک کردند. خلاصه فردا بعد از باز دید سردار دو باره بکشتی نشسته و بسمت مقصد روانه شدیم دو ساعت از شب رفته رسیدیم بمرثیلیا که بندر تجار تی و اول شهر بزرگ فرانسه است وارد شدیم و با وجود اینکه شب بود و رسم نیست در شب توپ انداختن رسم نیست مگر از برای سلاطین، بمحض ورود سفارت کبری از شهر شینلیک توپ کردند و چند نفر صاحب منصب بالباس رسمی و یک نفر مترجم از جانب وزیر دول خارجه بکشتی آمده و رود جناب الچی را تهنیت گفتند و عرض کردند اسباب پذیرائی جمیعاً از سرباز و غیره حاضر است آیا جناب الچی حالا پیاده میشوند یا فردا. جناب جلالتمآب فرمودند چون شب است و ما زیاد نشسته ایم انشاء الله فردا باشد اگر زحمت نخواهد بود حضرات هم قبول کردند وزیر دول خارجه کاغذی بجناب الچی نوشته بود باین مضمون که من و رود شما را تهنیت میگویم از جانب جمیع دولت و ملت فرانسه که مدتی است انتظار ورود شما را می کشند بسا اخره فردا چهار ساعت از روز گذشته جناب الچی و جمیع صاحب منصبان با لباس رسمی در کمال قشنگی از کشتی بیرون تشریف آوردند و مجدد از شهر و کشتی شینلیک توپ شد و از کنار دریا تا منزل سفارت قریب پانزده فوج سرباز ایستاده با صاحب منصبان بسیار و توپچی و سواره نظام با احترام زیاد سفارت را پذیرائی کردند چنانکه سلاطین را پذیرائی می کنند و بمحض ورود بمنزل، والسی و ارکان و صاحب منصبان شهر بدیدن جناب الچی آمدند و آنچه تصور بشود از احترامات... ۱۴

= √ =

خدایگانا ملازمان پرورا جمعه گذشته بجسارت عریضه مصدع شدم

۱۴ - جناب آقای غفاری در باره این نامه مرقوم فرموده اند : از پاریس یا مارسی.... آخر نامه را باید پیدا کرد. شرح مسافرت از اسلامبول به مارسی.

بواسطه کمی وقت و شدت شغل فراموش شد صورت عریضه که خدمت جناب امین‌الملک عرض شده بود خدمت سرکار بفرستم لهذا در این وقت که شب جمعه شانزدهم ماه مبارک رمضان است و وقت آمدن چاپار فرصت غنیمت شمرده بدین دو کلمه مجدد خود را متذکر خاطر شریف میسازم و عرض می‌کنم که لله الحمد از تصدق سر مبارک عالی احوالم مزاجاً و روحاً بسیار خوب است تازه در کار تحصیل نظمی پیدا شده است و امیدوار هستم انشاء الله اگر بهمین قسم پیش برود بزودی شرف زیارت حضور عالی حاصل کنم. علی‌العجاله روز و شب فدوی بدین قسم میگذرد، صبح اول طلوع آفتاب بمریضخانه میروم از مریضخانه یکساعت بظهر مانده به بنده منزل آمده لقمه نانی خورده ظهر بیکی از مدارس طبیه نظامی بزرگ مشهور به «والدو گراس»^{۱۵} که یکی از اول مدارس فرنگستان است رفته تا چهار از ظهر گذشته مشغول تشریح کردن و درس تشریح.

بعد از چهار، مجدد بمریضخانه میروم و از آنجا بمنزل آمده شام خورده تا دو ساعت از شب رفته مشغول درس زبان، بعد از او مطالعه درس روز تا ساعت چهار، آنوقت را به امید و خیال زیارت سرکار عالی بخواب میروم. شبهای یکشنبه را گاهی بخانه یکی از آشنایان که یکی از تجار بزرگ که بنای ایران آمدن دارد و با جناب امین‌الملک در باب کارخانه ابریشم کشی عهدنامه بسته است^{*} میروم گاهی بخانه یکی دیگر از دوستان جناب امین‌الملک^{**} که

۱۵- Val - de - Grâce ساختمان مشهور پاریس در خیابان سن ژاک که بدستور آن دو تریش ساخته و بعداً بصورت بیمارستان و مدرسه طب نظام در آورده شده است. این ساختمان مدت ۲۰ سال (۱۶۶۵-۱۶۴۵) در دست بنا بوده است.
* مراد دبلد Debbeld است که با فرخ خان خصوصیتی بهم رسانیده بود.

** با احتمال قوی الکساندر شودزکو Alexandre Chodzko است از مستشرقین و زبان‌شناسان لهستان که مدتی مترجم سفارت روسیه در تهران و قونسول آندولت در رشت و پایتخت بوده است و در ایران او را «میرزا الکسندر» مینامیدند. وی در پاریس معلم زبانهای اسلامی و رئیس شعبه فارسی مدرسه السنه شرقیه بود و سرپرستی محصلین ایران در پاریس نیز از طرف فرخ خان با او گذار شده بود.

مدتها در ایران بوده است گاهی هم بحدی کار دارم از نوشتن و خواندن که از روز یکشنبه صبح تا صبح دوشنبه از اطاق بیرون نمیروم. بسمبارک خودت حالت غریبی پیدا شده است از برای فدوی. اکثر مردم از فدوی رنجیده اند از برای اینکه در وقتیکه در سفارتخانه بودم از همه قسم مردم آشنا و دوست داشتم تصور بفرمائید مثل ایشیک آقاسی باشی امپراطور، یا فلان دواساز و طبیب که همه توقع آمد و شد داشتند و میدید فدوی مشغول است در سفارت و عده میگرفتند که بعد از رفتن سفارت ملاقات را با ایشان زیاد کنم حالا بقسمی شده است که هیچ يك را نمیتوانم ببینم و از روزی که از مرسیل آمده ام البته تا بحال چند نفر آمده اند منزل نبوده ام یا نتوانسته ام بازدید کنم یا اکثر عده گرفته اند جواب گفته ام اینقدر است که رنجشهایی معنی میشود همینقدر می بینند مشغول تحصیل هستم رنجش باقی نمی ماند، منتها کمتر زحمت می دهند یا زحمت می کشند معلوم است این حالت باید حالا لازمه من باشد از برای اینکه این وقت کمی که من دارم قابل آن نیست که بعوض تحصیل صرف آمد و شد بشود. بحق خداوند هر گز تصور نمیفرمائید یعنی با آنچه تا بحال دیده اید تصور نمیتوانید بفرمائید که چقدر وقت من گرانبها است یا تا چه پایه خوشحال هستم هر روز که بیشتر کار کرده ام امیدوار هستم انشاء الله سلامتی وجود عالی بزودی شرفیابی حاصل کرده تفصیل حالت های مختلف که گذشته است و می گذرد شبها عرض کنم خالی از مزه و حالت تعجب نخواهد بود.

اگر خود جناب عالی عریضه مرا میخواندند و جواب مینوشتند هیچ مضایقه نبود که حالا هم بعضی صحبت های با مزه عرض کنم انشاء الله وقت باقی است علی العجاله استدعائی دارم این است که هر چه بیشتر ممکن باشد فدوی را به تعلیقات زیاد سرافراز و خشنود سازید بخصوص تعلیقات مفصل که از آن فرمایشات و صحبت های شیرین داشته باشد. باید مثل همیشه رسمی نباشد حالا البته نورچشمی آقارضا ۱۶ هر چه سرکار

۱۶- مراد برادرش اقبال السلطنه است.

بفرمائید بآسانی می نویسد خوب است شبها وقتی که خدمت سرکار است مفصل فرمایشات بفرمائید بنویسد که وقت چاپارمی آید معطلی نباشد. یکی هم اگر اتفاق شد و موقع خدمت جناب جلالتماآب خداوند گار اعظم امجد اشرف دام مجده در خلوت عرض کنید که هر گاه فرمایشی داشته باشند که بخواهند اینجا در روزنامهها چیزی بنویسند یا فرمایشی دیگر همینقدر سرکار عالی حسبالحکم بنویسید بزودی انشاءالله اینجا انجام خواهد گرفت زیاده عرضی ندارم خدمت صاحبۀ معظمۀ مکرمه سلام میرسانم امیدوار هستم انشاءالله این دفعه بدستخط خود مرا سرافراز خواهند فرمود. نورچشمی آقارضا ادعا میرسانم یقین انشاءالله مشغول تحصیل است بخصوص یاد گرفتن عربی و خواندن تواریخ. همینقدر طوری نکند که بحالت من بشود که حالا مثل خودم پشیمان هستم که چرا فلان وقت فلان چیز را یاد نگرفتم والا حالا یکدرجه پیش بودم. باری خودش مرد عاقلی است و ماشاءالله معقول پیشرفته است ضرور سفارش من نیست. عرض دیگر آنکه نورچشمی آقارضا گاهگاه به شیخ عبدالجلیل^{۱۷} یاد بیاورد آنچه خواسته ام از او هر وقت فرصت دارد يك قدری بنویسد بفرستید که خیلی لازم است بخصوص کتابها که در مدرسه چاپ شده است انشاءالله خود سرکار عالی گرفته نزد حاجی میرزا احمدخان^{۱۸} میفرستید او خواهد فرستاد. امانه به توسط گماشته آقائی آقامحمد قاسم. زیاده عرضی ندارم. حضرات اطباء بعرض سلام مصدع اند و مترصد فرمایشات. هر ماه چاپارفرانسه می آید دو کلمه تعلیقه نوشته سرپاکت را بدین قسم نوشته بفرستند نزد آقامیرزا غفار^{۱۹} یا مسیونیکلا^{۲۰} بزودی خواهند رساند و

۱۷- با احتمال قوی مراد شیخ جلیل اصفهانی است از شاگردان دارالفنون که بعداً

به اروپا فرستاده شد و تحصیل طب کرده و در بازگشت از اطباء حضور شد

و در سفری که همراه شاه بود، در جاجرود غرق شد.

۱۸- مراد حاج میرزا احمدخان شیرازی مصلحت گذار و نماینده ایران در اسلامبول است.

۱۹- آقامیرزا غفار یا عضو ایرانی سفارت فرانسه بوده است و یا حاج میرزا غفار

فایب وزارت خارجه.

۲۰- مسیونیکلا قونسول فرانسه در تهران و تبریز.

همچنین نزد حاجی میرزا احمدخان البته بزودی میرسد انشاءالله. پاکتی که
بسفارت دولت فرانسه میدهند اینطور بنویسند در وزارت امور دول خارجه
دولت بهیه فرانسه عالیجاه مخدوم مکرم مسیوپی برستن^{۲۱} مترجم اعلیحضرت
امپراطور فرانسه زحمت کشیده بنورچشمی فلان برسانند و انشاءالله امیدوار
هستم که موقع عرایض بخاکپای مبارک اعلیحضرت قدر قدرت امپراطور اعظم
دولت که خداوند جان همه بندگان را از شاه و گدا تصدق فرقی فرقدان
سای چنین پادشاهی بفرماید عرض شود.

= ۸ =

خدا یگانا اگر مختصری از حالات و امورات اینجاها یعنی سفارتخانه
بنخواهید مطلع بشوید از قراری است که عرض میکنم. جناب جلالتمآب
خدا یگانی امین الملک بعد از گذشتن عهدنامه بواسطه زحمت مرض نوبه که
مدتی در مزاج ایشان مستولی بود و زحمات روحانی و جسمانی که در سرکار
کشیده بودند کسالت مزاج کلی بهم رسانده بسیار ضعیف و بداحوال شده
بودند بحدی که خدای نخواستہ خیال بروز مرض دق در ایشان میشد تا اینکه
یکی از اطبای بزرگ پاریس را که معلم حضرات حکما و فدوی است و در
جمیع فرنگستان معروف است بعیادت ایشان آورده و فدوی نیز کمال مراقبت
را نموده مواظب دوا و غذا و سایر لوازم شدم ولله الحمد حال غریب^{۲۲} به بیست
روز است که مزاجشان بالمره روبه بهبودی گذاشته و از آن خیالات بالمره
گذشته و از اتفاقات در همان اوقاتی که جناب خدا یگانی گرفتار آن حالات

۲۱ - Kazimirski - Biberstein از مستشرقین فرانسه، که در زمان محمد شاه
بعضویت هیأت سفارت کنت دو سرسی بایران آمد. وی در مذاکرات با فرخ خان
مترجم ناپلئون سوم بوده است. ^{۲۲} در اصل چنین است صحیح: قریب

بودند حضرات انگلیسها بنای گله را گذاشتند بواسطه کشته شدن شاهزاده محمدیوسف هراتی و بعضی فقره دیگر که مناسب حال من نیست عرض کردنش. از یکطرف دیگر هم فقره عهدنامههای دولتها که همه در میان بود بعد از فضل خدا و از تصدق بخت همایون حضرت شاهنشاه کل ممالک ایران و همت امنای دولت علیه. با آن حالت همه را بانجام رساندند بحق خدا یقین داشته باشند که اگر در عهد سایر سلاطین دولت علیه و پیش کاران معروف سابق يك کرور صرف میگردند هر گز نمیتوانستند باین نوعها نیک نامی از برای دولت علیه حاصل کنند و هر گز دولت ایران نمیتوانست باین شدت در میان بیستدوات یورپ معروف بشود و با همه رابطه پیدا کرده داخل یکی از شش دولت مستقل روی زمین بشود اینها نیست مگر همه از بخت بلند حضرت شاهنشاه اسلام ادام الله اجلاله و تدبیر و صداقت پیشکاران آن دولت علیه. بلی از جمله کارهای جناب امین الملک که یقین دارم از شنیدن او بی اندازه مسرور خواهید شد و خواهید دانست که تاچه پایها مایه آبادی مملکت و منفعت دولت خواهد بود و او عهدنامه است که بایکی از کامپانی بزرگ پاریس در باب ابریشم بسته اند. البته تفصیل او را در خاکپای همایون حضرت ظل الله جمجاه رو حنا فدا خواهد شد. مختصرش این است ابریشمی که ما حالا در رشت داریم بواسطه اینکه رسم تربیت و نخ کشی او را نمی دانند از ابریشم همه جا کمتر بفروش میرود و حال آنکه پس از آنکه برسم ابریشم فرنگستان بعمل بیاورند مثل ابریشم بسیار فردا علی چنین خواهد بود که در فرنگستان قیمت خیلی گزاف دارد. این کامپانی قرارداد داده است که در رشت غریب ^۱ بسیصد هزار تومان خرج کرده کارخانه ابریشم کشی می سازد که هر کس ابریشم خود را بخواهد بکارخانه او بدهد نخ کشی بکند و هر ابریشم که از این کارخانه بیرون بیاید که قیمت اول فروخته خواهد شد و علاوه بر این در هر سالی شش هزار من ابریشم دولت را که در کارخانه او نخ کشیده شده باشد از قرار منی شاه روی هم رفته چهل و شش تومان میخرد

^۱ مانند مورد پیش

موافق این قیمت و قیمت حالای ابریشم دولت ایران از همین يك فقره در سالی هشتاد هزار تومان منفعت دولت میشود علاوه بر منفعت رعیت که از همین قرار می توان حساب کرد البته سالی يك کرو در اوایل بر معامله رشت خواهد افزود و انشاء الله بعد از ساخته شدن این کارخانه جمیع تجار ایرانی نیز میل خواهند کرد که کارخانه ها بسازند و سرمایه آبادی و ترقی دولت و ملت خود بشوند و همچنین پس از آنکه یک کارخانه فرنگی در ایران ساخته بشود روز بروز زیاد شده و مایه آبادی دولت و مملکت خواهد شد. بسر خودت جناب امین الملک یکماه درست با آن حالت ناخوشی مشغول اسباب ساختن کار این کارخانه بودند و بحق خدا اکثر روزها پنج ساعت شش ساعت مشغول گفتگو بودند انشاء الله تفصیل را که ببینید معلوم خواهد شد. حالا هم باز در خیال کارخانه قندریزی و آهن آب کنی هستند انشاء الله با عنایت بخت بلند حضرت شاهنشاهی روحانفداه او هم درست خواهد شد. چون سرکار شمارا همیشه به اخباراتی که دلیل بر ترقی دولت و ملت است طالب میدانم جسارت کردم زیاده عرضی ندارم.

... از وابستگان حضرت ایشان می دانم و همیشه منتهای مرحمت را از ایشان دیده ام چنانکه هرگز هیچیک از همراهیان را بر مخلص خود ترجیح نداده اند و انواع حرمت را فرموده اند و هر چه در حق فدوی لازم دیده اند مضایقه نداشته اند چنانکه از آن جمله بعد از انعقاد مصالحه با دولت نمسه و قتیکه از برای نشان دادن با اتباع طرفین سیاهه خواستند داخل چهار نفر از اتباع سفارت دولت علیه که صاحب نشان خواهند شد یکی فدوی را نوشته اند و همچنین در این وقت که بدولت بلژیک خواهند رفت یکی از چهار نفر اتباع که ملتزم خدمت خود خواهند برد فدوی خواهد بود معلوم است دیدن مجالس و حضور چندین سلطان خالی از عظم و شأن نخواهد بود و همچنین از این قبیل التفاتها زیاد فرموده اند و امیدواری فدوی بنا بوعده هائی که داده اند و در هر آن مذاکره میفرمائید بیش از اینهاست چنانکه

انشاءالله بعد از آنکه سلامتی مراجعت بدار الخلافه فرمودند خواهید ملاحظه فرمود که حرکت فدوی تا حال بیرون از مصلحت نبوده و تا چه اندازه زحمت کشیده ام و انشاءالله از مرحمت جناب ایشان چگونه نتایج حاصل خواهد شد اگرچه همه اینها بسته بمشیت الهی و بخت است لیکن سرکار شما خوب میدانید که اسباب در هر کار دخالت کلی دارد خلاصه همچو تصور نفرمائید که فدوی به ملاحظه این جزئیات از قبیل گرفتن نشان یا داخل شدن در مجلس فلان سلطان یا فلان هوای نفس خود را از کار خود باز داشته ام و بدین چیزها متوسل شدم البته سرکار شما چنانکه باید و شاید از طبیعت و حالت بنده که خود پروریده اید مطلع هستید و لازم نیست که بنده عرض کنم لیکن محض از برای اطمینان خاطر عالی عرض می کنم که فدوی هرگز در بند این چیزها نبوده ام و تحصیل علم و کمال را بر همه چیز ترجیح داده ام و دلیل بزرگ از برای این عرض من آن است که با آنهمه عزت و خوشبختی و لذت زیارت و جود مبارک شما، دست از همه چیز کشیده و باین همه زحمت غربت راضی شده محض از برای اینکه بتحصیل کمال و علم باعث خوشنودی خاطر عالی بشوم اگر در آن ضمن خدا تفضلی کرد و چیز دیگری هم رسید فبها المراد و باعتقاد خودم تا بحال با اینهمه کارها باز از اصل کار خود که یاد گرفتن زبان است غفلت نداشته ام تا اینکه الحمدلله پیش رفت کلی در تحصیل او پیدا کرده ام چنانکه حالا با وجود مترجمین بسیار، اکثر ترجمه های مجلسی جناب خدایگانی بتوسط فدوی میشود و انشاءالله امیدوار هستم حالا که فی الجمله بصیرتی در او پیدا کرده ام بعون الله تعالی در یکسال کار چهار سال خواهم کرد و هر قسم باشد اگر چه شب و روز چهار ساعت خوابیدن هم باشد بیش از یکسال بعد از مراجعت سفارت نخواهم ماند در پاریس و بزودی انشاءالله زیارت عالی مشرف شده و مراتب زحمت و طاقت خودم را معلوم خواهم کرد. بالاخره فرض میکنم که هیچیک از این عرضها هم که کردم نباشد فدوی بجز این قسم که راه رفتن طور دیگری نمیتوانستم و بحق خدا یقین داشته باشید

آنروزی که از سفارت بیرون میرفتم در فرنگستان و ایران ضایع بودم خلاصه یا خوب یابد تا باینجا رسیده و سفارت ماهم بیش از دو ماه و تادوماه ونیم بطور یقین در آنجا نخواهد ماند فردا را که پنجشنبه است یکساعت از شب رفته سفارت دولت علیه به بلژیکا خواهد رفت دوازده ساعت راه آهن است که هشتاد فرسخ ایرانی باشد و از آنجا بشهر هلاند کلیه بیش از دوازده روز نخواهد بود از برای اینکه در بیست و یکم ماه ذی حجه عید بزرگ اعلیحضرت امپراطور است در پاریس و باید در آن وقت جناب امین الملک در شهر پاریس باشند و سبب رفتن به بروکسل پای تخت دولت بلژیکا دعوت اعلیحضرت سلطان بلژیکا^{۲۲} است سفارت کبری را در عروسی دخترش که بیکی از شاهزادگان نمسه می دهند. سفارت کبری بعد از مراجعت از این سفر و ماندن چند روزی در پاریس بلندن تشریف برده و از آنجا بی پاریس آمده اذن حاصل کرده از سمت نمسه یا از طرف دیگر باسلامبول خواهند رفت زیاده در این فقرات عرضی ندارم هر چه بعد بشود عرض خواهم کرد و اما در باب فقره مخارج گویا در خانه شوخی فرموده مقرر داشته بودید که علی نقی این اوقات پول زیاد دارد چیزهای خوب خواهد خرید وهم در تعلیق خود ملازمان عالی مقرر فرموده بودند که زیادی پول را جهت خرجی خانه خدمت ملازمان عالی ارسال دارم. اگر چه سابقاً شرحی در این باب جسارت کرده ام لکن لازم می دانم که باز هم مخلص از برای کار کردن آنجا بقدر صد تومان کتاب و اسباب لازم است که بدون آنها کار نمی توان کرد حالا البته بعد از ملاحظه اینها نخواهند فرمود دیگر خرجی خانه بفرستم چه خانه بمن چه نسبت دارد من کیستم چیستم خداوند انشاء الله بعزت خمسه النجباء سایه صاحب خانه را از سر خانه کم نکند هر کس صاحب عیال است خودش خرجش را خواهد داد خواه کم خواه زیاد وانگهی شما

۲۲- یعنی لئوپولد اول که دخترش شارلوت را به ماکی میلین برادر امپراطور اطریش میداد. این ماکی میلین بحمايت ناپلئون سوم، پادشاه مکزیک شد و ای مکزیک ها او را کشتند (۱۸۶۷).

اینها را میفرمائید که من از شما چیزی نخواهم اینها بهانه است من نه شاه میشناسم یعنی نه قابل شاه شناختن و نه قابل وزیر شناختن هستم شاه من وزیر همه شما هستید و موافق حساب کسر مخارج خودم را از سرکار شما خواهم گرفت چنانکه تابحال مرحمت فرموده‌اید و انشاءالله بعد از این هم هر وقت لازم بدانید مرحمت خواهید فرمود علی‌العجله در این فقرات استدعائی ندارم مگر همان پنجاه تومان التفاتی خودتان که در عریضجات سابق عرض کرده‌ام و یقین دارم تابحال براه حواله عالیشان ملا ابوالقاسم گرفته روانه فرمودند. یکی دیگر آنکه اگر مرحمت بفرمایند موجب ششماهه هذه السنه را التفات بکنید منتهای التفات خواهد بود کارهای ماد دیگر عیب نخواهد داشت و میتوانم با کمال آسودگی مشغول کار خود باشم اگر هم نشود باز خدا شما را سالم بدارد هر طور باشد اگر به بد گذرانی باشد یا خوش گذرانی خواهد گذشت اگر چه بعد از فضل خدا در زیر سایه سرکار شما خیلی هم خوش خواهد گذشت خلاصه با وجود کمی وقت زیاد جسارت کردم امیدوار هستم بکرم عمیم عفو خواهید فرمود بسمبارك خودت بحق خدا هر چه عرض کرده‌ام از روی صدق بوده است و منظوری نداشته‌ام مگر اطلاع ملازمان سرکار عالی از حالت خودم و کارهای خودم سرکار شما البته همیشه رضامندی از سرکار خدایگانی به میرزاهاشم خان* خواهید نمود ضرور فضولی من نیست زیاده استدعائی ندارم مگر سلامتی وجود عالی و التفات تعلیقجات مفصل که حاوی همه خبر باشد نشان سرکار عالی را بیست روز قبل فرستادم نزد حاجی میرزا احمد خان البته تا حال رسیده است. سر حمایل را هم دیروز زرگر آورد اما نتوانستم بفرستم از برای اینکه چاپار دولت فرانسه است و بجز کاغذ چیز دیگر نمی‌برد انشاءالله بوسیله دیگر خواهم فرستاد. همه روزه مترصد فرمایشات هستم فدای وجود مبارک شوم فرصت دو باره مرور کردن نبود خواهید بخشید.

* برادر فرخ خان امین الملک

اراد...
که ز...
ز...
ش...
در...
ت...
ا...
ت...

برادره بیانیخ کاهن زر...
نوشته بودیم بانحضرت...
دسته فرودستم...
بستم دستم...
دست...
تا از...
ز...
بر...
بست...
و...
ند...
نورده...
بسم...
ش...
و...
که او...
د...
و...

بر...
بر...
بر...
بر...
بر...
بر...
بر...
بر...
بر...
بر...

خداوندگار ابراهیم خارا چمن در آن دروان برشت و اقلند بانه کان و جب و لکن
که بارک علیض در بلین با گاشد و علی انقبونکی کلاست خود و اصعب که اینه از اوق
کوسخ نهد و یک حکم در بیا مضم شرفیا بود بر نه و اجب شد که مقصد و لکم خود را بستان
رسید و رسم نیم با کلاست خندان از خا و نظرها عو کفم و ضمنا تجارت تمام هر کجا محض کفایت
در مقام صواع از احوال این خد و خیرت کثیر را در دست اندیش بر آید امر و در امر می شنبه
بغرض است اقبال سماح حضرت طرز و احوال دایم از تو که در اصول اتم زکاب جناب
جلالت نایب نقاب کعبت در درایت نهاب مغرب کجایان در ثمن سلطان خدا کجا
از مقام اکرم امین الملک بفر کیر دلم کجوه در او در اصفای ششم در اصفای از جناب در
والله محمد جسم بریز از افاضت در در اصفای تر اهد در در پذیر افسارت کبر اکمل فرود کلاست
مرد و در اوقات در ادب بیز ابر خود را هم از صاحب مضمنا و تجار و غیر افعال بفر کیر
رید غیر ادرست هفت و نادره متر لیم و نفع و نیش در در خارج شهرت بقدر قوا حق در شهرت
لهذا من در منزل ساعتی که در جناب جلالت سلطان معتم بر بدید از تعیین در اهد
بقدر شان و منزلت بود در وقت و کرامت فرموده و در از خاک و در در وقت بود در شهرت
شش ماه بعد میان شاه و در روح امین نه و جناب اصدرا که عظم ارقم شرف دایم در اهد
و اولاده امید در شانه خدا کجا خدا نه نه به و در کجا بر جاده ابر حضرت سلطان کوان
روح خنده و بر مبارک کرامت است در محض من و در حقیقت کن بدون مغر و مقصود در حق
که این مغر و من نید و جناب خلع کار راز در فده صبر است از کجا بظرفها حضرت ابر
تا کجا فی اتم در اقبال در لکله بکه بود کسا بر نه و در در و در بیه بر سینه از احوال
کجا بود صواع بر سینه و در به کمر و در فر در در احوال تا کجا سینه از احوال
میفرمود و آنچه محبت حکم و کار که در در انجا بود نه از غیر مغر و حکم سلطان
تو که میفرموده و در به کجا بیرون از این قسم بود صفت جناب اصدرا که عظم ارقم
سرو صفت آمده و انجام انرا اینه ما در خفق جناب اصدرا که اشراف نیز از حسن اخلاق
و کشته و در نه در سینه ان را در صورت بل کجا است هر کجا و به در نه و در اهد

در این کتاب از حضرت ابراهیم خارا
چمن در آن دروان برشت و اقلند
بانه کان و جب و لکن که بارک
علیض در بلین با گاشد و علی
انقبونکی کلاست خود و اصعب
که اینه از اوق کوسخ نهد و یک
حکم در بیا مضم شرفیا بود بر
نه و اجب شد که مقصد و لکم
خود را بستان رسید و رسم نیم
با کلاست خندان از خا و نظرها
عو کفم و ضمنا تجارت تمام
هر کجا محض کفایت در مقام
صواع از احوال این خد و خیرت
کثیر را در دست اندیش بر آید
امر و در امر می شنبه بغرض
است اقبال سماح حضرت طرز
و احوال دایم از تو که در اصول
اتم زکاب جناب جلالت نایب
نقاب کعبت در درایت نهاب
مغرب کجایان در ثمن سلطان
خدا کجا از مقام اکرم امین
الملک بفر کیر دلم کجوه در او
در اصفای ششم در اصفای از
جناب در والله محمد جسم بریز
از افاضت در در اصفای تر
اهد در در پذیر افسارت کبر
اکمل فرود کلاست مرد و در
اوقات در ادب بیز ابر خود را
هم از صاحب مضمنا و تجار و
غیر افعال بفر کیر رید غیر
ادرست هفت و نادره متر لیم
و نفع و نیش در در خارج
شهرت بقدر قوا حق در شهرت
لهذا من در منزل ساعتی که
در جناب جلالت سلطان معتم
بر بدید از تعیین در اهد
بقدر شان و منزلت بود در
وقت و کرامت فرموده و در از
خاک و در در وقت بود در
شهرت شش ماه بعد میان
شاه و در روح امین نه و جناب
اصدرا که عظم ارقم شرف دایم
در اهد و اولاده امید در
شانه خدا کجا خدا نه نه به
و در کجا بر جاده ابر حضرت
سلطان کوان روح خنده و بر
مبارک کرامت است در محض من
و در حقیقت کن بدون مغر و
مقصود در حق که این مغر و
من نید و جناب خلع کار راز در
فده صبر است از کجا بظرفها
حضرت ابر تا کجا فی اتم در
اقبال در لکله بکه بود کسا
بر نه و در در و در بیه بر
سینه از احوال کجا بود صواع
بر سینه و در به کمر و در فر
در در احوال تا کجا سینه از
احوال میفرمود و آنچه محبت
حکم و کار که در در انجا بود
نه از غیر مغر و حکم سلطان
تو که میفرموده و در به کجا
بیرون از این قسم بود صفت
جناب اصدرا که اشراف نیز از
حسن اخلاق و کشته و در نه
در سینه ان را در صورت بل
کجا است هر کجا و به در نه
و در اهد

در این کتاب از حضرت ابراهیم خارا
چمن در آن دروان برشت و اقلند
بانه کان و جب و لکن که بارک
علیض در بلین با گاشد و علی
انقبونکی کلاست خود و اصعب
که اینه از اوق کوسخ نهد و یک
حکم در بیا مضم شرفیا بود بر
نه و اجب شد که مقصد و لکم
خود را بستان رسید و رسم نیم
با کلاست خندان از خا و نظرها
عو کفم و ضمنا تجارت تمام
هر کجا محض کفایت در مقام
صواع از احوال این خد و خیرت
کثیر را در دست اندیش بر آید
امر و در امر می شنبه بغرض
است اقبال سماح حضرت طرز
و احوال دایم از تو که در اصول
اتم زکاب جناب جلالت نایب
نقاب کعبت در درایت نهاب
مغرب کجایان در ثمن سلطان
خدا کجا از مقام اکرم امین
الملک بفر کیر دلم کجوه در او
در اصفای ششم در اصفای از
جناب در والله محمد جسم بریز
از افاضت در در اصفای تر
اهد در در پذیر افسارت کبر
اکمل فرود کلاست مرد و در
اوقات در ادب بیز ابر خود را
هم از صاحب مضمنا و تجار و
غیر افعال بفر کیر رید غیر
ادرست هفت و نادره متر لیم
و نفع و نیش در در خارج
شهرت بقدر قوا حق در شهرت
لهذا من در منزل ساعتی که
در جناب جلالت سلطان معتم
بر بدید از تعیین در اهد
بقدر شان و منزلت بود در
وقت و کرامت فرموده و در از
خاک و در در وقت بود در
شهرت شش ماه بعد میان
شاه و در روح امین نه و جناب
اصدرا که عظم ارقم شرف دایم
در اهد و اولاده امید در
شانه خدا کجا خدا نه نه به
و در کجا بر جاده ابر حضرت
سلطان کوان روح خنده و بر
مبارک کرامت است در محض من
و در حقیقت کن بدون مغر و
مقصود در حق که این مغر و
من نید و جناب خلع کار راز در
فده صبر است از کجا بظرفها
حضرت ابر تا کجا فی اتم در
اقبال در لکله بکه بود کسا
بر نه و در در و در بیه بر
سینه از احوال کجا بود صواع
بر سینه و در به کمر و در فر
در در احوال تا کجا سینه از
احوال میفرمود و آنچه محبت
حکم و کار که در در انجا بود
نه از غیر مغر و حکم سلطان
تو که میفرموده و در به کجا
بیرون از این قسم بود صفت
جناب اصدرا که اشراف نیز از
حسن اخلاق و کشته و در نه
در سینه ان را در صورت بل
کجا است هر کجا و به در نه
و در اهد

Handwritten marginal notes on the right side of the page, written in a cursive script, likely in Persian or Arabic.

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive script, likely in Persian or Arabic.

Main body of handwritten text in a cursive script, likely in Persian or Arabic, covering the lower two-thirds of the page.

و به قطع ابراهیم و گفتند نعم بنابر معادله که در آنجا است

که روزه ابر جناب پیغمبر بر کردان نماز است و آخر آن نه قطع
ابراهیم و در سوره لقمان آمده است و در جزوه تفسیر از اهل حق فرموده است
در روز ابر اهل حق که در سوره بقره است که جناب پیغمبر
آنجا و در روز ابر اظهار رضایند بر آن عقوبت که در آن حضرت ایشان
سرخود می نمودند و در آنجا است که در آنجا است که جناب پیغمبر
بزرگوار اند و هیچ عوارضی که میقتد از این مستند نیست و توفیق ایشان در
نشسته اند و خواستند که در آنجا با جناب پیغمبر صیغه ابر که در آنجا
روزی بیست و پنج بار است که بسیار خوشی بخورم که در آنجا بزم
ایشان بود اگر صیغه باشد و زیادت و وجه تا سرف هم نشاء عرض
مخاتم که در آنجا تفسیر که خواهد فرمودند و در آنجا است که در آنجا
صفت آنجناب بر سر و شاکت است که حضرت سلطان اهدایان
در روز و در آنجا این خدای و جناب هر کرم غنم افرم اهدایان
دام آنجناب پیغمبر است که همیشه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
و کاروان با عتق نیک است و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
همیشه طاب نیک است و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
عرضه عارت است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
در بیاض صیغه جات است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا
و استقامت در آنجا است که در آنجا است که در آنجا

در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام

نقد تمام در باب خواندن در عید سبقت سوره شریفه و در وقت
 در وقت صفت ایران است در بدو کشش بسیار رحمت حضرت زین العابدین
 در وقت داشته خدمت جناب جناب پیغمبر کردم اجلاس فرستاده و در
 سلامت داده که فرمود یازده روز از برین جناب پیغمبر از جهت
 و در وقت بسیار با جناب در پیغمبر است به فرزند و جناب
 در وقت به فرزند چهار ماهه از فرزند از جناب فرستاده و در وقت
 در وقت پیغمبر فرستاده حضرت به از رفیق آن شرف حضرت بسیار
 که خدمت فرستاده از آن فرستاده خدمت پیغمبر فرستاده و در وقت
 جناب پیغمبر جواب آن را فرموده در وقت حدیث حدیث
 شفا خواننده عرض در روز دوشنبه عصر در منزل از جناب فرستاده
 مستوره نظری جناب پیغمبر و صبح استیفا سعادت پرستار
 داشته به داشته در کمر سرد ایابان است حدیث فرستاده

در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام

در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام

که در جهات با قرآن و در چهار بسیار گفته و بعد در این است
 با غیر قرآن و در جهات انصار است در از آن زمان میرنده و در
 غریب و خوانان است به آیت آیه در هر نزد که از این است
 در در هر زمین فرستاده بر مبارک ثانیه اینده و بعد از این خبر
 هر یک از ضعف بسیار این است در اولی که سر جنبه و در وقت
 حرکت گرفته و منزل که بر او فرستاده به تبریک و لقب منزل فرستاده
 امید در هر هم است او هم که از تفقه است حضرت در وقت و در وقت
 قریب رکاب حضرت منت به مردین حضرت خاقان کردین
 بنا و باشد خدمت فرستاده از آن روز جناب پیغمبر مبتدل از این است
 و تا چهار ساعت در اینجا گفتگو که به هر که از به احوال ترین آن فرستاده
 از فرستاده است ایشان فرستاده و جوابی از آن بطور صریح و بعد
 اما چنانچه این تفیفات حضرت از حضرت دست بر نهاده فرستاده
 اگر چه در وقت بر نهاده است جناب این ملک گفته بعد
 فرستاده است در وقت در وقت فرستاده نام اما با وجه به

در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام
 در بیان فضیلت حضرت زین العابدین علیه السلام

خداوند کارها بقیه که از راه دست برافزاید بقیه بقیه شریع است که هر قدر فرموده بود در روز
 که روز هر روز در پس به زیارت آن شریفاً حضرتش و مضامین است این آن
 که غیر از مختصه روحیه از آن تا به یاری خزان است خداوند بسیار از آن خداوند کارها
 اینتر نام به در هر روز به پیشتر در روز خزان است در ضمن بقیه در حد
 احوالی بر سر براده بودند در این وقت هر چه که شنبه است مهم نه که به سراسر هر روز
 مانند به نام نژاد و مختصه از اوقات خدمت خزان تا سه وقت در روز و شنبه است
 شریع است که هر وقت به زبانه ختم خدمت رکاز خداوند کارها بر سر براده است
 بیشتر ختمی هر از اوقات ختم خزان آورده بعد از آن در وقت هر چه مناسب
 به کتاب کمتر خزانه تیر و تیر شریفاً گفته از اسلام به حرکت که هم در روز هر روز
 هر بسیار خوب به دو یا سه که هر چه بنامه می باشد از روز هر روز به هم که هر که
 در با منقبت و در خفا گفته از این که است به از اوها منقبت که تا به از منقبت و در روز
 در تا با خبر به هر که هر که به روحی از خزان و غیره تلخ و خیزد و در در هر که در
 به هر که با ختم در روز شب هر طریقه به این منوال که این است تا به به به در این
 که با ختم است خزان است به از زبانه انجا که در گفته شده و مضامین به کتاب
 بجهت تا شرف و آثار از این که کمتر بدون تشریف آید در کارها گفته شده و در روز
 به هر ختم خدمت این هر تا شرف آثار را شریع که هر تا بسیار بزرگ و تا کمتر
 بر سر به بسیار در آنها روز که هر با با فام کلف آید و در هر تا خزان
 در آید که از شرف به اوقات تحت حسیه و می از درین آنها تا شرف تیر و تیر
 نه در هر که نیست که از زبانه است و تقریباً به هر که است تا به به
 نه در شرف گفتگوست او بزرگ است این حالت تا به هر که است
 درین که هر چه کمتر ختم و شب را در کمتر و ختم ختم ختم ختم

Handwritten notes at the top of the page, including the number '11' and various illegible characters.

Main body of handwritten text in Persian script, consisting of several paragraphs of dense cursive writing.

Vertical handwritten notes on the right side of the page, written in a smaller, more compact cursive style.

فدايگان، در مختصر روزهاست و امرات اينجا مير
نفرستانه بگوايه مطلع بوييه از وادارست و در وقت
پادشاه فدايگان اين پهلک به از گذشتن عهد، به راه
زحمت مرض بزرگي در مزارع ايشان ستر بجه و زحمت روزها
و چنان در سر کار کسيده بغير کسب مزارع مکی هم کسب نه بغير
و به احوال شده بغير کسب مزارع کسب خيال بر روز مرض و دن
در ايشان مرشد تا اينکه با از طب ريزد و چاريسه هم حضرت
کما و فزودن و در مجمع فرستادن مبروفت بجهت ايشان
رکبم و فزودن تر کسب مرشد رانمهم مراجه ها و فزودن ساير بلانم
متم و هم کسب کسب بجهت روزهاست و مزارع ايشان بهما رو به هم
گذشته و از آن خيانت بهما گذشته و زرافات و در همان اوقات

و جناب اهل کفا در خوار آن حالات بعضی حضرات نگهبان
بنا کرده اند که استند به واسطه کشته شدن شاهزاده محمد رفیع هرگز
و بعضی فقلاً بهر اوصاف که در این صحن کوشش در جلا و جلا
صفتاً همه نماند و در نهایت هم در میان بعضی از حضرات در آن
بخت ما نیز حضرت شاهنشاه ملوک ایران و شاهان و اعیان
با آن حالت هم در انجام رسیده است که بعضی از ایشان
که اگر در همه سایر سده‌های دولت علیه پیشکاران نمودند
بک که در هر وقت میگردند هرگز نشسته با این نوع آید که در
دولت علیه حاضر نشوند و هرگز در ایران نشسته با این
در میان دولت جور و مود و بیخود و بهر واسطه می‌آید
و هر یک از نشو و نما و در زمین نشو و نما است که از کجاست
بنده حضرت شاهنشاه اسلام ادام الله اجد له و ته بیهوده و در
آن دولت علیه چه از جمله کارها در جناب این ملک و بعضی
در نشینان او به اندازه سرور نخواهد بود و خواهی داشت

ما به بلاد مملکت و منفعت دولت مزاج بود و در همه نماند است
که با یکی از کامیاب بزرگ پارسی و باب ابریشم بسته اند و آنه تفصیح آورده
در خاک بر جان حضرت شاهزاده مجاهد روحان شاهزاده سینه مخمور
این است ابریشم در ماه در دولت و در این واسطه اینکه رسم بر این
رود در اینه آنه در ابریشم هر جا کمتر بود بیشتر بود و در این
ابریشم فرشتگان بهر سیاه و در نه مثل ابریشم بسیار نفوذ می‌چینند
که در فرشتگان قیمت یعنی کاف و در این کامیاب و در دولت
خوب بجهت هزارگان صانع که کارخانه ابریشم کشی بر سر نه هرگز
ابریشم خود را بخواه بکار کارخانه او به هیچ کس بکنند و هر ابریشم از این
کارخانه سردن بسیار در قیمت هر روزفته خواهد شد و در این
در دولت شش هزار تن ابریشم در دولت در کارخانه او کشته شد
روز در شش ماه در این رفته هر روز شش لکان میزد و راق این
در قیمت سال ابریشم در ایران از این یک فخر در دولت است که در
منفعت دولت سرگشته که بر منفعت است در از های در ایران

البته یک کور در او پیر بر صاحب رشت خواهر افروز و نسیم
 بعد از سه ماهه شدن این کار خانه مسج کجا بر آن بزم مهر خوانند که
 که کار خانه بزنه و مایه با او ولایت است و در آن وقت در آن
 پس از آنکه یک کار خانه فرنگ در ایران سفته بینه روز بروز در آن
 و مایه با او است و ملک خواهر است بر خود منبای بی ملک
 یکا درک با آن حالت نامشروع است این کار خانه بعد
 در یک فراتر روز آن وقت شروع گفتند گفتند
 تقصیر است به بسینه معلوم خواننده ۵۰۰۰۰۰ با زور در کار خانه
 قدر بزرگ آن است که گز استند است با عانت گفتند
 شاهنشاهی در آن خواهر است که کار را در آنجا به چهارده
 بر او است و در آن طالب میماند حارت که در آن وقت

از دو کجایان حضرت ابدان میام همیشه فتنه روست را از این
 و بیایم چنانکه هرگز هیچک از هر ابدان را بر مملکتی ترجیح ندهد
 و از آن سر ترازمند و هر چه را در حق خود در آن میراندند
 نه آشنه نه چنانکه از آنکه به از آنکه در مملکت باه است و پیشه
 در برایشان دادن با بیع لایق بی هم خوانند و در هر روز
 سفارت است چه در صاحب نشان خوانند که در آن وقت
 و همچنین در روزی که در دولت بزرگان خوانند رفتند از چهار نوا
 و مترم در آن خوانند به خود خوانند و مسلم است چون با سر و
 چنین سلطان خا از غلظت و نشان گزاهر بعد و همچنین از این
 زید و هم اند و امیر در آن روز در آنجا در داده و در هر
 میمانند بیشتر از اینهاست چنانکه است مردم به از آنکه به
 به در آن مملکت خوانند و هر چه در آن وقت در آن
 مردن از مملکت نهم و تا به آن زده رفت کتبه ام و در آن

میشود از روز دوازدهم به از برای اینکه در مدت یک ماه فرجه
عقب بزرگ از حضرت زهرا طهارت در پاریس و در آن وقت
این ملک در نزد پاریس باشد و ب زهن به برو کند تا سخت
است بر یکا دعوت از حضرت سلطان به نگاهت سفارت بر کرد
در ۹ دسر و ختر سه بیگ از آن زمان که به این
سفارت برگردید از مرصفت از اینجا و مانده در روز در پاریس
مبسنی ترفیع بهم و در اینجا هم پاریس را اذن صادر کرد از آن
پارزاد و یک با علم لایحه خواند رفت رفیق در این وقت حضرت
هر چه به بسجده حق ضرام که و داد با ب قوه خارج کلا در خانه
تصرف فرموده است به در آن اوقات که در آن
هر چه خوب خواهد بود و هم در آن وقت که در آن وقت
و زجر در راه به فرقی فانه وقت در آن وقت که در آن وقت
سابقا در این باب خبرت که هم در این وقت که در آن وقت

من لذت بر ارکان کون اینچه بقدر صدق آن کتاب و سبب لذت آن
بدون اینها کار بر زبان گوید و بقدر که از حد خط اینها تجاوز نمودید هر
نه بگویم چه فایده بفرماید و این سخن کسب است فرود نه است از لذت
نست اینجای سبب صحیحانه در لذت فرود که منتهی است در حدیث است
بشیر و خواه داد خواه کم خواه زود و در پیش اینها در میماند در نزد
بزرگتر است اینها بهانه است فرود شاه در شناسم عینت قاضی است حق
نه فرود پیش حق است شاه فرود نیز به سینه در اوق حساب کسب است
حق در لذت بر کار است خواه در وقت چنانکه تا کمال رحمت و مهربانی است
به لذت اینها هر وقت از این بر این رحمت خواهی بود و معنی است
نه در هر کجا که سال الله خندان در دو یونانی است سابق عرض که هر دو
تا به لا حواله به سال الله اسم که قمر روانه و معنی می کند که اگر
رحمت بفرمایند در جوشش است که در لذت است که نه تنها است
خواهد بود کار را به عیب که از دست و در آن به نظر است که نه تنها است
باشم در کام نشود باز فضا تا اسام به الو در طور است که به به کفر است

جناب ایشان بجز نتایج حاصل خواهد شد در کم همه اینها نسبت
 در هر وقت این بکنج کارها خوب میباید و اسباب در هر کار داشت
 کلی داد و نداد همه آنچه نظر فرمایند و خود را بگذرانید این وقت از اختیار
 گرفتن نشان و ارزش در هر سر فلان سلطان با فلان هر اگر
 معذور از کار خود باز داشته ام و برین چیزا تر حاشا شده که کارها
 چنانکه باید و نشاید از طبیعت و حالت بنده مخرج پروردگار نیست
 و لکن نیست و بنده عرض کنم بکنج معنی از برادر اینان خود را عرض
 در هر روز هرگز در بنده این چیزا بنده ام و تکیه هم و دیگر با هم
 ترجیح داده ام و امید بزرگ از بر این عرض فرمایند است و بداند
 خوت و غم بختر و لذت زیارت و وجه مبارک شاد و زیاده هرگز
 و باین هم رفت خوبتر هرگز و معنی از بر این تکیه هم و تکیه هم
 است سوزند در خاطر ما بس که در این نفس خدا تفضل کند و جز باین
 رسیده جناب الملک و جناب ختم با کاتب اینها کار را باز در هر کار

که در گفتن زبان است صفت نه استه ام تا اینکه ای که در سر رفت
 کلی در کتایب دیده در کم ام چنانکه ماه با وجه مترجمان بسیار کرد
 ترجمه از مجلسی جناب ضرابی که بر تعلق فرود می شود و است از امیر و ام
 یاد که غایب است در او به الله ام برون است و در هر کار کارها
 خواهم که و در قسم با هم در هر وقت و روزها رحمت خواهد بود
 بیشتر از دیگر است و سفارت نخواهم ماند در پسر و زهر
 است و بر یازده عالم فرستد و رات بر وقت و طاق نفهم در هر کار
 یاد فرما و حق معنی و با هم که از این ضراب هم در کم نباشد فرود بکنج
 در راه رفتم سلاطین هرگز است و کجی ضرابان هرگز است
 و در سفارت بیرون مرز در هر وقت که در هر کار و ایران ضراب
 ندهم به خوب به آید بخار سیده و سفارت نام بیشتر از ماه و تکیه هم
 بطور یقین در اینجا است که ماه ندهم در هر وقت است و بکنج از
 رفته سفارت است و تکیه هم به بر تکیه هم رفت و از ده تکیه هم
 آهیم است و از آنکه فرخ ایران است و در اینجا تکیه هم تکیه هم

این خوشگذرانی خواهد بود که در وقت که همه به از حضور خود در زیر سایه کعبه
 چشم گشاید و خواهد گذشت غصه او بجهت گرفتاری و جبارت کعبه
 ایامه و از همه بجز عین حضور خواهد بود بر سر بار کعبه و کجی خواهد بود
 و منی که ام از در صدق بعبادت و منظورند از شنیدن ام کراکله
 مدد زمان رکاز را در حالت عظم و کار از عظم تا آیه همیشه
 در زمانه را از کعبه ایضا بپرزرا شنیدن خواهد بود غصه خود
 خود در جنب رفیع است تا در ام هر سده شود و عین دانند
 نیت منقصره و حاضر همه خبر است نشان کار تا در مدد
 مبارک و نیکو عین علی بپرزرا شنیدن آیه تا در سیده است بر بار
 و پرواز ز کعبه تا در تمام بقوم در برابر آنکه خواهد بود
 و بجز کعبه هر دیگر نرسد نشاء و بر سیده بیکر خواهد بود که در کعبه
 همه روزها مترجمه و آن رسم
 مارد و همسار کعبه



جغرافیای تاریخی

و

آثار باستانی

تبریز

بقلم

مجید وهرام

جغرافیای تاریخی و آثار باستانی تبریز

اوضاع طبیعی

موقعیت و مساحت :

شهرستان تبریز بمناسبت اهمیت اقتصادی ، موقعیت محلی و سابقه تاریخی خاصی که دارد مرکز استان آذربایجان شرقی ایران گردیده است .

این شهرستان در ۳۸ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی و ۴۸ درجه و ۲۳ دقیقه عرض شمالی واقع شده است . وسعت آن برابر آخرین مساحتی که بعمل آمده در حدود ۹۷۸۰ هکتار است .^۱

یاقوت حموی بازرگان و سیاح و نویسنده معروف متوفی بسال ۶۲۶ هـ در کتاب

۱- ر . ک به ص ۱۹۰ راهنمای شهرستانهای ایران

تقدم

مجید و بهرام

معجم البلدان ضمن ماده تبریز می نویسد: «... تبریز اشهر بلاد آذربایجان و شهری آباد و زیباست و بغایت استواری بنا شده . . طول آن هفتاد درجه و یک ششم و عرض آن سی و هفت درجه و نیم است ...»^۲

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب نوشته است: «... تبریز از اقلیم چهارم است و شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات «فب» ۸۲ و عرض از خط استوا «لح» ۳۸ است ...»^۳

حدود: تبریز از شمال به شهرستان مرند و اهر و از جنوب به مراغه و هشترود و از سوی خاور به سراب و میانه و مشکین شهر و از سوی باختر به دریاچه رضائیه محدود است .

پستی و بلندی: شهر تبریز در دره رسوبی و مرتفعی قرار گرفته است . حد متوسط ارتفاع آن از دریا مطابق جدیدترین سنجشی که بعمل آمده ۱۴۰۵ متر می باشد . روی هم رفته تبریز را میتوان شهری کوهستانی دانست که کوههای متعددی با قلل نسبتاً بلند اطراف آنرا احاطه کرده اند و معروفترین آنها ارتفاعات سهند میباشد . این ارتفاعات در جنوب شهر در کنار دریاچه رضائیه بسمت خاور دره کشیده شده و کوه قاسم داغ با ارتفاع ۳۷۰۰ متر بلندترین قسمت آنست . در مشرق بستان آباد کوه میشاب (میشوداغ) قرار دارد که ادامه خط الرأس آن مرز بین شهرستان مرند و تبریز میباشد و قلله قابل توجه آن قلله علمدار با ارتفاع ۳۲۰۰ متر و کوه «اوزون یل» با ارتفاع ۲۸۰۰ متر است . گذشته از آن اطراف شهرستان تبریز کوههای منفرد و کوچک و بزرگ متعددی

۲- ر . ك به حبيب السیرج ۳ ص ۳۳ و تاریخ تبریز تألیف مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ ص ۱۶

۳- نزهة القلوب حمدالله مستوفی ص ۸۵

کشیده شده است که از مهمترین آنها کوه «عون بن علی» (عینلی) ^۴ در شمال شرقی شهر به بلندی ۱۸۰۰ متر و کوه «پکه چین» ^۵ تبریز با ارتفاع ۲۵۰۰ متر و کوه «مرو» در شمال غربی خود شهر تبریز با ارتفاع ۲۲۵۰ متر را میتوان نام برد.

مینورسکی در کتاب خود می نویسد: «... تبریز در گوشه شرقی جلگه رسوبی همواری واقع شده که مساحتش تقریباً ۳۰ × ۵۵ کیلومتر مربع میباشد، این جلگه شیب ملایمی بسوی شمال شرقی دریاچه ارومیه ^۶ دارد» ^۷ و نیز کلاویخو می نویسد: «تبریز در دشتی میان دورشته کوه لخت قرار دارد و این شهر محصور نیست و رشته کوههای جانب چپ به کنار شهر میرسد.» ^۸

مرحوم شاهزاده نادر میرزا مینویسد:

«... من از دیده اینجای سخن کنم نه سخنهای قدما، تبریز را اگر نظر کنیم و بتحقیق بنگریم در سطح کوهی بزرگ که سهند نامند واقع است. تلال آن جبل تاشهر رسیده و این کوه بجنوب شهر با کمال شکوه و قلل شامخات پر برف آن در بیشتر خانههای شهر مرئی و دور نمائی بس نیکوست و بهمه فصول سال منظری زیبا دارد. شمال این بلده متصل بکوه معروف بسرخاب همه جا تا بساحل رود

۴- مقبره شاهزاده عون بن علی (از فرزندان حضرت علی (ع) می باشد) در بالای این کوه ساخته شده و زیارتگاه مردم میباشد.

۵- تلخه رود از وسط کوه پکه چین و کوه عون بن علی بطرف باختر در جریان است.

۶- ر. ک به لغت نامه دهخدا حرف الف، ماده ارومیه و ص ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱، لسترنج بلدان الخلافة الشرقيه.

۷- تاریخ تبریز ص ۲ تألیف مینورسکی مذکور گردیده و مساحت تبریز در ترجمه عربی کتاب وی ۲۰ × ۳۰ میل مربع می باشد.

۸- سفرنامه کلاویخو ص ۱۵۹.

ارس با جبال قراداغ مخلوط و کشیده است ، مشرق این شهر با بعضی از سلسله‌های کوه سرخاب بسته و منتهی به جبال رفیعه و عقبه مشهور به شبلی است . مغرب تبریز گشاده است و منظر آن دریای خجنت که اکنون شها نویسد و بنام روستائی کوچک که بدان عقبه است ، شاهی گویند و کوههای مشار که سلسله عظمای آن بدرستی از نقطه مغرب و سلسه دیگر آن در شمال مغربی است ، شهر ما رازینتی گرانبها میدهد و این دو سلسله جبال پر منفعت و بر روستا های ارونق و انزاب و همین دریاچه مظل اند و این بحیره از نفس شهر مرئی نیست زیرا که کوه پاره در ساحل آن حایل و روستاهای محال تنها در لطف و سطح آن است»^۹

آب و هوا:

شهرستان تبریز یکی از سردترین شهرهای ایران بشمار می آید و دارای زمستانهای سخت و طولانی است. زمستانها توأم با برفهای سنگین و یخبندانهای شدید میباشد و در بقیه سال هوا بسیار ملایم و معتدل است. تابستانهای تبریز روزهای نسبتاً گرم و شبهای بسیار خنک و مطبوع دارد و در گرمترین روزهای آن درجه حرارت بندرت از ۳۵ درجه سانتی گراد تجاوز میکند.

رویه مرفته میتوان گفت مناطق شمال تبریز از نواحی جنوبی (دامنه‌های سهند) سردتر است و با توجه به آنکه آب رودها و نهرهایی که از قلل سهند جاری هستند بعلت دارا بودن املاح برای آشامیدن ناسالم و مضر هستند میتوان گفت

۹- ر . ک به ص ۳۲ دارالسلطنه تبریز نگارش مرحوم لسان الملک ملک المورخین.

که آب مشروب مورد نیاز شهرستان تبریز را قلیل بلند و مستور از برف شمالی تأمین میکند.

مشخصات دقیق آب و هوای تبریز بشرح زیر است : ^{۱۰}	
معدل حداکثر درجه حرارت سالانه به سانتیگراد	۱۷/۹ درجه
معدل حداقل درجه حرارت سالانه به سانتیگراد	۶/۰ درجه
مقدار متوسط بارندگی سالانه	۲۸۵/۶ میلیمتر
مقدار متوسط رطوبت هوا در ساعت ۰۶۳۰ صبح	۷۵ درصد
مقدار متوسط رطوبت هوا در ساعت ۱۲۳۰ ظهر	۴۵ درصد
ایام یخبندان در سال	۱۰۷ روز

در مورد آب و هوای تبریز «کلاویخو» چنین یادداشت کرده است :
 «... در رشته کوه مقابل که در شمال شهر واقع است و از شهر یک فرسخ فاصله دارد کوهی بسیار مرتفع وجود دارد. از این کوه رودخانه‌ای بسوی جنوب جاری است که همه آب آن در شهر بمصرف آبیاری میرسد بسیاری از نه‌هائی که از آن رودخانه منشعب شده اند از میدانها و خیابانهای شهر جاری میگردد.»^{۱۱}
 حمدالله مستوفی مینویسد : «... هوای تبریز بسردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بوده. در تبریز چاه‌سی گز کما بیش به آب رسد و در شام^{۱۲} بده گز و در ربع رشیدی از هفتاد گز بگذرد.»
 و نیز شاردن در مورد آب و هوای تبریز نوشته است:

- ۱۰- بنقل از ص ۱۹۱ کتاب راهنمای شهرستانهای ایران . از انتشارات سازمان فار زیر نظر ابراهیم اصلاح عربانی .
 ۱۱- ر . ک ۱۶۱ سفرنامه کلاویخو .
 ۱۲- منظور حمدالله مستوفی محلی است که غازان خان آنجا را بنا نهاده و به محله شنب یا شام غازان معروف است و هنوز هم آثار ویرانه‌های آن باقی است.

«... هوای تبریز سرد و خشک، سخت نیکو و بسیار سالم است، بطوریکه در این محیط بهیچوجه برای پیدایش و تکوین هیچگونه خوی و خلق بدزمینه‌ای نیست. سرما مدت مدیدی دوام دارد و چون شهر رو ب شمال است در قله جبال اطراف (سهند) طی نه ماه از سال برف مشاهده میشود. تقریباً همه روزه صبحگاهان و شامگاهان باد میوزد، اغلب اوقات سال باستثنای تابستان، باران میبارد و در تمام فصول در آسمان ابر مشاهده می شود ... کلیه مایحتاج زندگانی در کمال وفور و فراوانی میباشد و حیات مردم کاملاً قرین لذت، و معاش بسیار ارزان است»^{۱۳}

تبریز بعلت نزدیکی بکوههای سلسله جبال زاگروس و کوههای منفردی چون سهند که اکثر قله این کوهها در سراسر سال مستور از برف میباشد دارای رودها و نهرها و چشمه‌های فراوان پرآبی میباشد که قسمت عمده‌ای از آنها بداخل جلگه شهر تبریز سرازیرند و سبب شده‌اند که بطور کلی تبریز شهر پرآبی بشود. سیستم آبیاری در این شهر برخلاف اکثر مناطق ایران خصوصاً نواحی شرقی و جنوبی که بعلت خشکسالی مجبورند بیشتر از ذخایر زیرزمینی و با صرف هزینه و وقت بسیار و تقسیم آب و آبیاری استفاده کنند، میباشد زیرا در این شهر از آبهای سطحی براحتی استفاده بعمل می‌آید و همین امر خود سبب رواج کشاورزی و دامپروری در آنجا شده است بطوریکه از دیرباز تبریز یکی از بزرگترین تولیدکنندگان و صادرکننده فرآورده‌های کشاورزی و دامی بوده است و حتی هم‌اکنون نیز دشت تبریز یکی از بزرگترین انبارهای غله ایران محسوب میشود بهمین دلیل در سراسر طول تاریخ اقتصادی تبریز برخلاف اکثر نقاط ایران با قحطی و خشکسالی روبرو نبوده و وقوع

۱۳- ر. ک به ص ۴۰۹ سیاحتنامه شاردن .

نادر اینگونه حوادث هم بیشتر بدلائل طبیعی و وقایع سیاسی (زلزله و بیماریهای همه گیر، جنگ و غارت و غیره) بوده تا خشکسالی.

قسمت اعظم آب تبریز از رود مهرانرود که از کوه سهند سرچشمه میگیرد «ودر همه روزهای سال چون دریائی بشهر جاری است»^{۱۴} تأمین میگردد. علاوه بر رودها، متجاوز از ۶۰ کهریز و قنات و چشمه^{۱۵} که از کوههای اطراف تبریز جریان دارند کمبود احتمالی آب مهرانرود را جبران کرده و تبریز را به یکی از شهرهای پر آب ایران مبدل ساخته اند. و همچنین علاوه بر این آبها، ابرهای باران خیز دریای سیاه و حوزه مدیترانه و دریای خزر و دریاچه رضائیه و کوههای اطراف تبریز دو عامل مهم ازدیاد برف و باران سالیانه این منطقه

۱۴- ر. ک به ص ۳۲ دارالسلطنه تبریز تألیف شاهزاده نادر میرزا، و به ص ۸۷ نزهة القلوب نیز رجوع کنید.

۱۵- اسامی این قنات بروایت شاهزاده نادر میرزا در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز عبارتند از قنات حسن پادشاه، شاه چلی، خواجه علی بیک، خواجه قاسم قورچی باشی، توپچی باشی، حکم آباد، عزیزاله، گازران، اکبر آباد، میرزا علی، المهوردی خان، سنجاق، حاجی حسن بیک، احمد پاشا، امیر نظام، حاجی جعفر، ایلان لو، منطش، میرجلیل، سردار، شعر بافان، کشیش، کوشک، وزیر، میر قاسم، قاضی، امام جمعه، کورچه باغ، آخونی، خان محمدخان، حاجی محسن، پهلوان، سلطان بزرگ، ملا، رعفران لو (حکیم صاحب)، حسنیه، آقاعلی، حاج محمد باقر، حاجی میرزا باقر، کورجان، وزیر آباد، حاجی عباس خطیب، ملاعلی، حرم، امام جمعه، حاجی میرزا هاشم آقا (یکی از بزرگترین قنات تبریز است)، فتح آباد، شاهزاده (نصرت الدوله)، شاهزاده (نایب السلطنه)، حاجی میرزا باقر، حاجی صالح، بابا امین، خطیب، محمدیه، قراسو، کرشخونی، حاجی - سید حسین و چشمه های خواجه میرجان، ینگی چشمه شتربان، ینگی چشمه ششگلان، علی خاتون، امیر اصلان، آقاعلی اکبر توماسی، هیبت، سلطان کوچک، حیدر بیگ، سراج و چشمه ناظم التجار، حوصی طرلان.

هستند که از قدیم الایام کمک بزرگی برونق کشاورزی بطریقه دیم در مناطق کوهستانی که توسط رودها و قنوات مذکور مشروب نمیشوند، میکند.

همین عوامل با اضافه مرغوبیت خاک و تنوع محصولات سبب شده که تقریباً کلیه جهانگردان و بازدید کنندگان تبریز از وفور نعمت و فراوانی ارزاق و میوهها و ارزانی قابل توجه محصولات کشاورزی و فراوردههای دامی آن سخن بگویند. برای مثال میتوان از جغرافی دانان و سیاحانی مانند حمدالله مستوفی، ناصر خسرو قبادیانی، شاردن، کلاویخو و یاقوت حموی نام برد که همگی متفقاً در کتب خویش تبریز را شهری آباد و پربرکت میدانند که «... ارتفاعاتش غله و سایر حبوب و بقول بغایت نیکو می آید و میوه هایش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بتخصیص امر و دتخم خلف و پیغمبری و سیب سلطانی و زرد آلوی حلوانی و تخم احمد و انگور خرده رازقی و ملکی و خربوزه مجدالدینی، و یاقوتی و ملکی، و آلوی زرد مثل آنجادیگر نیست... و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیار است...»^{۱۶}

شهر تبریز بسبب کاردانی حکمرانان و شجاعت و حمیت مردمش تقریباً از هجومها و کشتارهای بزرگ تاریخی ایران نظیر حمله اعراب و حمله مغول و تیمور تا حدودی در امان بوده اند و جز حملات پیاپی دولت عثمانی که منجر بکشتارهای خونینی گردیده ویرانیهای هولناکی چون خطه خراسان و سیستان، و نواحی جنوب غربی ایران را بخود ندیده و از سوی دیگر فراوانی نعمت و تناسب آب و هوا و باروری زمین از عوامل بزرگ ترقی و پیشرفت و ثمر کز جمعیت آن بوده است، ولی متأسفانه بعلت واقع شدن در یکی از نوارهای معروف

۱۶- ر . ک به ص ۸۷ نزهة القلوب حمدالله مستوفی .

زلزله خیز کره زمین^{۱۷} زمین لرزه های شدیدی در آن بوقوع پیوسته است. هولناک ترین زمین لرزه ها در سال ۲۴۴ هجری (۸۵۸ م) و در سال ۴۳۴ هجری (۱۰۴۲ م) اتفاق افتاده است و نیز زمین لرزه های سال ۱۶۴۱ م (ARAKEL de TABRZ:P.496) و سال ۱۷۲۷ م و ۱۷۸۰ میلادی (ouseley;III,436 Ritter:IX,854) و دو زمین لرزه ۲۲-۲۳ سپتامبر ۱۸۵۴ میلادی و ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶ میلادی که بیش از سایر زلزله ها ویرانی ببار آورده اند، مشهورند. در هر یک از این حوادث شهر تقریباً خراب شده و هر بار قسمت اعظم جمعیت آن تلف گردیده است و لی مجدداً با کوشش پی گیر اهالی دوباره خرابیها ترمیم گشته است.

خونین ترین و وحشتناکترین این زلزله ها بی شک در سال ۴۳۴ هجری اتفاق افتاده که بیش از چهل هزار تن تلفات داشته و تقریباً تمامی شهر ویران شده است و این همان زلزله ایست که ناصر خسرو در کتاب سفرنامه خویش از آن یاد نموده ... و ابو طاهر منجم معروف شیرازی وقوع آنرا قبلاً پیش بینی کرده بود و قطران تبریزی شاعر بلند پایه را بشدت تحت تأثیر قرار داده و عظمت ویرانی و کشتار هولناک و وحشت ناشی از زلزله را در قالب قصیده ای موزون و دلکش ریخته است :

۱۷- ر . ك به سرگذشت زمین اثر (ژرژ گاموف) ترجمه دکتر بهزاد برابر جدیدترین تحقیقات دانشمندان زمین شناسی در کره زمین چنداصولی وجود دارد که بعلمت تکامل نیافتن دگرگونیمهای زیرزمین بیش از سایر نقاط کره زمین در معرض وقوع زلزله و آتشفشانی و سایر انقلابات ناگهانی تحت الارض قرار دارند که معروفترین این نوارها کمر بندی است که از اقیانوس کبیر، ژاپن، قسمتی از چین، خراسان، سلسله جبال البرز و ترکیه میگذرد و نیز برابر نظریه های دکتر ودیعی استاد جغرافی دانشکده ادبیات تبریز شهر تبریز روی این نوار زلزله خیز واقع شده است .

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز
 دریده گشت زمین و خمیده گشت نبات
 بسی سرای که بامش همی شدی به فلک
 از آن درخت نمانده مگر کنون آثار
 کسی که رسته شد از مویه گشته بود چوموی
 یکی نبود که گفتی بدیگری که مموی
 همه بدین بدیدم چوروز رستاخیز
 ز پیش رأیت مهدی و فتنه دجال
 رمال گشت رماد و رماد گشت رمال
 رمنده گشت بحار و رونده گشت جبال
 بسی درخت که شاخش همی بسود هلال
 وزان سرای نمانده کنون مگر احلال
 کسیکه جسته شد از ناله گشته بود چونال
 یکی نبود که گفتی به دیگری که منال
 ز پیش رأیت مهدی و فتنه دجال

وجه تسمیه تبریز :

در میان کلیه شهرهای جهان شاید بندرت بتوان شهری را یافت که راجع به وجه تسمیه و تاریخ و چگونگی بنای آن بین اقوال مورخان و نویسندگان این همه اختلاف و دگرگونی یافت شود. بطوریکه از مطالعه دقیق وجه تسمیه تبریز میتوان از بی اساس ترین و خنده دارترین افسانه های بی سروته تا تتبعات پر زحمت دانشمندان زبان شناس و تاریخ و جغرافیا همه گونه مطالب یافت و حتی مسأله جالب تر اینکه بر سر محل اولیه بنای آن از شوش تا ارمنستان و از آشور تا نزدیکی ری اختلاف است.

این اختلاف نظرها هر نوع تحقیق را در این زمینه بسیار مشکل ساخته و جوینده در هر قدم دچار شك و تردیدهای فراوان میگردد.

شاردن معتقد است که: «... .. منطقی ترین و مستدل ترین عقاید موجود در این مورد همانا عقیده موله (Moule) مترجم و مفسر بطلیموس، آنانی ، اورتلیموس ، گول نیتس تی کرا ، لاواله ، آتلاس و تقریباً تمام مؤلفین جغرافی جدید است، یعنی تبریز همان شهر معروف و باستانی اکیباتان میباشد که در

تورات و سایر تواریخ قدیمی آسیا مکرراً آن صحبت شده است»^{۱۸} ولی بی اساس بودن این نظر بخوبی آشکار است. پروفیسور مینورسکی که شاید بتوان گفت یکی از بهترین تحقیقات را درباره وجه تسمیه تبریز انجام داده است در این مورد چنین مینویسد: «... نام این شهر همچنانکه در معجم البلدان یاقوت (جلد اول ص ۸۲۲) چاپ لیدن آمده تبریز به کسر تا Tebriz تلفظ میشده است و یاقوت در این تسمیه به ابی زکریای تبریزی (شاگرد ابوالعلاء معری ۳۶۳-۴۴۹ ه) که به یک لهجه محلی ایرانی صحبت میکرد، استناد میکند... تلفظ تبریز (به کسر تا) یکی از خصایص لهجه منسوب به خزرها Caspians است اما یگانه تلفظ کنونی تبریز (به فتح تا) میباشد و در خود تبریز بروفق لهجه ترکی آذری بطور مقلوب یعنی تریز Tarbiz تلفظ میشود. منابع ارمنی این تلفظ را به فتح اول تأیید میکنند. فاوست بیزانس Byzance Faust de (در قرن چهارم) آنرا تورژ Thavrez و تورش Tkavresh نوشته و آسولیک Asolik (در قرن یازدهم میلادی) تورژ، و واردان Vardan (در قرن چهاردهم) تورژ و دورژ Davrez ذکر کرده است و گویا تسمیه اخیر از لهجه عامیانه ارمنی مشتق شده و اصل کلمه «د-آی-ورژ D-i-Vrez» میباشد که معنی «این برای انتقام است» دارد...»

پس هم منابع ارمنی تأیید میکنند که نام شهر در قرن پنجم (بلکه چهارم) میلادی تورژ بود و هم بیارسی تورژ Tavrez تلفظ کرده اند و آن در زبان فارسی متداول بمعنی «تبریز» و «تب پنهان کن» و به قول اولیاچلیبی «ستمه دو کوجو»^{۱۹} است و احتمال میرود این تسمیه بمعنی «پنهان کننده تف و گرما»، با جنبشهای

۱۸- ر. ک به ص ۴۱۰ سیاحتنامه شاردن چاپ امیرکبیر.

۱۹- سیتمه، صیتمه، به ترکی بمعنی تب، و دو کوجو، ریزنده را گویند.

آتشفشانی کوه سهند مربوط باشد (و همچنین به تپریز Tapariz که نام معبری است بین بایزید و وان رجوع شود) و خط ارمنی خصوصیات لهجه پهلوی شمالی را نشان میدهد (Tawltap و بخصوص «رژ- Rez» بدل از «رج- Rec») و بنظر میرسد که بایستی این تسمیه بسیار قدیمی یعنی مربوط به پیش از دوره ساسانی و شاید قبل از اشکانی باشد» ۲۰

چنانکه گذشت در مورد بنا و وجه تسمیه این شهر گفته‌های گوناگونی موجود است اکثر مورخین ایرانی بنای شهر تبریز را به زبیده خاتون همسر هارون- الرشید خلیفه عباسی نسبت داده اند و متفقاً سال احداث آنرا ۱۶۵ هجری قمری نوشته اند ولی در مورد علت ساختمان آن اختلاف عقاید فراوان است و اکثر افسانه‌های موهومی را نقل کرده اند .

تاریخچه شهر تبریز :

چنانکه گذشت در مورد تاریخچه پیدایش تبریز گفتگوهای متعددی است و در این که آیا این شهر عیناً نام یکی از شهرهای قدیمی ماد است یا نه مطالب زیادی اظهار شده است . واردان مورخ ارمنی که در سده چهاردهم میلادی میزیسته نوشته است بانی تبریز خسرو ارشاکی (اشکانی ۲۱۷-۲۳۳ م) حکمران ارمنی است و آنرا برای گرفتن انتقام از اردشیر (۲۲۴-۲۴۱ م) نخستین پادشاه ساسانی قاتل اردون پنجم (ارتبانوس) آخرین پادشاه پارتی بنا کرده است، البته این داستان در هیچ‌جا مأخذ دیگری نیامده است.

۲۰- ر.ک به تاریخ تبریز نوشته پروفیسور مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ چاپ کتابفروشی تهران، سال ۱۳۳۷ ص ۷ و لغت نامه دهخدا ذیل لغت تبریز- ص ۳۱۸

تبریز در دوره عرب :

کوشش اصلی اعراب در فتح آذربایجان در حدود سالهای ۲۲ هجری بیشتر متوجه اردبیل و سایر شهرهای آباد آن زمان بوده است و چون در فهرست شهرهایی که در آنها مرزبان ایران بجمع آوری سپاه پرداخته نامی از تبریز برده نشده، به گمان قریب به یقین می توان گفت که تبریز در آن روزگار دهکده ای بیش نبوده است. احتمالاً این آبادی باقیمانده شهر تورث بوده که شاید در اثر زلزله یا واقعه دیگری ویران شده است. در کتاب نزهة القلوب آمده که:

« تبریز از اقلیم چهارم است و آنرا زبیده خاتون منکوحه هارون - الرشید خلیفه رحمه الله ساخت در سنه خمس و سبعین ومائة . بعد از ۶۹ سال در سنه اربع و اربعین ومأتین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب شد، خلیفه آنرا با حال عمارت آورد . بعد از ۱۹۰ سال در رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربع مائة با زلزله بکلی خراب شد »^{۲۱}

این گفته مستوفی وانتساب بنای تبریز به زبیده خاتون شاید از آنجانشی شده باشد که پس از مصادره املاک امویان حدود کناره ارس آذربایجان به زبیده خاتون واگذار شده است .

مینورسکی مینویسد : « . . . در کتاب بلاذری (ص ۳۳۱) و ابن الفقیه (ص ۲۵۸) و یاقوت (جلد ۱ ص ۸۲۲) آمده که تجدید بنای تبریز و آباد ساختن آن از کارهای خانواده «روادزدی» مخصوصاً پسران «اوالوجنا» و دیگران بود که باروئی بدور شهر کشیدند »^{۲۲}

۲۱- نزهة القلوب - حمد الله مستوفی ص ۸۵

۲۲- تاریخ تبریز تألیف مینورسکی ص ۱۰

طبری ۲۳ و ابن اثیر ۲۴ هنگامیکه از شورش بابک سخن میگویند از تبریز بی هیچ شرحی بنام قلعه‌ای نام میبرند که همراه با قلعه شاهی در تصرف شخصی بنام محمد بن بعیت بوده است. ابن خردادبه تبریز را تابع محمد بن الرواد دانسته و از زلزله سال ۲۴۴ هجری آن نام می‌برد. ۲۵

در این سالها که تبریز اهمیت چندانی نداشته چندین بار دست بدست میگردد و بنام سرزمین «بنی‌رردینی» خوانده میشده که گویا امرای مزبور در اداره امور ناحیه عملاً مستقل بوده‌اند. ۲۶

در سال ۴۲۰ هجری و هسودان بن مهلان (مملان؟) که حاکم تبریز بوده عده زیادی از سران ترکان غز را در آنجا بقتل میرساند. ۲۷

در حالیکه کلیه مورخان سالهای اول استیلای اسلام از تبریز بعنوان یکی از شهرهای کوچک و بی‌اهمیت آذربایجان نام می‌برند ۲۸، برای نخستین بار مقدسی زبان بستایش آن می‌گشاید و ابن حوقل نیز در حدود سالهای ۳۶۷ هجری تبریز را از لحاظ آبادی برتر از اغلب شهرهای کوچک آذربایجان میداند و مینورسکی بنقل از ابن مسکویه (متوفی در سال ۴۲۱ هجری) می‌نویسد:

«... تبریز شهر مهمی است، باروی محکمی دارد، باغهای پر درخت آنرا احاطه کرده است، مردم آن شجاع، پر خاش جوی و توانگرند.» ۲۹

۲۳- تاریخ طبری جلد ۳ ص ۱۱۷۱

۲۴- ابن‌الاثیر جلد ۶ ص ۳۱۵

۲۵- ابن خردادبه ص ۱۱۹

۲۶- اصطخری ص ۸۱ و ابن حوقل ص ۲۸۹

۲۷- ابن‌الاثیر جلد ۹ ص ۲۷۱

۲۸- ابن خردادبه ص ۱۱۹ و بلاذری ص ۳۳۱ و طبری جلد ۳ ص ۱۱۷ و ابن‌فقیه ص ۲۸۵ و اصطخری ص ۱۸۱

۲۹- تاریخ تبریز مینورسکی ص ۱۲-۱۳

سال ۴۳۴ هجری سال ویرانی تبریز در اثر همان زلزله مخوف و معروف می باشد، اما گویا حاکم آن که محتملاً همان امیر و هسودان بن مهلان بوده است از ترس ترکان غز بیکی از قلعه های محکم اطراف پناه برده و از زلزله جان سلامت برده بود. حاکم مزبور گویا سریعاً با بادانی و عمران ویرانیهای زلزله همت می گمارد زیرا ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ از تبریز دیدن کرده امیری را در تبریز نام میبرد که به اسم سیف الدوله و شرف الملکه ابو منصور و هسودان بن محمد (مهلان؟) مولا امیر المؤمنین خوانده میشد و تبریز را شهر آبادی نوشته که مساحت آن ۱۴۰۰ × ۱۴۰۰ گام بوده است. ۳۰

تبریز در عصر سلجوقی :

در زمان سلاجقه بزرگ از شهر تبریز بندرت یاد شده مثلاً در راحة الصدور نوشته است ۳۱ که طغرل جشن ازدواج خود را با دختر خلیفه در نزدیکی این شهر برپا ساخت. در زمان سلاجقه عراق که همدان پایتخت آنان بود آذر بایجان رو بترقی نهاد و همراه با آن تبریز نیز اهمیت شایان توجهی یافت تا بدانجا که سلطان محمود سلجوقی ۳۲ فرزند سلطان محمد در سال ۵۱۴ هجری مدتی در شهر تبریز توقف کرد. گویا این مسافرت بخاطر رفع وحشتی بوده است که از تاخت و تاز اقوام گرجی در دل مردم تبریز افتاده بود. در این هنگام اتابکی آذر بایجان با شخصی بنام کون طوغدی بود. آق سنقر احمدیلی پس از مرگ وی کوشش بسیاری برای گرفتن تبریز که در آن زمان در دست طغرل برادر

۳۰- در حدود يك كيلومتر مربع

۳۱- راحة الصدور ص ۱۱۱

۳۲- تاریخ دوهزار و پانصد ساله ایران تألیف عباس پرویز - انتشارات علمی

جلد ۲ ص ۱۵۳

سلطان بود نمود ولی نتوانست کاری از پیش ببرد. ۳۳ در سال ۵۲۵ هجری پس از وفات سلطان محمود سلجوقی برادر وی سلطان مسعود (سلجوقیان مغرب ایران) در تبریز به تخت نشست ولی چون داود پسر سلطان محمود بچنگ عمومی خویش آمده و شهر را محاصره کرد مسعود ناچار به ترك آنجا گردید و تبریز مقرر حکمرانی داود شد. چند سالی آذربایجان و تبریز بین اتابکان و احمدیله‌ها دست بدست گشت و بالاخره در ۵۷۸ هجری اتابک پهلوان پسرایلد گز تبریز را از ملک الدین نوه آق سنقر پسرا احمدیل بدر آورد و برادر خود قزل - ارسلان را به حکومت آنجا گمارد. از این زمان (۵۸۲ هـ) تبریز بصورت یکی از آبادترین شهرهای آذربایجان، بلکه ایران در آمده و برای همیشه پایتخت ایالت آذربایجان گردید.

تبریز در دوره مغول :

تبریز از شهرهای نادری بود که از غارت اولیه مغول بسلامت جست زیرا ازبک پسر پهلوان ، اتابک آذربایجان با دادن غرامت زیاد آنرا از پای باروی تبریز باز گردانید (۶۱۷ هجری) و با وجود آنکه مغولها سال بعد باز گشتند و اتابک ازبک از وحشت آنان به نخجوان گریخت اما شمس الدین طغرانی در مقابل هجوم مغولها دلیرانه پایداری نمود و بالاخره با پرداخت مبلغ هنگفت دیگری آنها را باز گردانید و ازبک مجدداً به تبریز باز گشت و حتی وقتیکه برای بار سوم طایفه دیگری از مغولان به تبریز روی آوردند ازبک تمام خواسته‌های آنها من جمله تسلیم کلیه خوارزمیان را ، که به آنجا پناه برده بودند بر آورد و بالاخره تبریز از این هجوم نیز در امان ماند .

ورود جلال الدین خوارزمشاه در ۲۷ رجب ۶۲۲ هجری از مراغه به تبریز

۳۳- تاریخ تبریز مینورسکی ولغت نامه دهخدا ذیل لغت تبریز

برای این شهر واقعه بزرگی بود زیرا مردم غیور تبریز که از بزدلی‌ها و تسلیم
 ناجوانمردانه از بک که اکنون نیز از ترس جلال‌الدین بار دیگر گریخته
 بود، بستوه آمده بودند، مقدم این شاهزاده دلیر را که آوازه شهرت و
 شجاعتش در مبارزات پی در پی او بامغولها و پیروزیهایش در سراسر ایران پیچیده
 بود و بصورت تنها امید مردم وحشت زده این دیار در آمده بود، سخت گرامی
 داشتند و بخصوص هنگامیکه دیدند وی بسرعت تفلیس را فتح کرده و
 راهزنان و ترکمانان قبیله ایوایی (الایوائیه Alaiwa · Ya) را از دم تیغ
 گذرانده، بسیار شاد شدند.

«... جلال‌الدین مدت شش سال در تبریز فرمان راند و باملکه زن سابق
 از بک ازدواج کرد (روضه‌الصفا جلد ۴ ص ۱۷۰-۱۷۲) و در آخر کار بجهت
 بد رفتاری و سوء سیاست، مرکز حکومتش متزلزل شد (ابن اثیر جلد ۱۲
 ص ۳۲۳) و چون سال ۶۲۷ هجری فرا رسید رئیس ایل ترکمن گوشیاوا
 (Kush - Yâlwa) و حاکم رویین دز (نزدیک مراغه)، به حوالی تبریز
 دست اندازی کردند. در ۶۲۸ هجری جلال‌الدین آذربایجان را ترک گفت و
 مغول به تمام آن استان و مرکز شهر تبریز که سخت مورد توجه همه بود
 استیلا یافت (ابن‌الاثیر جلد ۱۲ ص ۳۲۸) ...»^{۳۴}

از این زمان تا سال ۶۶۳ هجری تبریز از رونق پیشین افتاد، بخصوص
 چون هلاکوخان مغول چون پس از بازگشت از فتح بغداد مراغه را پایتخت
 قرار داد این امر نیز در سقوط اهمیت تبریز تأثیر فراوان داشت، امامجدداً در
 این سال اباقا (۶۶۳-۶۸۰) تبریز را پایتخت خویش کرد و تا پایان حکمرانی
 ۳۴- تاریخ تبریز تألیف ولادیمیر مینورسکی ترجمه عبدالعلی کارنگ - ص ۱۷

اولجایتو این شهر همچنان پایتخت بوده و روز بروز بر اعتبار و ارزش آن افزوده می گشت. در این دوران تبریز بدان حد از عظمت و شکوه و آبادانی رسید که تا مدتها یکی از معتبرترین شهرها بحساب می آمد. محمد بن خاوند شاه ملقب به میرخواند نویسنده روضة الصفا در کتاب خود چنین آورده است:

«در عهد کیخاتو در آمد تبریز بالغ بر ۸۰ تومان^{۳۵} بر آورد شده است.»

در سراسر دوره استیلای ایلخانان مغول، زمان حکمرانی غازان خان را می توان دوره اوج شکوه و عظمت تبریز دانست. این پادشاه در سال ۶۹۴ هجری (۱۲۹۵ م) در تبریز به تخت نشست. در این زمان دور باروی تبریز در حدود شش هزار گام بوده و دروازه بنامهای زیر داشته است: دروازه های ری، قلعه، سنجاران، طاق، دروب جوسرد (برای این نام اسمهای مختلف داده اند مانند در جوسرد، دروب جوسر) از دستی شاه (سردوی شاه، سرده سی شاه، سر حوسی شاه)، نارمیان، نوبر، موکله (هوکله)^{۳۶}

غازان خان باروی جدیدی که طول آن بالغ بر ۲۵ هزار گام (چهار فرسنگ و نیم) بود، بدور شهر کشید و این دیوار چنان بود که تمام باغها و محله های ولیانکوه (که اکنون کوه سرخاب یا عینی علی زینعلی خوانده میشود) و سنجران جزو شهر به حساب می آمده است.

«... دور و باروی غازانی ۲۵ هزار گام است و شش دروازه دارد او جان و اهر و سردان و سرد رود و شام و سراورود. تبریز در زیر شهر بموضع که شام میخوانند خارج باروی غازانی، غازان خان شهر چه بی بر آورده است...»^{۳۷}

۳۵- تومان در لغت بمعنی ده هزار (امیر تومان بمعنی فرمانده ده هزار نفر) و در واحد پول برابر ده هزار دینار بوده که عبارت از ده هزار مثقال زرمسکوک بوده (نقل از فرهنگ و صاف)

۳۶- نزهة القلوب حمد الله مستوفی ص ۸۵

۳۷- ص ۸۶ همان کتاب

در این دوران بناهای بزرگ و با عظمتی نیز در شهر تبریز بوسیله ایلخانان مغول ساخته شد، که از معروفترین آنها شام (شنب - گنبد) غازی است که غازان خان در سال ۶۹۹ هجری (۱۲۹۹ م) پس از بازگشت از جنگ سوریه آنرا برای بنای آرامگاه خویش ساخت و این بنا یکی از باشکوهترین آثار معماری دوره اسلامی بشمار میآید و حتی ارتفاع گنبد از گنبد سلطان سنجر ساجوقی که در مرو ساخته بود بلندتر بود. در این عمارت علاوه بر گنبد باشکوه آرامگاه آن، ساختمانهای متعددی ساخته شده بود که از معروفترین آنها يك ضریح گنبد دار زیبا، يك مسجد، يك بیمارستان مجهز، يك رصدخانه بزرگ که با رصدخانه معروف مراغه برابری میکرد، يك دیوانخانه، يك آب انبار عظیم، دو مدرسه که یکی برای طلاب مذهب شافعی و دیگری برای پیروان مذهب حنفیه، يك مهمانخانه بزرگ جهت پذیرائی از سادات، يك کتابخانه معتبر، چندین گرمابه زیبا و يك ساختمان وسیع برای کارمندان اداری این سازمان را می توان نام برد. برای اداره چنین دستگاہ عریض و طویلی غازان خان موقوفات متعددی اختصاص داده بود که «... در آمد آنها بالغ بر یکصد تومان طلا بود...»^{۳۸} در این دوران تبریز چنانکه گذشت شهر بزرگ و زیبایی بود و علاوه بر پایتختی بصورت چهارراه بزرگ تجارتي در آمده بود و بازرگانان مختلفی از کشور عثمانی و کناره های دریای سیاه و مدیترانه و ایران و بغداد و حتی هندوستان و نواحی جنوبی عربستان مانند یمن و سواحل افریقا انواع کالاهای گوناگون خویش را جهت عرضه بدین شهر می آوردند. و بهمین سبب در تبریز بازارهای بزرگ تجاری که درون آنها مالا مال از انواع کالاهای اقصی نقاط جهان بود بوجود آمده و طالبین می توانستند تقریباً هر چه را که مورد احتیاجشان می بود در آنجا بدست آورند.

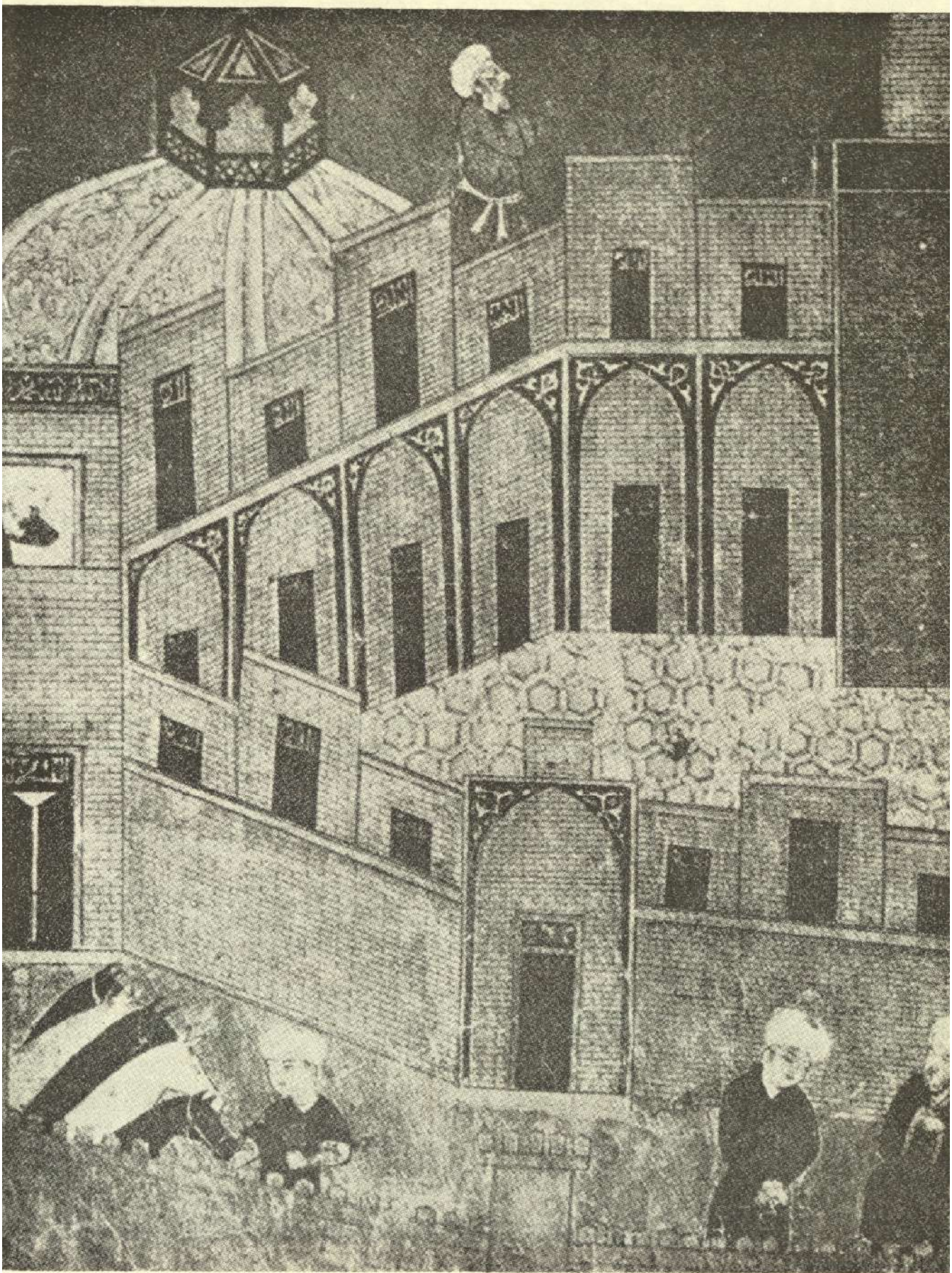
ابن بطوطه سیاح و جهانگرد معروف مغربی در سفرنامه خویش در باره زیبایی و عظمت بازارهای تبریز و نیز مهمانخانه شنب غازانی چنین نوشته است: «... پس از ده روز راه پیمائی بشهر تبریز رسیدیم و در خارج شهر در محلی موسوم به (شام) منزل کردیم. قبر غازان پادشاه عراق در این محل است، بر سر قبر او مدرسه زیبایی بازایه ای بنا کرده اند و در این زاویه برای صادر و وارد طعام داده میشود.»

امیر مارا در همین زاویه که در میان آبهای روان و درختان سرسبز قرار گرفته منزل داد و فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار غازان نامیده میشود رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده ام. هر یک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم، بسکه از جواهرات دیدم چشم خیره گشت. غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر، دستمالهای ابریشمی بر کمر بسته پیش خواجهگان ایستاده بودند و جواهرات را بزنان ترك نشان میدادند. این زنان در خرید جواهر برهم سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که بخدا باید پناه برد.

پس به بازار عنبر فروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آنرا هم در این بازار دیدیم. بعد رسیدیم به مسجد جامعی که وزیر علیشاه (وزیر دیگر غازان خان، خواجه تاج‌الدین علیشاه، مسجد جامع بزرگ و باشکوهی بنا نهاد که بعدها به ارك دولتی معروف گشته و قسمتی از برج عظیم آن هنوز باقیمانده است.) معروف به گیلان آنرا ساخته. در بیرون آن از دست راست مدرسه و از دست چپ زاویه ای وجود دارد و صحن آن با سنگهای مرمر فرش گردیده و دیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده شده و جوی آبی از وسط آن



تبریز دورهٔ غازان خان. مقبره و ساختمان مجاور که اصل عکس از تصویر نقاشی شده
در ۱۳۱۸ میلادی گرفته شده است. (عکس از کتاب اسلامی ایران تألیف ویلبر)



قسمتی از نمای خارجی مقبره غزانیه

می گذرد و انواع درختان و موها و یاسمین در آن بعمل آورده اند... ۳۹
 همچنین در هر یک از کتب و صاف (جلد ۳ ص ۳۸۲-۳۸۳) و تاریخ مبارک
 غازانی (ص ۱۱۷ و ۲۰۷ و ۲۱۴) و تاریخ و جغرافی دار السلطنه تبریز نوشته نادر میرزا
 شرح مبسوطی راجع به وضعیت شهر تبریز در دوران غازان خان و نیز در وصف
 شب غازانی آمده است.

یکی دیگر از بناهای مشهور تبریز در این دوران ربع رشیدی است که از
 زیباترین و پراهمیت ترین بناهای ایران بلکه دنیا بوده و در نوع خود بی نظیر بوده
 است. ربع رشیدی (به فتح را) یک سلسله ساختمانیهای زیبا بود که بوسیله خواجه
 رشیدالدین وزیر مشهور و دانشمند غازان خان ساخته شد. خود خواجه رشیدالدین
 فضل الله در نامه ای که به فرزندش نوشته این بنای باشکوه را چنین توصیف کرده است:

«... و ربع رشیدی که در زمان مفارقت فراوان
 آن فرزند عزیز طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت
 آن مباعدت ساخته بودیم اکنون بمیامن قدوم علما
 و یمن همت فضلا با تمام پیوست... و بیست و چهار
 کاروانسرای رفیع که چون قصر خورنق منیع است
 و بر فعت بنا از قبه مینا گذشته و هزار و پانصد دکان
 که در متانت بنیان از قبه هرمان سبقت برده و سی هزار
 خانه دلکش در او بنا کرده ایم، و حمامات خوش هوا
 و بستین باصفا و حوانیت و طواحین و کارخانه های
 شعر بافی و کاغذسازی و دارالضرب و رنگخانه و غیره

۳۹- سفرنامه ابن بطوطه - ترجمه محمد علی موحد - چاپ تهران ۱۳۳۷ شمسی -
 ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

احداث و انشأ رفته و از هر شهری و ثغری جماعتی آورده و در ربع مسکون ساکن گردانیده‌ایم ، و دیگر علما و فقها و محدثان چهار (صد) نفر در کوچهای که آنرا کوچۀ علما خوانند متوطن ساختیم و همه را میاومات و ادارات مجری داشتیم و جامه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم و هزار طالب علم فحل که هر یک در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضلت اختری اند در محله‌هایی که آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهت علما مقرر کرده بودیم بجهت ایشان معین گردانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام با امید تربیت، آمده بودند در دار السلطنه تبریز ساکن گردانیدیم و فرمودیم که ادارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیره هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند ، همه بمدارس فرزندان ، متردد باشند و پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین

و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه آنها را بصنوف رعایت و الوف عنایت مخصوص گردانیدیم ... و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم و کحالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ما است بقرب باغ رشید آباد که آنرا معالجه معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرفت که از ممالک آورده بودیم هر یک را در کوچه ای ساکن گردانیدیم»^{۴۰} و در نامه دیگری به پسرش چنین نوشته است: (ص ۱۴۳، ۱۴۴ کتاب دارالسلطنه تبریز) « بجوار ربع رشیدی باغی انشاء فرموده ایم . . . چون صحن آن فسیح و ساحت آن وسیع است پنج قریه در او احداث کرده ایم تا بغرس کردن اشجار و حفر قنوات و انهار و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند و اکنون چهار قریه بحال عمارت در آمده و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است میخوایم که قلعه رومیان باشد،»

پس از مرگ غازان خان دوران شکوه و جلال و قدرت حکومت ایلخانان مغول نیز روی بنا بودی نهاد و شهر تبریز شاهد یک سلسله هرج و مرجها و

۴۰- نامه خواجه رشیدالدین به فرزندش - نوشته شده در کتاب تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز - تألیف نادر میرزا ص ۱۴۶ - ۱۴۷ و سیاحتنامه شاردن و جهت آگاهی بیشتر از چگونگی ربع رشیدی رجوع شود به سیاحتنامه شاردن، سفرنامه مارکو پولو - و تاریخ تبریز تألیف مینورسکی .

آشفستگی‌ها شد که قتل خواجه رشیدالدین فضل‌الله و جنگ تغتو (بغتو) ۴۱ که به شکست آریپ‌خان جانشین ابوسعید و پیروزی علی پادشاه اویرات (Oirat) انجامید و نیز مصادره و تاراج مجموعه‌های نفیس و کتابخانه‌های گرانبهای خواجه رشیدالدین از جمله آن حوادث بشمار می‌آید. ۴۲

در دنباله این حوادث و پایان هرچ و مرج، جلایریان که سخت مورد علاقه مردم تبریز و مورد احترام سران ایلات و عشایر نظیر قره‌قویونلو و طوایف شیروان بودند، روی کار آمدند.

از سال ۷۳۶ هجری که امیر شیخ حسن بزرگ جلایری، سلطان محمدخان را به تخت فرمانروائی تبریز نشانید و بدین ترتیب تبریز مجدداً پایتخت شد، تا حمله تیمور، آذربایجان و تبریز مرکز یک سلسله اختلافات ایلی و مناقشات داخلی گردید که جلایریان مهره اصلی این آشفستگیها بحساب می‌آمدند. با وجود همه این حوادث گوناگون، تبریز گه‌گاه روی آرامش بخود می‌دیده است. چنانکه میدانیم برای گسترش عمران و آبادانی و رونق تجارت و بازرگانی ضروری‌ترین نکته، همانا امنیت و آرامش است. ثمره آرامشهای موقتی و گذرای این دوره نیز بعضی ابنیه تاریخی است که بدست جلایریان در تبریز ایجاد گشت که با شکوه‌ترین آنها یکی مقبره دمشقیه و دیگری بنای بسیار عظیم دیوان خانه دولتی بوده که بامر سلطان اوئیس بنا شده است.

۴۱- در کتاب حبیب‌السیر شرح این حادثه و قتل آریپ‌خان و وزیرش غیاث‌الدین محمد در جلد سوم ص ۲۲۳-۲۲۴ مفصلاً آمده و محل وقوع جنگ « حدود جغتو و تغتو » نوشته شده است.

۴۲- خواندمیر در حبیب‌السیر در همان صفحات مینویسد: « بعد از این وقایع هائله ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث‌الدین محمد و اتباع و ملازمان او غارت و تاراج یافته و چندان کتب نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید. »

کلاویخو سیاح و جهانگرد مشهور که در اواخر دوره تیموری از تبریز دیدن کرده این بنای باشکوه را (که ظاهراً در آن روزگار هنوز آباد بوده ولی متأسفانه اکنون اثری از آن باقی نیست) چنین وصف کرده است : « . . . از این گونه ساختمانها کاخ بزرگی را دیدیم که در پیرامون آن دیواری کشیده شده بود. نقشه این کاخ بسیار زیبا بود و در آن ۲۰ هزار اطاق و دستگامهای مجزا و مستقل دیده میشد. معلوم است که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است (که از او یاد کردیم ، بنام سلطان اوئیس جلایر) وی این کاخ را با مصرف کردن همه موجودی خزانه خویش که سلطان مصر در اولین سال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود ، بساخت . این محل اکنون بنام دولتخانه معروف است که معنی آن میشود «خانه اقبال» . قسمت اعظم این کاخ عظیم هنوز استوار و پا برجاست و باید آرزو کرد که همه اینگونه ساختمانهای تبریز بهمان حال آغاز ساختمان بمانند. اما متأسفانه بسیاری از آنها را اخیراً بفرمان «میرانشاه» همان شاهزاده‌ای که پسر ارشد تیمور است ویران ساخته است » ۴۳

جلایریان در تبریز بضرط سکه نیز مبادرت ورزیدند : « جلایریه سکه‌های خود را در تبریز بسالهای ذیل زدند :

در سال ۷۵۷ هجری بنام حسن بزرگ ، در سالهای ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ،

۷۶۶ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰ هجری بنام اوئیس ، در سالهای ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و

هجری بنام حسین و در دو سال ۷۸۵ و ۸۱۰ بنام احمد .» ۴۴

۴۳ - سفرنامه کلاویخو - ترجمه مسعود زجب‌نیا - تهران ۱۳۳۷ شمسی .

۴۴ - تاریخ تبریز مینورسکی ص ۲۹



دو نمونه پشت و روی سکه های زمان سلطان اويس که در ضرابخانه تبریز ضرب شده است (عکس از کتاب تاریخ آل جلایر خانم دکتر بیانی).

فراهینی که از جلایریان بازمانده^{۴۵} بخوبی نشان دهنده وضع حکومت و وقایع مهم دوره فرمانروائی آنان میباشد بخصوص فرمانی منسوب به سلطان احمد جلایر که: «بر روی طوماری پوستی بطول ۰/۲۲ X ۲/۲۵ متر که اصل آن در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است... این فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر است بخط تعلیق و درباره بخشودگی مالیات و عوارض موقوفات مقبره شیخ صفی الدین جد پادشاهان صفوی...»^{۴۶}

تبریز در عصر تیموری:

سلطان احمد جلایری آخرین امیر این خاندان بود که یورش تیمور بآسیا و ایران مصادف با زمان فرمانروائی او شد. تیمور در نخستین یورش خود بایران در سال ۷۸۶ هجری تا سلطانیه پیش آمد و سپس بسمرقند باز گشت. در فاصله بین دو یورش تیمور، تبریز مورد حمله تقتمش خان رئیس طایفه ذهبی قرار گرفت. مهاجمین بشهر ریخته و دست به قتل و غارت زدند و گروه کثیری از مردم شهر را باسارت بردند. پس از بازگشت ذهبی هاتیمور که مجدداً متوجه ایران شده بود بسوی تبریز حرکت کرد و سلطان احمد جلایری را که از بغداد به تبریز آمده بود بسختی شکست داده متواری ساخت و در شب غزانی اردو زد (۷۸۸ هـ) تیمور آذربایجان، ری، گیلان، شیروان، دربند و سرزمینهای آسیای صغیر را بعنوان تیول بمیرانشاه پسر ارشد خویش بخشیده و خود برای جهانگیری راهی

۴۵- برای اطلاع بیشتر به کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلایریان تا پهلوی نوشته سرکار سرهنک دکتر جهانگیر قائم مقامی رجوع شود.

۴۶- مقاله «فرمان منسوب به سلطان احمد جلایر» - نوشته سرکار سرهنک دکتر جهانگیر قائم مقامی - شماره ۵ سال ۳ مجله بررسیهای تاریخی و برای اطلاع از توضیحات بیشتر و نیز دسترسی به عکس و متن فرمان بمقاله مزبور و کتاب یکصد و پنجاه سند تاریخی رجوع شود.

نقاط دور دست فارس، هندوچین گردید. امامیرانشاه که گویانیمه دیوانه بود^{۴۷} دست به کشتار کثیری از بزرگان و رجال تبریز زد و با استدلال خویش چون نمیتوانست کار خیری که شایسته ولایق پسر تیمور باشد انجام دهد برای اینکه نامش در تاریخ جاودانه باشد همچون «آریسترات»^{۴۸} دست بویرانی و خرابی گشود و نه تنها مقداری از بناهای باشکوه و تاریخی تبریز را خراب کرد بلکه قصد داشت که تمامی خانه‌ها و ساختمانها را ویران کند و لسی تیمور که از دیوانه گیهای فرزند خویش آگاه شد خود را بسرعت به آذربایجان رسانده و او را بسختی مجازات نمود.^{۴۹} و از حکومت عزل کرده و همه کسانی را که در این ویرانی دست داشتند کشت و میرزا عمر پسر میرانشاه را بحکمرانی منصوب کرد (۸۰۶ هجری) پس از آنکه تیمور در راه لشکر کشی بچین در سن ۷۱ سالگی در گذشت اختلافات و انقلابات و هرج و مرج شدیدی در سرزمین عظیمی که فتح کرده بود بوقوع پیوست و از جانشینان وی هیچیک نتوانستند وحدت متصرفات عظیم تیمور را حفظ کنند. آذربایجان، خصوصاً تبریز نیز از این کشمکشها در امان نماند و زرد و خوردهای طولانی بین عمر و برادرش ابوبکر که در بین النهرین بفرمان تیمور زیر نظر عمر حکومت میکرد آغاز شد. چون تر کمانان که وابسته به عمر بودند مردم تبریز را بشدت آزرده بودند ابوبکر توانست تبریز را فتح کند اما چون شیخ ابراهیم شیروانی از شیروان برای فتح تبریز حرکت کرده بود ابوبکر بناچار از آنجا گریخت. بالاخره در سال ۸۰۹ هجری سلطان

۴۷- نگاه کنید به حبیب السیر - تاریخ تبریز مینورسکی - سفرنامه کلاویخو ذیل حکمرانی میرانشاه .

۴۸- مرد نیمه دیوانه یونانی که برای جاودان شدن در تاریخ معبد معروف پانتئون را در یونان به آتش کشید .

۴۹- نگاه کنید به حبیب السیر جلد سوم ص ۴۸۱ - ۴۸۲

احمد جلایری پادشاه واقعی تبریز به کمک شیخ ابراهیم بدون جنگ و خونریزی وارد تبریز شد و به تخت نشست و مردم تبریز که پس از مدت‌ها تحمل ناراحتی سلطان حقیقی خویش را بازیافته بودند مقدمش را گرامی داشته و شادیه‌ها کردند. ۵۰ البته ابوبکر در همان سال یکبار دیگر نیز قصد حمله به تبریز را کرد ولی بعلت شیوع طاعون جرأت نزدیکی با آنجا را نیافت.

شهر تبریز که مدت‌ها صحنه آتش‌قتل و غارت و هجوم لشکریان بیرحم تیمور و کشمکش‌ها و برادرکشی‌های بی‌حاصل شده بود در این دوران مجدداً رونق و عظمت پیشین را بازیافت و در مردم تبریز که از آن همه ویرانی و کشتار و خونریزی بستوه آمده بودند و در حالتی وحشت‌زده بسر می‌بردند روحی تازه دمیده شد، بازارها مجدداً رونق یافت و کشتزارها پس از مدت‌ها خشکی و بی‌حاصلی دوباره سرسبز گردید، بازار گانی و صنعت که نتیجه مستقیم امنیت و آرامش است جلال پیشین را بازیافت، بهمین دلیل است که کلاویخو سفیر هانری سوم پادشاه کاستیل که بین اواخر ۸۰۶ و اوایل ۸۰۸ هجری در تبریز بوده آنرا شهری بزرگ و آباد و معمور می‌شمرد و از عمارات و ابنیه و ساختمان‌های آن چنین یاد می‌کند: «... در سراسر شهر، خیابانهای پهن و میدانهای وسیع است که در پیرامون آنها ساختمانهای بزرگ دیده میشود و در (ورودی) آنها بمیدانها باز میشود. کاروانسراها نیز چنین است و در آنها دستگاہهای مجزا و دکانها و دفاتر ساخته‌اند که از آنها استفاده‌های گوناگون میکنند. در بازارها پارچه‌های ابریشم و پنبه و تافته و ابریشم خام و جواهرات و همه گونه ظروف می‌توان یافت. در واقع گروه کثیری بازرگان و مقادیر بسیاری کالا در این شهر وجود دارد... در سراسر تبریز ساختمانهای زیبا و مساجد بسیار دیده میشود. مخصوصاً

۵۰ - ن - ک به تاریخ تبریز مینورسکی ص ۳۳

مساجد با کاشیهای آبی و طلائی آراسته شده‌اند در این مساجد کاسه‌های بلورین (برای چراغ) هست که نظیر آنها را در سرزمین‌ترکیه دیدیم. میگفتند که همه این ساختمانها را در روزگار پیشین که در تبریز گروهی عظیم از مردم شهر و پولداران که باهم بر سر برپا داشتن ساختمانهای زیبا چشم و هم چشمی داشتند و با کمال میل ثروت خود را در آن راه خرج میکرده‌اند، ساخته‌اند دیدیم که در بسیاری از میدانهای عمومی میوه و همچنین خوراک پخته و تمیز که بانحای مختلف تهیه میشود، بحد و فور موجود است»^{۵۱} گویا در آن زمان تبریز شهری بزرگ و پر جمعیت و مورد توجه بوده است: «اما اینک جمعیت آن شهر در حدود ۲۰۰ هزار خانوار یابیشتر باشد.»^{۵۲}

در این دوران وضعیت اجتماعی و اوضاع سیاسی آذربایجان بنحوی بود که زمینه را برای بقدرت رسیدن گروهی از عشایر منطقه هموار کرد و از این میان ترکان قراقویونلو بعزت دوستی و نزدیکی قرایوسف رئیس آنان با سلطان احمد جلایر (در زندان الملك الناصر پادشاه مصر در زمان حمله تیمور) سود بیشتری برده و بالاخره پس از یک سلسله حوادث که در نتیجه آن سلطان احمد جلایری در عراق عرب بقتل رسید قره یوسف پس از کشتن میرانشاه (فرزند دیوانه تیمور) و شکست ابوبکر در حوالی سردرود (در ۸ کیلو متری جنوب تبریز) سراسر آذربایجان و بین‌النهرین و نواحی اطراف را بتصرف در آورد و در تبریز به تخت نشست. اما میرزا شاهرخ نواده تیمور که از بسط نفوذ قرایوسف نگران شده بود تصمیم به جنگ با وی گرفت ولی قرایوسف در هفتم ذی القعدة ۸۲۳ هجری

۵۱- سفرنامه کلاویخو - ترجمه مسعود رجب‌نیا - تهران ۱۳۳۷ شمسی -

ص ۱۵۹ - ۱۶۲

۵۲- همان کتاب ص ۱۶۳

در گذشت و میرزا ابایسنقر از هرج و مرج و اختلاف بین افراد قراقویونلو بهره مند شده تبریز را تسخیر کرده و خود شاهرخ پس از شکست کامل فرزندان قرا یوسف در ارمنستان در تابستان ۸۲۴ هجری وارد تبریز شد و چون ابوسعید پسر قرا یوسف اظهار عبودیت نموده و از در تسلیم در آمده بود حکومت آذربایجان را باو بخشید. سال بعد اسکندر برادر ابوسعید ویرا کشت و شاهرخ مجبور شد مجدداً برای بار سوم جهت آرام نمودن آن خطه وارد تبریز شود و چون جهانشاه برادر دیگر اسکندر خود را مطیع شاهرخ نشان داد حکومت آذربایجان باو واگذار گردید (۸۳۹ هجری).

شاهرخ در سال ۸۳۹ حکومت آذربایجان را به جهانشاه سپرد و در اوایل ۸۴۰ بخراسان مراجعت کرد. جهانشاه که مقتدرترین پادشاه این دوران است آرامش از دست رفته را مجدداً به تبریز باز داد اسکندر برادر جهانشاه بعزم سرکوبی وی به تبریز شتافت و جنگ سختی بین دو برادر در گرفت و در این جنگ پیروزی نصیب جهانشاه گردید و اسکندر به قلعه انجق گریخت و در آن جا بدست پسر خود قباد کشته شد.

جهانشاه قراقویونلو رفته رفته کارش بالا گرفت و تبریز را مقر خویش ساخت و بعمران آبادی آن شهر پرداخت. در سال ۸۴۴ هجری به گرجستان دست یافت و سپس در سال ۸۵۶ عراق عجم را مسخر و اصفهان را قتل عام کرد و سپس فارس و کرمان را فتح کرد و بالاخره در سال ۸۶۲ در شهر هرات بتخت نشست. در صدد بود که کار ابوسعید گورکانی را یکسره کند ولی چون شنید حسنعلی فرزند دیوانه و محبوسش از زندان خلاص شده است با ابوسعید از در آشتی درآمد و خراسان را بوی وا گذاشت و با عجله بسیار خود را به آذربایجان رسانید و پسر یانگی خود را

دستگیر و پس از مدتی به بیرون از قلمرو خود تبعید نموده و پسردیگرش را که والی فارس بود، به حکومت بغداد منصوب ساخت، پیربداق پس از مدتی خود سری را آغاز نمود جهانشاه برای منکوب ساختن وی با سپاهی گران عازم بغداد شد و شهر را محاصره نمود پس از یکسال بآن شهر دست یافت و پیربداق را زندانی کرد و فرزند دیگرش محمد میرزا را بجان‌شینی وی برگزید و با جلال و شوکت تمام به تبریز بازگشت.^{۵۳}

جهانشاه پس از مراجعت از خراسان و سرکوبی سرکشان و مدعیان محیط را برای عمران آبادی فراهم ساخت و در زمان خویش عمارات زیادی را بنانهاد که مسجد کبود (گوك مسجد) که بنای آنرا به بیگم خاتون زن جهانشاه نسبت میدهند از مشهورترین آنها است.

کاتب چلبی نویسنده کتاب «جهان نما» مسجد کبود را چنین وصف کرده است: «... از بناهای دیگر داخل شهر، مسجد جهانشاه قره قویونلو می باشد که داخل و خارج و سردرب و مناره (آن) با کاشی تزیین یافته، يك قبه و يك مناره دارد مشبك، روزنه هایش از نوعی سنك بلغمی به طرز عجیبی کنده شده. از مسجد سلطان کوچکتر ولی بسیار زیبا و با لطف است...»^{۵۴}

تبریز در عهد جهانشاه دچار فتنه حروفیه^{۵۵} گردید. حروفیها آشوبی

۵۳- جلد ۳ ص ۱۵۲ ملحقات کتاب زینة المجالس ترجمه و تلخیص از منجم باشی و کتاب تاریخ تبریز مینورسکی

۵۴- مجله معلم امروز شماره ۵ سال ۲ ص ۱۹۱

۵۵- جماعت حروفیه پیرو شاه فضل الله نعیمی تبریزی (متولد ۷۴۰ هـ) بودند و عقیده داشتند که تمام حروف مقدس است و در هر حرفی سری وجود دارد و مظهر حروف جمال انسان می باشد و انسان در نتیجه تکامل

بقیه در صفحه بعد

براه انداختند و جمع کثیری از آنان بامر جهانشاه کشته و سوزانده شدند ولی پس از مدتی سکوت و تبلیغ مخفی دوباره جماعت حروفیه نضجی گرفتند این بار بکمک دختر فضل الله (مرشد فرقه حروفیه) و مردی بنام یوسف قیام نمودند و آشکارا بترویج طریقه خود پرداختند. جمع کثیری بر آنها گرویدند، مجدداً فتنه ای بزرگ برپا شد و عده ای قریب پانصد تن کشته و سوخته شدند. منجم باشی در فصل مربوط به جهانشاه مینویسد «... جهانشاه فاسق و ستمکار و مایل بزندقه و الحاد بود. باحکام شرع اعتنائی نداشت...»^{۵۶}

جهانشاه در اواخر سلطنت خود بسبب قدرت روز افزونش متکبر و مغرور و خوشگذران شده بهمین سبب وقتی امیر حسن بایندری معروف به اوزون حسن رقیب سرسخت وی از او تقاضای صلح و آشتی کرد جهانشاه برضعف و فتور وی تلقی نمود و دشمن راهیج شمرد و سرگرم خوشگذرانی گردید و چون فصل سرما آغاز شد سپاهیان خود را به تبریز باز گردانید و خود با اولاد و خواص و مقربانش در نزدیکی دیار بکراردو زد و بساط عیش و نوش بگسترد. چون اوزون حسن از عزیمت سپاهیان او آگاه شد با دوهزار

قیه از صفحه قبل

می تواند بدرجه الوهیت برسد. اساس این طریقت مانند سایر فرق تصوف بر روی اسلام و قرآن نهاده شده منتهمی با این فرق که پیروان این طریقت برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قائل بودند و بمعنی ظاهراهمیتی نمیدادند و میگفتند آیات متعددی از قرآن درباره شخصیت کامل و الوهیت فضل الله بحث میکند و عقیده داشتند که خدا عرش و سدره المنتهی را در خطوط صورت انسان مستتر ساخته است و معراج حضرت محمد دریافتن و درك خطوط سیمای خود و مشاهده فضل الله بود برای آگاهی بیشتر به کتاب منجم باشی ذیل ماده حروفیه مراجعه شود.

۵۶- نك جلد ۳ ص ۳۸۸ - ۳۸۶ تاریخ مختصر آذربایجان .

سپاهی بر سر آنها تاخت و در این غافلگیری جهانشاه کشته شد. بدین طریق در روز ۱۲ ربیع الثانی سال ۸۷۲ هجری برابر ۱۰ نوامبر ۱۴۶۷ میلادی پادشاهی مردی که روزگاری کشور پهناوری را از آسیای صغیر تا خلیج فارس و هرات به زیر فرمان داشت یکباره بدست اوزون حسن بایندری رئیس تر کمانان آق قویونلو از هم پاشید.

پس از کشته شدن جهانشاه دو تن از دختران اسکندر، با استفاده از موقعیت، برادر خود حسینعلی معروف بدر ویش را در تبریز به تخت نشانند و ولی بیگم خاتون بیوه جهانشاه از در مخالفت در آمد و نقشه آنها را نقش بر آب ساخت. در این هنگام حسینعلی پسر دیوانه جهانشاه که از زن دیگر شاه بود تبریز را گرفت و بیگم خاتون و تمام خویشاوندانش را بکشت. ولی با وجود اینکه سلطان ابوسعید با مساعدت میکرد در جنگی که در نزدیکی مرند بین اوزون حسن و او اتفاق افتاد بسختی شکست خورده و متواری گشت.^{۵۷}

سلطان ابوسعید تیموری با سپاهی گران عازم سر کوبی اوزون حسن شد ولی پس از چندی او هم بقتل رسید^{۵۸} اوزون حسن وارد تبریز شد و آن

۵۷- در سال ۸۷۳ بدست اوغورلی محمد پسر اوزون حسن کشته شد.

۵۸- پس از فرار حسینعلی سلطان ابوسعید با سیصد هزار نفر به آذربایجان روی آورد اوزون حسن خواست او را وادار به صلح کند راضی نشد در جنگی که اتفاق افتاد ابوسعید فراری شد خلیل میرزا و زینل میرزا پسران اوزون حسن او و پسرانش را دستگیر کردند، اوزون حسن او را به نوه شاهرخ میرزا تسلیم نموده و او بقصاص قتل مادر بزرگش گوهرشاد آغای را بکشت در این جنگ غنائم بیشماری به اوزون حسن رسید که او بین سپاهیان خود تقسیم نمود. برای آگاهی بیشتر به ج ۶ ص ۲۶۱-۲۶۵ روضة الصفا را نگاه کنید.

شهر را رسماً پایتخت خویش ساخت.^{۵۹} تبریز در زمان این پادشاه دلپرو عادل مرکز داد و ستد گردید و روز بروز بر آبادانی آن افزوده شد.

چون در آن ایام دولت عثمانی قدرتی یافته بود پادشاهان اروپائی در صدد برآمدند تا رقیب نیرومندی را با خود متحد سازند: چون آوازه شهرت اوزون حسن به ونیز و دیگر کشورهای اروپائی رسید در صدد برقراری روابط دوستانه شدند و نمایندگان و سفرائی را بدربار ایران گسیل داشتند و اوزون حسن از موقعیت استفاده نموده اندیشه فراهم ساختن سلاحهای آتشین را تقویت ساخت و با برقراری روابط سیاسی و دوستی فی مابین اعزام سفرای ونیزی و ایرانی آغاز گردید.^{۶۰}

۵۹- اوزون حسن پس از قتل سلطان ابوسعید بغداد، فارس، کرمان را گرفت و حکومت بزرگی را تأسیس نمود. و تبریز را دارالملک خویش ساخت و در آبادانی آن سعی بلیغ ورزید. ولایت گرجستان را مسخر ساخت و آوازه قدرتش در خاور و باختر طنین انداز شد در این هنگام ممالک عثمانی و روم و مصر سفرائی بدربار او گسیل داشتند و در سال ۸۷۶ هجری قافله حاجی ترتیب داد و برادر خود اوئیس بیگ را امیرالحاج تعیین نمود و در سال ۸۷۸ با سلطان محمد ثانی پادشاه عثمانی جنگ کرد و پیروز شد ولی سال بعد از او شکست خورد اهالی گرجستان فرصت را غنیمت شمرده سر به شورش برداشتند مجدداً آنها را بسختی گوشمالی داد و غنائم هنگفتی بدست آورد. ج ۲ قاموس الاعلام ص ۱۰۸۵ و ج ۳ ص ۱۶۵-۱۵۷ و ۳۸۷-۳۸۹ تاریخ تبریز ص ۳۱۷.

۶۰- روی این اصل در ۲ دسامبر سال ۱۴۶۳ میلادی مجلس شیوخ ونیز طرح پیمان اتحاد با اوزون حسن را تصویب و کویرینی *L. Quirini* را برای اجرای این نظر بایران اعزام کرد در ۱۳ مارس سال ۱۴۶۴ اولین نماینده اوزون حسن به ونیز رسید و شش ماه در آنجا ماند سال بعد قاسم حسن پیامی از اوزون حسن به ونیز برد. این روابط مدتی تعطیل شد. اما پیاده شدن عثمانیها در اوبیا *Eubée* که در ۲۶۴ سال در تصرف بقیه در صفحه بعد

میتوان گفت روابط سیاسی و بازرگانی بنوبه خود در آبادی و حفظ موقعیت اقتصادی تبریز سهم بسزائی داشته است و نیز باید تبریز در این وقت آنقدر چشمگیر شده باشد که مورد اعجاب خارجیان گردیده تا آنجا که به تعریف و مدح آن پرداخته اند. مار کودمولینو Marco de Molino نخستین کنسول ونیزی در سال ۱۳۲۴ میلادی در تبریز بوده است^{۶۱} و نیز جیوزا فاباربارو Giosafa Barbaro نماینده جمهوری ونیز در رمضان ۸۷۷ هجری (۱۴۷۳ م) تبریز را دیده و ضمن توصیف زندگی پرشور آن این طور به توصیف بناهای آن پرداخته است: «که در اطرافهای کاخ باشکوه آپتیستی Aptisti از او پذیرائی بعمل آمده است»^{۶۲} و همچنین تاجر ونیزی گمنامی که در سال ۱۵۱۴ در

بقیه از صفحه قبل

ونیزیها بود، دولت جمهوری ونیز را بر آن داشت که دوباره کویرینی را برای مذاکره با نماینده اوزون حسن بایران بفرستد. سفیر ایرانی دیگری نیز به واتیکان اعزام شد مجلس شیوخ و نیز تصمیم گرفت که مأمور عالیمقامی را بسفارت نزد اوزون حسن بفرستد. لذا کاترینوزنو Caterino Zeno داماد کالو جونس Calo Johannes امپراطور تربیزون Trebizond را برای این ماموریت انتخاب کرد (اوزون حسن نیز داماد کالو جونس بود و شاهزاده خانم ثئودورا Theodora را در عقد نکاح خود داشت.) در دربار اوزون حسن از کاترینوزنو بانهایت گرمی پذیرائی شد و ۲۰ آوریل سال ۱۴۷۱ که زنو در تبریز بود حاجی محمد فرستاده اوزون حسن برای جلب کمک و طلب اسلحه و مهمات به ونیز رسید در ۱۱ فوریه ۱۴۷۳ م. جیوزا فاباربارو بهمراهی یک دسته دویست نفری از تفنگداران و افسرانشان با شش عراده توپ و ششصد قبضه تفنگ و مقدار زیادی اسلحه و مهمات وارد ایران شد و مشغول تعلیم و تجهیز دسته های مختلف سربازان آق قویونلو شدند - ص ۴۸ مینورسکی از دایرةالمعارف اسلامی سیاست ونیزی ها .

۶۱ - ص ۴۶ همان کتاب مینورسکی

۶۲ - ص ۴۸ همان کتاب

تبریز بوده ضمن توصیف آنجا میگوید: «شکوه و جلال اوزون حسن در تمام ایران بی نظیر بود»^{۶۳}

اوزون حسن در سال ۸۸۲ هجری وفات یافت و در مدرسه نصریه که بعنوان آرامگاه خانوادگی در زمان خود او بنا کرده بود مدفون گشت. پس از وی حکومت دوازده ساله پسرش یعقوب بین سالهای ۸۸۳-۸۹۶ هجری فصل درخشانی بوده و تقریباً به صلح و صفا گذشته است. شعرا و نویسندگان و صنعتگران زیادی مورد حمایت و تشویق او قرار گرفتند در این ایام است که تبریز بار دیگر از مزایای صلح برخوردار شده و از ویرانیهای جنگ و ستیز در امان میمانده است و سیر آبادانی و پیشرفت همه جانبه ای در آن جایگزین خرابیهای ناشی از جنگ میگردد.

بامر یعقوب در سال ۸۸۸ هجری در باغ صاحب آباد قصری بنام هشت بهشت^{۶۴} برپا میشود که در نوع خود از هر حیث بی نظیر بوده و این همان قصری است که مورد توصیف و تعریف سیاحان و سفرای و نیزی قرار گرفته است. در سقف ایوان بزرگ این کاخ عظیم تصویر جنگهای مهم ایران و تصاویر سفر او غیره نقاشی شده بود. این قصر علاوه بر ساختمان رفیع خود دارای حرمسرای بزرگ شاهی و یک میدان بزرگ بوده و یک مسجد بزرگ و یک بیمارستان (که میتوانست هر روز بیش از هزار نفر بیمار را پذیرائی کند) در محوطه آن ساخته بودند.^{۶۵}

۶۳- ص ۴۸ کتاب مینورسکی

۶۴- ادریس بن حسام مدلیبی از امرای کرد و مورخ است که در دربار سلطان یعقوب پسر اوزون حسن مقامی داشته است در باره این قصر در کتاب خود توصیف فراوانی آورده است برای آگاهی بیشتر نـك به لغت نامه دهخدا ذیل حرف الف ص ۱۵۶۲.

۶۵- نـك به ص ۱۵۶۲ لغت نامه دهخدا کتاب تاریخ تبریز مینورسکی.

بعد از سلطان یعقوب پسرش سلطان بایسنقر بامارت رسید و قریب دو سال بر متصرفات آق قویونلوها حکومت کرد و پس از بایسنقر به ترتیب رستم‌بیک (در سال ۹۰۳ بقتل رسید). احمد پادشاه، میرزا محمد (در سال ۹۰۴ کشته شد) و الوند میرزا بامارت رسیده‌اند. در همان اوان سلطنت وی شاه اسمعیل صفوی روی کار آمده بود و برای تصرف آذربایجان به تبریز لشکر کشید و با الوند میرزا بسختی جنگیده و ۲۰ هزار تلفات با آخرین پادشاه آق قویونلو وارد آورد. الوند میرزا چون یارای مقاومت نداشت با سیای صغیر فرار کرد و در همانجا مرد و بامر گ وی سلسله آق قویونلو برچیده شد. ۶۶

آق قویونلوها با وجود آنکه پادشاهان زیاد نیرومند و قدرتمندی نبوده و حکومت آنان را رویهمرفته گذشته از بعضی دورانیهای کوتاه مدت (مانند سلطنت اوزون حسن) نمی‌توان صفحه درخشانی در تاریخ ایران حتی آذربایجان محسوب داشت ولی از یک نظر دارای اهمیت شایان توجهی بوده‌اند و آن ارتباط آنان با دولت‌های اروپائی بوده است.

سلاطین این سلسله در خروج ایران از حالت انزوای طلبی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش حساسی داشته‌اند و بی‌تردید نطفه اصلی روابط وسیع و همه‌جانبه پادشاهان بعد از آنها بویژه سلاطین بزرگ صفوی در دوران حکمرانی این امیران بسته شد و آنان در شناسائی ایران عموماً و آذربایجان آن زمان خصوصاً به اروپای نوپا و تازه بدوران رسیده که رخوت دوره تاریک و طولانی قرون وسطی را از تن بدر می‌کرد کوشش‌های نمایان نمودند.

۶۶- ر-ک به ج ۲-ص ۳۲۸ تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران تألیف عباس پروین.

حافظ ابرو

و

حقیقت و فواید علم تاریخ

از نظری

از

خانبا با بیانی

(دکتر تاریخ)

حافظ ابرو

و حقیقت و فواید علم تاریخ از نظری

تاریخ فرهنگ ایران سراسر مشحون از نام بزرگان و دانشمندان عالیقدر علم و ادب است که با آثار و تألیفات خود نام ایران و ایرانی را در جهان بلند آوازه کرده اند و برای شناساندن فرهنگ ایران زمین بهترین و مؤثرترین وسیله را بدست کسانی داده اند که خواسته اند جهت تحقیق در پهن دشت بی کران علم و ادب ایران قدم بگذارند. ایرانیان از تمام رشته های فنون و علوم و ادبیات و هنر اطلاع داشته دنیائی نیازمند آنها بوده اند. یونانی و رومی و هندی، تازی و ترك و مغول و ملل اروپائی در هر زمان و در هر حال از آثار تمدنی و فرهنگی و هنری و فکری این سر زمین کهن خوشه چینی کرده اند بوده اند. بزرگان

از

خانبابا بیانی

دکتر دریاخ

ادب ایران طی ادوار طولانی تاریخ پیوسته مورد احترام و ستایش دانشمندان خارجی از هر ملت و مذهبی بوده‌اند و آثار آنانرا چون دری گرانبها عزیز شمرده از دریای بیکران دانش و فرهنگ آنان بهره‌های فراوان برده‌اند. چه بسا دانشمندان خارجی که سالهای زندگی خویش را وقف تحقیق و تتبع و مطالعه در احوال آثار بزرگان فرهنگ ما کرده‌اند و یادگارهای گرانبهایی از خود باقی گذاشته‌اند.

خوشبختانه چندسالی است که دانشمندان ایرانی و دستگامهای فرهنگی کشور نیز در این راه قدم گذاشته با انتشار کتابها و تشکیل انجمن‌ها، بزرگان علم و ادب ایران را بجهانیان معرفی می‌نمایند و آثار آنانرا به چاپ می‌رسانند. مجله‌وزین بررسیهای تاریخی که نسخه‌های آن در سراسر جهان منتشر میشود یکی از مؤثرترین وسیله‌ای است که حقاً میتواند در این امر مهم شریک باشد و حتی الامکان در هر شماره یکی از آنانرا معرفی نماید. باین فکر درصدد برآمدیم یکی از مؤرخان بزرگ ایران را بنام حافظ ابرو، که باوجود مراتب فضل و مرتبه خاصی که در تاریخ و جغرافیا دارد و هنوز برای بسیاری ناشناخته مانده در این مجله معرفی نمایم، در کتابی که در تحت عنوان «ذیل جامع التواریخ رشیدی» در دست چاپ دارم شرح زندگی و آثار و یک قسمت از تاریخ او را بطور تفصیل شرح داده و نوشته‌ام باین تفصیل لازم دیدم برای معرفی بیشتر این مورخ و آنانی که شاید آن کتاب بدستشان نرسد، علاوه بر مختصری از شرح حال و آثار وی، عقیده اورا راجع به حقیقت و فوائد علم تاریخ، که در کتاب خود نیاورده‌ام، بعنوان نمونه‌ای از روش تحقیق و سبک نوشته‌هایش در دسترس خوانندگان محترم مجله بررسیهای تاریخی بگذارم.

راجع به فوائد تاریخ مورخان قبل از حافظ ابرو مانند عزالدین بن علی بن- الاثیر در الکامل و عبدالرحمن بن خلدون در مقدمه ابن خلدون و ابوالحسن

علی بن زید بیهقی و هندو شاه بن سنجر در تجارب السلف و خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ و علی بن زید بیهقی در تاریخ بیهق و دیگر مؤرخان در این موضوع کم و بیش بحث کرده مطالبی بیان داشته اند که شاید گفته های آنان مورد استفاده حافظ ابرو قرار گرفته باشد ولی چون اولاً موضوع مورد بحث را با مقایسه با اقوال دیگر مورخان جامعتر و مشروحتر دیدم و ثانیاً نمونه ای از شیوه و طرز تدوین مطالب و سبک نگارش مورخ را آورده باشم به نوشتن این مقاله مبادرت ورزیدم که امیدوارم مورد پسند واقع شود.

نور الله عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید البهدادینی^۱ (الخوافی) المدعوبه حافظ ابرو (متوفی در سال ۸۳۳ هجری قمری)، از مورخان ایران است که در دوران فرمانروائی امیر تیمور گورکانی (۷۳۶ - ۸۰۷ هجری قمری) و اوایل سلطنت جانشین و فرزندوی میرزا شاهرخ بهادر (۸۰۷ - ۸۵۰ هجری قمری) میزیسته است.

تاریخ تولد حافظ ابرو روشن نیست و هیچیک از تاریخ نویسان ذکری از آن نکرده اند، فقط در نامه دانشوران آمده است:

«..... و او (حافظ ابرو) از افاضل دوران امیر تیمور گورکان است و به تشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده از عهد سلطنت میرزا شاهرخ گورکان نیز قریب بیست و هشت سال دریافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو بایشان سمت معاصرت بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدی است صاحب ظفر نامه تیموری و دیگری امیر نور الدین شاه نعمه الله ولی و پیشوای طایفه نعمه اللهیه از دراویش و دیگر خواجه محمد مشهور بپارسی صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بوده است و دیگر امیرشاهی شاعر مشهور سبزواری» از اینرو میتوان گفت که حافظ ابرو پیش از اینکه به دربار شاهرخ در آید سن کافی داشته تا اولاً امیر تیمور او را به دربار و در

۱ - بهدادین از قراء خواف است

سلك خدمتگزاران خود پذیرفته باشد و ثانیاً بامردان بزرگ و معروفی مانند شاه نعمه‌الله‌ولی (که در آن زمان هفتاد ساله بوده) و نظام‌شاهی مورخ دوره تیموری و دیگران معاشر باشد.

حافظ ابرو، چنانکه گذشت، در سلك خدمتگزاران امیر تیمور در آمد و از همان آغاز طرف توجه وی قرار گرفت و در تمام مسافرتهاى جنگی همراه پادشاه تیموری بود.^۲ پس از مرگ تیمور (۸۰۷ هـ.ق) حافظ ابرو در دربار میرزا شاهرخ به عنوان مورخ دربار ادامه خدمت داد و بانوشته‌ها و آثار خود طرف توجه خاص او و پسرش بایسنغر میرزا قرار گرفت.

سال مرگ حافظ ابرو را به استناد به قول فصیح خوافی که معاصر او بوده است در روز یکشنبه سوم شوال سال (۸۳۳ هـ.ق) و مدفن او را در زنجان در جوار قبر ابوالفرج الزنجانی میدانیم^۳

حافظ ابرو بر موز و علم تاریخ نویسی آگاهی کامل داشت و بواسطه تجربه‌ای که در چند سال ملازمت نزدیک امیر تیمور اندوخته بود به اوضاع و احوال و امور سیاسی زمان خود اطلاع کافی و کامل داشته است.

در نوشته‌های خود تا حد امکان آنچه را که میدیده و یا از اشخاص موثق می‌شنیده است^۴ معتبر شمرده کمتر بوقایع و حکایات خالی از حقیقت و اغراق آمیز و مخصوصاً به افسانه پرداخته است و کوشش میکرده حتی الامکان با عبارات ساده مطالب خود را بیان نماید و برخلاف بیشتر تاریخ نویسان و وقایع نگاران قدیم و حتی جدید، در آغاز هر فصلی فهرستی از منابع و مأخذی که استفاده مینموده ذکر کرده است که باین ترتیب علاوه بر صحت و اصالت مطالب، وسیله شده بسیاری از نویسندگان و آثار آنان را که از میان رفته و فراموش شده،

۲- به قسمت جغرافیای حافظ ابرو در همین مقاله مراجعه شود

۳- مجمل تألیف فصیح خوانی. نسخه قدیمی حاج حسین آقا نخجوانی

۴- به قسمت جغرافیای حافظ ابرو در همین مقاله مراجعه شود.

زنده نماید. ° تاریخ نویسی را هیچگاه وسیله امرارمعاش نکرد و گردتملق و چاپلوسی نگشت و با کمال خضوع و فروتنی به قلت بضاعت علمی خود اعتراف نمود و از ارباب دانش طلب کمک و اغماض کرد.

شهرت حافظ ابرو بتاریخ نگاری است و از این راه خدمت شایانی به تاریخ ایران کرده است و یکدوره تاریخ عمومی ایران و تاریخ کشور هائی که به ایران بستگی داشته اند تا نزدیک مرگ خود نگاشته است. آثار و نوشته های این مورخ جز دو قسمت بسیار مختصر که به چاپ رسیده و منتشر شده است^۶، مابقی هنوز بصورت نسخه های خطی و متعدد کامل و ناقص در کتابخانه های ایران (کتابخانه مجلس شورای ملی، کتابخانه سلطنتی، کتابخانه موزه ایران باستان، کتابخانه ملی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، کتابخانه حاج حسین آقا ملک) و کتابخانه های خارجی (انگلیس، ترکیه، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه) موجود است.

آنچه از نوشته های خود مورخ برمی آید اینست که او نخستین اثری که از خود باقی گذاشته و بدانوسیله پایه ارجمند تاریخ نگاری خود را در خدمت شاهرخ بهادر به اثبات رسانیده است. تمام کتاب ظفرنامه شامی و تاریخ وقایع سلطنت شاهرخ می باشد «اما بعد این ذیلی است به کتاب ظفرنامه شامی

۵- به قسمت تاریخ (مجمع التواریخ السلطانیه) حافظ ابرو در همین مقاله مراجعه شود

۶- ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو دکتر خانبابایی تهران ۱۳۱۸

(تجدید نظر آن زیر چاپ است) این کتاب بفرانسه در زیر عنوان :

Hâfiz-i Abru. Chronique des rois Mongols

en Iran. Paris 1936. منتشر شده است.

B - Cinq opuscules de Hafiz-i Abru Concernant l'histoire de l'Iran au Temps de Tamerlan. Ed. Critique Par Flix Tauer. Ed. l' Aeadémie Tchecoslovaque des Sciences. Prague 1956.

بوسیله نگارنده چاپ شده است.

حضرت صاحبقرانی (امیر تیمور) که مولانا نظام الدین الحق والدین الشامی نورالله قبره نبشته است و این کتاب را اوایل سنه ست ثمانمائه (۸۰۶) زیادت نبود ... تازمان وفات حضرت صاحبقران (۸۰۷ ه.ق) ... ووقایعی که در این ایام میمون وروزگار همایون (سلطنت شاهرخ)»

در سال ۸۱۶ به تألیف قسمتی از تاریخ که شامل وقایع بعد از مرگ هولاکو خان (۶۶۳ هجری) است پرداخت وبعدها همین بخش را دنبال نموده بتاریخ وقایع سال ۸۲۳ هجری رسانیده است و سپس در سال ۸۲۰ شاهرخ، حافظ ابرو را بنوشتن مجموعه حوادث عالم ووقایعی که تازمان سلطنت او رخ داده است گماشت. مورخ نیز مأموریت خود را انجام داد و کتاب را با اضافه کردن قسمتهای تاریخی به جغرافیای خود در سال ۸۲۳ هجری تقدیم پادشا نمود و سپس به امر وی بجمع آوری و تدوین وقایع پس از مرگ غازان خان یعنی از سال ۷۰۳ که خواجه رشیدالدین فضل الله کتاب جامع التواریخ خود را به آنجا رسانیده بود شروع نمود و به عنوان «ذیل جامع التواریخ رشیدی» آنرا تا وقایع سال ۸۱۹ هجری خاتمه داد، خود در این خصوص چنین گوید :

«... مؤلف این تألیف

شعر

کاتب العبد عبد لطف الله

بنده کمتربین دولتخواه

یافته پیش شاه و میر سپاه

آنکه شهرت بحافظ ابرو

که حضرت با رفعت پادشاه اسلام سلطان سلاطین زمان ... شاهرخ بهادر خان ... بنا بر شعفی که بمطالعه احوال گذشتگان دارد خواست که جنگی در فن تواریخ ترتیب نماید بکتابت تاریخ طبری و جامع التواریخ صاحب اعظم دستورالوزراء خواجه رشیدالدین فضل الله طبیب طاب الله ثراه اشارت

فرمود و چون آن کتاب در آخر دولت سلطان مرحوم غازان خان با تمام پیوسته خاطر همایون ملتفت آن بود که از آن وقت باز شرح احوال و افعال تقیید اخبار آثار ملوک تابایام همایون و روزگار میمون بر ترتیب مفصل گشته‌الی یومنا که تاریخ هجری به ۸۲۰ رسیده است در قید کتسابت آید چنانکه جامع التواریخ رشیدی راذیلی باشد. این بنده را بدان مأمور گردانید که از نسخ متفرق این واقعات را جمع گردانند...

در سال ۸۲۶ هجری بایسنغر میرزا فرزند شاهرخ بنوبه خود مورخ دربار پدر را بر آن داشت تاریخی شامل تمام وقایع از اول خلقت آدم تا زمان او برشته تحریر در آورد، حافظ ابرو به امر بایسنغر شروع بکار کرد و در چهار مجلد (ربع) تاریخ عمومی مفصلی بنام «مجمع التواریخ السلطانیه» تدوین و تألیف نمود «حضرت با رفعت شاه و شاهزاده اعظم (بایسنغر) از شغف و اهتمامی که بمطالعه تاریخ و آثار گذشتگان دارد و در سیر انساب و احوال امم و مجاری ملوک ترک و عرب و عجم و شعب آن خوضی تمام فرموده و بر تصاریف احداث واقف گشته بنده کمترین را سعادت حقیقی مساعدت نمود. حضرت شاهزاده بیخطاب مستطاب سرافراز گردانید و لفظ و حسی آثار فرمود که کتابی میباشد نبشت مشتمل بر ذکر انبیاء و اولیاء محتوی بر آثار و اخبار ملوک و سلاطین ماضیه و امم سالفه و کیفیت زمان متقدم و چگونگی قرون متقدم چنانکه از کلیات وقایع و مشاهیر حکام از زمان آدم صفی صلوات الرحمن علیه تابایام همایون و روزگار میمون که امتداد آن بامتداد روزگار متصل باد چیزی فوت نشود... دعاگوی دولت قاهره شیدالله ارکانه... بالتفات همایون مستظهر گشته درین معنی خطیر و عمل عسیر امتثال مثال را بحکم، الامور معذور، برغبت و نشاط و اهتزاز و انبساط اقدام نمود... و روی بدین مهم آورد... و برین خدمت مشغول گشته تا آنچه نقاوه و لباب حکایات بود از کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ متعدده مثل قصص الانبیاء و سیر النبی و تاریخ محمد جریر طبری و مروج الذهب

و معادن الجواهر مصنف علی بن عبدالله مسعود الهذلی و شهرنامه فردوسی و تاریخ یمنی عتبی و کامل التواریخ اثیری موصلی و کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم (میرزا شرفالدین فضل الله بن عبدالله حسینی قزوینی) و سلجوق نامه ظهیری و طبقات ناصری الجوزجانی و انوارالمواعظ و الحکم فی اخبارالعجم^۷ و جهانگشای عطا ملک جوینی و نظام التواریخ قاضی بیضاوی و تاریخ و صاف عبدالله بن ابی نعیم فیروز آبادی و جامع التواریخ رشیدی و گزیده حمدالله مستوفی قزوینی و تاریخ ابن العمید انتخاب کرده شد و بعد از گزیده که از آن تاریخ صدسال میشود درین فن کتابی که مشتمل جمیع طوایف باشد کسی مدون نکرده و اگر کرده نیز نبشته بدین دیار نرسیده و مطالعه نیفتاده است بسبب آنکه بعد از انقضاء ایام سلطان ابوسعید نورالله مرقد پادشاهی ممکن که بر جمیع بلاد و امصار حکم او نافذ و جاری باشد نبود و بر هر طرف از ممالک جمعی مستولی گشته و دعوی استبداد و استقلال میکردند تا آن زمان که آفتاب دولت جهانگشای صاحب قران امیر تیمور گورکان انارالله برهانه از مشرق ماوراءالنهر طلوع کرد ، سلاطین عالم که ایشانرا ستارگان آسمان سلطنت هر مملکت و ولایات می پنداشتند بمغرب نسخ و زوال افول و غروب نمودند و باندک روز گاری از سرحد خطا تا اقصاء روم و فرنگ و از نهایت هند تا بدایت دیار مغرب و ژنگ مسخر و مسلم گردانید و شرح کمیت و بیان کیفیت آن مصراع : گر عمر امان دهد بعرض تو رسد . و بعد از انقضاء ایام انارالله برهانه که حالا مدت بیست سال (۸۲۶ ه.ق) دیگرست وقایع و حوادث و جوانب میان اوروک همایون از امور عجیبه و اتفاقات غریبه بوقوع پیوسته است شرح داده اید ... و

۷- این کتاب و مؤلف آن با وجود جستجو در فهرس مختلف ناشناخته ماند اگر ارباب فضل و دانش اطلاعی از آن دارند عنایت فرموده نشانی آنرا بدهند موجب سپاسگزاری است .

واقعات احوال و صادرات افعال این شاه و شاهزاده اعظم ... اگر روزگار مساعدت نماید و توفیق رفیق گردد به موضع خود بیان کرده آید...

هریک از مجلدات مجمع التواریخ السلطانیه شامل وقایع ذیل است :

ربع اول : از زمان خلقت آدم تا انقراض سلسله ساسانیان

ربع دوم : از زمان حضرت محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا

انقراض خلافت عباسیان

ربع سوم : از آغاز صفاریان تا مرگ سلطان ابوسعید بهادر

ربع چهارم : یازدهم التواریخ بایسنغری : از مرگ ابوسعید تا وقایع سال

۸۳۰ هجری قمری یعنی زمان سلطنت شاهرخ میرزا.

حافظ ابرو نه تنها در تاریخ نویسی مهارت داشت بلکه از علم جغرافیای نیز بی بهره نبود و در این قسمت هم آثار گرانبھائی از خود باقی گذاشت . در سال ۸۱۷ هجری نسخه هائی از جغرافیا بزبان عربی به شاهرخ میرزا عرضه داشتند ، این امر پادشاه تیموری را بر آن داشت که به حافظ ابرو مأموریت دهد تا جغرافیای کاملی بزبان فارسی تألیف کند «حضرت سلطنت شعاری ... داعیه تحقیق شکل عالم و کیفیت بروبحر و سهل و جبل و کمیت طرق مسالک ممالک که دانستن آن مطلوب خاص و عام است ... در خاطر خطیر خطور نمود و کتابی عربی در معرفت مسالک و الممالک در صور الاقالیم بحضرت با رفعت بمحل عرض رسید این کمترین بندگان عرضه داشت که آنرا فارسی گردانیده از کتب دیگر آنچه تعلق بدین فن داشته باشد با آن اضافه کند . اشارت عالی بدین معنی نفاذ یافت و این کمینه را که غواص این بحور و مسود این سطور است همیشه در خاطر اختلاجی می بود که آنچه از احوال کلی عالم معلوم گشته بعضی از کتب این فن و بعضی برای العین مشاهده افتاده بسبب آنکه مدتی مدید در سفرهای بعید چند نوبت از جانب غرب و شمال دیار ماوراءالنهر و ترکستان و دشت قبچاق و خراسان و عراقین و فارس و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه صغیر و کبری و تمامی عرصه ممالک روم و شام و سواحل

فرات و زابین تکریت و موصل و دیار بکر و گرجستان و سواحل بحر خزر و دربند و شروانات و گیلانات و رستمدر و آمل و ساری و جرجان و از جانب جنوب و شرق زابل و کابل و بلاد منصوره سند و هندو ملتان و اوجه و دهلی که معظم بلاد هند است تا کنار آب گنگ مطالعه و بعضی از ثقات و معتبران و مقبول قولان استماع نموده و دیگر از کتب متعدد درین قسم چون فن هیئت که کلی احوال ارض و بحار و خواص هر موضعی شرح داده اند و کتاب مسالك الممالك از تصنیف عبدالله بن محمد خرداذبه و صور الاقالیم که محمد بن یحیی در هند تألیف کرده است و جهان نامه مصنف محمد بن نجیب بکران و سفر نامه ناصر خسرو و قانون البلدان و دیگر رسائل مانند مسالك الممالك عزیز بن نوشته حسن بن احمد المهبلی و کتاب ابن حوقل و نزهة المشتاق نوشته ادریسی و جغرافیای ابن سعید و رقاع و فصول از انواع آنچه معلوم توانست کرد بعد از مقابله بایکدیگر بر آنچه خاطر قرار گرفت و در نسخ مختلف متفق علیه بوده نقل کرده اید . . . و این تألیف در شهور سنه سبع عشر و ثمانه (۸۲۷ ه. ق) اتفاق افتاد . . .»

جغرافیای حافظ ابرودر دو مجلد تدوین و تألیف شده است باینقرار :

مجلد اول : در ذکر جغرافیای طبیعی زمین و نام شهرها و مسافتات و ذکر بیت المقدس و ارمنستان و شام و فرنگ و عراق و خوزستان و فارس و تاریخ آن و کرمان و حکام آن .

مجلد دوم : در جغرافیا و تاریخ خراسان .

حافظ ابرو ضمن تشریح و بیان احوال هر ناحیه نقشه هائی از کره زمین و نواحی مختلف در جغرافیای خود ترسیم کرده و از این راه خواسته است به اثر ذیقیمت خود اهمیت داده آنرا مستند سازد .

از جغرافیای حافظ ابرو نسخه های چندی در کتابخانه های ایران مانند کتابخانه سلطنتی و کتابخانه ملك و کتابخانه آقای مؤید ثابتی نماینده سابق

مجلس سنا و کتابخانه‌های کشورهای دیگر مانند بریتیش موزیوم در لندن و کتابخانه بودلین در اکسفورد و کتابخانه انستیتوی شرقی آکادمی علوم ازبکستان موجود است.

علاوه بر اینکه بسیاری از نویسندگان و مورخان ایرانی از آثار تاریخی و جغرافیائی حافظ ابرو استفاده‌های سرشاری برده‌اند برخی از مستشرقین و ایران‌شناسان اروپائی آثار و تألیفات او را مورد مطالعه قرار داده یا قسمتی از مجموعه تاریخی مورخ ایرانی را بچاپ رسانیده یا در شرح حال و آثار وی مقالات متعددی منتشر کرده‌اند که شرح آن از حوصله این مقاله خارج است و علاقمندان میتوانند پس از چاپ کتاب ذیل جامع التواریخ، از انتشارات انجمن آثار ملی ایران، بدان مراجعه فرمایند.

در تعریف تاریخ^۸

تاریخ در لغت تعریف وقتست و در اصطلاح بعضی گفته‌اند تعیین وقتست که نسبت دهند بدان وقت زمانی را که از پی آن آید و بعضی گفته‌اند تعریف وقتست باسناد او بحدوث امری شایع همچون ظهور ملتی یا ابتدای دولتی یا وقوع حادثه بزرگ مثل طوفان و یا زلزله عظیم و مانند اینها از حوادث هوائی و علامات ارضی و بعضی گفته‌اند مدت معلوم است از حدوث امری ظاهر و میان اوقات حوادث دیگر و بوجه باختلاف عبارات که تاریخ را بر آن معنی اطلاق کرده‌اند. این تعریفات مذکور بر تاریخ صادق است و امام اقلیم سبعة را هر يك علیحده تاریخست شامل سال و ماه و ایام و ساعات تا بمقیاس قیاس مستقیمه، بعد بمقدار زمانی و انقلاب دهر و انصراف عصر معلوم و مفهوم شود. بعضی از طوایف بنیاد تاریخ خود بر مسیر شمس نهاده‌اند مثل یونانیان و فرس و روم و قبط و تاریخ جلالی که در ایام سلطان جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی وضع کرده‌اند و حالا اوراق تقویم بسال و ماه جلالی نویسند و بدان مقید کنند و

۸- مقصود زمان است

تاریخ خانگی که در ایام غازان خان نهاده‌اند و در ممالک عراق، آذربایجان اکثر معاملات دیوانی بر آن تاریخست و بعضی بر مسیر قمر مثل عرب و یهود و نصارا و ترک دهند و آنچه حالا میان اکثر امم مصطلح و مستعمل است و اعم تاریخ عربست و آن قمریست مبنی بر رؤیت اهله نه بحساب و علیه عمل اهل الاسلام با سرهم و اهل اسلام مجموع بدین تاریخ عمل کنند و لفظ تاریخ عربیست ماخوذ از ماه و روز و اصلش آنست که در زمان خلافت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه، ابوموسی اشعری بامیرالمؤمنین عمر نوشت که از دارالخلافة مکتوبات میرسد و تعیین وقت نکرده‌اند و اگر ذکرمه هست معلوم نیست که ماه کدام سال است، در خلال این احوال حاجتی پیش امیرالمؤمنین عمر رفع کردند و گویند میمون بن مهران بود که در ماه شعبان نوشته بودند و معلوم نبود که کدام شعبان است گذشته با آنکه درو بودند یا شعبان آینده پس وجوه صحابه جمع گشتند و درین باب مشورت و مفاوضت پیوست گفتند اموال بیت‌المال بسیار شد و ضبط آن بی تعیین وقتی متعذر است، از میان جمع هر زمان که ملک اهواز بود و بوقت فتوح فارس اسیر گشته و بردست عمر مسلمان شده تقریر کرد که اهل عجم را حسابیست که آنرا ماه و روز خوانند و با کاسره منسوبست و کیفیت استعمال آن باز نمود، عمر و اصحاب آنرا پسندیده افتاد پس لفظ ماه و روز را معرب ساختند بمورخ و وجوه تصریف استعمال کردند و مصدر او را تاریخ گردانیده در آن مجلس یکی از جمله یهود که مسلمان گشته بود تقریر کرد که ما را حسابی هست که اسناد آن با سکندر کنند و شرح کیفیت استعمال آن باز نمود، بجهت تطویل بدان راضی نشدند و همین حساب عجم را اختیار کردند. در تعیین ابتدای آن هر کس سخن گفتند، بعضی گفتند ابتدا هم بطریق عجم کنیم باز گفتند ایشان را درین حساب مبدائی معین نیست بلکه هر گاه یکی از ایشان بحکومت نشسته است آنرا مبداء ساخته‌اند و ماقبل را طرد کرده. پس اتفاق کردند بر آنکه مبداء تاریخ از زمان هجرت نبی صلی الله تعالی علیه وسلم گیرند از مکه

بمدینه بجهت آنکه در زمان هجرت اصلا اختلافی نیست بخلاف مبعث که در ابتدای آن خلاف است و همچنین در وقت ولادت تا غایتی که بعضی گفته‌اند ولادت آنحضرت در شب دوم ربیع الاخر بود و بعضی گفته‌اند در شب هشتم و بعضی گفته‌اند در شب سیزدهم، همچنین در سال ولادت اختلاف است بعضی گفته‌اند در سال چهارم از ملک انوشیروان و بعضی در چهل و سیوم و اما هر چند زمان وفات معین بود فاما محل طعنی میشد که آنرا اصل ساختندی و از روی عقل نیز متحسّن نبودى و دیگر زمان هجرت وقت استقامت ملت اسلام بود و فتوحات متوالی و استیلاء مسلمانان بر مشرکان ، آنرا مبداء اولی دانستند بجهت تبرک و تعظیم موقع آن در نفوس و هجرت حضرت رسالت از مکه بمدینه روز سه شنبه هشتم ربیع الاول بوده است و اول محرم آن سال روز پنجشنبه ، پس اتفاق کردند و آن سال را مبداء ساختند و این اتفاق در سال هفدهم بود از هجرت و تا بآن سال را باسمى مقید گردانیدند که در آن سال واقع شده بودى، سال اول را سنة الاذن بالرحیل گفتندی و سال دوم را سنة الامر بالقتال و سال سوم را سنة التمهیص و چهارم را سنة الترفیه و پنجم را سنة الزلزال و ششم را سنة الاستیناس و هفتم را سنة الاستغلاب و هشتم را سنة الاستواء و نهم را سنة البراء و دهم را سنة الوداع و همچنین هر سالی را بواقعه که در آن سال افتادی مذکور گردانیدندی، چون این تاریخ نهاده شد آن قاعده ترك شد و این تاریخ را بتاریخ هجری موسوم گردانیدند، والسلام.

در حقیقت علم تاریخ :

بباید دانست که هر علمی را ماهیتی و غایتی و موضوعی است و ماهیت علم تاریخ معرفت کون و فسادست از حوادث ایام ماضیه و قرون سالفه و اهم سابقه و اساس و انقلاع منازل و مدن و اصقاع و بقاع قریبه و بعیده و آثار علوی از ظهور خسیف و زلازل و حدوث ذوات اذنب و شهب و صواعق و رعود و بروق و احوال ایشان و آنچه عجیب و غریب باشد که هر يك بر چه وجه و در کدام وقت نازل و حادث

شده است. اما علت غائی تاریخ اعتبار و استبصار و انداز و احذار است. از دانستن تغییرات دول و معرفت تبدیلات ملل و نحل تا بر حسنات اقدام و از سیئات اجتناب و انحذار نماید. اما موضوع علم تاریخ حوادث عالم کون و فساد است از آن روی که در سلسله امکان بر چه وجه و در چه وقت صدور یافته اند چه موضوع هر علمی آنست که در آن علم بحث از اعراض ذاتی او باشد و براهین عقلی برین علم قایم نیست بلکه محسوس و مشاهدست. پس بحقیقت علم تاریخ معرفت اهم سالقه و دانستن اسباب دول و ملل ماضیه است و علمی شریف و معتبر است بتخصیص کسی را که صدق رغبت در اکتساب حمد و مدح و ذکر جمیل عاجل و آجل باشد و طالب ذکر باقی بود

شعر

سخن به که ماند ز ما یادگار
که ما بر گذاریم او پایدار
پس عاقل باید که حیات ابد در بقای ذکر جمیل شناخته و دانسته باشد
تا چون مناقب محسن و مثالب مسی بخواند و مدح و قدح خاکیان بشنود و
بر حسن و قبح اقوال و افعال واقف و مطلع گردد بنیکوکاران مقتدی شود و از
اضداد معرض گردد و التوفیق من الله الخیر.

ذکر فوائد علم تاریخ :

فایده مطالعه تواریخ و قصص و حکایات و اخبار و آثار پادشاهان ماضیه آنست که خیر و شر و نفع و ضرر گذشتگان معلوم شود و بسیرت نیکان اقتدا و اهتدای نمایند و از گفتار و کردار ایشان اعتبار و انزجار یابند. چه سخن خوب و کلام محبوب در سمع مستمعان منصف همان اثر دارد که قطره باران نیشان در دهان اصداف در رو شعاع خور (شمس) در خاک ممشروهر کرانصیب دنیاوی بیشتر و چون پادشاهان و امرا و وزرا و مدبران اشغال خطیر و متصرفان اعمال جلیل فواید ایشان از مطالعه تواریخ زیادت تا از وقوع حوادث و حدود و قایع غافل نشوند و از محذورات و مکروهات در کنف امن و سلامت مصون مانند دیگر انواع حیل و تزویر که

وظایف جنگ و معرکه باشد از مکر و مکیدت امرا و غدرو خدیعت وزراء و نوادر حوادث از رفع و خفض درجات و صعود و هبوط مقامات که استعمال آن مقتضی بظفر و نصرت باشد و رایهای صواب که از وزراء و مقربان صادر گشته و بسبب ابتلاء و آزمایش تدارك و قایع پیش از صدور بیندیشند و بد قایق حیل از آن تحرز و تجنب و تحرز جویند تا در ورطه هلاک و غوطه [...] نیفتد چه امور دنیاوی متقاربنند و سلسله و قایع و حوادث مسلسل و متعاقب و هر چه یکبار حادث شد اعادت تکرار مثل آن نائبه عن قریب چشم می باید داشت و از گردش ایام نافر جام مثل آن نازله توقع می باید کرد چه مبدأ دولتها و انکسار لشکرها و انصراف دولتها و رجوع اقبال با مرکز خویش و این احوال را در نفس اثری عظیم است و هر چه ازین شیوه ندانند گوئیا آن حادثه او را افتاده و بممارست و مزاولت آن مهذب و مجرب گشته و مباشر آن کار و معاصر آن زمان بوده

شعر

بجائی که بگذشت یکروز آب نسا زد خردمند از جای خواب
و عاقل ابتدای شروع در امور هر آینه مقطع و مخلص آن معاینه بیند و
کیفیت وجوه مداخل و مخارج آن نیکو بشناسد و چون مرغ ازدام و دانه
هر اسد و الحق فرقی ظاهر است میان موقعی که این وصف حال او باشد و در
بدایت کار نهایت بدانسته و میان جاهلی که وجه صواب از خطا آنگاه بیند
و تدارك و تدبیر آنگه اندیشد که کار از دست و تیر از شصت رفته باشد و منفعت
و مضرت آن در گذشته مثل حکایت ابو مسلم مروزی با عباسیان و عبدالله ساعی
با مهدی و فضل یحیی برمکی بارشید خلیفه و حال بوقاچکسانک با ارغون خان
و قصه نوروز و طغاجار با غازان خان... و قصه چوپان با ابوسعید بهادر خان
و حال امیر کا با امیر صاحب قران (امیر تیمور) انارالله برهسانه و قضیه سعید
خواجه و جهانمملك با بندگی حضرت سلطنت شعار (شاهرخ بهادر) خلدالله تعالی
ملکه و سلطانه که اینها همه یک صورتند و هر یک بزمانی واقع و نازل شده

و اگر از این‌ها یکی مطالعه تواریخ کرده بودی و تجارب متقدمان پیش چشم آوردی و بعقل رجوع کردی هرگز در هلاک و استیصال نیفتادی چه از سخن گذشته آینده را فایده بود، پس عاقل باید که دائماً احوال گذشتگان برابر نظر دارد تا از همه مکروهات و محذورات سالم ماند و پادشاهان و امراء و وزراء را موافق تر از مطالعه تواریخ نیست که بایسته ترانیسی و شایسته تر جلیس است ندیمی بی-ندم و مونس بیغم، گویائی خاموش، جمادی باهوش، مایه ده سلوت، فایده بخش جلوت، مصراع: «و خیر جلیس فی الزمان کتاب» مفرح هر مهموم و نوشداروی هر مغموم و سبب استبصار و اعتبار و قصص مطبوع و مرغوب جمله مهم است چه عوام از جهت استماع حکایات خوانند و خواص از برای فایده معنی

قطعه

هر آن‌گهی که سری گردنی فتد در خاک بکار گاه حوادث زمکر لیل و نهار
اگر تو گوش کنی بشنوی که میگوید زمانه فاعتبروا یا اولی الابصار

فایده دیگر در مطالعه تاریخ آنست که چون اخلاف در قرون ادوار و سنون و اطوار پادشاهان و خانان و بسیطت مملکت و نفاذ حکومت و جلالت قدر و کامکاری و فرمانروائی اسلاف نظر کنند که تصاریف ایام و تغایر مشهور و اعوام برایشان ابقا نکرد و مال و مملکت و سپاه و حشمت همه بزوال کشید و جز آثار نیک و بد و اخبار خیر و شر اسمار و اثمار نماند رغبت در تقدیم حسنات ثابت گردد و صادق شود و سعی و جهد در امضاء و اجرای خیرات و میرات مؤکد تر شود و دل بر بقای دنیا نهند. ارباب کیاست عجایب تغلبات را سرمایه بیداری و هوشیاری سازند و راستکاری را سبب رستگاری دانند

نظم

نه بر باد رفتی سحر گاه و شام سریر سلیمان علیه السلام
باخر شنیدی که بر باد رفت خنک آنکه بادانش و داد رفت

دیگر آنکه قدر مدارج و مراتب علما و حکما و معارج ارباب هنر و فرهنگ بشناسند و بدانند که پادشاهان ماضی دفاين و خزاین عالم بعمارات عالیه و ایادین مرتفعه خرج کردند... و بوقت نزعات جان و سكرات روان هیچیک بکار نیامد و بعد از انقضای عمر فایده نداد و نام پادشاهان نامدار و خسروان کامکار که مستوفی دخل و خرج حیوة سر جمله مجموع عمر و بارز بقای هر یک بقلم فنا (. . .) کشیده بواسطه ثبت تاریخ و تحریر بر روی اوراق روزگار و روزنامه لیل و نهار باقی ماند و ذکر آنانی که در کسب نیک نامی کوشیده اند بخور مجامر مجالس است و حکایات گروهی که از اخلاق حمیده غافل بوده اند سخره و عبره نظار، تا خردمند هوشیار بدان تأسی کند و نیکبخت دولتیار ازین اجتناب نماید و بترسیص قصور محامد و مآثر و تشیید ابنیه معالی و مکارم کوشد .

شعر

المرء یفنی و یبقی ذ کره ابدأً بالشراء و بالمعروف معروف
فاجهد لتکسب ذ کراً باقیاً ابدأً فالمرء بعد الموت بالفعل موصوف

چه جمله علما و حکما با وجود عقول کامله و خواطر خطیر در عرصه میدان تدبیر دست رد بر پیشانی تقدیر نیارستند نهاد و در انفاس معدوده و اوقات محدودده لحظه و لمحّه نتوانستند افزود «فاذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعه و لایستقدمون» و چون این باب مسدود بود در طریق دیگر شروع نمودند و نوعی دیگر اختراعی کردند و بحقیقت معلوم شد که صیت باقی و ذ کر مخلد حیات ثانیست حسن الذکر ثمره العمر در آن کوشیدند که صحایف جراید و طیلسان فخر و شرف بمحامد و مآثر افعال و اقوال موشح و مطرز گردد ، لاجرم عمر ثانی و ذ کر باقی یافتند

نظم

آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند
نوشیروان اگر چه فراوانش گنج بود جز نام نیک از پس نوشیروان نماند
ایشان نمان شدند درین تیره خاکدان لیکن شعار کرده ایشان نماند

و بی تکلف صیت باقی جز با آثار ستوده و افعال حمیده ممکن نگردد

شعر

برفتند هر کس درود آنچه گشت
 نمازند بجز نام نیکو و زشت
 و دلیل صدق این معنی را چه احتیاج به بیان است . فاما از نظایر و اخوات
 و قراین سیاق از چندان مملکت عریض و حشمت مستفیض و اسباب کامرانی
 و تنعمات این جهان که سلطان سعید مغفور محمود غزنوی را علیه الرحمه حاصل
 بود نام نیک و صیت حسن او بواسطه سخن عنصری و فردوسی و کلام عتبی و ابو الفتح
 بستنی بر صحایف لیل و نهار باقی ماند

شعر

سعدیا مرد نکونام نمیرد هر گز
 مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند
 از باغ سلطنت محمود جز نصایح خامه عتبی اثری باقی نمانده و از قصر
 رفعت آل بویه جز نتایج کلک صافی خبری نمیدهند

شعر

لولا الجریر و الفرزدق لم یکن
 ذکر جمیل من بنی مروان
 و پادشاهانی که اهل فضل در ایام ایشان رواجی نیافته اند و بشرح حالات
 و مقامات و غزوات ایشان اعتنائی ننموده کس از ایشان یاد نیارد و از معالی و
 مساعی ایشان ذکر نکند . پس معلوم و محقق است که سخن و روان بهترو مهمتر
 چنان پادشاهانند

شعر

باقی بقید قافیه مانده است در جهان
 آثار حسن سیرت محمود غزنوی
 زنده رستم بشعر فردوسیست
 ورنه زو در جهان نشانه کجاست

حکایت

امام ثعالبی در کتاب غرر و سیر آورده است که در اوایل عهد خلفاء عباسی
 اکابر و اشراف آن اعصار را در علم تاریخ رغبتی تمام بوده است و امیر المومنین
 هارون الرشید که اعظم خلفای عباسی بوده است در شنیدن تواریخ شعفی هر چه
 تمامتر داشت و از مشاهده و فور رغبت خلیفه ، امام ابو یوسف القاضی و امام

محمد شیبانی رحمهما الله علم تاریخ را مستحضر شده بودند و در پیش امام و اقدی اخبار و آثار و غزوات و معاملات مصطفی صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تلمذ کرده و از وفور رغبت خلفا و سلاطین در علم تاریخ مورخان را رونقی هر چه تمامتر پدید آمده بود و وزیر و مکرّم و باثروت و محترم میگشتند و در قدیم الایام در دواوین اکاسره عجم که پادشاهی به نسبت پادشاه زادگی و وزارت بوزیر زادگی مشروط بود از کیومرث تا خسرو پرویز مواجب و مرافق مورخان تعیین بودی و مراتب و منازل ایشان و حشمت و حرمت مورخان بامراتب و حشمت موبدان که مشایخ دین و ملت آن پادشاهان بودند مساوی داشتندی و مورخان را دهقان و کتاب ایشان را باستان خواندندی بعد از آن چون این قاعده مرعی نماند رونق مورخان نقصان پذیرفت و هم تعالی در کتاب تاریخ عرایس نوشته است که خلفا و سلاطین و وزراء و ملوک اگر چه رعایت و تربیت مورخان نمایند آن رعایت قانونی بود و آن خدمت ایشان، چرا که مورخ محامد و مناقب سلاطین سلف و وزراء و ملوک با خلف بیامیزد و طریقه اتصال خلف با سلف محافظت نماید و نسق و ترتیب مشهور و اعوام مرعی دارد و از مقاربت اعصار که از لوازم تاریخ است متجاوز جایز ندارد و خدمتی بجای آرد که تاقیام قیامت آثار آن خدمت باقی ماند و رغبت مطالعه کنندگان صاحب همت از مطالعه نوشته مورخان و استماع اخبار مؤلفان تاریخ کم نشود و این دولت را اندازه کجا بود که شخصی از دنیا رفته باشد و حیوة و مدت او سپری گشته و هیچ اثر از ملک و خدمت و حشم و اعوان و انصار و خویش و قرابت وزن و فرزند و غلام و کنیزک و خزاین و دفاین در عقب او نمانده و محامد و مآثر او هر روز و هر هفته بسمع سلاطین و ملوک و اکابر هر عهد و عصر برسد و بر زبان بزرگان هر عصری در حالت استماع هر اثری رحمه الله طاب الله ثراه و انار الله برهانه بر آید، یکی گوید صد آفرین برو باد، دیگری گوید صد رحمت برین جهاننداری که او کرده است.

دیگر از دانستن احوال انبیا و حوادثی که بدیشان رسید و تلقی کردن

ایشان حوادث و وقایع را برضا و صبر و نجات یافتن از بلاها و سیلت امیدواری عالمان علم تاریخ می شود و از وقوع بلاهای متنوع که بر اولیا و انبیاء که بهترین فرزندان آدم اند علیه السلام، نازل شده است، دل‌های موقنان اسلام از وقوع حوادث و نوائب نمی افتد بلکه قرار دل‌های سلاطین و وزراء و ملوک و اکابر در ظهور واقعات جدید و حوادث زمن از دانستن تاریخ است که اگر جهانداران را از حوادث فلکی صعوبتی سخت پیش می آید امید گشاد آن منقطع نمیشود و تداوی دفع امراض ملکی از معالجه دفع مرضهائی که پیشینیان کرده اند روشن میگردد و از حوادث ظنی و وقایع وهمی که در صدد درآمد باشد احتراز در دل میافتد و علامات حوادث پیش از وقوع از دانستن علم تاریخ میشود و در ترجمه سخنان بودز جمهر آمده است که علم تاریخ مؤید و معین رأی صوابست که علم باحوال سلف در صحت رأی خلف شاهدهی عدلست.

دیگر آنکه تجدید حالات و تقریب روایات موجب میلان خاطرست و از مطالعه تطلع بر مقدمات مقاملت امم سالفه و نمونهای تأثیرات اجرام عالم علوی و آثار حوادث عالم سفلی و مهذب عقل و مجرب نفس میگردد و در کلام عرب آمده است «هی لقاح العقول و مشکوة الافهام و زناد التجارب و منهاج الاعتبار و جدد السالك» و شعور درین علم و سیلت رأی راست و تدبیر درست است چرا که از مطالعه تجارب دیگران، شخص صاحب تجربه میگردد و خود حکمت الهی چنان اقتضا کرده که بقای انسان بالشخص محال است «والعمر قصیره والصناعة طویله والوقت ضیق والتجربه خطیر والقضاء عسر». بنا بر تنسیق این مقدمات شرف علمی که بدان مجاری احوال متقدم و کیفیت مآل قرون متقدم

شعر

سلماتاً و حزناً نفعاً و ضراً جزراً و مداً حلواً و مرأ

معلوم شود و معنی « کفی بالتجارب تادیباً وینقلب الاحوال عظة » وضوح یابد و حکم « السعید من العظ بغيره و من لم یعتبر بمن سبقه تغییر به من لحقه » نقاب اشباه بردارد توان دانست که درجه در چه مکانت باشد و منافع آن جمیع فرق را شاید و مسود و فاضل و مفضول چگونه شامل افتد . فواید علم تاریخ نامحصور است از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار از احوال ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ملك و آثار دولت هر طایفه و سبب نکبت هر قومی و تنبیه نفس بر مصائب دنیوی و از قرون ماضیه و ام سالفه و غیر ذلک مما لایحصى ...

دیگر ببايد دانست که مبنای علم تاریخ بر صدق است چنانکه ابراهیم صلوات الرحمن علیه از حضرت عزت جل جلاله درخواست میکرد « واجعلنی لسان صدق فی الاخرین » و در توبیخ دروغ و نسیان حق سبحانه و تعالی میفرماید « یحرفون الکلم عن مواضعه » و نیز تألیف کردن تواریخ با کبر و معارف و مشاهیر که به تجربت و راستی و درستی منسوب باشند مخصوص است که در علم تواریخ نقل خیر و شر و عدل و ظلم و استحقاق و غیر استحقاق و محاسن و مقابیح و اطاعت و معاصی و فضائل و رذائل سلف است که تا خوانندگان خلف از آن اعتبار گیرند و منافع و مضار جهانداری و نیکوکاری و بد کرداری دریابند تا نیکوکاری را اتباع نمایند و از بد کرداری پرهیزند . پس مورخ باید که همچنانک فضائل و خیرات و عدل و احسان پادشاهی و برزگی می نویسد از آنچه معلوم او شده است باید که مقابیح و رذایل او مستور ندارد و طریقه منادمت در نوشتن تاریخ معمول نکند و نظر او دنیا و اعتقاداً صدقاً و مذهباً اخبار راستی و درستی بود و اگر حکایتی نامعقول بدو رسید باید که آنرا ترك کند مگر آنکه در غایت شهرت باشد اگرچه هر چند در تواریخ سخنی مخالف معقول یابند آنرا بر ضعف اعتقاد مورخ عمل نباید فرمود چه نظر مورخ بر توصیف مذهبی و ترجیح ملتی نیست او را حکایت هر طایفه بر حسب روایت ایشان نقل باید کرد نه بر وفق معتقد خود . لاجرم از طعن طاعن و دقیقت معترض ایمن باشند و

حوالت مطاعن بامدعیان آن طایفه بود و راوی بحکایت کفر کافر نشود و باید که آنچ نویسد بی میل و تعصب نویسد و چون اخبار تواریخ بی سندست و اعلام معاملات سلاطین و اکابرست مورخ باید که چنان باشد که در نبشته بی سند او اعتقادات مطالعه کنندگان راسخ گردد و در میان معتبران اعتبار یابد و هواعلم بالصواب والیه المرجع والمآب^۹

۹- مطالب متن بامقابله بانسخه‌های داماد ابراهیم پاشا در استانبول به شماره ۹۱۹ و کتابخانه آرسنال پاریس به شماره ضمیمه ۱۶۰ (که فعلا در کتابخانه ملی پاریس مضبوط است) و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۷۶۶/۲۶۶ اقتباس شده است .

قسمت دوم

نقش بز کوهی

بر روی

سفالهای پیش از تاریخ ایران

نوشته

غلامرضا معصومی

(فوق لیسانسیه در باستانشناسی)



نقش بز کوهی

بر روی سفال‌های شیراز تاریخ ایران

غلامرضا معصومی

(فوق لیسانس در باستانشناسی)

تمدن شوش : تپه باستانی شوش در استان خوزستان و در
(۳۵۰۰ سال پیش جوار مقبره دانیال نبی پیغمبر (ع) است. این تپه
از میلاد ۱ یکی از مراکز تمدن دورانهای باستانی و تاریخی
ایران بوده از سالیان دراز بوسیله هیئت های فرانسوی مورد کاوش
قرار گرفته و هم اکنون نیز کاوش علمی فرانسویان در آنجا ادامه دارد.
پروفسور گیرشمن شوش را یکی از مراکز تمدن دنیای قدیم میدانند زیرا شوش
از هزاره چهارم قبل از میلاد مسیح تا دوره ساسانی مسکون بوده و آثار
تمدنهای مختلفی از اقوام گوناگون را در دل خود جای داده است. شوش
دارای طبقات مختلفی

۱ - شهر باستانی شوش که در قسمت شمال غربی استان خوزستان بر سر راه اهواز به
دزفول و هفت تپه واقع شده است تمدنی بسیار درخشان دارد. تپه باستانی شوش را اولین بار
دانشمند بزرگ انگلیسی بنام لوفتوس Loftus کشف کرد و سپس در دوران سلطنت
مظفرالدین شاه قاجار «دیولافوآ» دانشمند فرانسوی امتیاز کاوشهای شوش را از دولت وقت
انحصاراً برای فرانسویان بدست آورد و با تفاق همسر خود خانم «دیولافوآ» در این تپه باستانی
شروع به کاوش کرد. پس از دیولافوآ از طرف موزه لوور دانشمند و باستان شناس فرانسوی
بنام ژان دمرگان Jean de Morgan مأمور کاوش در شوش شد پس از دمرگان

است که دو تمدن آن قدیمتر است و به نام تمدن شوش I و تمدن شوش II نامیده شده است. هریک از این دو تمدن یاد شده نیز به قسمت‌های دیگری تقسیم میشود:

تمدن شوش I - الف - سفال این تمدن معمولاً نخودی رنگ بانقش‌های سیاه و تزئینات هندسی و تصویر حیواناتی مانند گاو نر - بز کوهی - سگ - مار - لاک پشت - پرندگان با گردنهای دراز و عقاب بابالهای گشاده و گاهی انسان مشخص شده است - هنرمندان ایندوره غالباً زندگی و شکل و حرکت حیوانی را بوسیله یک خط نشان داده‌اند و بیشتر اشکال هندسی نیز همان نقوشی است که بمرور زمان و در نتیجه رشد و ترقی و تکامل افکار هنرمندان سازنده آنها بصورت طرح هندسی درآمده است.

تمدن شوش II :- در این تمدن سبک تازه‌ای در رنگ آمیزی سفال پدید آمده است - رنگ نقوش سیاه و گاهی سرخ فام بوده مشتمل بر اشکال هندسی خطوط منحنی - نیم دایره - مثلث و خطوط موازی است و اغلب موضوع آنها از طبیعت الهام گرفته شده است و تصاویر حیواناتی مانند عقاب بابالهای گشاده

باستانشناس دیگر فرانسوی بنام «پرشل Pershel» ریاست هیئت کاوشهای شوش را بعهده داشت و بعد از او پروفیسور «دمکنم» Roland de Mecquenem سالیان دراز در شوش کاوش کرد و از آن پس پروفیسور «گیرشمن» سالیان چند ریاست هیئت کاوش شوش را بعهده داشت و اکنون چند سالی است که پروفیسور «ژان پرو» ریاست این کاوش علمی مشترک ایران و فرانسه را بعهده دارد. نتیجه کاوشهای طولانی شوش در ۳۶ جلد کتاب بنام «خاطرات هیئت باستان شناسی Mémoires-de la-Mission-Archéologique en Iran - Mission de Susian فرانسوی در شوش» شرح داده شده است که نخستین جلد آن بوسیله دمرگان و ژکویه ولپیر باستان شناسان فرانسوی راجع به کاوشهای دو موسم مربوط به سالهای ۱۲۷۶ تا ۱۲۷۸ شمسی (۱۸۹۷ تا ۱۸۹۹ میلادی) نوشته شده و بسال ۱۲۷۹ شمسی برابر ۱۹۰۰ میلادی در پاریس بچاپ رسیده است. آخرین کتاب (جلد سی و ششم) نیز به وسیله هیئت فرانسوی در شوش به سرپرستی دکتر جرج کنتنو و پروفیسور گیرشمن با همکاری خانم گیرشمن بسال ۱۳۳۰ شمسی (۱۹۵۱ میلادی) نوشته و بسال ۱۳۳۳ شمسی (۱۹۵۴ میلادی) در پاریس به چاپ رسیده است.

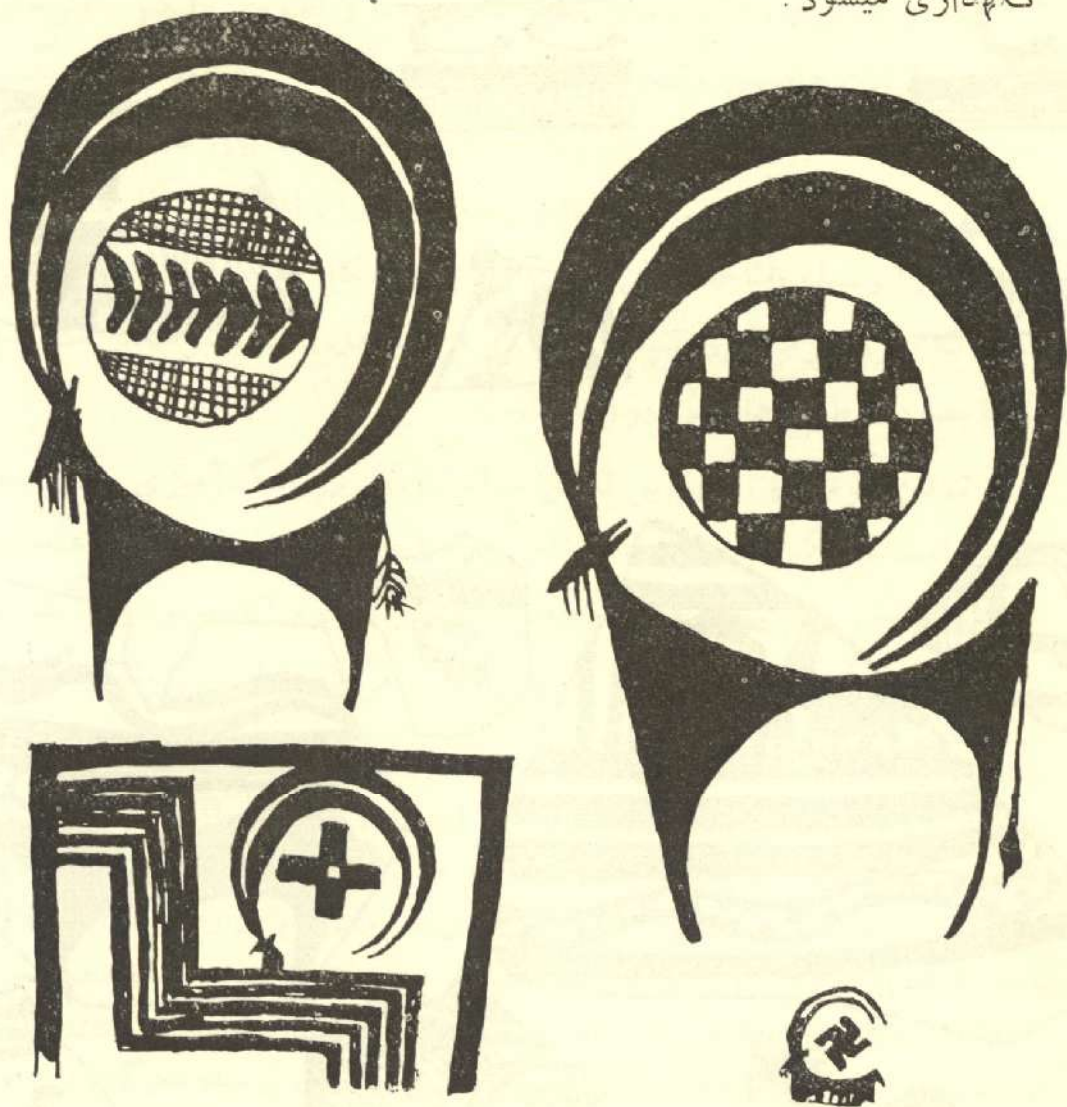
بزوحشی - پرندگان و ماهی در روی ظروف سفالی این تمدن دیده میشود .
ساخت و نقش برخی از این ظروف سفالی برتری تمدن شوش را به تمدنهای
همجوار و همدوره خود نشان میدهد .



چند نمونه از قطعات سفالهای شوش با نقش بز کوهی به حالت های مختلف
و نقوش تزئینی دیگر .

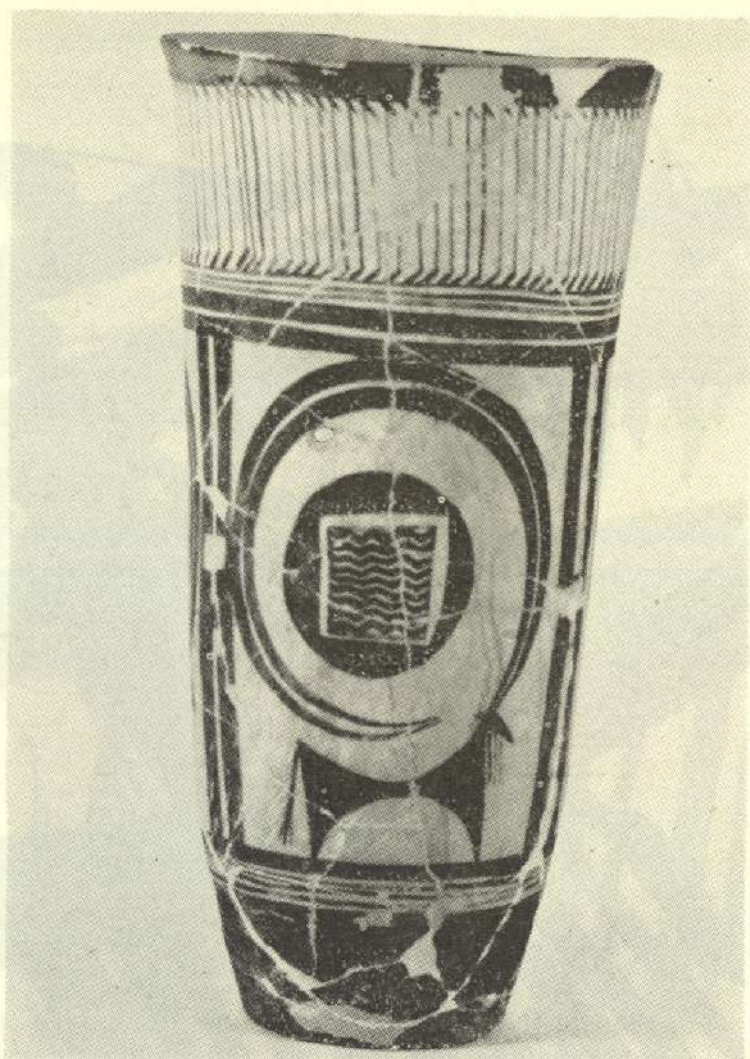
(هزاره چهارم پیش از میلاد)

از میان اشیاء سفالی شوش علاوه بر طرح چند قطعه سفال که در این مقاله آمده است يك لیوان سفالی بسیار زیبا بانقش بز کوهی معرفی میشود. این لیوان بشماره ۴۱۲ دفتر کل موزه ایران باستان ثبت گشته و در موزه نامبرده نگهداری میشود.



(ش- ۲۶ و ۲۷ و ۲۸)

چند نمونه از قطعات سفالهای شوش بانقش بز کوهی ریشدار که در میان شاخ آنها نقش درخت زندگی و صلیب شکسته که علامت خورشید است همراه بانقوش تزئینی دیگر دیده میشود. (هزاره چهارم پیش از میلاد)



(ش-۲۹)

شماره ۴۹۲ از نمونه‌های تمدن شوش

متعلق به هزاره چهارم پیش از میلاد - ساغر (لیوان) سفالی نخودی رنگ مزین به نقوش هندسی تزئینی و یک ردیف سر و گردن پرندگان باتلاقی در قسمت لبه بین نوارهای کمر بندی. در قسمت وسط در سه طرف لیوان نقش سه بز کوهی ریشدار باشاخهای مدور بلند و دراز و پیچیده که قسمت خالی لیوان را پر کرده است دیده میشود در میان شاخهای بز هنرمند نقش خورشید را بصورت مربع در وسط دایره ای نشان داده است. این ساغر یکی از زیباترین اشیاء شوش I بشمار میرود که اکنون در موزه ایران باستان است. ارتفاع ۲۴ سانتیمتر قطر دهانه ۱۲/۵ سانتیمتر.

(۳۷)



(ش -- ۳۰)

تکه سفالی از شوش با نقش انسان که مارها از دو طرف باو حمله کرده اند
همراه نقش بز کوهی و درخت زندگی (درخت مقدس)
مربوط به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد



(ش - ۳۱)

تکه سفالی از شوش با نقش مار و بز کوهی ریشدار و درخت مقدس (درخت
زندگی) مربوط به هزارهٔ چهارم پیش از میلاد

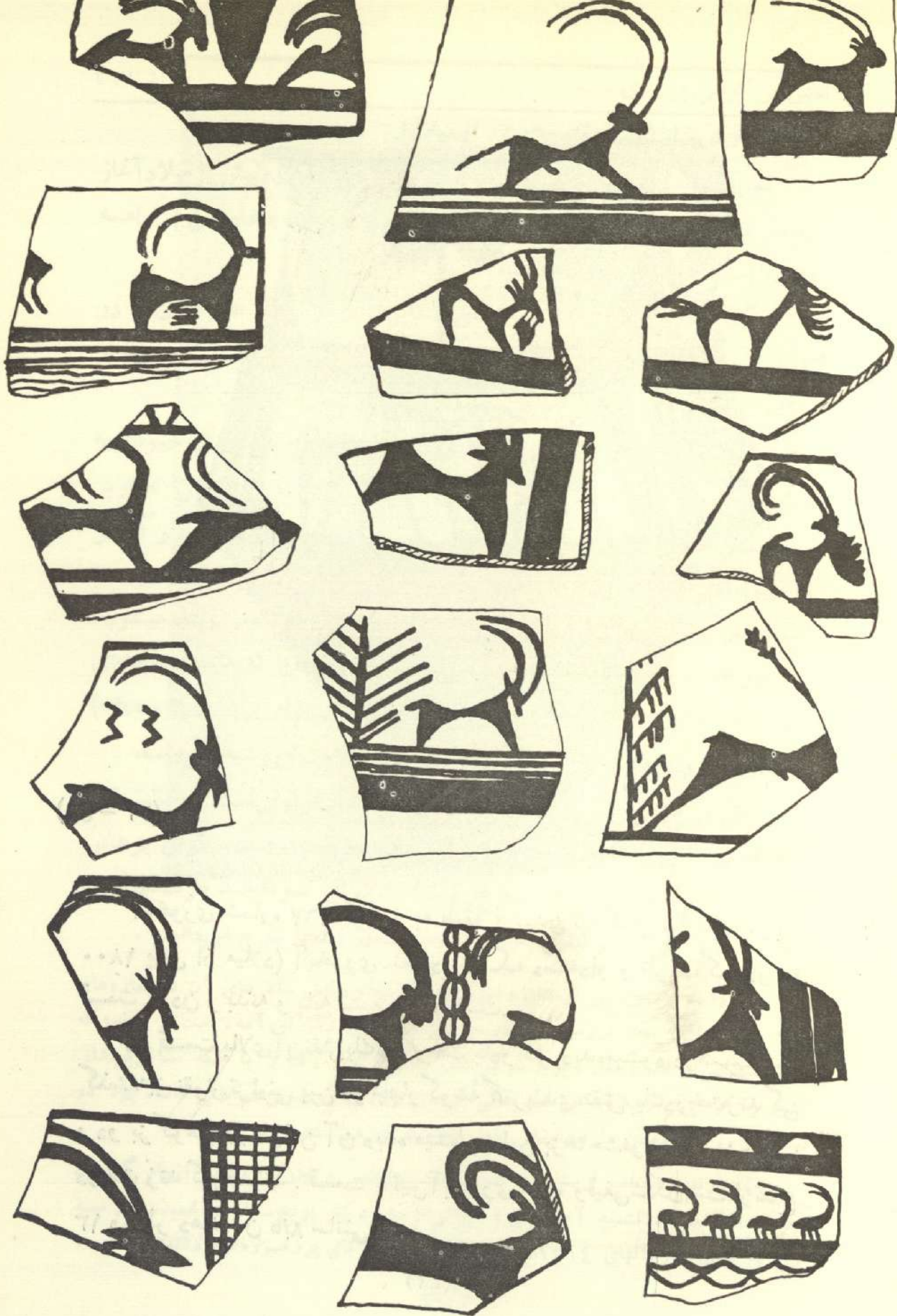
(۳۹)

تمدن تپه گیان نهاوند (هزاره چهارم پیش از میلاد)^۲

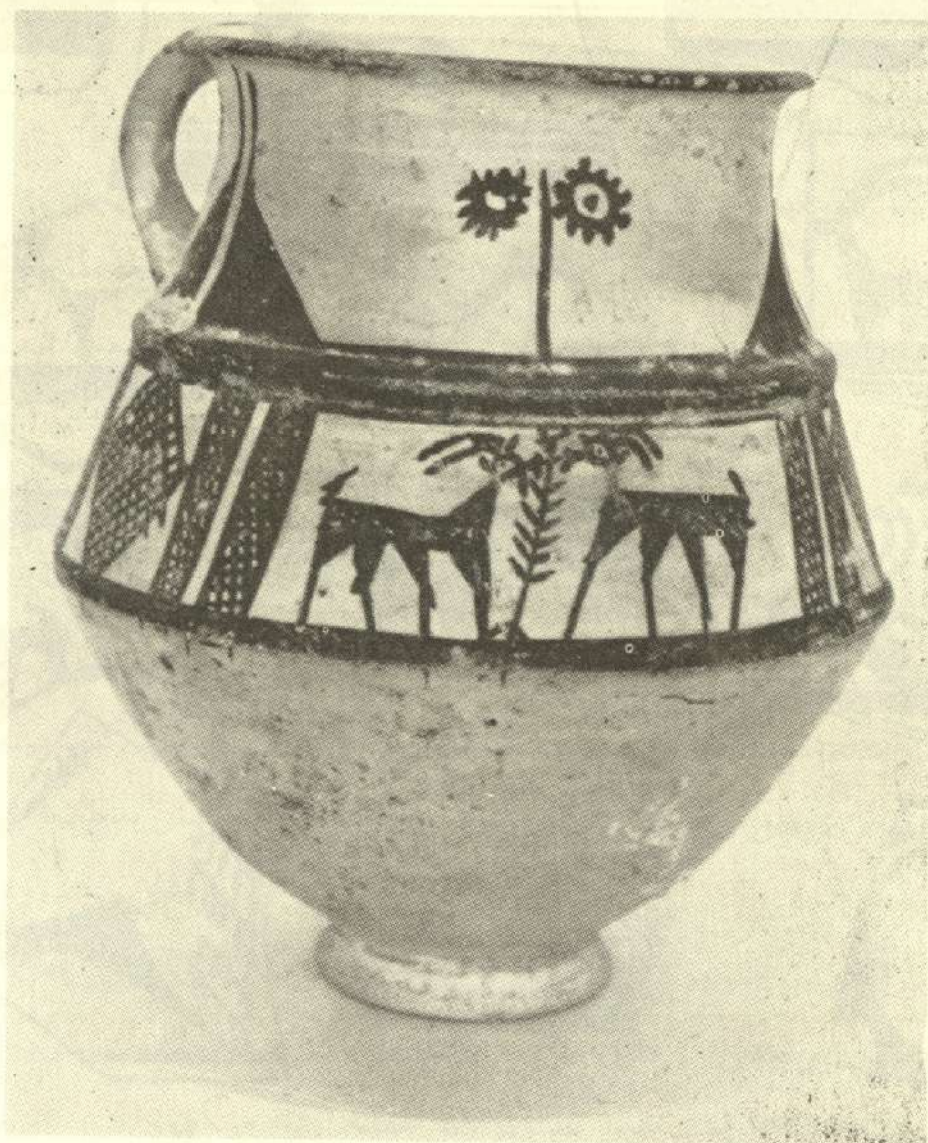
تپه گیان تپه بزرگی است که در جنوب شهر نهاوند قرار دارد. باستان شناسان در این تپه ۵ طبقه منظم باستانی معرفی کرده اند و در قدیمترین طبقه آن آثاری مربوط به اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد بدست آمده است. یک طبقه از تمدن این تپه با تمدن شوش I قابل مقایسه است. سفالهای این تپه بیشتر نخودی رنگ بانقوش هندسی سیاه و گاهی بانقوش حیوانات به ویژه مرغان ردیفی در حال حرکت و نقش خورشید تزئین شده است.

نقش بز کوهی نیز کم و بیش در نمونه های آثار مکشوف از این تمدن پدیدار شده است که تنها به معرفی یک ظرف حاوی اینگونه نقش اکتفا مینماید. گذشته از آبخوری سفالی بسیار زیبا که از طبقه II تپه گیان بدست آمده و به شماره ۲۶۷ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش پیش از تاریخ) ثبت شده و عکس آن بازیرنویس نموده شده است. طرح چند قطعه سفال منقوش از نمونه های مربوط به این تمدن که قابل مقایسه با قطعات سفال مربوط به تمدنهای باستانی نقاط دیگر ایران است ضمن تصاویر این مقاله ارائه میگردد.

۲- کاوشهای تپه گیان نهاوند از طرف موزه لوور به ریاست دکتر جرج کنتنو Dr - G - Contenau و معاونت پروفیسور گیرشمن Pro - R - Ghirshman در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی آغاز شد و نتیجه آن در کتابی بنام «کاوش در تپه گیان نهاوند» Fouilles du Tépé-Giyan - Prés de Néhavend در سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ شمسی برابر سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۱ میلادی بوسیله دکتر جرج کنتنو و دستیاری پروفیسور رومن گیرشمن نوشته شد و در سال ۱۳۱۴ شمسی (۱۹۳۵ میلادی) در پاریس چاپ و منتشر گردید.



(ش-۳۲) طرح قطعات سفال مربوط به تمدن تپه گیان نهبوند با نقش بزهای گوناگون
 (هزارهٔ دوم و سوم پیش از میلاد)



(ش - ۳۳)

آبخوری شماره ۲۶۷ مربوط به طبقه ۲ تمدن تپه گیان نهاوند (۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ پیش از میلاد) آبخوری نخودی رنگ دسته‌دار و ظریف که از سه قسمت کردن و بدنه و پایه تشکیل شده است. در قسمت بالای آن نقش یک تنه درخت بادو گل دیده میشود. در قسمت وسط گذشته از نقوش تزئینی بین دو چهار گوشه کمر بندی، نقش یک درخت زندگی و دو بز کوهی در طرفین آن دیده میشود. این بزها مشغول خوردن برگ درخت زندگی هستند. قسمت پائین آبخوری ساده و قیفی شکل است. ارتفاع ۱۳ و قطر دهانه آن ۸/۵ سانتی متر.

تمدن لرستان (۱۸۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد) ۳

تمدن لرستان همان تمدن کاسی‌ها است که از هزاره دوم پیش از میلاد آغاز شده و تا نیمه قرن ششم پیش از میلاد (آغاز دوران هخامنشی) ادامه داشته است.^۴

دکتر اشمیدت دانشمند باستان‌شناس آمریکائی و همکاران او در کاوشهای لرستان اشیاء جالبی بدست آوردند که شرح آنها در بسیاری از کتابها منجمله کتاب «هنر ایران» تألیف آندره گدار آمده است.

سفال لرستان دارای زمینه روشن و نقش هندسی همراه بانقش حیوان به ویژه بز کوهی و غزال است. از مشخصات مهم هنر لرستان ساختن تصاویر و مجسمه‌های حیوان است و از همه مهمتر و معمولی‌تر بز کوهی و گاونر و حیوانات خیالی و موهومی شبیه شیر بالدار و اسب بالدار است. مجسمه اسب-مار-خرس و پرندگان نیز به حالت طبیعی در این هنر دیده میشود. در هنر لرستان بز کوهی را حیوان خورشید می‌نامند که منسوب به خدای خورشید است و علامتی را که شبیه ستاره چندپر (یا گل‌رزا س پرپر «Por - Par») است و در روی تصاویر بز کوهی دیده می‌شود، علامت خورشید می‌دانند.

نقش بز کوهی در روی ظروف سفالی لرستان فراوان است و جالبترین که نقوش نامبرده معمولاً بانقوش تزئینی هندسی همراه است. نقوش بزها بر ظروف سفالی لرستان بسیار متنوع و زیبا است. برای نمونه چند ظرف سفالی را که از نقاط مختلف لرستان بدست آمده است در اینجا شرح می‌دهم:

۳- راجع به سرزمین لرستان و نمونه‌ای از اشیاء و نقش ساغرهای آن در شماره‌های ۳ و ۲ سال ۱۳۴۸ مجله بررسی‌های تاریخی شرحی از این نگارنده آمده است و آنچه که مسلم است پس از ظهور تمدن زیویه کم‌کم هنر لرستان عقب رفته و با حمله سناخریب‌شاه آشور (۶۹۱ پیش از میلاد) این هنر بکلی از میان رفت و اگر چیزی هم باقی مانده بود در حقیقت با روی کار آمدن هنر هخامنشی با هنر هخامنشی درهم آمیخت.

۴- در نقاط مختلف لرستان تا کنون کاوشهای علمی و تجارتي زیادی انجام گردیده است که از آنجمله دانشمند آمریکائی (آلفانی‌الاصل) دکتر اریخ-اف-اشمیدت در معبد سرخ دم لرستان در سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۵ کاوش نمود. آقای پروفورده لومی‌واندنبرگ-←



(ش-۳۴)

شماره ۷۲۴۰ نمونه‌ای از آثار مربوط به تمدن لرستان متعلق به اواخر هزاره دوم پیش از میلاد
 قطعه سفال از بدنه کاسه بزرگ سفالی کرم رنگ با نقوش قهوه‌ای تزئینی هندسی و بز کوهی نر.
 طول ۲۸/۵ و عرض ۱۹ سانتیمتر. از کفترلان لرستان بدست آمده است.

→ باستانشناس بلژیکی نیز چند سالی در ورکبود ایلام و نقاط دیگر لرستان کاوش کرد و کتابی بنام *Archéologie Del Iran Ancien* «باستانشناسی ایران باستان» در سال ۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی) تألیف و منتشر نمود که بوسیله آقای دکتر عیسی بهنام ترجمه شده و ضمن انتشارات دانشگاه تهران بچاپ رسیده است و بالاخره پروفیسور مک‌بورنی، در کوه‌هدشت لرستان و خانم «کلرگاف» در منطقه نورآباد تپه باباخان لرستان مدت ۴ سال (۶۹ - ۱۹۶۶) کاوش علمی بعمل آورده‌اند. گذشته از محلهای فوق‌الذکر در تپه‌های کفترلان، زردلان- پشت کوه، گوردان، چفاسبز، دلفان، میروالی لرستان و هرسین کرمانشاهان تاکنون کاوشهای علمی - تجارتنی و غیرمجاز انجام یافته است.

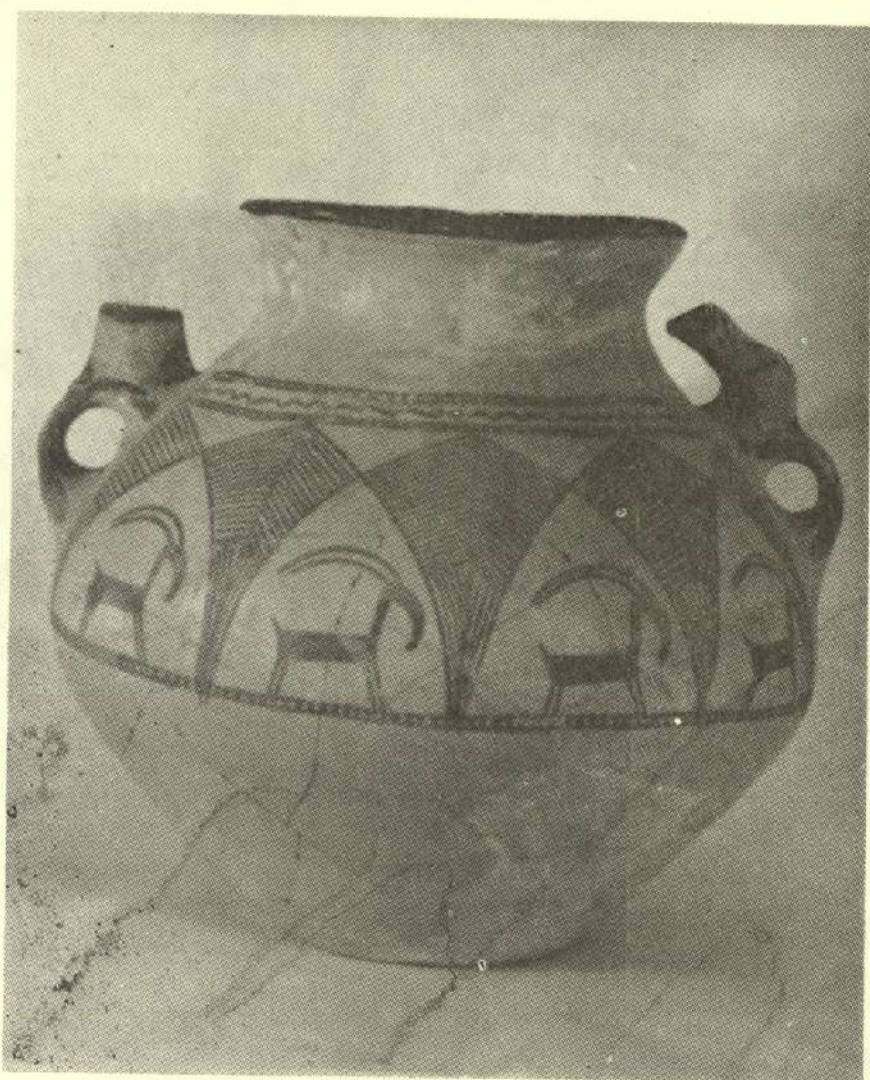


(ش - ۳۵)

شماره ۷۰۴۷ نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان متعلق به
 اواخر هزاره دوم پیش از میلاد
 کوزه سفالی کرم رنگ بادمانه تنگ و خمراهی و نقوش هندسی
 تزئینی سیاه رنگ .

نقش ۴ بز کوهی و ۴ گاو نزدیک بطرح هندسی در چهار طرف کوزه
 وجود دارد . قطر دهانه ۷/۵ و ارتفاع ۱۹/۵ سانتیمتر .

(۴۵)



(ش-۳۶)

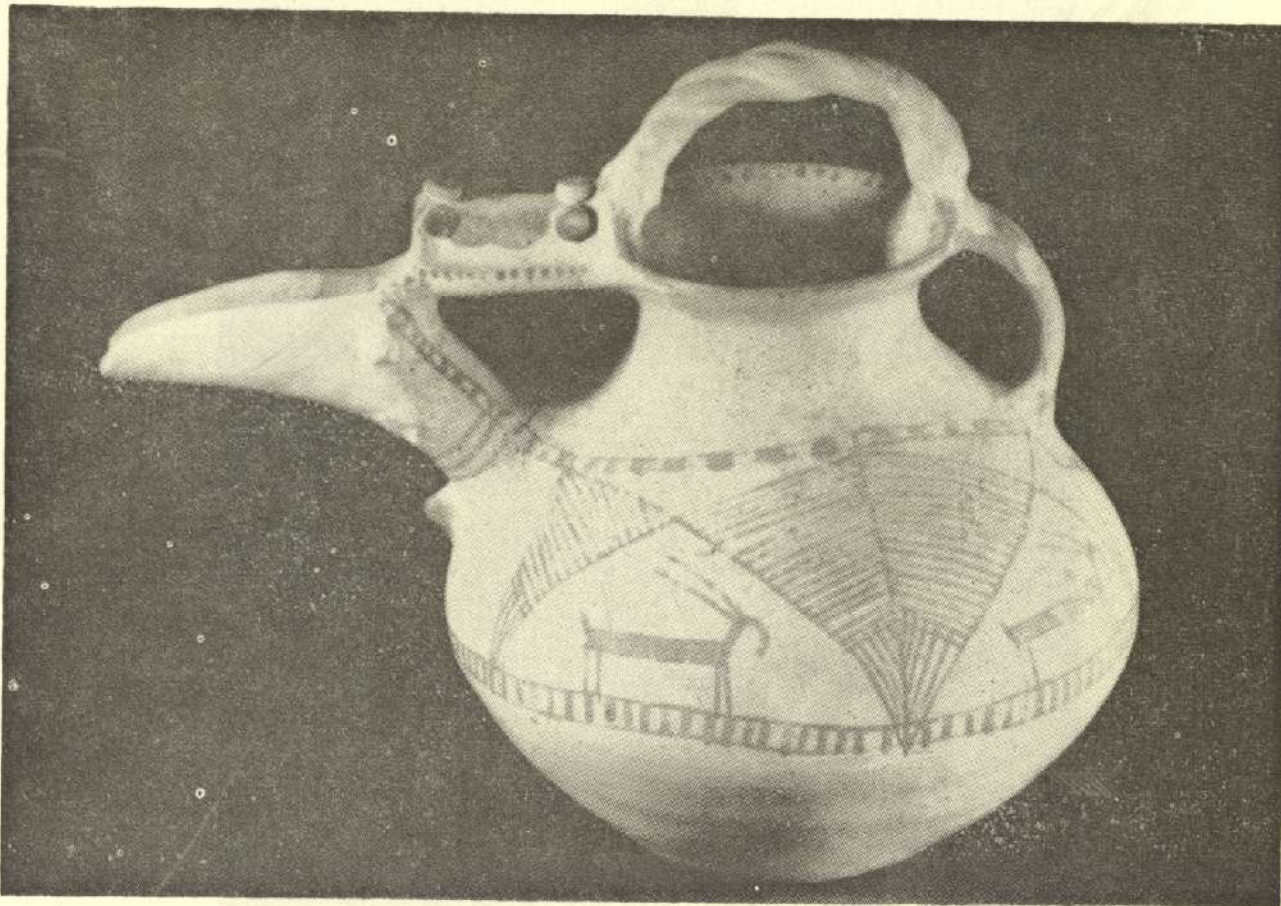
شماره ۲۱۳۰- نمونه‌ای از آثار مربوط به تمدن لرستان
 کوزه بزرگ سفالی دهانه گشاد و دسته‌دار که يك دسته را مجسمه
 حیوانی شبیه قورباغه تشکیل داده است. دور تا دور سطح بدنه با خطوط
 هندسی هاشوری (که تشکیل مثلثهای تو پر داده است) مزین است. بین
 خطوط هندسی نقش ۸ بز کوهی قرار دارد. شکسته و کسر دار و وصالی
 شده است قطر دهانه ۱۸/۵ و بلندی ۳۲/۵ سانتی‌متر (از کاوشهای خانم کلر-
 کاف در تپه باباجان نورآباد لرستان.)



(ش-۳۷)

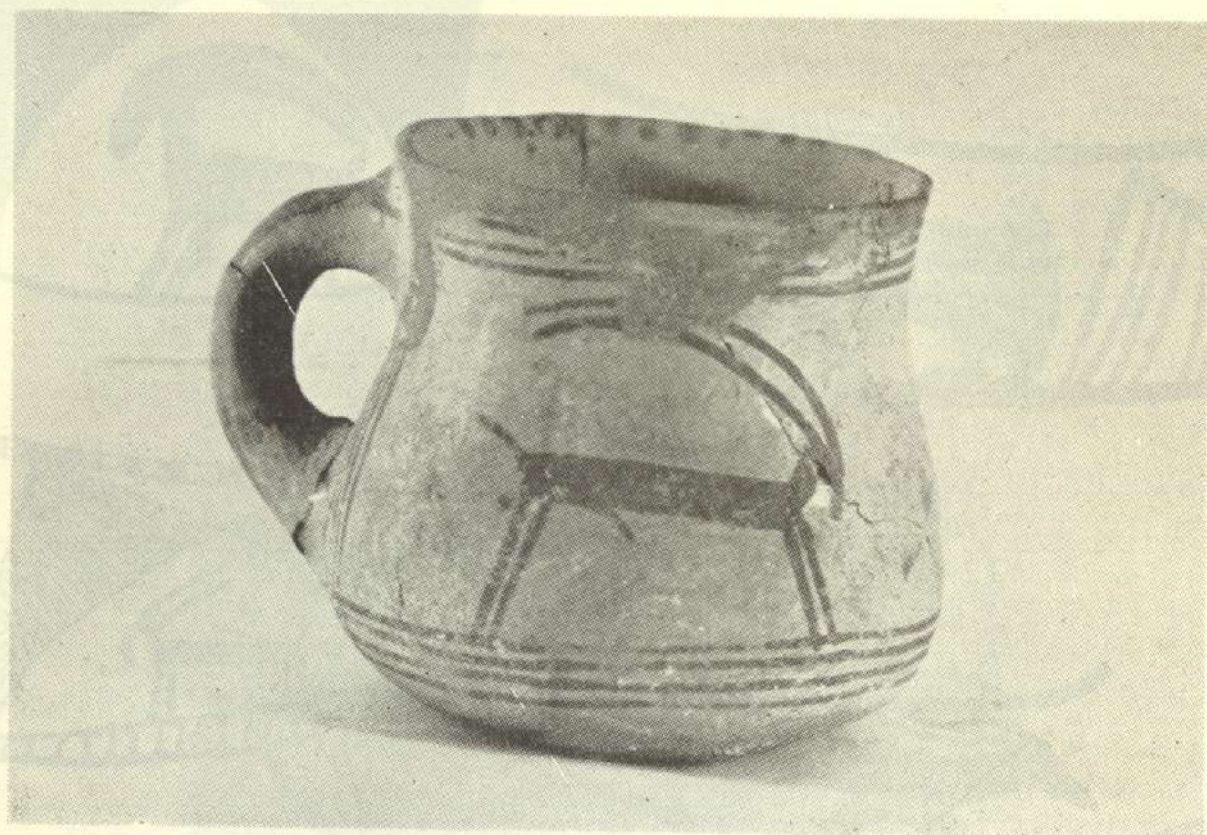
شماره ۴۴۹- تمدن لرستان
کوزه سفالی شکسته ووصالی شده با دهانه تنگ و لبه به خارج برگشته
سطح بدنه پراز نقوش هندسی است . نقش ۵ بز کوهی و چنددرخت زندگی
روی کوزه بین نقوش هندسی را پر کرده است . قطر دهانه ۱۲ و بلندی آن
۲۹ سانتی متر (از کاوشهای سال ۱۳۴۶ پروفیسور واندنبرگ در لرستان)

(۴۷)



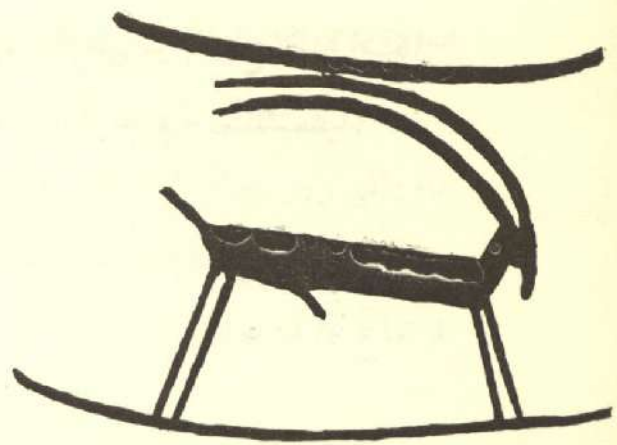
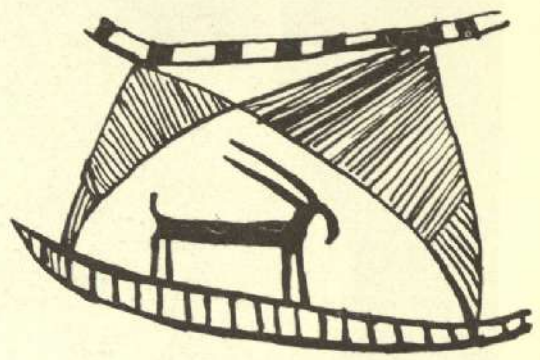
(ش-۳۸)

شماره ۱۵۰۳۹- از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)
 قوری سفالی کرم رنگ با نقوش هندسی تزئینی قم-وه ای دارای لوله
 ناودانی و دو دسته که یکی روی دهانه قرار گرفته است. روی بدنه آن يك
 ردیف بز کوهی بطرح شبیه اشکال هندسی دیده میشود. قطر دهانه ۱۰ و
 ارتفاع ۱۹/۵ سانتیمتر.



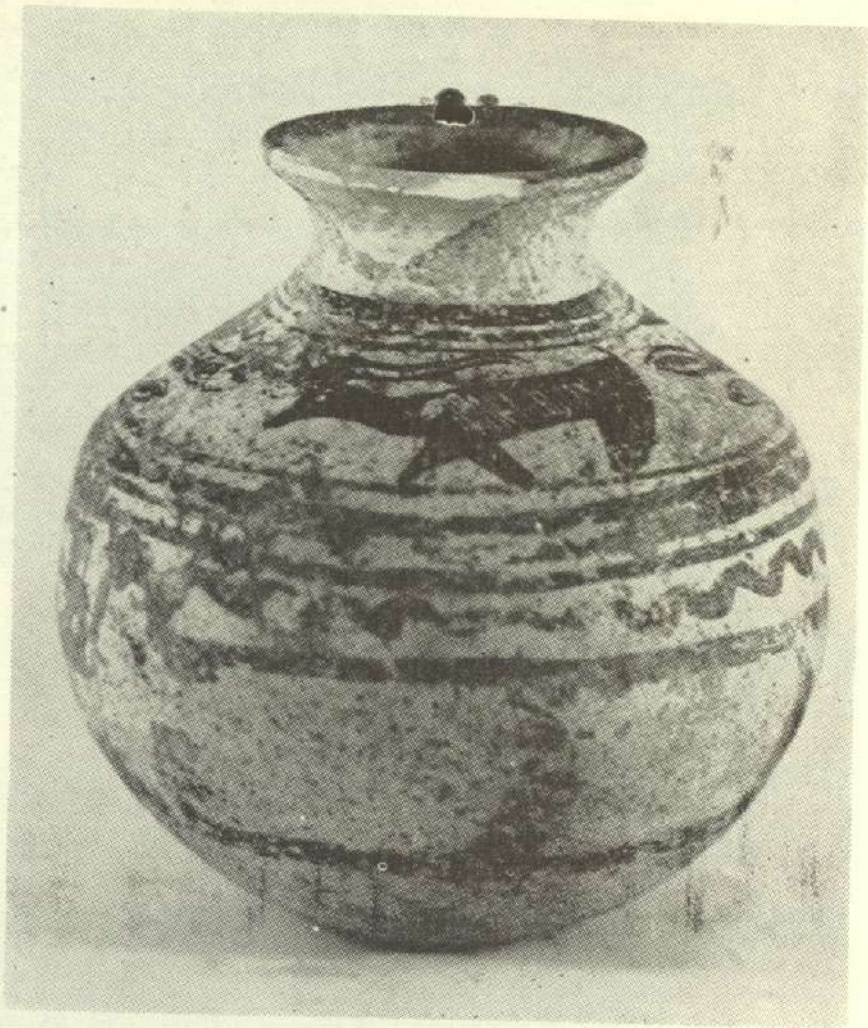
(ش-۳۹)

شماره ۱۵۰۰۵ - از آثار مربوط به تمدن لرستان (۱۳۰۰ پیش از میلاد)
کوزه کوچک سفالی نارنجی رنگ با نقوش هندسی و خطوط کمربندی
قرمز رنگ. روی بدنه در دو طرف نقش دو بز کوهی نر بطرح شبیه اشکال
هندسی دیده میشود. قطر دهانه $\frac{6}{5}$ سانتیمتر و ارتفاع ۷ سانتیمتر.



(ش - ۴۰)

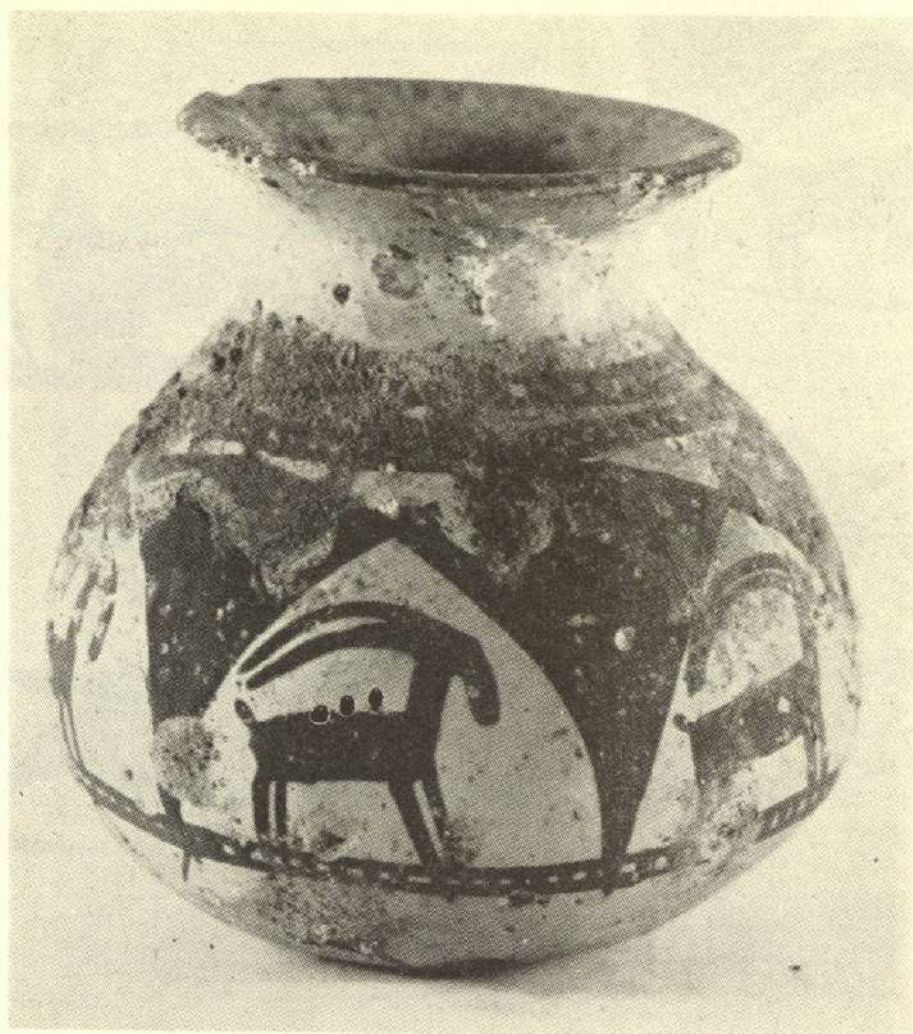
قطعات سفال مربوط به تمدن لرستان با نقش بزهای کوهی متنوع در حالت‌های
گوناگون مربوط به (هزاره اول و دوم پیش از میلاد)



(ش-۴۱)

شماره ۱۵۰۹۹ - نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

کوزه سفالی کرم رنگ دهانه تنگ بابدنه کروی و نوارهای کمر بندی قهوه ای و یک نوار کمر بندی مارپیچ زیر دهانه . روی بدنه یک ردیف نقش بز کوهی بطرح شبیه هندسی و پرنده بهمان شیوه . قطر دهانه ۶ و ارتفاع ۱۲ سانتیمتر .

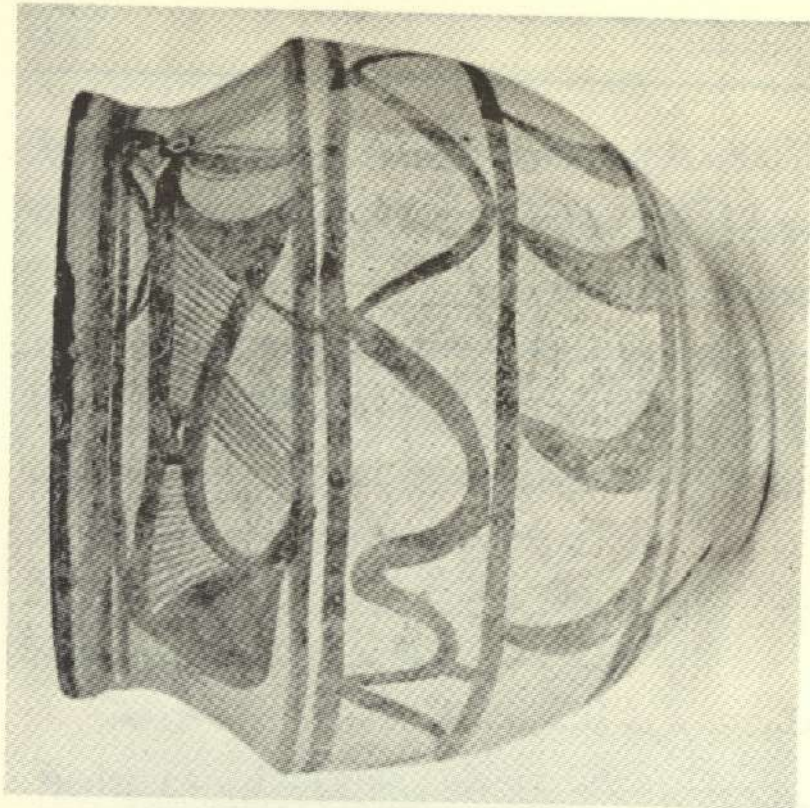


(ش-۴۲)

شماره ۱۵۵۳۶ - نمونه دیگری از آثار مربوط به تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

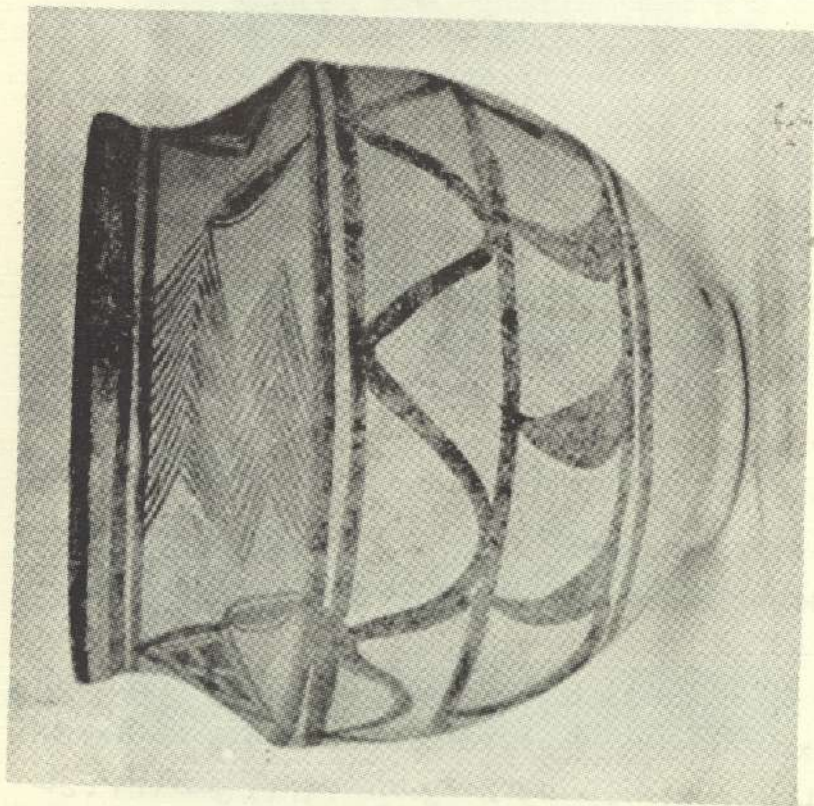
کوزه سفالی کرم رنگ بادخانه تنگ و لبه بر گشته. روی بدنه بانوارهای کمر بندی و مثلثهای بهم پیوسته قهوه‌ای رنگ تزئین شده است. بین مثلثها را یک ردیف نقش بز کوهی پر کرده است. این ظرف در فاحیه کرمانشاه بدست آمده است. قطر دهانه ۷ بلندی ۱۰/۶ سانتیمتر.

(۵۲)



شماره ۷۳۳۰ تمدن لرستان (اواخر هزاره دوم پیش از میلاد)

طرف بزرگ سفالی نخودی رنگ خمره‌ای شکل دهانه گشاد بابدنه کروی و ته باریک . دارای نواد های کمر بندی و خطوط جناقی و نقوش شطرنجی به رنگ قهوه‌ای است. در یکطرف آن زیر لبه بین نواد های کمر بندی نقش یک بز کوهی بزرگ دیده میشود که بطرح هندسی درآمده است. قطر دهانه ۲۳ر۵ و بلندی ۲۷ر۸ سانتیمتر است. (دو عکس)



تمدن تپه حصار دامغان ۵ (هزاره چهارم پیش از میلاد)

تپه حصار در جنوب شهر دامغان و در ۳۶۱ کیلومتری شرق تهران قرار گرفته است. در این تپه باستانی دانشمند فقید پروفیسور هرتسفلد آلمانی آزمایشهای سطحی کرد و چند گمانه زد ولی کاوش اصلی این تپه به وسیله باستانشناس امریکائی (آلمانی الاصل) پروفیسور اریخ - اف - اشمیدت انجام گرفته است. پروفیسور اشمیدت رئیس هیئت حفاری تپه حصار تمدن این تپه را به چند طبقه باستانی تقسیم کرده است:

تمدن حصار I - الف: سفال ساخت دست با اشکال هندسی برنگ سیاه که روی زمینه قرمز نقاشی شده است.

تمدن حصار II - ب: سفال که بوسیله چرخ ساخته شده است برنگ زمینه قهوه‌ای روشن یا کرم و نقش حیواناتی مانند بز کوهی و پرندگان و انسان بارنگ سیاه. (ظرف شماره ۸۷۸)

تمدن حصار I - ج: مقدمات لعاب دادن سفال در این دوره فراهم شده و اشکال هندسی و نقش حیوان مخصوصاً بز کوهی در آنها بسیار جالب توجه است. (ظروف شماره ۳۹۵-۳۲۰-۳۲۱)

تمدن حصار II - الف: سفال خاکستری و سیاه رنگ با نقوش یک‌رديف غزال (یا بز کوهی) با گردنهای بلند بطرح شبیه اشکال هندسی. (ظرف شماره ۳۴۶)

۵- بعضی از دانشمندان چنین می‌پندارند که شهر دامغان همان شهر صدروازه (هکاتم پلیس) باستانی بوده است که یکی از شهرهای بزرگ تاریخی ایران بشمار میرود و در زمان پارتها پایتخت ایران بوده است. به مسافت کمی در جنوب شهر دامغان تپه حصار یکی از تپه‌های باستانی مربوط به ادوار پیش از تاریخ ایران است که کاوشهای آن از بهار سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۱ میلادی) از طرف موزه بستن آمریکا بوسیله پروفیسور اریخ-اف- اشمیدت - Pro - Erich F. Schmidt شروع شد و نتیجه این کاوشها را پروفیسور نامبرده در کتابی بنام حفاریات در تپه حصار دامغان *Excavation at Tepe Hissar Damghan* نوشت و این کتاب در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷ میلادی) از طرف موزه دانشگاه پنسیلوانیا - فیلادلفیا بچاپ رسید.

تمدن حصار II - ب : سفال خاکستری در آثار این تمدن کماکان وجود دارد ولی ظروف سفالی رنگ شده نیست و چون فلز زیاد شده بود از فلزات استفاده فراوان کرده‌اند .

طبقات دیگری نیز به اسامی طبقه III الف و III ب و III ج هست که نمونه‌های آثار تمدنهای روشن و مشخصی را در بردارد ولی منظور ما بحث روی طبقات نیست بلکه توجه ما به نقش سفال است .

گذشته از چند ظرف سفالی که با شماره‌های فوق‌الذکر شرح داده شد طرح تعدادی از قطعات سفال منقوش مربوط به تمدن تپه حصار در این مقاله آمده است .



(ش - ۴۳) مربوط به شماره ۳۲۱

شماره ۳۴۱- از آثار تمدن تپه حصار - I - ج (۳۵۰۰ پیش از میلاد)
ظرف سفالی نخودی رنگ پایه‌دار با تزئینات هندسی که از چند خط
راست و ردیفی از هاشورهای کوتاه و خطوط دال برموازی تشکیل شده
است. در زیر لبه بر بالای خط کمربندی ردیفی از نقش بزهای کوهی و پلنگها
دیده میشود بطوریکه نقش دو بز کوهی در وسط و دو پلنگ در طرفین آنها
است. روی این ظرف جمعاً نقش چهار بز کوهی و سه پلنگ دیده میشود.
قطر دهانه ۱۴ ارتفاع ۱۷ سانتیمتر.



(ش - ۴۴)

شماره ۳۹۵- از نمونه‌های تمدن تپه حصار I - ج (۳۵۰۰ پیش از میلاد)
ظرف سفالی پایه‌دار نخودی رنگ که با خطوط هاشوری و کمربندی
تزئین شده است. در روی آن بخوری نقش يك بز کوهی ریشدار دیده میشود.

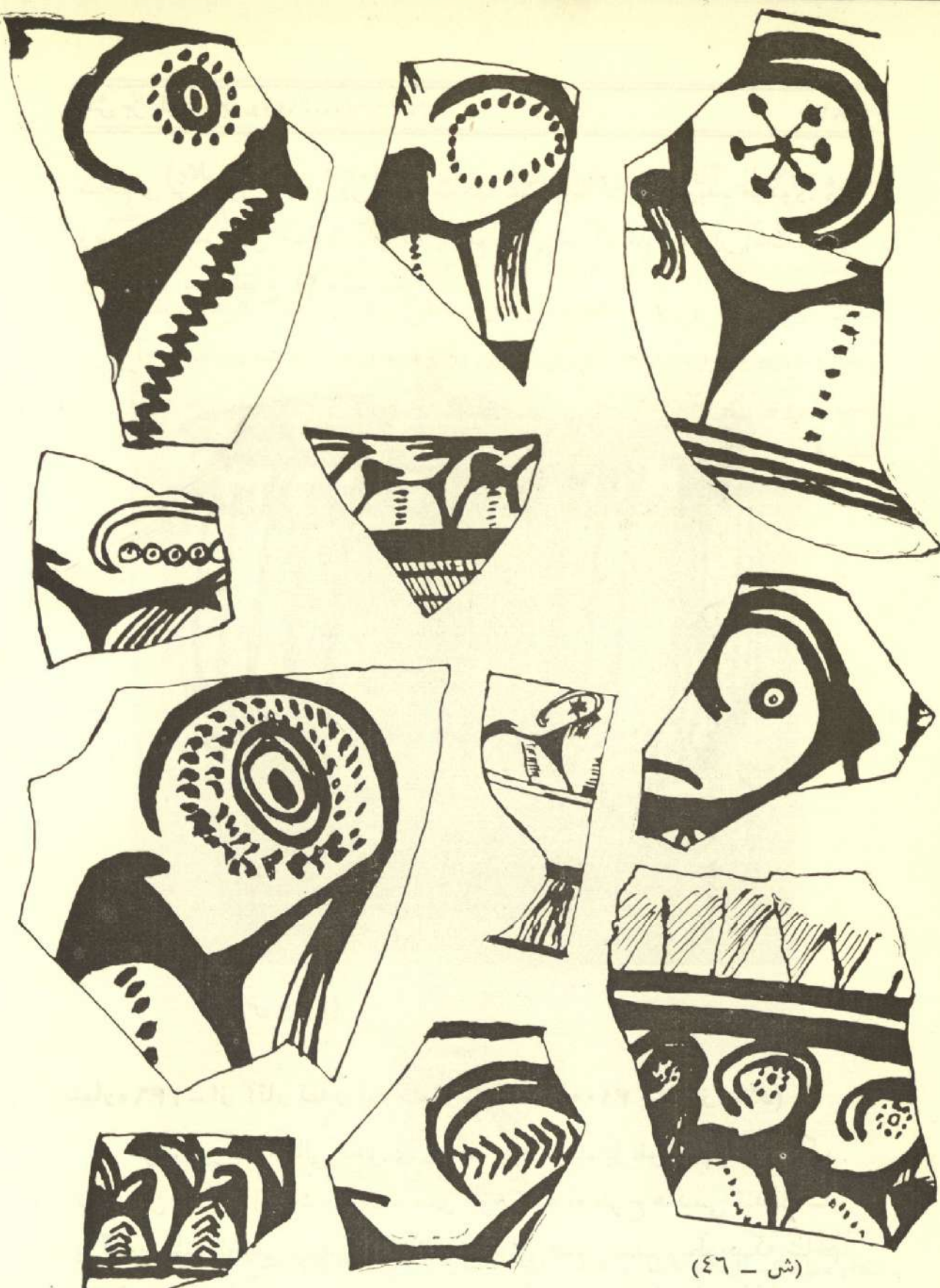
شاخهای بز مدور بوده و در میان شاخها نقش يك گل ۶ پرديده ميشود. در زیر شکم بز نقش چند انسان که با هم کشتی میگیرند پدیدار است. قطر دهانه ۱۱ - ارتفاع ۱۸ سانتیمتر.



(ش - ۴۵)

شماره ۴۴۶ - از آثار تمدن تپه حصار II - الف (۳۱۰۰ پیش از میلاد)
ظرف بزرگ سفالی نخودی رنگ پایه کوتاه با نقوش قهوه‌ای رنگ .
نقوش آن مرکب از يك ردیف بزهای کوهی که به طرح هندسی تبدیل شده
با گردن بلند تخیلی و بدن کوچک و شاخهای مدور است ، بطوریکه شاخها
زیر لبه بالای ظرف و بدن بزها در قسمت پائین ظرف قرار دارد . قطر دهانه
ظرف ۱۹ و ارتفاع آن ۱۷/۵ سانتیمتر است .

(۵۷)



(ش - ۴۶)

نمونه های گوناگون قطعات سفال از آثار تمدن تپه حصار دامغان که در بین شاخ بز های کوهی نشانه های متنوعی همچون ستاره-دایره نقطه-چین-نقطه های مدور متوالی و دواير محاط درهم دیده میشود همه این نشانه ها نماینده گردونه خورشید است .



(ش-۴۷)

شماره ۸۷۸ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I-ب (۳۶۰۰ سال پیش از میلاد)
 ظرف سفالی نخودی رنگ و پایه‌دار. دارای تزئینات هندسی و نقش چهار
 بز کوهی تقریباً بطرح شبیه هندسی. بزهای کوهی ریش‌دار است و شاخ
 آنها دوایری را تشکیل میدهد که در مرکز این دوایر گردونه خورشید
 نمایان است. قطر دهانه ۱۵- ارتفاع ۱۵/۵ سانتیمتر



(ش-۴۸)

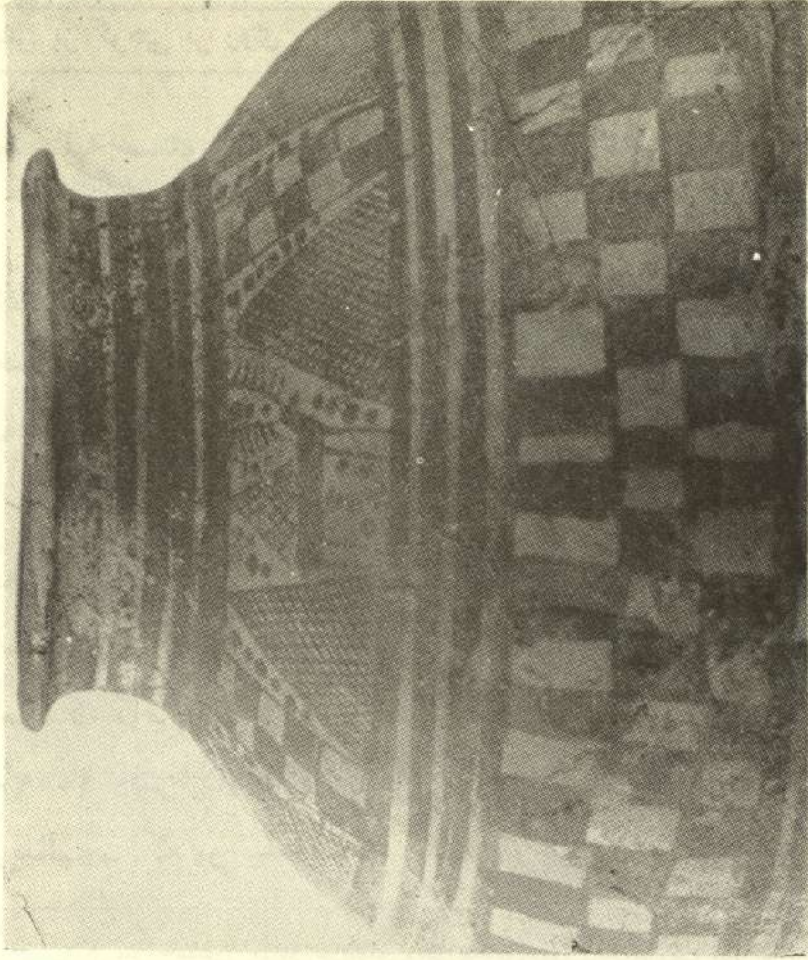
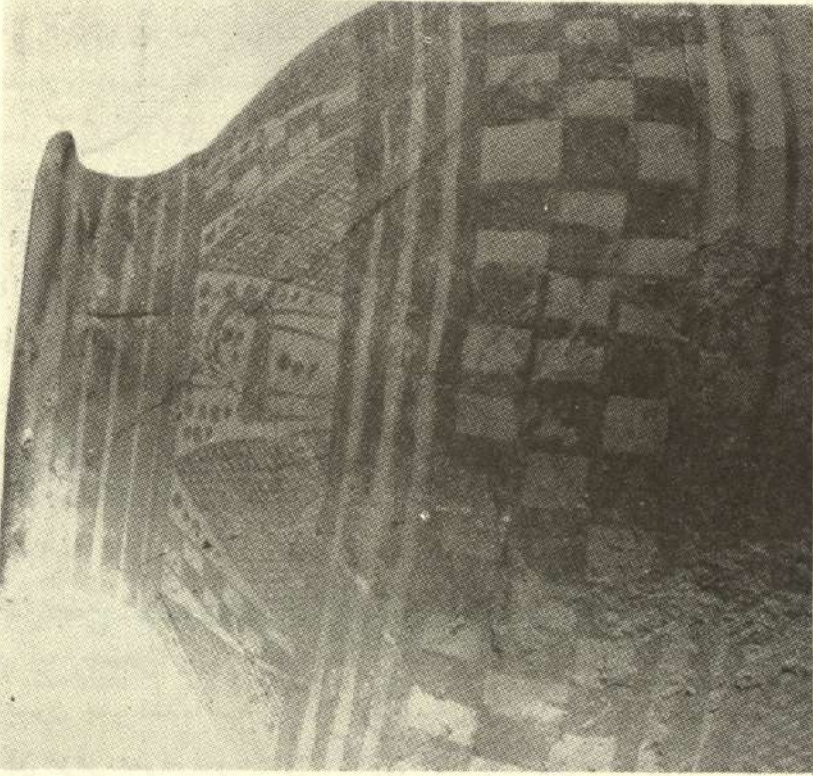
شماره ۳۳۰ از نمونه‌های تمدن تپه حصار I-ج (۳۵۰۰ سال پیش از میلاد) ظرف سفالی پایه‌دار نخودی رنگ دارای تزئینات هندسی که از چند خط دال‌پر تشکیل شده است. نقش پنج بز کوهی بین تزئینات هندسی قرار گرفته و بدهان بزها طنابی بسته شده است. در میان شاخهای بز ۶ نقطه مدور دیده میشود. قطر دهانه ۱۴- ارتفاع ۱۱/۵ سانتی متر.

تمدن تپه حسنلو آذربایجان غربی (۷۰۰ - ۱۲۰۰ پیش از میلاد) ۶

تپه حسنلو در نزدیکی نقده در استان آذربایجان غربی و در مغرب دریاچه رضائیه قرار گرفته است. این تپه بنام آبادی بزرگ مجاور آن که حسنلوانام دارد معروف است. در این تپه باستانی بزرگ آثار تمدنی مربوط به هزاره دوم تا سده هفتم پیش از میلاد مسیح دیده شده است.

نمونه‌های سفال مربوط به این تمدن بیشتر به رنگ خاکستری مایل به سیاه و ظرفهای مکشوف در آنجا دارای مجسمه حیوان روی دسته یالوله است. جالبترین اشیاء سفالی حسنلو سه پسایه‌های سفالی و ظروف پایه‌دار است که گاهی نیز نقش برجسته حیوان در بدنه آنها دیده می‌شود. شماره ۱۰۰۹۰ دفتر کل موزه ایران باستان (بخش پیش از تاریخ) یکی از ظروف زیباییست که در تپه حسنلو بدست آورده‌اند و به نقش بز هزین است.

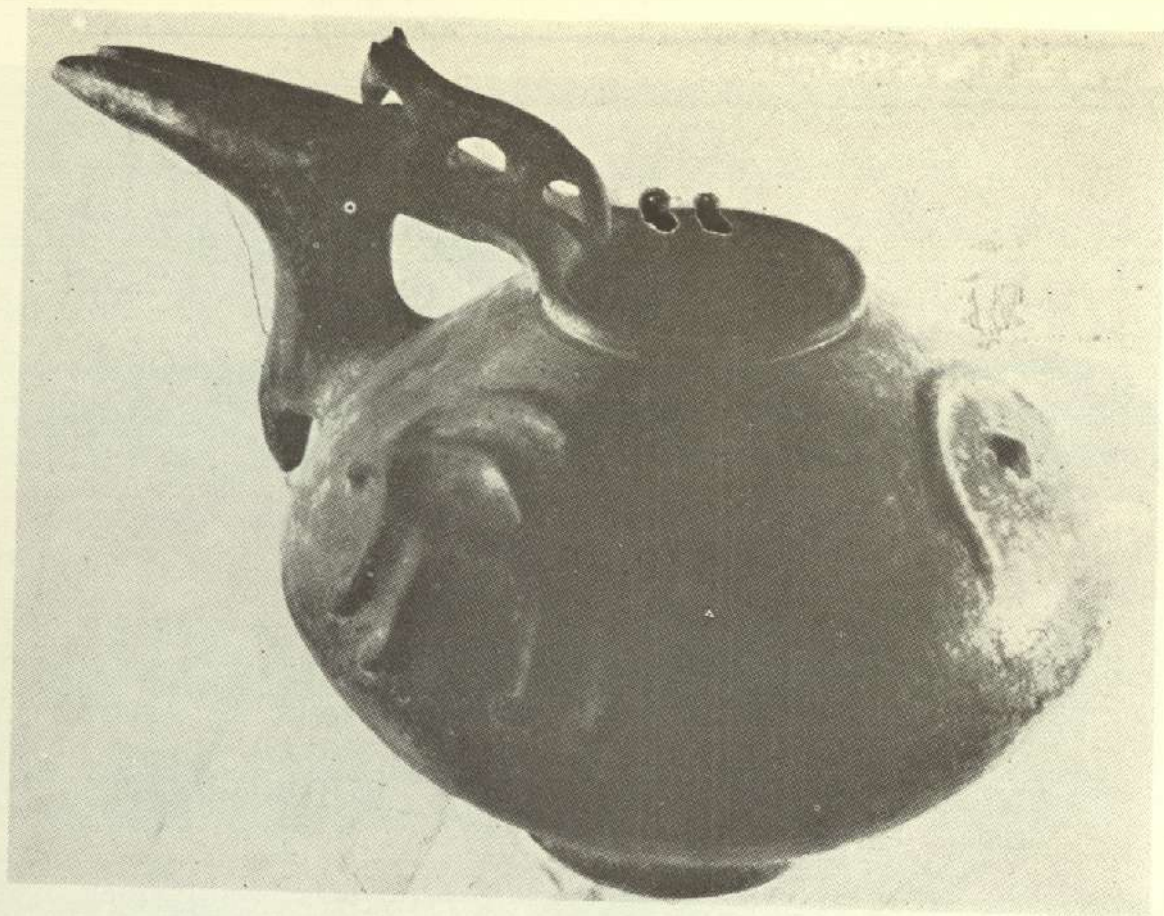
۶- تپه حسنلو ابتدا بوسیله یک هیئت تجارته ایرانی در سال ۱۳۱۳ کاوش شد و در سال ۱۳۱۵ بوسیله سر اورل اشتین Sir Aurel Stien چندین گمانه در این تپه زده شد و مقداری هم اشیاء بدست آمد. در سال ۱۳۲۶ یک کاوش تجارته دیگری بوسیله آقای فرهادی انجام گرفت که آقای محمودراد بازرس فنی آن بودند. در سال ۱۳۲۸ از طرف اداره کل باستانشناسی آقای مهندس علی حاکمی (مدیر فملی موزه ایران باستان) با اتفاق آقای راد مأمور کاوش علمی در این تپه باستانی شدند. مقدار زیادی از اشیاء حسنلو که امروزه در سالن موزه ایران باستان دیده میشود بوسیله این هیئت به موزه آورده شده است. نتیجه این کاوش در جلد اول گزارشهای باستانشناسی مندرج است. بالاخره در سال ۱۳۳۷ یک هیئت ایرانی و آمریکائی به ریاست پروفیسور دایسون Pro - Dison و نظارت و بازرسی آقای اصغریان (معاون کنونی اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی) در این تپه کاوش علمی انجام داد. این هیئت در روز پنجشنبه ۲۳ فروردینماه سال ۱۳۳۷ ضمن کاوش در یکی از اتاقها به جام زر معروف حسنلو برخورد کرد و افتخار دیگری برای ایران عزیز کسب نمود زیرا شهرت این تپه بیشتر به خاطر کشف همین جام طلائی است از آن پس چندین بار این هیئت در تپه حسنلو کاوش کرده است ولی متأسفانه تاکنون کتاب مستقلی در این باره از طرف دایسون چاپ نشده است. عکس این جام برای دوستداران و علاقمندان به آثار هنری و باستانی میهن عزیز همراه نمونه‌های دیگری از آنچه در تپه حسنلو بدست آمده است درج میگردد.



(ش - ۴۹ - ۵۰)

شماره ۱۰۵-۱ از آثار تپه حسنلو

سبوی بزرگ سفالی قهوه‌ای رنگ دارای نقش دو گوزن و یک بز کوهی. سطح بدنه مشتمل بر نقوش هندسی و شطرنجی است این ظرف شکسته و وصالی شده است. قطر دهانه ۱۷ - بلندی ۴۴ سانتیمتر (از کاوشهای پروفیسور دایسون) .



(ش - ۵۱)

ظرف شبیه قوری شماره ۱۰۰۹۰ تمدن حسنلو (۱۲۰۰ - ۷۰۰ پیش از میلاد)
این ظرف یکی از بهترین اشیاء سفالی است که نقش برجسته یک بز
در روی بدنه اش نمایان بوده و مجسمه حیوان دیگری شبیه گربه یاسگ روی
لوله آن قرار دارد. قطر دهانه ۹/۵ - ارتفاع ۱۸/۵ سانتیمتر.

(ش - ۵۲)

جام زرین حسنلو که در فروردینماه سال ۱۳۳۷ بوسیله هیئت مشترک
ایران و امریکا بریاست پروفیسور دایسون کشف شد. این جام در آغوش انسانی
جای داشت که بر زمین افتاده بود و بر پشت او خنجری فرو کرده بودند.
نقوش این جام بسیار متنوع و دارای ارزش هنری فراوان است. ممکن
است چنین تصور کنیم که هنرمند سازنده این جام در منقش ساختن آن ازدو
داستان شیرین فارسی کهن الهام گرفته باشد. یکی داستان مهر فراخ دشت است که
در مهریشت اوستا آمده و مهر بر گردونه ای سوار همراه یارانش به جنگ دشمن



(ش - ۵۲)

(۶۴)

یا برای سرکشی به گوشه و کنار کشور می‌رود. سربازان کماندار نیز همراه مهربند که به فرمان او پیمان شکنان را کیفر دهند.

دیگری داستان فریدون پیشدادی و ضحاک ماردوش است که شاه فریدون و برادرانش بر گردونه سوارند و ازدهای سه سر (یاقول اوستا سه کله و سه پوزه و شش چشم) نشانه ازیدهاک (ضحاک) ماردوش است. نقش دوزن احتمالاً دختران جمشیدشاه (خواهران فریدون شاه) یعنی ارنواز و شهرناز باشند که بدست ضحاک اسیر شده بودند. باید یادآور شد که در چهارسوی کف جام نقش چهاربز کوهی نیز دیده می‌شود که بر زیبایی جام افزوده است و در این عکس نمایان نیست. (برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب فروهر یا شاهین نوشته سرگرد مراد اورنگ چاپ ۱۳۴۴ خورشیدی صفحه ۸۴ - ۹۵ مراجعه شود.

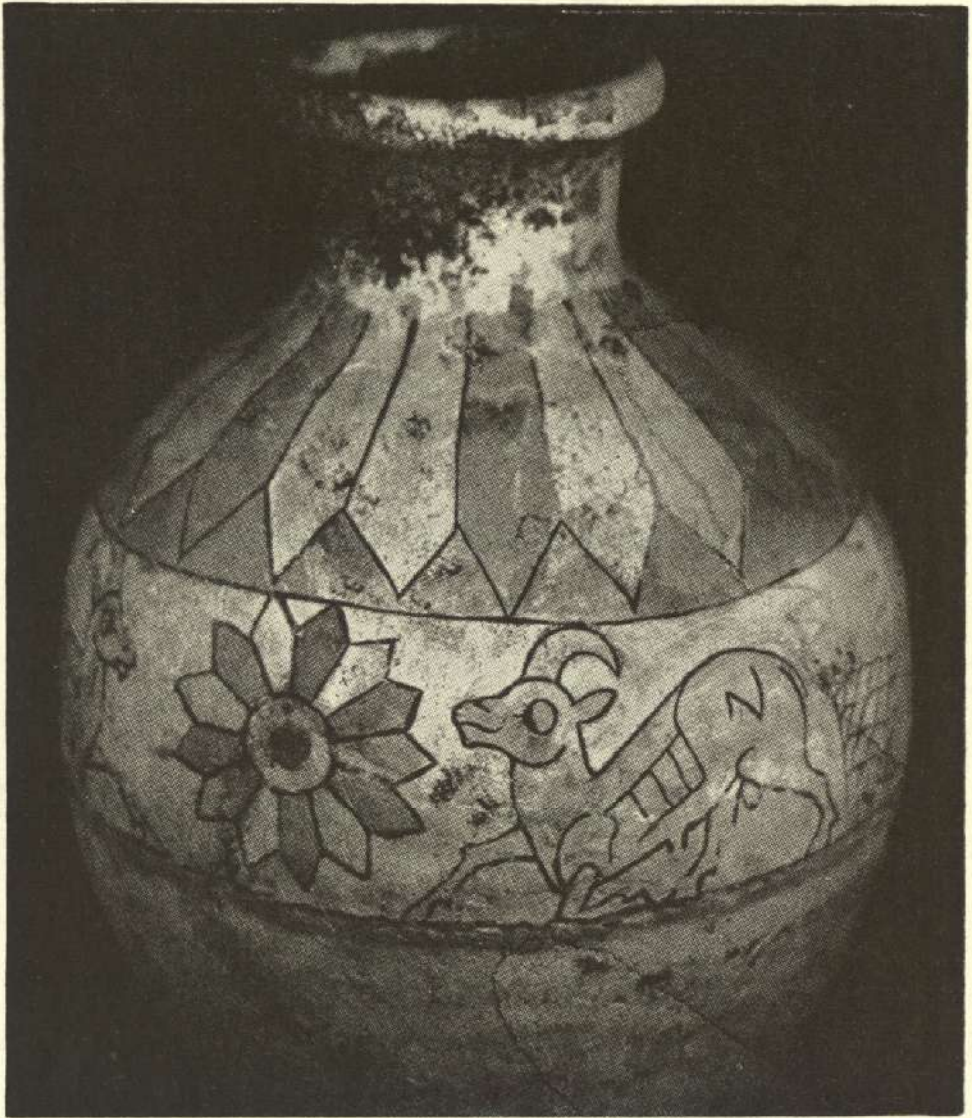
تمدن زیویه کردستان (حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد)^۷

تپه زیویه در نزدیکی شهرستان سقز و شمال کردستان قرار دارد. در این تپه تا کنون حفاری علمی منظمی انجام نگرفته است و آنچه که به این تمدن نسبت داده می‌شود جسته گریخته بوسیله حفاریهای غیر مجاز مردم یا حفاریهای تجارته بدست آمده است. از اشیاء زیویه در موزه ایران باستان بسیار است و بهترین آنها اشیاء نقره‌ای و اشیاء طلائی و عاجهای منقوش است که زمان نفوذ این تمدن را به ۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌رساند.

ظروف سفالی که از تمدن زیویه بدست آمده آجری رنگ و دارای لعاب شفاف است. این ظروف گاهی با نقوش هندسی کنده تزئینی مزین است. ظروف

۷- در شمال ناحیه‌ای که مانها حکومت می‌کردند (سواحل دریاچه رضاییه تا نزدیکی تبریز و حدود کرمانشاه) هنر ناحیه زاگروس در نتیجه تماس با هنر آشور بسیار پیشروی کرد و حتی از هنر لرستان جلو تر افتاد (ارارتوها را بطه هنر ناحیه زاگروس با هنر آشور بودند). این تأثیر هنر ارارتو و هنر آشور در هنر زاگروس که همان هنر ماد است کاملاً چشم گیر بوده و سبب شده است که گنجینه زیویه با آن مشخصات و سپس شاهکارهای حجاری تخت جمشید بوجود آید. گنجینه زیویه در دژی از پایتخت منامی (شهر ایزیرتو Izirtu) یافت شده شامل اشیاء زر و سیم و عاج است که همه را درون صندوق مفرغی در آن دژ نهاده بودند. اشیاء عاج از آشور به منامی (قسمتی از کشور مادیا محل حکومت مانها) آورده شده و ممکن است در دوره مادها این گنجینه را پنهان ساخته باشند.

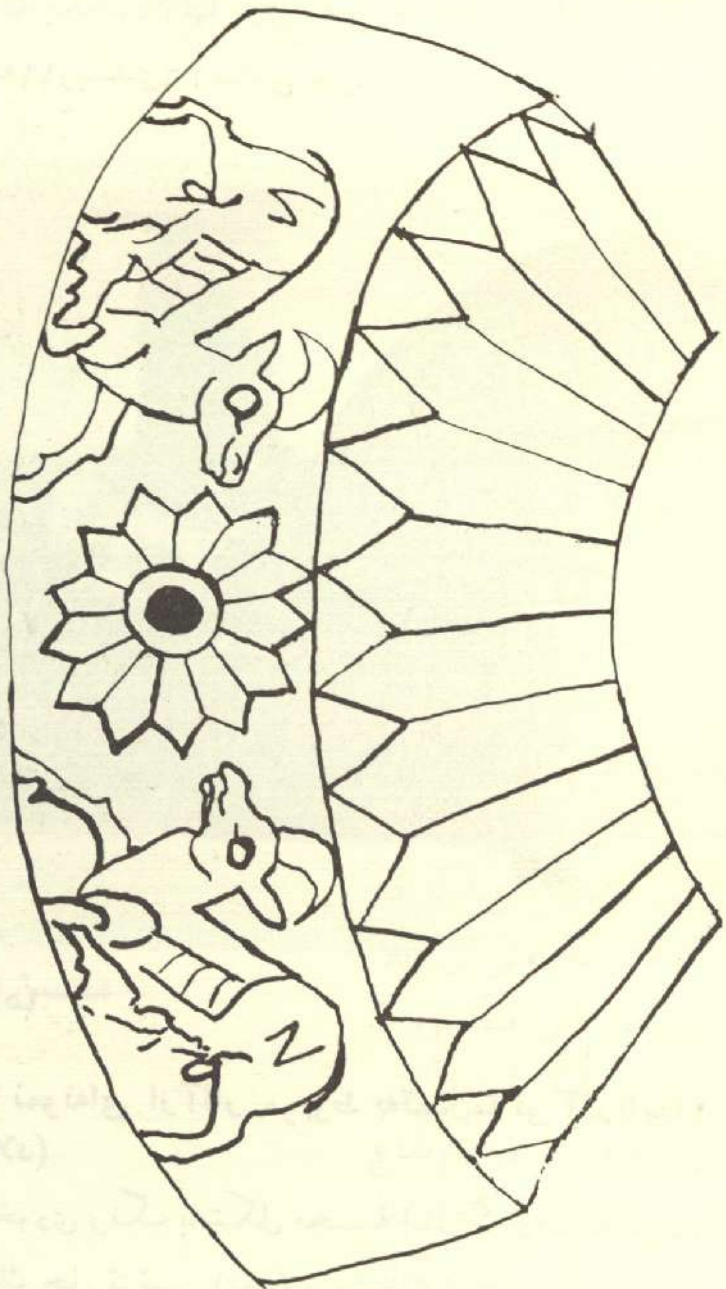
دیگری نیز مانند ساغرهای سفالی زیویه یافت شده که از مجسمه‌های گوناگون حیوان تشکیل گردیده است به ویژه حیواناتی شبیه گوزن - بز کوهی و قوچ در این تمدن رل بسیار مهمی را بازی کرده اند. از ظروف جالب زیویه کوزه - لعابدار شماره ۶۸۸۵ موزه ایران باستان است که شرح آن در زیر عکس آمده است



(ش-۵۳)

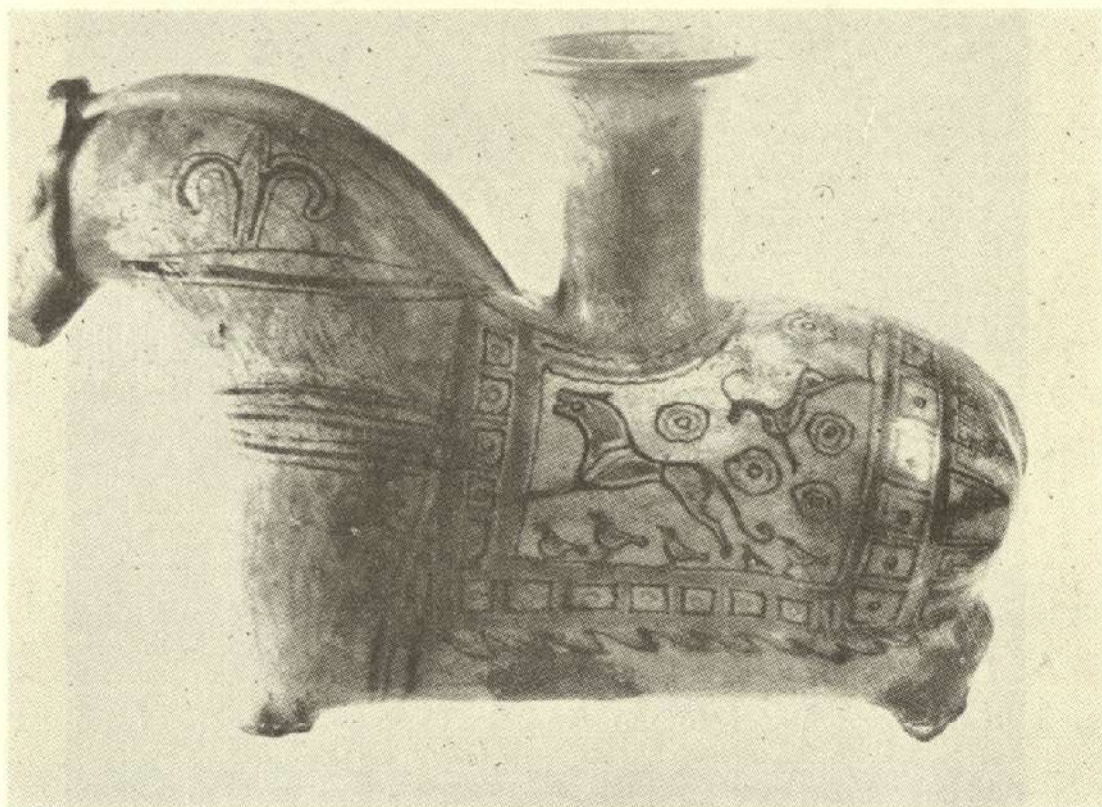
کوزه شماره ۶۸۸۵ از آثار مریوط به تمدن زیویه (۸۰۰ پیش از میلاد) قسمت بالای این کوزه با خطوط هندسی بصورت مثلث‌های ردیفی منظم تزئین شده و قسمت پائین آن ساده است.

در قسمت وسط کوزه در دو طرف بین دو ردیف خط کمر بندی نقش دو گل



طرح نقش کوزه شماره ۶۸۸۵ از آثار مربوط به تمدن زیویه از رور و
نقش گل ستاره‌ای شکل و بز کوهی در طرفین آن کاملاً نوده میشود.

زیبای ستاره‌ای شکل (آفتابگردان) که به گل خورشید معروف است دیده می‌شود - در دو جانب هر یک از این گلهای نقش بز کوهی بحالت نیم‌خیز قرار دارد بدین معنی که یکدست آنها روی زمین خوابیده و دست دیگر را بلند میکند. قطر دهانه ۱۱ و بلندی ۳۶ سانتی متر.



(ش - ۵۵)

شماره ۶۷۰۰ نمونه‌ای از آثار مربوط به تمدن ماکو آذربایجان غربی
(۱۴۰۰ پیش از میلاد)

ساغر سفالی نخودی رنگ به شکل مجسمه اسب که دهانه ظرف در پشت اسب قرار دارد. یک جل تزئینی (نمد) بر پشت اسب ترسیم کرده اند و نقوش آن قهوه‌ای و سیاه رنگ بوده مشتمل بر تصاویر بزهای کوهی و شیران و پرندگان و دایره‌هایی است که نماینده خورشید بشمار میرود.

(۶۸)

صفحه‌ای از تاریخ مشروطیت ایران

از

محسن فرزانه

در سال ۱۳۲۵ قمری که محمد علی شاه زمام امور کشور را بدست گرفت. بعمد دست به تحریکاتی در تهران و آذربایجان زد تا موجبات تعطیل مشروطیت را فراهم سازد مرحوم کسروی در تاریخ مشروطه ایران^۱ به تلگراف حضوری تلگرافخانه کاخ گلستان بین اتابک و نظام الملک والی آذربایجان اشاره میکند و مفاد آنرا نیز آورده است لکن تلگراف حضوری مجددی که متن آن ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد^۲ چندی بعد از تلگراف مذکور صورت گرفته و ناظر باوضاع آشفته آذربایجان است که اتابک دستور هائی به نظام الملک والی آذربایجان میدهد و جواب

۱ - صفحه ۳۴۴ ، ۲ - در صفحات ۳۹۹ و ۴۲۳ کتاب مرقوم اشاره باوضاع متن

تلگراف شده است

تلگراف حضوری مزبور که از ناحیه والی این استان مخابره شده چون نوار ضبط صوت منعکس کننده اوضاع ناگوار روز است بسیار جالب و سودمند بنظر میرسد. متأسفانه از هر تلگراف يك صفحه آن بیشتر در دسترس نیست:

از طهران به تبریز - حضوری

اقدامات کامله حضرتعالی در تهیه استعداد و احضار افواج موجب تشکر گردید از حسن مراقبت و کفایت مسلمه آنحضرت جز این ترتیب را انتظار نداشته و نداریم بقسمی که بانهایت نگرانی که از حال آذربایجان داریم در این چند روز از مراحمات استعلام خودداری کرده ایم - در مسئله بیله سوار در جواب آخری اجرای فقراتی که بصراحت تعهد شده و وزارت خارجه بحضرتعالی اطلاع داده است وعده شده باقی بفرست رسیدگی و اجرای حقانیت موکول گردید^۳ و خسارات وارده بر عایای ایران هم مطالبه شده هنوز جواب نرسیده است. لهذا در تکمیل اجرائیات فقرات موعوده که عمده آنها دستگیری قاتل است تأکیدات بجاهای لازم ضرورت دارد.

باتلگرافی که دو روز قبل اهالی ارومیه بمجلس مخابره کرده اند وضع آنجا مهلت ده روزه را متحمل نخواهد شد تا استعداد کافی به آنجا برسد برای تقویت معنوی اهالی سعی بلیغ لازم است. سیم را که مجدداً قطع کرده اند باید خیلی زود تعمیر کنند که انقطاع مخابرات سلب امید از آنها نکند بدیهی است در این خصوصها اهتمام لازم فرموده اید. در باب خوی که هفتاد نفر قزاق کفایت قصاص یکنفر را ندارد بعقیده ما از عدم کفایت نایب الحکومه است اگر صلاح میدانید تا رسیدن وثوق الملک محمدخان سر کرده قزاق را بسمت نیابت حکومت مأمور نظم آنجا فرمایند عمل قصاص را هم تمام نمایند. همین شخص یا خود وثوق الملک بعد از رسیدن اسلحه دولتی راز دست اشراری که بعنوان نظمیه مشغول شرارت هستند گرفته بمیان دو آب برود تا

۳ - اشاره به تجاوز عثمانیها و جنگ در نواحی ارومیه است که نمایندگان روس و انگلیس در تهران و استانبول میانجیگری برخاسته بودند.

دیروز بامید فوج ما کو برای ارومی از طرف ریاست نظام اقدامی نشده بود فوج اول خاصه را با جلال‌الملک داده‌ام مأمور مخصوص با حکم قتل و غارت فرستاده‌ام فوج را حرکت بدهد همین‌طور مأمور مخصوص فرستاده‌ام فوج بهادران را در شبستر حاضر کند از اینطرف شب و روز مشغول تدارک لباس و چادر هستم قبل از ورود من هیچ اقدام نشده بود استعداد قراجه - داغ از سه روز قبل معطل لباس و ملزومات است که دیروز فرستاده شد يك توپ می‌خواهد، در تبریز اسبابش موجود نیست از سراب مأمور رفته است که ببرد فوج اردبیل می‌گویند حاضر است لباس ندارد لباس آنهم تدارک شده است تا برسد بمحل البته سه چهار روز طول دارد همه دروغ می‌گویند. همه مشغول دزدی‌اند، بی طرف‌ها مان مشغول اسباب چینی امام جمعه وارد نمیشد و روز اضطراب داشتم مجتهد وارد شد سه روز اضطراب داشتیم با هفتاد نفر قزاق يك نفر قاتل را کفایت نکرد در خوی قصاص برسانند یک نفر که بطرفی فرستاده شود واقعاً انجام خدمت بکند نیست آآن پس از هزار فکر و ثوق‌الملک را برای خوی معین کرده‌ام و حال آنکه هیچکس اینکار را نمی‌کند فوج حیدرخان را با سعد السلطان داده‌ام بلکه برود حاضر کند فوج دهم خوی را سالار مؤید را فرستاده‌ام بلکه غیرت کند حاضر نماید از این اقدامات هر نتیجه که حاصل شد بارومی فرستاده میشود خدا پدر نصیر السلطنه را بقیه‌سند در دست نگارنده نبوده است.

موضوع شکایت کنسول هلند

محمد حسن خان سعد‌الملک برادر نظام السلطنه مافی حاکم بوشهر تلگراف ذیل را بسال ۱۳۰۵ هجری قمری بعنوان وزیر اعظم (میرزا علی اصغر خان امین - السلطان) مخابره کرده است که مفاد متن چنین است :

از بوشهر جواب دولتی ۱۷۰ کلمه

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجلا کرم وزیر اعظم روحی فداه از اظهار قونسول هولاند به سفارت دولت فخیمه روس مقرر رفته بود اولابدو

ورود رسماً قونسول دیدن از فدوی کرد معمولاً فدوی هم در کمال احترام از مشارالیه بازدید نمود ملاقات ثانوی مشارالیه میبایست بتوسط کارپرداز مهم خارجه وقت خواسته باشد و فدوی هم بتوسط کارپرداز وقت داده باشد چنانچه همچو رقعہ از کارپرداز در دست دارد و فدوی آنوقت برای ملاقات او حاضر نشد حق شکایت دارد وانگهی از قرار اظهار خودش قبل از وقت آمده فرضاً اظهاراتش هم حقیقت داشته باشد حقی نداشته قبل از وقت بیاید چنانچه در وقت معینی که خود مشارالیه مدعی است میآمد البته کسی که وعده ملاقات بمشارالیه داده بود حاضر میشد زیرا تعیین وقت بجهتہ اینست که از طرفین تخطی از آنوقت معین نشود قونسول در این باب حق شکایت ندارد امیدوارم که برخلاف قاعده و رسم دزه معمول ندارد در این مورد غیر حق بود خود حضرت اجل عالی انصاف دهید چه حق عذرخواهی دارد.

محمد حسن . مهر تلگرافخانه

بتاریخ ۷ شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۳۰۵

دستور وزیر اعظم در حاشیه چنین است: جواب داده شود اینها که نوشته میشود صحیح است ولی همانطور که نوشتم يك طوری بهر اسمی هست رفع (شکایت) را بکنید و بوزیر مختار روس هم هر قدر از این تلگراف را باید نوشت و اطلاع داد .

گزارشی از ساخلوی بوشهر - سنه ۱۳۰۶ قمری

از بوشهر به طهران

حضور مبارک بندگان حضرت مستطاب اجل افخم وزیر اعظم روحیفدا مقرر رفته بود جیره یکماهه ساخلو بوشهر را بعرض برساند چون مأمورین بوشهر در آخر هر ماه بدون یکروز تأخیر جیره خود را دریافت میدارند اگر تسامح در دادن جیره بشود در نقطه بوشهر اسباب افتضاح خواهد شد بدین جهت تلگرافاً معروض داشت جیره یکماهه تمام مأمورین بوشهر یکصد خروار

است. گندم فعلا خرواری پنج تومان و نان خرواری نه تومان و شش هزار دینار است در حقیقت خرواری چهار تومان شش هزار دینار تفاوت نان با گندم است و موجب این است که باید بدست آسیاب آرد شود زیرا که طاحونه در دوازه فرسخی است و آب شیرین باید و هیزم را هم باید. بقیه سند در دست نگارنده نبوده است.

گزارش پستی فوج گلپایگان

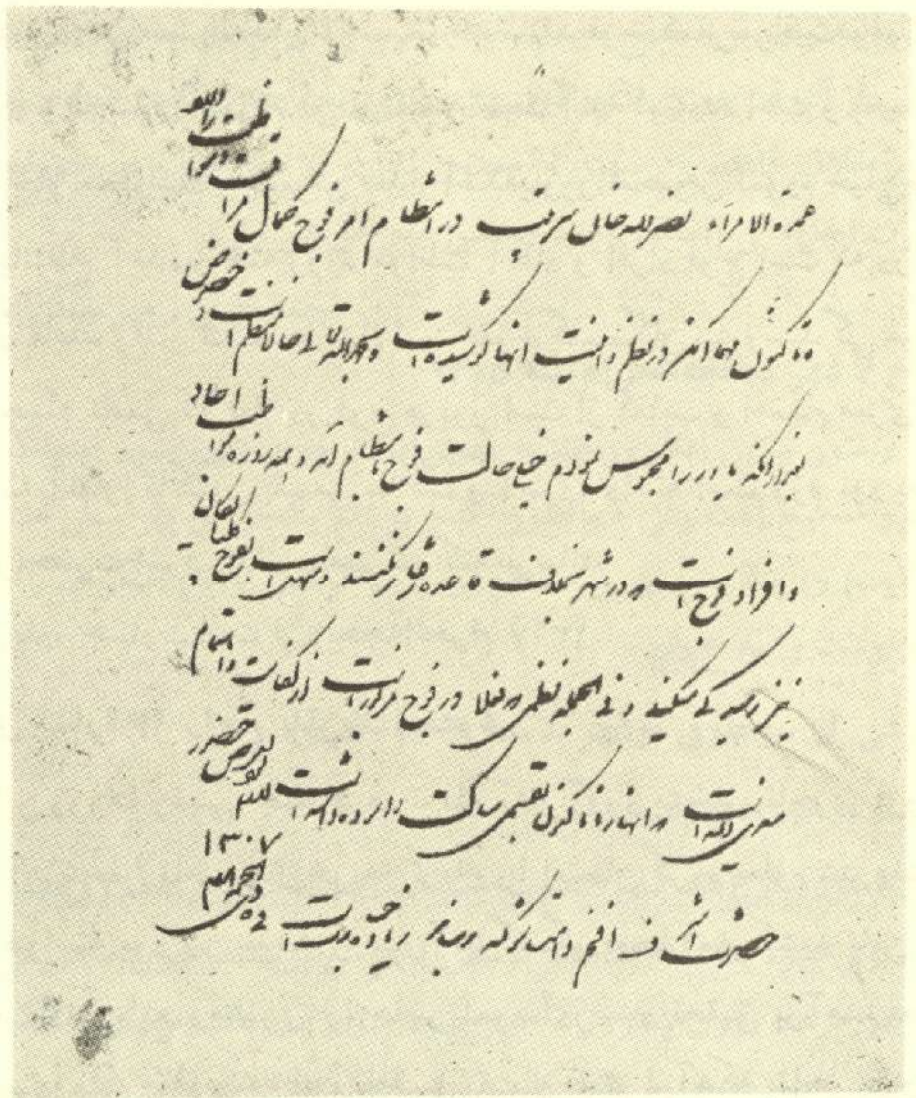
عمده الامراء نصراله خان سر تیپ در انتظام امر فوج کمال مراقبت و مواظبت را دارد و تا کنون مهما امکان در نظم و امنیت آنها کوشیده است و بحمدالله تعالی حالا منظم است و خصوص بعد از آنکه یاور را محبوس نمودم خیلی حالت فوج با انتظام آمده و همه روزه مواظب آحاد و افراد فوج است که در شهر بخلاف قاعده رفتار نکنند و سهل است بفوج گلپایگان نیز رسیدگی میکند و فی الجمله نظمی که فعلا در فوج مزبور است از کفایت و اهتمام معزی الیه است که آنها را تا کنون بقسمی ساکت و آسوده داشته است لازم بود بعرض حضور حضرت اشرف افخم دامت شوکته برساند.

زیاده جسارت است فی ذیحجه الحرام ۱۳۰۷

گزارش شماره ۱۴ راجع به تریاک مغشوش

این روزها رعیتی، چند ظرف تریاک بشهر آورد بشخص تاجری فروخته بود و آن شخص تاجر بعد از خریدن تریاک را امتحان کرده معلوم شد مغشوش است خواسته بود پس بدهد و میان آنها گفتگو بمحا کمه کشید باین بنده اطلاع دادند بایع و مشتری را حاضر نموده در صدد تحقیق برآمدم بعد از غوررسی و دقت معلوم شد این تقلب در تریاک پیش از آنکه بتاجر بفروشد شده بود چون تریاک تجارت عمده است و اگر خدا نکرده این تقلب در چین

و در خارج معلوم شود این تجارت بزرگ بکلی ضایع خواهد شد گفتم آن
 يك ظرف ترياك مغشوش را در گمرک آتش زدند که عبرت و تنبیه دیگران
 بوده بساین کار جرأت ننمایند و عموم تجار داخله و خارجه از این معنی
 شکر گذاری نموده عریضه رضامندی نوشته بودند عین اورا برای استحضار
 خاطر مبارك فرستاد. زیاده جسارت است ذی الحجة الحرام ۱۳۰۷
 اینک عین اسناد به ترتیب از نظر خوانندگان گرامی میگردد :



گزارش پستی فوج گلپایگان

این روزها غیرت طرف تریاک شهر اردو بخش، عجز و درجه نفع
 بجز در عین تریاک را امتحان کرده بودم به پیش از آنکه در این
 دیوان با کمال کماله کشیده این اطلاع بدین دست را حاضر نکرده
 تحقیق را به امده غیرت مسلم این وقت در تریاک است
 بهر شدت بود چون که تریاک هر یک را که در آن
 و در ضیح معلوم است این است که در ضیح خود کم
 موشش در کارش زنده است و همه که در آن
 و علم که در آن است و حاضر از این غیرت که در آن
 عین ادرا برای شما خاطر مبارک فرستاده است



از طهران به تبریز - اداره تلگرافی دولت عالیہ ایران - صفحه

مسره - عدد کلمات - تاریخ اصل مطلب - اطلاعات

صندرت - ساعت - دقیقه

آمرات کامله حضرت عالی در هیئت آئینده در حضور افواج رجب کمر گردید از جن ملاحظت و کفایت مسکن حضرت
 خیر ابرار ریت لایق نظر زنده و ندرت بسم الله بنیاد نگارنده در حال از برای بان دارم در این چند روز از زنده
 استقامت خود دارم کرده ام در سینه بسم الله در جواب دفتر افواج قریب بصره جن همسایه و وزارت فایده حضرت
 اطلاع ماکم است و عده شبانه بیستم رسیده که در اجرای قنیت مکرر کرده و در راسته دارد بر عی
 ایوان هم ملاحظه شما نمودن جواب زنده است لهذا در لکیر اجهولیات تقوات بر عود کرده عمداً اینها نگری
 قمار است تا کید است به ما در اندام ضرورت دلیلاً با کفریکه در نقد من امانه در رسیده بکسر خبره کرده اند در وضع
 مهلت ده روز و بوی سخن خنجر است آینه ادکار با نایاب بقر تقویت مشور امانه بی بیغ لغت است رسم لولا که بعد از قطع
 با مدینه زنده بقر کننده قطع ممالوت سب همه از آنها ننگ بر روی آری در این فرصت آنها اندام فرهم بعد در باب
 خیر لایق و تقویان کفایت فصل کفر لایق در بقعه ماز عدم کفایت نایب الکثره اگر صیوح
 رسیده و در وقت اسر مرفال سر کرده قرآن رایت نیابت حکومت ما بر نظم این فرشته هر فصل لایق
 هر تنصی و خود و ثوق اسر بر از رسیده اسر که در از دست اسرار که بعد از آن نظیر مشور است اینگونه

تاریخ - شهر - ساعت - دقیقه - روز



از آرزو به ادارهٔ تلگرافی دولت عالی ایران صفحه

شماره	عدد کلمات	در نسخ اصل مطاب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
لحم حضور					<p>بسیار آب بر فواید روز باید فوج ماکو بر آرد و در ظرف ریاست نظام آرد نشسته بود فوج هر فاصیله با عبدالمطلب مورد مضمون با حکم قمر و غارت و فتنه دم فوج سلوکت بدین طریقه مورد مضمون فرستادیم فوج بهاران شود بیشتر فوج که آرد شب در روز مشغول آرد که بایر و حال استم قمر از در فوج ایچ آرد نشسته بود آرد و قمر و داغ از آن روز قمر مسطر بایر و فوج فتنه یک آب بچند در آرزو بسیار موجود است از سر آب مورد قمر است در بر فوج آرد در کینه فوج بسیار بایر از آن آرد که است تا بر یک عمل آید که چهار روز ظهر دارد همه دروغ مکنند همه مشغول در آن بی طرفان مشغول است امام جمعیه دارد و غنچه روز از صطراب دارم مجتهد دارد و شده که روز فخر آرد و شتم با آنها و فخر تعلق کفر فخر آرد در فخر قصاص بر ننه کینه فخر بطرفی قریب بود و واقعا انیم خدمت بکنند است آرد بر از سر روز فخر و ثوق میسلی که در حال آنکه همگی تیار آرد بکنند فوج حیدر خان را با کوه لسانی داده دم بیکر بر فوج فوج دم فوج س لدر کوه در فرستادیم بیکر غیرت کند حاضر نماید از زمین آفرات هر آنچه در حال شد بار دم فتنه فوج فوج در عصر</p>
تاریخ	شهر	ساعت	دقیقه	تیل	سنة ۱۳۲۵

حیدر علی خان
 در ایام قدس
 در ایام قدس
 در ایام قدس
 در ایام قدس



از مؤلفین

عذکات	تاریخ اصل مطلب	اطلاعات
۱۷۰	دور	
۱۷۰	ساعت	
۱۷۰	دقیقه	

حضرت بزرگوار...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...
 در ایام قدس...

تاریخ	شهر	ساعت	دقیقه	نیل	کپیته طلب



اداره تلگراف هندوستان

الفاظ	تاریخ اصل مطلب			عدکات	نمبر
	روز	ساعت	دقیقه		

تعیین وقت بجهت اینست که از طرفی محترم در وقت میان نمودن سوار در ایستگاه بمبئی ساعت نهار در ایستگاه
 رسیدن تا مدتی در ایستگاه نهار در ایستگاه بمبئی در ایستگاه نهار در ایستگاه بمبئی
 مقرر و در ایستگاه نهار در ایستگاه بمبئی



بواسطه تلگرافخانه	گرفته شد	کپی از اصل مطلب
تاریخ ۱۳۰۵	دقیقه	ساعت



اداره نکلر افغانی دولت علیّه ایران

زادشهر به مهر ۹

Handwritten notes in the top left corner, including the name 'میرزا محمد علی افغانی' and other illegible text.

منا	عدکله	تابع اصنا طلب		اطلاعات
۲۲	۱۷۰	دو روز	شاعت	دقیقه

حضرت زاده نیکان حضرت سحاب علی فخری در زیر خطم در روز شنبه ۱۳۰۶ هجری قمری
 به نیت خود و برین نام که در این شهر در آفرین ماه به بدن بود به نیت خود و برین نام که در این شهر
 در دادن خبر نشود در حفظ و نیت سبب افشاح ضایع در این شهر که تاکنون مورد نیت خبری به نام
 ماورین به نیت خود و نیت که مفسد و در این شهر نماند و نماند و در این شهر نماند و نماند
 در حقیقت خود و در این شهر نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند
 به نیت سبب آرد و گویند که در این شهر نماند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند

کشف شد | کینه طلب | طبع نکلر افغانی

۱۳۰۶ هجری قمری | ۱۰ و ۱۱ | ۲۱ شهر

بخش دوم

آرم سلطنتی فتحعلی شاه

دانشمند گرامی جناب آقای یحیی ذکاء در مورد مقاله ای که بقلم فاضل ارجمند آقای محمد مشیری تحت عنوان « معرفی چند سکه از دوران قاجاریه » در شماره دوم سال پنجم مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده بود مطالبی مرقوم داشتند که ما آنرا عیناً از نظر آقای مشیری گذرانیده و اینک نامه آقای ذکاء و جوابی که آقای مشیری بدفتر مجله ارسال داشته اند ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی میگذرد.

بررسی های تاریخی

مجله محترم بررسیهای تاریخی

در شماره دوم سال پنجم آن مجله دوست فاضل و محترم این جانب آقای محمد مشیری در مقاله مفید خود تحت عنوان « معرفی چند سکه از دوران قاجاریه » اشاره به مقالات مسلسل و کتاب « تساریخچه تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم هجری تا امروز » نوشته اینجانب کرده و نکات و ملاحظاتی چند در باره مطالب آن درج کرده اند که اینک ضمن سپاسگزاری از الطاف ایشان در مورد نسبت دادن علاقمندی به شعائر ملی و مذهبی و داشتن احساسات عالی به شخص اینجانب، لازم میدانم در خصوص دخالت دادن نظریه های شخصی و احساسات در مورد یک موضوع تاریخی که بگمان ایشان منجر به ضعف مبنای تحقیقی و علمی نوشته ام گردیده است توضیح مختصری بدهم.

آقای مشیری در مورد سکه جالبی که از عهد فتحعلیشاه در مجموعه



شکل ۱ - پشت و روی سکه نقره فتحعلی شاه موزه
بریتانیا . ضرب انگلستان .

سکه‌های موزه بریتانیا موجود است (شکل ۱) و اینجانب برای نخستین بار راجع به نقش روی آن و نمونه دیگری از همان نقش که در کاخ گلستان بر روی ظرفی دیده می‌شود، در کتاب فوق مطالبی آورده‌ام، مرقوم داشته‌اند که «این سکه‌ها از طرف دولت ایران سفارش داده نشده است و پس از رسیدن به ایران هم در جریان داد و ستد و در دسترس مردم نبوده است. این سکه‌ها جزو هدایایی است که دولت انگلیس بوسیله سرگوراوزلی به دربار ایران فرستاده بود و بعنوان «دست‌لاف» بین وزرا و درباریان پخش شده و هیچگونه ارزش پولی نداشته است.»

آقای مشیری با آوردن مطالب فوق خواسته‌اند، علاوه بر رد نظر اینجانب که این آرم برای دولت ایران پدید آورده شده و بر روی سکه‌هایی در انگلیس ضرب شده بود، ضمناً میان پول‌طلائی که دولت انگلیس در سال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۲۶ ه. ق.) توسط سرگوراوزلی بدربار فتحعلی‌شاه ارسال داشته بود و این سکه‌ها، ارتباطی برقرار سازند ولی متأسفانه ایشان در آن مقاله دلیل و مدرکی برای وجود این ارتباط ارائه نداده‌اند و در واقع قدرت و ضعف استدلال و نظر ایشان نیز در این مورد دست کمی از نظر اینجانب که با عبارات «گویا» و «از قرائن چنین پیداست» بیان شده است ندارد. وانگهی نویسنده محترم توجه نکرده‌اند که اینجانب در همان کتاب نوشته‌ام که فلوسی مسین که خط آن عین خط و نوشته سکه موزه بریتانیاست در همدان در نزد شخصی دیده‌ام که آرم روی آنرا با سوهان سائیده بودند. بنظر ما حتی ضرب سکه «نقره» در انگلستان و ارسال آن بعنوان دست‌لاف یا بهتر بگوئیم «رشوه» بدربار فتحعلی‌شاه کار عجیبی می‌نماید تا چه رسد ارسال فلوس مسی که بنا بنوشته خودشان ارزش پولی هم نداشته است.

لا بد توجه کرده‌اند که نظر اینجانب در مورد این آرم منحصرأً متکی به نقش این سکه نقره نبوده است که اگر جزو دست‌لاف قرار گرفت همه نتایجی که از آن گرفته‌ام بکلی باطل شده و نادرست از آب درآید، این جانب در آن کتاب مدرك دیگری از مجموعه چینی‌های کاخ گلستان ارائه داده‌ام که آرمی

عیناً شبیه به آرم سکه مزبور بر روی آن نقش شده و از طرف دولت انگلیس به فتحعلی شاه هدیه شده است و وجود همین ظرف خود به تنهایی ثابت می کند که این علامت محض تقنن و یا بیخودانه بر روی آثار مختلف نقش نبسته و منظور از آن نمایاندن آرم سلطنتی ایران بوده است (شکل ۲).



شکل ۲ - پیاله چینی با آرم سلطنتی که از طرف دولت انگلیس به فتحعلی شاه هدیه گردیده است . (عکس از موزه گلستان)

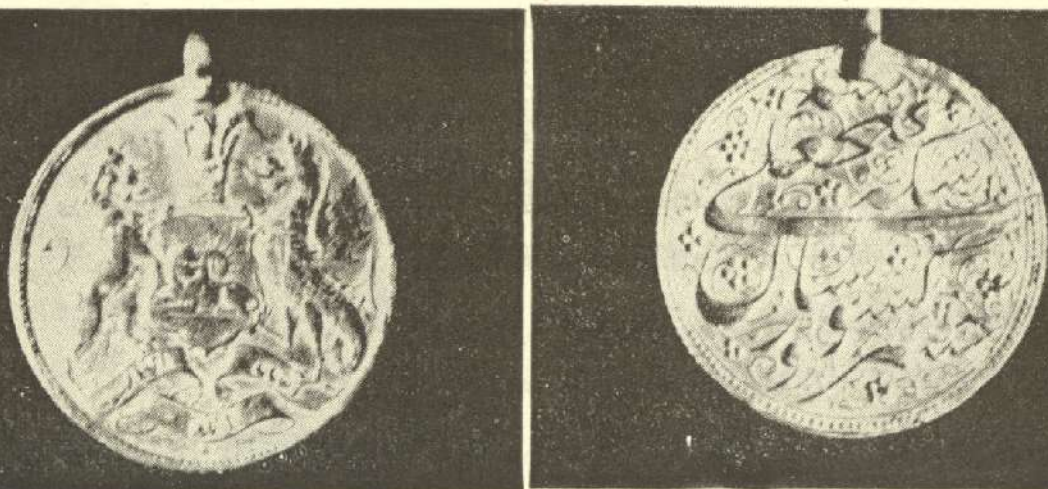
بی گمان معرفی نمونه دیگری از این آرم بر روی یک سکه ایرانی از مجموعه موزه ایران باستان که آقای مشیری انجام داده اند کاریست سودمند که در نزد اهل تحقیق مأجور خواهد بود ولی از آنجا که اثبات شیئی نفی ماعدا نمی کند، در این مورد باید بچند نکته توجه داشت .

نکته اول این است که سرگوراوزلی باریکم بسال ۱۸۱۱ میلادی (۱۲۲۶- ه . ق .) به ایران آمده است و پولی که بدربار ایران تحویل داده طلا بوده نه نقره و مس و نیز تا کنون ندیده ایم که درجایی به نقش و نوع سکه های این هدیه اشاره یی شده باشد .

نکته دوم این که چون در سال ۱۲۴۱ ه . ق . نخستین سی سال سلطنت فتحعلیشاه پایان یافته و قرن دوم سلطنت او آغاز گردید، او را «سلطان

صاحبقران» نامیده و باین مناسبت در همان سال دو نوع سکه ضرب کردند :^۱ یکی سکه‌یی که سی و شش نخود نقره داشت و این مصرع بر روی آن نقش بسته بود : «سکه فتحعلی شه خسرو صاحبقران» و آنرا «سکه صاحبقرانی» نامیدند که بعداً به تخفیف فقط «قران» گفته شد که هنوز هم در زبان مردم ایران جاریست .

دوم سکه اشرفی بود با هجده نخود طلای خالص که روی آن مصرع زیر ضرب شده بود «سکه فتحعلی شه خسرو کشورستان» و این سکه های طلا را نیز «کشورستانی» نامیدند ولی چون پول طلا کمتر از سکه های نقره در دسترس مردم بود از این رو نام آن مانند نام «قران» شهرتی نیافت و رفته رفته فراموش گردید . آقای مشیری که کتابی در زمینه سکه های ایران در دست تألیف دارند باید بهتر از اینجانب بدانند سکه طلایی که در مجموعه سکه های موزه ایران - باستان مشاهده کرده و تصویر آن را در مقاله شان آورده اند ، همان سکه «کشورستانی» فتحعلی شاهی است که بسال ۱۲۴۱ ه . ق . با آرم مورد بحث ضرب شده است . (شکل ۳)



شکل ۳- عکس رو و پشت سکه طلای فتحعلیشاه قاجار است که در موزه ایران باستان به شماره ۳۷۷ ضبط می باشد .

۱- منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۳۲ .

چنانکه مشاهده می‌شود، میان تاریخ ارسال پول طلای دولت انگلیس (۱۲۲۶ ه. ق.) و ضرب سکه کشورستانی (۱۲۴۱ ه. ق.) مدت پانزده سال فاصله است و بسیار بعید و نامعقول می‌نماید که دولت ایران پس از پانزده سال با آن همه جریانات سیاسی که پیش آمده بود بخواهد بمناسبت سی‌امین سال سلطنت شاه مملکت سکه‌یی ضرب کند و در آنجا ب فکر استفاده از آرم مجعول یا ترکیبی که بر روی سکه‌های ارسالی دولت انگلیس ضرب شده بود بیفتد و از آن استفاده کند.

همانگونه که در کتاب خود نوشته‌ام، بنظر اینجانب این آرم در همان سالهای ۴۲-۱۲۴۱ ه. ق. برای دولت ایران ساخته شده و موقتاً بمدت بسیار محدودی بکاررفته و سپس بعللی پذیرفته نشده و آثار آن جمع‌آوری و از بین برده شده است و اگر غیر از این بود میبایست سکه‌های مسی و نقره‌یی و طلایی متعددی از آن در گوشه و کنار کشور و خارج از کشور بدست می‌آمد. ۲ دلیل اینکه علامت روی سکه‌های مورد بحث آرم سلطنتی ایران بوده و بهمین علت هم بر روی سکه‌های نقره و طلا ضرب گردیده و بر روی ظروف نقش بسته است وجود سند و نمونه چهارمی است که نخستین بار در اینجا بمعرفی آن می‌پردازیم. (شکل ۴)

الکساندر جونز ادوارد یک افسرانگلیسی است که کتابی بنام «مسافرت از هند تا انگلستان» در فاصله سالهای ۲۶-۱۸۲۵ میلادی (۴۲-۱۲۴۱ ه. ق.) نوشته و بسال ۱۸۲۷ میلادی در لندن بچاپ رسانیده است. در این سفرنامه نویسنده کتاب ضمن بحث راجع به ایران تصویر درفشها و آرم سلطنتی ایران را در پایان کتاب خود بدون توضیح اضافی آورده است که در اینجا عیناً بچاپ میرسد. باوجود این کتاب و معرفی شدن این علامت در آن بعنوان «آرم سلطنتی ایران» در فاصله سالهای ۴۲-۱۲۴۱ ه. ق. که مقارن با زمان ضرب سکه

۲- از سال ۱۲۴۲ به بعد که آرم مذکور از روی سکه‌های طلا و نقره «کشورستانی» حذف گردید، بجای آن عبارت «ضرب دارالخلافه تهران» بر روی سکه‌ها بکار میرفت.



شکل - ۴ آرم سلطنتی ایران - نقل از کتاب الکساندر جوتز ادوارد .
چاپ لندن ۱۸۲۷ م

کشورستانی است، دیگر شک و تردیدی در صحت نظر و نوشته های ما در آن کتاب باقی نمی ماند و نیز کاملاً آشکار میگردد که این آرم سلطنتی در همین زمانها (شاید هم بمناسبت صاحبقران شدن فتحعلی شاه) پدید آمده و سپس از میان رفته است و هیچ ارتباطی با هدایای سرگوراولی و پول هدایی دولت انگلیس در سال ۱۲۲۶ ه.ق. نداشته است .

بدینسان ملاحظه میشود که اینجانب بهیچ وجه نظر شخصی یا احساساتم را بدون ارائه سند و مدرک در نوشته ام دخالت نداده ام تا خدای نا کرده مبنای تحقیقی و علمی آنرا تضعیف نماید و مراد در نزد اهل تحقیق شرمسار سازد .

تهران - سوم مهرماه ۱۳۴۹

یحیی ذکاء

=۲=

مجله محترم (بررسی های تاریخی)

مرقومه (جناب آقای یحیی ذکاء) زیارت شد، قبل از عرض جواب متذکر می شوم که بنده بدوستی جنابشان مفتخرم و ایشان را علاوه بر مراتب دانش و فضلشان صاحب مقامات بسیار ارجمند معنوی و اخلاقی میشناسم و شخصیت و فضایل ایشان همواره مورد احترام و تکریم بی نهایت بنده است.

اما در موضوع نامه، تصور میکنم برای ایشان اشتباهی رخ داده است، زیرا بنده بهیچوجه وارد این بحث نشده ام که «نظرایشان در مورد انتخاب آرم مزبور جهت آرم سلطنتی فتحعلیشاه درست بوده یا خیر.» و چون در آن مورد هیچگونه مطالعه و بررسی ندارم، خود را فاقد صلاحیت دانسته و ابداً در مقاله خودم متعرض آن موضوع نشده بودم و اکنون نیز تائید و یا خدای نکرده طرد نظریه ایشان را در آن خصوص به اهل فن و فضلائی که صلاحیت دارند واگذار می کنم.

امامطلبی که بنده بانهایت احترام و ادب متذکر شده بودم، درباره این بود که آقای یحیی ذکاء علت عدم رواج سکه نقره ضرب انگلستان را چنین مرقوم داشته بودند:

« چون کلمه (الله) از نظر ایرانیان مسلمان در جای بسیار نامناسب افتاده است لذا ذوب گردیده و از بین رفته است.» بنده نوشته بودم که نباید چنین باشد، زیرا باهمان وضع و همان آرم و همان جای مناسب یا نامناسبی که کلمه (الله) قرار داشت عیناً سکه طلائی که شعار (سکه فتحعلی خسرو کشورستان) در روی آن با خط خوش نستعلیق نقش بسته در طهران ضرب زده اند که خوشبختانه خود ایشان نیز در بالا تائید فرموده اند.

اظهار نظریه بنده ابداً از ارج و اهمیت تحقیق ایشان ذره نمی کاهد و امیدوارم اگر هم بنده اشتباه کرده ام باسعه صدر و بزرگواری که دارند غمض عین فرموده و عفو فرمایند.

با تقدیم احترامات صمیمانه

محمد مشیری

(۷)

در شماره گذشته این مجله صفحه ۳۷۳ درباره
« کتاب التاج فی سیره انوشیروان » چنین گفته شد :
« از قراری که شنیده ایم کتاب التاج فی سیره انوشیروان
بار دیگر و پیش از آنکه آقای دکتر محمدی آنرا ترجمه
کنند توسط دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی
بفارسی برگردانیده شده است . . . » اینک در آخرین
لحظاتی که مجله زیر چاپ بود نامه ای از یک خواننده
ارجمند دریافت داشتیم که تاریخ دقیق چاپ این مقاله را
مشخص مینماید. و نیز در همین نامه اشاره شده است که
آقای رحیم زاده صفوی در همان ایام ، آن را بصورت
رساله ای بطبع رسانیده است . اینک ضمن سپاسگزاری
فراوان از توجه همه خوانندگان مجله بررسیهای تاریخی
خاصه آقای احمد توکلی ، متن نامه ایشان را برای
آگاهی بیشتر علاقمندان درج مینمائیم .

بررسی های تاریخی

آقای سردبیر مجله بررسیهای تاریخی

بعنوان یکی از خوانندگان مجله پر ارج بررسیهای تاریخی از ملاحظه
نامه آقای دکتر محمد محمدی راجع به ترجمه محقق محترم آقای
سید محمد علی امام شوشتری از کارنامه خسرو انوشیروان که نشانه توجه بود

خوشحال شدم و مخصوصاً خرسندیم از اینکه این مقاله مجدداً از طرف امام-شوشتری نشر داده شده افزون گردید زیرا معلوم شد بعلمت اینکه تا بحال قرن تاریخی قبل از اسلام ایران از طرف هیچ بنگاهی یکجا و کامل چاپ نشده آنچه بسته گریخته منتشر شده بود بعلمت نبودن کتابهای راهنما از نظرها محو مانده است.

درباره این ترجمه برای مزید اطلاع باید عرض کنم علاوه بر اینکه آقای محیط طباطبائی آنرا در شماره نهم و دهم مجله شرق بتاریخ شهریور و مهر ۱۳۱۰ برابر ربیع الثانی و جمادی الاول ۱۳۵۰ در صفحات ۵۵۲ و ۵۹۰ منتشر کردند. آقای رحیم زاده صفوی هم در اسفند سال ۱۳۱۰ آنرا بصورت رساله ای بطبع رسانید. تصور میکنم این رساله بعدیکبار هم تجدید چاپ شد. رحیم زاده صفوی اشاره بوجود چند کارنامه متعلق به چند پادشاه ساسانی میکند همچنین به وصیتنامه اردشیر بابکان که در همان تجارب الامم ثبت بوده و از قرار معلوم ایشان قصد ترجمه آنرا هم از عربی بفارسی داشته اند. محیط طباطبائی به ترجمه کارنامه ترجمه خطبه انوشیروان بمردم ایران را افزوده است.

از تصدیع پوزش میطلبیم.

احمد توکلی

کنگره‌های زبان و تاریخ

۱- کنگره زبان :

روز سه‌شنبه پنجم آبان ماه ۱۳۴۹ بر نامه‌جلسات سخنرانی و بحث درباره زبان فارسی، پس از سرود شاهنشاهی، باقرائت پیام اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران توسط جناب آقای اسدالعلم وزیر دربار شاهنشاهی گشایش یافت. ابتدا جناب آقای امیر-عباس هویدا نخست‌وزیر و سپس جناب آقای صادق کیا معاون وزارت فرهنگ و هنر مطالبی ایراد فرمودند. این جلسات مدت سه روز ادامه داشت، ادبا و محققان ایرانی هر یک درباره موضوعات زیر سخنرانی کردند:

تأثیر زبان فارسی در زبان گجراتی	آقای فرهاد آبادانی
فارسی ادبی و فارسی عامیانه	آقای ادیب برومند
آموزش زبان فارسی در سازمانهای گوناگون	آقای مراد اورنگ
آرایش و پیرایش زبان فارسی	آقای محمدعلی امام شوشتری
آموزش زبان فارسی به عنوان یک ابزار عملی	آقای محمد رضا باطنی
آموزش زبان فارسی در سطحها و موارد گوناگون	آقای حسین بحر العلومی

- آقای محمد بدیع
آقای ناصر بقائی
آقای اکبر بهروز
آقای احمد ترجانی زاده
آقای حسن حاج سیدجوادی
آقای خلیل خطیب رهبر
آقای ابوتراب رازانی
آقای شاپور راسخ
آقای جمال رضائی
آقای فریدون رهنما
آقای جواد سلماسی زاده
آقای علی شریعتمداری
آقای محمود شفیعی
آقای جعفر شعار
آقای سید جعفر شهیدی
آقای علی اکبر فرزام پور
آقای مسعود فرزاد
آقای خسرو فرشیدورد
آقای مهدی فروغ
آقای حسین کریمان
آقای محمد حسین کریمی
آقای صادق کیا
آقای جلال متینی
آقای غلامحسین مرزآبادی
- نفوذ و تأثیر زبان فارسی در زبانهای دیگر
املاء فارسی
املاء فارسی
نفوذ و تأثیر زبان فارسی در زبانهای دیگر
نفوذ و تأثیر زبان فارسی در زبانهای دیگر
دستور زبان فارسی
نامه و روش نگارش آن
زبان فارسی در برابر جهان صنعتی امروز
دستور زبان فارسی
تأثیر ترجمه در زبان فارسی
تأثیر ترجمه در زبان فارسی
نکته‌های تربیتی در آموزش زبان فارسی
خط و دستور زبان فارسی
املاء فارسی
آموزش زبان فارسی در سطحها و موارد گوناگون
آموزش زبان فارسی در دبیرستان و سالهای اول دانشگاه
املاء فارسی
تأثیر ترجمه در زبان فارسی
زبان فارسی در کاربردهای اختصاصی مانند نمایشنامه
حالات و روابط جمله‌ها و ترکیبات نا تمام در زبان فارسی
تأثیر ترجمه در زبان فارسی
زبان فارسی در برابر پیشرفت‌ها و تحولات صنعتی و فرهنگی
علل عدم توفیق معلمان در تدریس دستور زبان فارسی
گسترش جغرافیائی زبان فارسی

آموزش زبان فارسی در سطحها و موارد گوناگون	آقای احمد مهران
دستور زبان فارسی	آقای حسن مینوچهر
نفوذ و تأثیر زبان فارسی در زبانهای شبه قاره	آقای شهریار نقوی
مانند بنگاله و سانسکریت	
وضع کنونی زبان فارسی و نیازمندی آن با	آقای ماهیارنوابی
برخورد با تمدن جدید .	
گسترش جغرافیائی زبان فارسی	آقای فیروسینا
املاء فارسی	آقای سلیم نیساری

۲- کنگره تاریخ و فرهنگ ایران :

این کنگره روز سه شنبه ۱۲ آبان ۱۳۴۹، پس از سرود شاهنشاهی بایبانات جناب آقای سناتور رضازاده شفق و آقای صادق کیا رسماً آغاز بکار نمود، سپس محققان و مورخین ایرانی هر یک در باره موارد زیر سخنرانیهای ایراد نمودند :

تمدن مادها	آقای فرهاد آبادانی
ریشه آئین مهر از دیدگاه فرهنگ ایران	آقای مراد اورنگ
سازمانهای دولتی روزگار کیان	آقای محمدعلی امام شوشتری
زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران	آقای بابک راد
روایات ایرانی و شرقی در باب کورش کبیر و	آقای محمد ابراهیم باستانی
پیدایش هخامنشیان	پاریزی
شوش پایگاه تمدن هخامنشی	خانم شیرین بیانی
تاریخ ماد با استناد کتیبه ها و کنده کاریها و مهرها	خانم ملکزاده بیانی
اوضاع اجتماعی ایران پیش از هخامنشیان	آقای احمد تاج بخش

شخصیت تاریخی کوی ویشتاسپه پشתיبان زرتشت
کشاورزی ایران در دوران پیش از هخامنشیان
حدود و سازمانهای دولتی شاهنشاهی ماد
تاریخ و فرهنگ ایران پیش از هخامنشیان و
زمینه پیدایش شاهنشاهی در ایران.

زمینه چیرگی کورش بر لیدی
نظری به تاریخ روابط ایلام با همسایگان
زادگاه زردشت.

خدا در افسانه های یونان و فرهنگ ایران هخامنشی
یگانه آتشدان بجامانده از دوران ماد و
هخامنشی در کاپادوکیه.

اهمیت اجتماعی مبارزات قوم ماد بر علیه
توسعه نفوذ سیاسی دولت مقتدر آشور و اقوام
مهاجم بمنظور تشکیل يك حکومت ملی در
سرزمین ایران.

تمدن سرزمین خنیرث و بین النهرین

آقای موبد سهراب بخشی

آقای علی سامی

آقای شاهپور شهبازی

آقای جلیل ضیاء پور

آقای ابراهیم صفائی

آقای حسنعلی ممتحن

آقای محمد جواد مشکور

آقای خدایار محبی

آقای فرخ ملکزاده

خانم مهوش نیکجو

آقای مجید یکتائی

کتابهای تازه

در آبانماه ۱۳۴۹ کتابی تحت عنوان «صدرالتواریخ» تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه باهتمام و تصحیح و تحشیه دانشمند ارجمند آقای محمد - مشیری بدفتر مجله رسید. این کتاب در ۳۳۶ صفحه و بقطع وزیری بچاپ رسیده و توسط سازمان انتشارات وحید منتشر گردیده است.

کتاب فوق تاریخ و سرگذشت یازده نفر از صدر اعظم های دودمان قاجاریه بشرح زیر :

- ۱- حاجی میرزا ابراهیم کلانتر شیرازی ، اعتمادالدوله
 - ۲- میرزا شفیع صدر اعظم مازندرانی
 - ۳- حاجی محمد حسین، نظام الدوله معروف به صدر اصفهانی
 - ۴- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
 - ۵- حاجی میرزا آقاسی
 - ۶- میرزا تقی خان امیر نظام ، امیر کبیر
 - ۷- میرزا آقاخان ، اعتمادالدوله ، صدر اعظم نوری
 - ۸- میرزا محمد خان قاجار ، سپهسالار اعظم
 - ۹- حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله ، سپهسالار
 - ۱۰- میرزا یوسف آشتیانی، مستوفی الممالک
 - ۱۱- میرزا علی اصغر خان ، امین السلطان، اتابیک اعظم
- است که محمد حسن خان اعتماد السلطنه برای (میرزا علی اصغر خان - امین السلطان) تألیف و تدوین کرده است.

مؤلف کتاب: محمد حسن خان اعتماد السلطنه، که قبلاً صنیع الدوله لقب داشت، فرزند حاجی علی خان حاجب الدوله و نوۀ حسن خان مقدم مراغه‌ای است. محمد حسن خان روز ۲۱ شعبان سال ۱۲۵۵ هجری قمری در شهر طهران متولد شد و تا سال ۱۲۶۷ در مدرسه دارالفنون به تحصیل اشتغال داشت و در سال ۱۲۸۰ با سمت نماینده نظامی در زمان سفارت امیر نظام گروسی به پاریس رفت و در آنجا توانست به تکمیل زبان فرانسه و اخذ معلومات جدید بپردازد. در سال ۱۲۸۴ بایران مراجعت کرد و به سمت مترجم مخصوص شاه تعیین شد و بعدها جزو اعضای شورای دولتی گردید و در ۱۲۸۷ ریاست دارالترجمه و اداره امور روزنامه باو واگذار شد و لقب صنیع الدوله یافت. در سال ۱۳۰۴ به لقب اعتماد السلطنه مفتخر گردید و به وزارت انطباعات ارتقاء یافته و همه عمر با همین سمت به تألیف و ترجمه کتاب و طبع و نشر روزنامه و سالنامه پرداخته است. از آثار متعدد او تاریخ ایران، مرآت البلدان، منتظم ناصری، مطالع الشمس و در رالیتجان التدوین فی جمال الشروین و المآثر و الآثار همراه با سالنامه‌های کشور ایران طبع شده است، وقایع یومیه پانزده سال آخر عمر او حاوی اطلاعات مهم است که اخیراً به نام یادداشت‌های روزانه وی بچاپ رسیده است. کتاب دیگر او خیرات حسان در تاریخ زنان مشهور اسلام است.

وی مردی پرکار و علاقه‌مند به تحقیقات تاریخی و ادبی بود و جمع کثیری از دانشمندان را گرد آورده و آنان را به تألیف و ترجمه کتابهای زیاد واداشت. در سال ۱۳۰۶ قمری به عضویت انجمن جغرافیائی آسیائی پاریس و لندن انتخاب شد و در ۱۸ شوال ۱۳۱۳ در تهران در گذشت.

امید است چاپ این کتاب که سالها مورد استفاده خواص بود، برای تسهیل کار پژوهندگان تاریخ مفید بوده و مورد استفاده قرار بگیرد.

=۲=

مجله ایرانشناسی

نشریه دیگری که بدست ما رسید جلد دوم شماره اول مجله «ایرانشناسی» می‌باشد که بمناسبت یادگار نخستین کنگره ایرانشناسی ۱۱ - ۱۶ شهریور ۱۳۴۹ توسط دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران منتشر گردیده است. این مجله بقطع وزیری در ۲۱۶ صفحه تدوین شده یکصد صفحه آن فارسی و ۱۱۶ صفحه آن به زبانهای فرانسه و انگلیسی میباشد.

در صفحه نخست مجله در مورد هدف از انتشار آن چنین ذکر شده است «هدف از انتشار مجله ایرانشناسی آن است که نشریه‌ای در سطح جهانی شامل هر گونه تحقیق تازه در زمینه‌های تاریخی، باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، ادبی، فلسفی، عرفانی، دینی، علمی، هنری و مردم‌شناسی مربوط به ایران چاپ گردد».

با انتشار این مجله گام دیگری درباره تحقیقات ایران‌شناسی برداشته شده و امید است که این نشریه وزین بتواند آنچنان که شایسته مقام علمی و فرهنگی ایران است مثمر‌تر باشد خاصه که بخشی از آن بزبانهای دیگر اختصاص داده شده و این امر، محققان و دانش‌پژوهان سراسر جهان را بیشتر با فرهنگ و تمدن درخشان ایران آشنا میسازد.

بررسی‌های تاریخی

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سربنگ یحیی شهیدی

مدیر و اخل : سروان محمود بهرام

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران

بخش تحقیقات تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

نشانی پستی : « تهران ۲۰۰ »

تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان	۳۰ ریال	} بهای هر شماره مجله
برای غیر نظامیان	۶۰ ریال	
برای نظامیان و دانشجویان	۱۸۰ ریال	} بهای اشتراك سالانه ۶ شماره در ایران
برای غیر نظامیان	۳۶۰ ریال	

بهای اشتراك در خارج از کشور : ۶ دلار

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذكر جمله « بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشیهای ، طهوری - شعبات امیرکبیر - نیل

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

چاپخانه ارتش شاهنشاهی

Barrasihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR EN CHEF

LI-COLONEL YAHYA CHAHIDI

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 NOS.